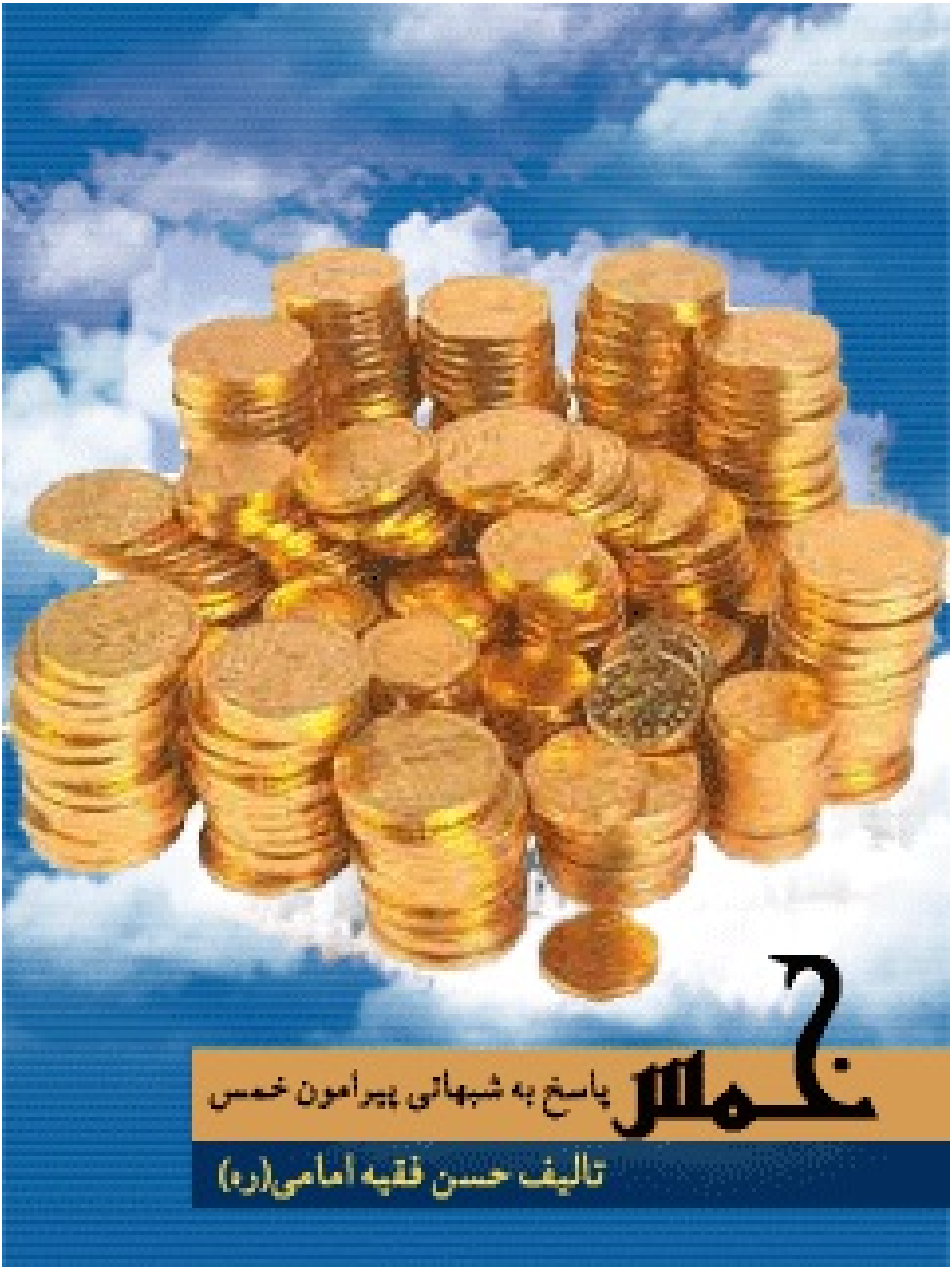

خمس
پاسخ به شبهاتی پیرامون خمس
تالیف حسن فقیه امامی(ره)

بسم الله الرحمن الرحیم

خمس : پاسخ به شبهاتی پیرامون خمس

نویسنده:

حسن فقیه امامی

ناشر چاپی:

خوش نواز

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

خمس: پاسخ به شبهاتی پیرامون خمس ----- ۱۰

مشخصات کتاب ----- ۱۰

اشاره ----- ۱۰

جلد اول ----- ۱۴

پیشگفتار ----- ۱۴

مقدّمه مولف ----- ۳۲

فصل اوّل ----- ۴۲

نخستین حکم در موضوع اموال و حقوق خدا و رسول صلی الله علیه وآله ----- ۴۲

زکات فطره ----- ۴۴

فریضه خمس ----- ۴۵

فصل دوّم ----- ۴۶

چرا حکم زکات صورت عمل به خود نگرفت؟ ----- ۴۶

فصل سوّم ----- ۵۰

آیا کسی قبل از جنگ بدر ، خمس غنائم را اخراج کرده؟ ----- ۵۰

بخش اوّل : غنائم در کتب عَهدَین ----- ۵۳

بخش دوّم : غنائم قبل از اسلام از نظر قرآن ----- ۵۴

بخش سوّم : غنائم قبل از اسلام از نظر روایات خاصّه و عامّه ----- ۶۰

مدارک این بحث از نظر عامّه (اهل تسنّن) ----- ۶۲

شاهد تاریخی ----- ۶۶

شواهد بحث ----- ۷۱

آنچه بزرگان از فقهاء گفته اند ----- ۸۰

فصل چهارم ----- ۸۲

آیا آیه « و اعلموا أنّما غنمتم ... ----- ۸۲

اگر آیه شریفه خمس روشنگر... ۸۸
آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یا عاملین آن جناب ۹۱
فصل پنجم ۱۰۰
غنیمت در لغت و اصطلاح عرب ۱۰۰
در لغت ۱۰۰
غنیمت در استعمالات و عرف عرب ۱۰۵
غنیمت در اصطلاح مفسّرین و فقهاء ۱۰۸
امّا آیه خمس ۱۱۷
یادآوری ۱۱۹
خمسِ ارباح مکاسب ۱۴۱
فصل ششم ۱۴۸
کلمه غنمتم مربوط به غنائم زمان گذشته است ؟ ۱۴۸
خطاب واعلموا أنّما غنمتم من شی ء صرفاً متوجّه افراد موجود ومعلوم آن زمان است ؟ ۱۵۱
تتمیم ۱۵۵
فصل هفتم ۱۵۶
ذی القربی درآیه خمس چه کسانی هستند ۱۵۶
امّا روایات عامّه ۱۶۰
امّا روایات خاصّه ۱۶۸
فصل هشتم ۱۷۴
من شی ء در آیه خمس چه مفهومی دارد ۱۷۴
فصل نهم ۱۷۶
ظاهر آیه خمس دلالت دارد که خمس به شش قسمت تقسیم می گردد ۱۷۶
فصل دهم ۱۸۲
یتامی مساکین و ابن التسبیل ۱۸۲
جواب روایاتی که دلالت بر تعمیم دارد ۱۹۱
شرح حدیث ۱۹۴

فصل یازدهم ---------- ۲۲۴
پاسخ سؤالات مربوط به آیه شریفه ---------- ۲۲۴
فصل دوازدهم ---------- ۲۴۴
نسب و نژاد در ساختار شخصیّت اخلاقی و معنوی انسان ---------- ۲۴۴
امّا در روایات خاصّه ---------- ۲۵۳
امّا در روایات عامّه ---------- ۲۵۷
آثار پیوند نسبی ---------- ۲۶۰
از نظر آیات و روایات ---------- ۲۶۱
مفاخرت در اسلام ---------- ۲۶۹
و امّا پیوند سببی و آثار آن ---------- ۲۸۷
امّا از نظر روایات ---------- ۲۸۸
و امّا پیوند مکتبی ---------- ۲۸۹
امّا از نظر روایات ---------- ۲۹۱
نتیجه ---------- ۳۰۷
دو مغالطه بزرگ ---------- ۳۰۹
هدف از تکریم و احترام سادات ---------- ۳۱۵
جلد دوّم ---------- ۳۲۲
اشاره ---------- ۳۲۲
فصل سیزدهم ---------- ۳۲۴
احادیثِ وجوبِ خمس، در ارباح مکاسب ---------- ۳۲۴
آیا نقد و بررسی سلسله سند در روایات ضرورت دارد ؟ ---------- ۳۲۴
نگاهی به کتب اربعه و دیگر کتب أخبار ---------- ۳۳۰
امّا احادیث وجوب خمس در ارباح مکاسب ---------- ۳۴۵
حدیث اوّل ---------- ۳۴۵
حدیث دوّم ---------- ۳۴۷
حدیث سوّم ---------- ۳۵۳

حدیث چهارم ---------- ۳۵۶
اشکالات موهومه ---------- ۳۶۳
اشکال اوّل از نظر سند حدیث ---------- ۳۶۳
اشکال دوّم از حیث تاریخ ---------- ۳۶۴
اشکال سوّم از حیث متن و مضمون ---------- ۳۶۸
امّا جواب از این اشکالات ---------- ۳۷۰
امّا جواب از اشکال اوّل که مربوط به سند حدیث می باشد ---------- ۳۷۰
امّا جواب از اشکال دوّم از جهت تاریخ ---------- ۳۷۵
امّا جواب از اشکال دوّم از جهت تاریخ ---------- ۳۸۲
امّا جواب از اشکال سوّم از جهت متن و مضمون ---------- ۳۹۰
شیعه در بغداد ---------- ۳۹۱
آلِ یَقْطین ---------- ۳۹۸
موقعیّت علمی و مذهبی و سیاسی بغداد آن عصر ---------- ۴۰۱
موقعیّت شیعه در بغداد ---------- ۴۰۴
دیالمه ---------- ۴۱۱
خاندان نوبختی ---------- ۴۱۳
امّا نوبخت ---------- ۴۱۳
امّا أبو سهل بن نوبخت ---------- ۴۱۴
امّا اسماعیل بن أبی سهل ---------- ۴۱۵
امّا حسن بن محمّد بن عبّاس ابن اسماعیل بن أبی سهل بن نوبخت ---------- ۴۱۵
امّا موسی بن الحسن بن محمّد بن العبّاس بن اسماعیل بن أبی سهل بن نوبخت (۱۶۴) ---------- ۴۱۶
مرکز خاندان نوبختی ---------- ۴۱۶
بند ج - « أوجبت فی سنّتی هذه » ---------- ۴۲۱
بند د - ه - و - ز - ح – ---------- ۴۲۴
بند ط – ---------- ۴۲۵
حدیث پنجم ---------- ۴۲۶

حدیث ششم ----- ۴۳۰
حدیث هفتم ----- ۴۳۲
حدیث هشتم ----- ۴۳۵
حدیث نهم ----- ۴۳۸
دهمین و آخرین حدیث ----- ۴۴۰
فصل چهاردهم ----- ۴۴۴
بخشش خمس توسط اهل بیت به شیعیان ----- ۴۴۴
اخبار تحلیل ----- ۴۴۴
نتیجه گیری ----- ۴۶۰
نظریّات و فتاوای فقهاء در مورد تحلیل ----- ۴۶۹
خاتمه ----- ۴۹۰
وکلاء ائمّه علیهم السلام ----- ۴۹۰
« وکلاء امام جعفر صادق علیه السلام » ----- ۴۹۰
« وکلاء امام موسی بن جعفر علیهما السلام (الممدوحین) » ----- ۴۹۶
« وکلاء امام موسی بن جعفر علیهما السلام (غیر الممدوحین) » ----- ۴۹۷
« وکلاء امام رضا علیه السلام » ----- ۴۹۹
« وکلاء امام جواد علیه السلام » ----- ۴۹۹
« وکلاء امام هادی علیه السلام » ----- ۵۰۴
« وکلاء امام عسکری علیه السلام » ----- ۵۰۸
درباره مرکز ----- ۵۱۷

خمس: پاسخ به شبهاتی پیرامون خمس

مشخصات کتاب

سرشناسه : فقیه امامی، حسن

عنوان و نام پدیدآور : خمس: پاسخ به شبهاتی پیرامون خمس/ تالیف حسن فقیه امامی

مشخصات نشر : اصفهان: خوشنواز، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ۲ ج در یک مجلد (۵۱۲ ص)

شابک : ۹۶۴-۷۲۹۳-۱۵-۱

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : این کتاب قبلا با عنوان " خمس : پاسخ به پرسشهایی پیرامون خمس"، توسط همین ناشر نیز منتشر شده است

یادداشت : فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

عنوان دیگر : پاسخ به شبهاتی پیرامون خمس

عنوان دیگر : پاسخ به پرسشهایی پیرامون خمس

موضوع : خمس

موضوع : خمس -- احکام و قوانین

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۶/ف ۷خ۸ ۱۳۸۰الف

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۱۵۹۳۴

ص: ۱

اشاره

جلد اول

پیشگفتار

به نام خدا در سال ۱۳۵۶ جلد اوّل کتاب خمس برای اوّلین بار به چاپ رسید و بحمداللَّه مورد استقبال حقّ طلبان قرار گرفت و چاپ جلد دوّم آن در اثر گرفتاریهای فراوان به تأخیر افتاد و دوستان گاه و بیگاه زبان به اعتراض گشوده و توصیه به نشر آن می نمودند تا بالاخره قرار بر این شد که با جلد اوّل توأمان به چاپ برسد ؛ لذا جهت امتثال، هر دو جلد به صورت یک جلد تقدیم می گردد . امید است جوابگوی سؤالات و شبهاتی باشد که دانسته یا ندانسته در رابطه با معارف و احکام مکتب شیعه القاء می گردد . البته از دشمن غیر از این انتظاری نیست ولی ما خوشحالیم که مکتب شیعه به خاطر اینکه بر پایه حقّ استوار است بـا این سم پاشیها هرگز مخدوش نمی شود، زیرا از ویژگیهای این مکتب در طول تاریخ این بوده و هست که با نهایت شرح صدر شبهات و القائات دشمن را ضبط و با کمال حوصله تجزیه و تحلیل می کرده و با صلابت کامل پاسخ می گفته، به مرور زمان ریشه این شجره طیّبه مستحکم تر و فروعات آن فراگیرتر می شده است . امیدواریم این اثر ناچیز مورد نظر حضرت بقیّه اللَّه – أرواحنا فداه – قرار گیرد، والسلام .سیّد حسن فقیه امامی اصفهان – مدرسه علمیّه نیم آورد دوشنبه ۱۵/۱۲/۱۳۷۹ ؛ مطابق با ۹ ذیحجه ۱۴۲۱

بسـمه العزيز الجبّار « وَ لَا يَجْرِمَنَّكَمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُواْ اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى »(۱) فقهاء ودانشمندان، فقه شیعه را از بدو تشریع تاکنون به هفت دوره تقسیم کرده اند :

۱ – دوران تشریع ؛ از روز بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تا روز وفات (۱۱ هجرت).

۲ – دوران بیان و تدوین ؛ از روز وفات پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله تا زمان غیبت حضـرت ولیّ عصـر، – ارواحنا فداه – که ائمّه هدی و اصحابشان به شکل وسیع و گسترده ای به بیان و تشریح و تدوین پرداختند (۳۲۸ هجری).

۳ – دوران تبویب (دسته بندی احکام و مسائل فقهی) ؛ از زمان غیبت تا زمان شیخ مفید رحمه الله (۴۰۰ هجری).

۱– مائده / آیه ۸ .

۴ - دوران تنقیح و تفریع ؛ از زمان شیخ مفید رحمه الله تا زمان ابن ادریس (۵۵۵ هجری) ؛ که فقهاء تنها به طرح مسائل کلّی اکتفا نکردند، بلکه فروع و مصادیق هر مسأله را نیز بررسی می کردند .

۵ - دوران استدلال و استنباط ؛ از زمان ابن ادریس تا زمان محقّق و علّامه قدس سرهم (۶۸۰ هجری).

۶ - دوران توسعه وتحقیق، وتعمّق وتدقیق؛ که همان دوران محقّق وعلّامه قدس سرهم بود.

۷ - دوران تکامل ؛ و آن دورانِ شیخ انصاری رحمه الله و شخصیّتهای علمی پس از اوست تا این زمان (۱)

از زمانی که دوره پنجم شروع گردید، به حکم اضطرار، فقه شیعه به علوم مختلفه از قبیل : کلام - اصول - نحو - صرف - معانی - بیان - بدیع - منطق - لغه - درایه - رجال و إِعراب، نیاز بیشتری پیدا کرد، که مرحوم شهید آن علوم و مقدار نیاز به هر یک را در شرح لمعه بیان فرموده (۲) و جای هیچ گونه انکار نیست که بین متخصّصین هر یک از این علوم اختلاف نظرهایی در نوع مسائل مورد بحث وجود دارد، که اختلاف فقهاء در فتوی بر اساس همین اختلاف نظرهایی می باشد که در علوم مقدّماتی هست ؛ بنابراین انتظار عدم اختلاف در فتوی از فقهاء و مجتهدین، انتظاری بیجا و عامیانه است ؛ زیرا چگونه ممکن است علمی بر اساس علوم متعدّده ای پایه گذاری شود، که هر یک از بحثها و مسائل آن علوم متعدّده مورد اختلاف است ولی مسائل آن علم، مورد اتّفاق آراء قرار گیرد ؛ مگر آنکه فقهاء را ملزم به تقلید کنیم .

۱- دلیل العروه الوثقی : ج ۱ ، ص ب .

۲- شرح لمعه، شهید ثانی : ج ۲ ، کتاب القضاء .

ولی باید توجّه داشت که فقهای شیعه در عین حال، در مسائل کلّی که شیعه را از غیر شیعه جدا می سازد، اختلاف نظر نداشته و ندارنـد؛ و ضـمناً در مسائل جزئی هم که اختلاف نظر دارنـد، به افکار و عقائـد و فتاوی و نظریّات یکـدیگر با دیده احترام و عظمت می نگرند . به طور مثال، مرحوم شیخ انصاری قدس سره در کتب فقهی خود با کمال حوصله و دقّت، کلمات فقهای سلف و معاصرین خود را تجزیه و تحلیل می کند، برای استنباط حکم از عبارات آنان کمک می گیرد، و در مواردی که با یک یا چند نفر از فقهاء اختلاف نظر دارد، با کمال شهامت نظریّات آنان را رد می کند ؛ ولی هیچ کجا دیده نشده که کوچکترین اهانتی به ساحت مقدّس آنان نموده باشد . از انسانهای دین باور، متّقی، فهمیده و عالم که ارج فقه و فقهاء را می دانند غیر از این انتظاری نیست . امّا افسوس ! و صد هزار افسوس !! که نااهلانی خام، چهره هایی شناخته شده، دشمنانی حرفه ای و دسیسه بازانی مزدور ؛ عقائد و افکار، مسائل و احکام، اصول و فروع شیعه را به بازی گرفته اند و گُرزی از تکفیر و تفسیق به یک دست گرفته و هر نوع تجلیل و احترامی از رهبران و امامان بر حقّ شیعه، از قبیل زیارات و عزاداریها و توسّلات را به عنوان شرک محکوم می کنند ؛ و چماق پُر زور بدعت را به دست دیگر خویش داده، و بر اساس و پایه هر نوع حکم ویژه ای که شیعه به تبعیّت از امامان به حقّ خود، به آن متّفقاً عمل می کند، فرود می آورند . و متفرّدات مذهب اهل بیت علیهم السلام را به مُهر بدعت مختوم کرده و به آن، اعلام مبارزه می دهند .

مبلّغین و دانشجویان مذهبی را در آئینه وجود خویش می نگرند، و از آنان به «عَطَلَه» و «بَطَلَه» تعبیر می نمایند و پاره ای از فقهاء را سپر قرار داده و به دیگر شخصیّت های بزرگ ، مزوّرانه، حمله ور می شوند . اینان، سالیانی است که از تمام امکانات، علیه رهبران مذهبی سوء استفاده می کنند و از هیچ نوع حمله و تعریضی، لفظاً و کتباً، کوتاهی نکرده، و از هیچ تهمت و افترائی خودداری ننموده اند ؛ و بالمآل، به فکر ضربه اقتصادی افتادند . و به خیال باطل خودشان، کمر حوزه های علمیّه را شکستند . و این همان توطئه مزوّرانه ای است که منافقین، علیه پیامبر صلی الله علیه وآله به کار بستند . أمّا خداوند آنها را رسوا کرد : « هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُواْ عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّواْ وَ لِلَّهِ خَزَآئِنُ السَّماوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ »(۱) آنها کسانی هستند که می گویند انفاق نکنید بر کسانی که حضور پیامبر خدا هستند تا آنکه پراکنده شوند، در حالی که همه خزینه های آسمان و زمین از خدا است ؛ ولیکن منافقین درک نمی کنند . و یا مانند همان نقشه ای است که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله به جهت غصب فدک طرح نمودند . و امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این باره فرمود : « بَلی، كانَتْ فِی أَيْدِينا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ ما أَضَلَّتْهُ السَّماءُ، فَشَحَّتْ عَلَيها نُفُوسُ قَوْمٍ

۱- منافقون / آیه ۷ .

وَ سَخَتْ عَنْها نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِینَ، وَ نِعْمَ الحَکَمُ اللَّهُ » (۱)

ترجمه : آری، از تمام آنچه آسمان بر آن سایه گسترده بود، تنها فدک در دست ما بود، که گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروه دیگری از آن چشم پوشیدند، به هر حال پروردگار بهترین داور است . گویا اینها قسم یاد کرده اند که بذر اعتراضهای بی اساس را در مغزها و دلها بپاشند و آتش شکّ و تردید را در سینه ها بیفروزند، و با سخنان یاوه و سخیف، مذهب شیعه و مقدّساتش را به باد انتقاد گیرند ؛ « یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَو کَرِهَ الْکافِرُونَ »(۲) چه خوب است آنها از استدلالات علمی و فقهی دست بشویند و آن را به اهلش واگذارند ؛ زیرا خواه ناخواه کار آنها به چنین هرج و مرجها و یاوه سرائیهای بی سر و تهی می انجامد . اگر اینها فقهایی آگاه و دانشمندانی بی غرض و محقّقانی حق جو و حق خواه باشند :

۱ - چرا از میان اخبار و احادیث متعارضه، تنها به اخباری اکتفا می کنند که خواسته این نویسندگان را تأمین می کند ؟! ۲ - چرا بعضی از روایات و عبارات را (که ذیل آنها خلاف نظر این نویسندگان را اثبات می کند) تقطیع می کنند ؟!

۱- نهج البلاغه : ج ۳ ، ص ۷۱ ، نامه ۴۵ .

۲- توبه / آیه ۳۲ .

۳ – چرا پاره ای از اعتراضات را (که بـدواً متوجّه روایات بوده و فقهاء به همه آن اعتراضات جوابهای قاطع داده انـد) از کتب فقهاء اقتباس نموده، ولی از ذکر جوابهای آن خودداری کرده اند ؟!

۴ – چرا در نقل عبارات فقهاء ، رعایت امانت در نقل را نکرده و علناً به آنها خیانت نموده اند ؟!

۵ – چرا از اقوال شاذّه که هیچ یک از فقهاء به آنها توجّه نکرده اند، سوء استفاده نموده، آراء فقهای بزرگ و اقوال مشهوره را نادیده گرفته اند ؟!

۶ – چرا با اینکه مبنای فقه، بر استدلال و کتاب و سنّت است، در بعضی موارد هوچی گری را مبنای حکم قرار داده اند ؟! ۷ – چرا متن بعضی از روایات را که خلاف مطلوب این نویسندگان را اثبات می کند، ذکر نکرده اند و به ترجمه اجمالی و سربسته اکتفا نموده اند ؟!

۸ – چرا در بعضی موارد صرفاً به ادّعاء اکتفا کرده، هیچ دلیلی ابراز ننموده اند ؟!

۹ – چرا به استحسانات عقلی و قیاس که از نظر فقه شیعه مطرود و ممنوع است، استشهاد کرده اند ؟!

۱۰ – چرا اینقدر به دانشمندان و فقهاء اهانت و جسارت روا داشته اند ؟!

۱۱ – چرا روات و رجالی که جلالت قدر و عظمت شأن آنان مورد تأیید همه علمای شیعه است و احدی جرح و قدحی در مورد آنان نکرده، بی جهت مورد حمله قرار داده، و روایات منقوله آنان را تلقّی به قبول نکرده اند ؟!

ص: ۲۰

۱۲ – چرا از روایات معتبره شیعه، در بعضی موارد صرف نظر کرده اند و به کتابهای تحریف شده « تورات و انجیل »، و به احادیثی که روات آنها جعل حدیث را عبادت می دانستند، تکیه نموده اند ؟!

۱۳ – چرا به جعل حدیث پرداخته، ابوهریره وار مطابق دلخواه جملاتی به روایات افزوده اند ؟!

۱۴ – چرا در معنی کردن آیه و روایت به قوانین ادبی توجّه نکرده اند، و عبارات را به دلخواه خود، ترجمه نموده اند ؟!

و چرا ... ؛ و چرا ... ؛ و چرا ... ؟!

آیا وظیفه هر مسلمانی نیست که نقاب از چهره این افراد کینه توز و مغرض بردارد و مردم ساده لوحی را که همچون پشه ناتوان و ضعیفی، که در لانه عنکبوت گرفتار شده، از دام این شیّادان نجات دهد ؟!

آیا نباید خیانتها و دزدیهایی که در نقل عبارات و روایات کرده اند، بر ملا گردد تا این عناصر ناپاک رسوا گردند ؟!

آیا وظیفه نیست که از حریم شیعه حمایت شود و از این نَفَسهای شومی که به هذیانات توسّل جسته اند جلوگیری شود ؟!

« وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ »(۱)

۱– بقره / آیات ۱۱ و ۱۲ .

این رساله مختصری که تقدیم خوانندگان محترم می شود، بحثی است کوتاه پیرامون مسأله خمس، از دیدگاه قرآن و سنّت، که به منظور روشن شدن بعضی از حقایق نگاشته شده است ؛ البته در جلد اوّل بیشتر به آیه شریفه خمس توجّه شده و در جلد دوّم به مسائل ضروری دیگری که مربوط به همین مسأله است، پرداخته می شود.

امید است مورد قبول ذات مقدّس پروردگار و مورد نظر ولیّ اللّه الأعظم، حضرت بقیّه اللّه، حجّه ابن الحسن العسکری – ارواحنا فداه – قرار گیرد . سیّد حسن فقیه امامی اصفهان – مدرسه علمیّه نیم آورد یکشنبه ۱۱/۲/۵۶ ؛ مطابق با ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۹۷

ص: ۲۲

مقدّمه مولف

بِسمِ اللَّهِ الرَّحمن الرَّحیم « الحمد للّه الّذی أنار سرائر العلماء، فهم من خشیته مشفقون . و صان بصائرهم من مشاهده الأغیار، فهم عن اللّغو معرضون . و اطّلعهم علی أسرار توحیده، فهم فی صلاتهم خاشعون . و اسمعهم حدیث تمجیده، فهم لعهدهم و اماناتهم راعون . و دفع هممهم بطاعته و شرف قدرهم بخدمته، فظهر لهم سرّ قوله تعالی : « فهم فی ما اشتهت أنفسهم خالدون ». ففی ذلک فلیتنافس المتنافسون . و الصّلاه و السّلام علی واسطه کلّ فضل و ینبوعه و أساس کلّ مکنون و مجموعه سیّد الأنبیاء و سند الأصفیاء مظهر الشریعه و برهان الحقیقه، سیّدنا و مولانا محمّد – صلّی اللّه علیه و آله و سلّم – و علی آله الطّیّبین الطّاهرین، الّذین هم أساس الدّین و عماد الیقین و الیهم یفیء الغالی و بهم یلحق التالی و لهم خصائص حقّ الولایه و فیهم الوصیه و الوراثه . و اللعن الدّائم علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام یوم الدّین ».

ص: ۲۳

آنچه در این کتاب می خوانید، تحلیلی دقیق و بررسی کاملی پیرامون مسأله «خمس» از دیدگاه قرآن و سنّت است ؛ و ریشه و اساس این مسأله آیه مبارکه ذیل است که می فرماید : « وَ اعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیْ ءٍ فَأَنَّ للَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبَی وَ الْیَتامَی وَالْمَسَاکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ إِن کُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّهِ وَ مَآ أَنزَلْنَا عَلَی عَبْدِنَا یَوْمَ الْفُرْقَانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ » (۱)

و، ای مؤمنان، بدانید هر چیزی را که به غنیمت به دست آورید، « یک پنجم » آن، متعلّق به خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و به آنچه بر بنده خود (محمّد) در روز جدا شدن حقّ از باطل، روزی که دو گروه (مؤمن و کافر) روبرو شدند، خدا نازل فرمود ایمان آورده اید، وبدانید که خدا بر هر چیز تواناست .

نکات و احکامی که از متن آیه شریفه فهمیده می شود با دقّت در ریشه لغاتی که در این آیه به کار رفته، و هیآت و قیودی که در متن آیه مشاهده می شود، و با توجّه به تقدیم و تأخیر کلمات و انتخاب حروف ویژه، و با تدبّر در ریزه کاریهایی که از نظر ادبی به چشم می خورد، بیست نکته قابل توجّه از این آیه به دست می آید، که ما در آغاز، فهرست وار، به آنها اشاره خواهیم نمود و سپس در بحثهای آینده، به مناسبت، نسبت به هر یک از این نکات که نیاز به توضیح داشته باشد، به بحثی گسترده و مستدل خواهیم پرداخت .

۱- أنفال / آیه ۴۱ .

۱ – حکم خمس مؤکّد به تأکیدات متعدّده ای است که نظیر آن در آیات الاحکام کمتر دیده می شود .

الف – جمله « و اعلموا »، قبل از بیان حکم ذکر شده و این اشاره به عدم نسخ حکم است نه صرف تنبیه (۱)، با توجّه به اینکه ممکن بود به جای این کلمه « أَلا »، که آن نیز برای تنبیه است، به کار رود .

ب – بیان حکم باکلمه «أنّ»، که صرفاً به منظور تأکید به کار می رود، شروع شده است

ج – کلمه « أنَّ » باز به منظور تأکید تکرار شده است .

د – پس از بیان حکم، با خطاب « إن کنتم مؤمنین » مخاطبین تهییج شده اند(۲)

۲ – اقرار به وجوب خمس و ادای آن از لوازم ایمان شمرده شده است ؛ « واعلموا ... إن کنتم آمنتم باللَّه ».

فخر رازی می نویسد :

« إن کنتم آمنتم باللَّه، فاحکموا بهذه القسمه . و هو یدلّ علی أنّه متی لم یحصل الحکم بهذه القسمه لم یحصل الإیمان باللَّه (۳)»

۱- کنز العرفان : ج ۱ ، ص ۲۵۱ .

۲- بدرالدّین محمّد زرکشی (متوفّای ۷۹۴ ه ق) در کتاب « البرهان فی علوم القرآن » : ج ۲ ، ص ۲۴۷، در اقسام خطاب در قرآن می گوید : « الثالث و العشرون خطاب التهییج کقوله : « و علی اللَّه فتوکّلوا إن کنتم مؤمنین » ؛ المائده / ۲۳ ، و لا یدلّ علی أنَّ من لم یتوکّل ینتفی عنهم الایمان بل حثّ لهم علی التوکل . و قوله : « فاللَّه أحقّ أن تخشوه إن کنتم مؤمنین » ؛ التّوبه / ۱۳، و قوله : « إن کنتم آمنتم باللَّه و ما أنزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان » ؛ الأنفال / ۴۱ ».

۳- تفسیر کبیر، فخر الدّین رازی : ج ۱۵ ، ص ۱۶۴ .

ترجمه : اگر ایمان به خدا آورده اید، به این تقسیم حکم کنید ؛ و این دلالت دارد براینکه هر گاه مطابق این تقسیم، حکم نشد، ایمان به خدا حاصل نشده است .

۳ - این حکم همگانی و عام است و منحصر و محدود به گروه خاصّی نیست ؛ زیرا ضمیر جمع مخاطب که مربوط به عموم مخاطبین است، چهار نوبت تکرار شده است : « اعلموا - غنمتم - کنتم - آمنتم ».

۴ - متعلّق خمس فقط چیزی است که بر آن « غنیمت » اطلاق شود، و ما به یاری خداوند در بحثهای آینده - با دلایلی روشن و قاطع - اثبات خواهیم نمود که : غنیمت از نظر ریشه لغت و استعمالات عرب منحصر به غنائم جنگی نیست، بلکه بر مطلقِ درآمدها اطلاق می شود .

۵ - صِرف حصول غنیمت سبب وجوب خمس است و نظری به فاعل نیست، مگر به صورت تَبَعی (۱)پس اگر مادّه « غنیمت » صدق کند، خمس واجب می شود، اگر چه فاعل در تحصیل آن نقشی نداشته باشد .

ص: ۲۶

۱- محقّقین گفته اند : فعل (ماضی، مضارع، امر) اصولاً دلالت بر حرکت دارد؛ و حرکت (از قوّه به فعل) امری ربطی است، وبالطّبع به دو طرف نیازمند است : ۱ - حدث (ماده) ۲ - فاعل . مثلاً «کَتَبَ» ؛ یعنی نوشت، این فعل کاشف از حرکتی است که این حرکت از یک طرف منشأ اثری است که روی کاغذ و غیره منعکس می شود، که از آن تعبیر به کتابت می شود و اصطلاحاً آن را حدث (ماده) می گویند و از طرفی انتساب به فردی دارد که این حرکت از او صادر شده که آن را فاعل می گویند، ودر فعل ماضی بالاصاله توجّه گوینده به ماده و حدث است و توجّه به فاعل تبعیّت دارد، و در فعل مضارع تمام توجّه گوینده به فاعل است ؛ مثلاً در: «کَتَبَ زیدٌ» که فعل ماضی است، نظر گوینده بالاصاله به اخبار از وقوع کتابت است و توجّه وی به نویسنده (فاعل) بالتّبع است و در «یَکتبُ زیدٌ» نظرگوینده باتصاف فاعل (زید) به نویسندگی است ؛ (کتاب الاشتقاق : ص ۹ و ذخائرالامامه : ص ۱۵۸).

و شایـد علّت اینکه عـدّه ای در میراث و هبه و جـایزه و هـدیه (در صـورتی که مـادّه غنیمت بر آنهـا صـادق آیـد)، خمس را واجب می دانند ، همین باشد که فاعل بالاصاله مقصود نیست .

۶ - در صورتی که شـخص در تحصـیل غنیمت دخالتی نداشته و غنیمت بدون زحمت وارد ملک شخصی وی شده باشد، ولی فاعـل آن را غنیمت به حسـاب نیـاورده، این غنیمت مشـمول خمس نیست ؛ مثلاًـ آنکه : اگر ماهی در تور صـیّاد قرار گرفت و سپس از تور خارج شد، خمس این ماهی بر ذمّه صـیّاد نیست ؛ زیرا در آیه فعل « غنمتم » به صـیغه معلوم آمده و در فعل معلوم دخالت فاعل لحاظ شده ، گرچه قبلاً گفتیم که توجّه متکلّم در فعل ماضی نسبت به فاعل تبعی است ، ولی در عین حال متکلّم به فاعـل بی توجّه هم نیست ؛ و ممکن است روایت علیّ بن مهزیـار (که إن شـاء اللّه به تفصـیل ، در متن و سـند آن ، به بحث خواهیم پرداخت) که می فرمایـد : « فالغنائم و الفوائـد - یرحمک اللّه - فهی الغنیمه یغنمها و الفائـده یفیدها » ، اشاره به همین مطلب باشـد ؛ و نیز به همین جهت در خمس اخراج مؤنه را شـرط تعلّق وجوب می داننـد ، زیرا اگر کسـی هزار تومـان درآمد داشت و هزار تومان نیز خرج کرد، نه خودش و نه عرف ، هیچ یک او را صاحب غنیمت نمی دانند، اگر چه بر هزار تومان اوّل - ذاتاً و بالإصاله - اطلاق لفظ غنیمت، صادق است .

۷ - بر هر چیز غنیمت صـدق کند، خمس به آن چیز تعلّق می گیرد، چه مکلّف برای به دست آوردن آن تحمّل رنج و مشـقّت و اِعمال نیرو و قدرت کرده باشد و چه با کمال راحتی و سهولت به آن دست یافته باشد .

زیرا همان طور که ملاحظه می فرمائید، در آیه فعل ثلاثی مجرد « غنمتم » به کار

رفته است نه فعل ثلاثی مزیدِ « اغتنمتم » ؛ و فرق بین ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید را در این زمینه از تفسیر کشّافِ زمخشری (۱)، در تفسیر آخرین آیه سوره بقره (در بیان فرق بین کَسَب و اکتَسَبَ)، می توان به دست آورد .

همچنین آقا هادی، فرزند ملّا صالح مازندرانی (۲)می نویسد : « چهارم : تصرّف ؛ یعنی حیله انگیختن و سعی نمودن در تحصیل چون « اکتسب المال » ؛ یعنی سعی نمود در تحصیل مال ؛ و « کسب » به معنی تحصیل چیزی است به هر نحوی که اتّفاق افتد، بدون اعتبار مبالغه و سعی ».

۸ - هر چه بر آن، غنیمت اطلاق شود مشمول خمس است، و مخصوص به غنیمت خاصّی نمی باشد و هیچ چیز از این مستثنی نیست ؛ و « من شی ء » در آیه کریمه ، به همین معنی اشاره دارد ؛ زیرا کلمه « شی ء » با آن سعه و شمولی که دارد، به وسیله «مِن» (که به اصطلاح مِن بیانیه است) کلمه « ما » در « ما غنمتم » را (که به اصطلاح از مبهمات است)، تفسیر و توضیح می دهد .

۹ - در تعلّق خمس به غنیمت، گذشتن یک سال تمام شرط نیست؛ بلکه به مجرّد به دست آوردن آن ، خمس واجب می شود و حکم به جواز تأخیر در پرداخت از باب تسهیل بر مکلّفین است . آنچه این مطلب را در متن آیه شریفه تفهیم می کند، کلمه « فاء » در « فأَنّ للّه خمسه » است ؛ زیرا « فاء » به اجماع اهل ادب، برای ترتیب و اتّصال و به تعبیر دیگر در مورد پی آمدن چیزی بدون مهلت، به کار می رود .

۱- کشّاف، زمخشری : ج ۱ ، ص ۳۳۲ ؛ و همچنین در کتاب شرح نظام : ص ۲۰، در فرق بین همین دو فعل ؛ و در کتاب تفسیر تبیان شیخ طوسی : ج ۹ ، ص ۴۴۲ ، چاپ نجف، در تفسیر اوّلین آیه سوره قمر به همین مطلب اشاره شده است .

۲- در شرح شافیه، در معانی باب « افتعل » .

۱۰ – حکم وجوب خمس حکمی دائمی و غیر موقّت است ؛ زیرا این حکم بـا جمله اسـمیّه « فـانّ للّه خمسه »، که برای دوام و ثبوت است، بیان شده؛ همچنان که شرط « إن کنتم آمنتم باللّه » نیز بر این معنا دلالت دارد .

۱۱ – خمس مختص به خـدا است و این اختصـاص به جهت سـلطنت و حـاکمیّت بـاری تعـالی است و اختصـاص آن به رسول اکرم صـلی الله علیه وآله و ذی القربی، عین اختصاص آن به خدا است (که بعداً به تفصیل شرح داده خواهد شد). کلمه « لام » و اسم جلاله «اللّه» در « للّه »، برای اثبات همین دو مطلب در آیه شـریفه انتخاب شده است و تقدّم خبر (للّه) بر اسم (خمسه) نیز، مفید همین مطلب است .

۱۲ – خمس، حقّی مالی و خارجی است، نه یک حقّ شخصی و در ذمّه ؛ وبه همین جهت عموم فقهاء می گویند : « اگر کسی از دنیا رفت واموالی دارد که به آنها خمس تعلّق گرفته و ضمناً دیونی هم دارد، خمس بر دیون میّت مقدّم است » ؛ ونیز بر این عقیـده انـد که : «اگر متعلّق خمس قبل از ادای خمس ، بدون تفریط تلف شود، خمس ساقط است» ؛ و کاشف این نکته اضافه شدن « خمس » به ضـمیر « خمسه » است ، که آن ضـمیر به «ما» برمی گردد و «ما» به قرینه جمله صله (غنمتم)، به معنی غنیمت است ؛ بنابر این معنی آیه چنین می شود : «خمس غنیمت مختص به خدا است».

۱۳ – خمس به شش قسمت تقسیم می شود، همچنان که در ظاهر آیه، مصارف ششگانه به ترتیب به چشم می خورد :

« اللّه – الرّسول – ذی القربی – الیتامی – المساکین – ابن السبیل ».

۱۴ – خمس حقّ مشترکی بیـن خـدا و رسـول و ذی القربی نیست که به نسـبت بین آنهـا تقسـیم شـود، بلکه خمس مختصّ به پروردگـار است و آنچه مختصّ به اوست، عیناً مختصّ به پیامبر اوست و آنچه مختصّ به پیامبر اوست ، مختصّ به ذوی القربای پیامبر است؛ زیرا می بینیم، ابتدا خداوند حکم را در ضـمن یک کلام تام « فانّ للّه خمسه » ذکر فرموده و بعداً با « واو » کلمه « الرّسـول » را به « اللّه » عطـف نمـوده و سـپس « لاـم » را تکرار فرمـوده است ، بـا اینکه در این نـوع عطف نیـازی به تکرار لاـم نیست(۱)

۱۵ – اختصاص این حکم به پیامبر صـلی الله علیه وآله به خاطر ولایت و حکومت او است ؛ زیرا همان طور که در انتخاب اسـم جلاـله (اللّه) گفتیم، در اینجـا نیز از بین القـاب پیامبر صـلی الله علیه وآله ، لقب رسول انتخاب شـده است و به الف و لام، که اشاره به مـدخول است ، تزیین شده، به منظور اینکه مخاطبین بدانند که اختصاص خمس به پیامبر صـلی الله علیه وآله به جهت مقام رسالت و مرجعیّت و امارت و سلطنت و حکومت پیامبر صلی الله علیه وآله است، نه به خاطر شخص پیامبر (۲)

۱۶ – مراد از ذی القربی خویشان پیامبرنـد، نه خویشان پرداخت کننده خمس، زیرا « الف و لام » در « القربی » قائم مقام ضـمیر غائب است و مانند آن است که گفته شود : « فللّهِ و للرّسول و لذی قرباه » و معنی عبارت این است که : « خمس حقّ

۱- فروغ هدایت : ص ۲۰۰ .

۲- در وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۴۱، از امیرالمؤمنین علیه السـلام نقل می کند که حضرت فرمود : « أمّا ما جاء فی القرآن من ذکر معایش الخلق و أسـبابها فقد اعلمنا سبحانه ذلک من خمسه أوجه : وجه الإماره ... ؛ فأمّا وجه الإماره فقوله : « و اعلموا أنّما غنمتم من شی ء فانّ للّه خمسه و للرّسول و لذی القربی ... » ».

خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله و خویشان اوست (یعنی خویشان پیامبر) » .

و در آینده – به تفصیل – در این جهت ، بحث خواهد شد .

۱۷ – ذی القربی همه خویشان پیامبر صلی الله علیه وآله أعمّ از دور و نزدیک نیستند، بلکه از نزدیکترین افراد به پیامبرند (از جهت نسب) ؛ زیرا « قربی » صیغه مبالغه است، و نهایت قرب و نزدیکی را افاده می کند، همان طوری که بدر الدّین محمّد زرکشی (متوفّای ۷۹۴ ه ق)، در کتاب «البرهان فی علوم القرآن»(۱) ، در بحثی که به صیغه های مبالغه اختصاص داده، وزن « فُعلی » را به عنوان یکی از صیغه های مبالغه ذکر کرده، می گوید : « (ما جاء علی فُعلی) و أمّا فُعلی فیکون إسماً کالشوری والرجعی ... و یکون صفه کالحسنی ... » ؛ یعنی یکی از انواع صیغه های مبالغه، آن کلماتی است که بر وزن « فُعلی » آمده و آنها گاهی اسم است ؛ مثل : « شوری » و « رجعی »، و گاهی صفت است ؛ مانند : « حُسنی ».

۱۸ – همه کسانی که انتساب و قرب به پیامبر صلی الله علیه وآله دارند، استحقاق این سهم را ندارند ؛ بلکه آن کسی استحقاق این سهم را دارد که علاوه بر انتساب و خویشی، امارت و مرجعیّت و سلطه و حاکمیّت واقعی و الهی داشته باشد، به قرینه عطف ذی القربی به « اللَّه » و « الرّسول » با توجّه به تکرار لام (۲).

۱– البرهان فی علوم القرآن : ج ۲ ، ص ۵۱۵ .
۲– در کتاب روضه کافی : ج ۱ ، ص ۸۹، از سلیم بن قیس کوفی (متوفّای سال ۷۶) خطبه مفصّلی از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است ؛ حضرت در آن خطبه می فرماید : « نحن واللَّه عنی بذی القربی الّذی قرننا اللَّه بنفسه وبرسوله صلی الله علیه وآله فقال تعالی : « فللَّه وللرّ سول ولذی القربی ... » » ؛ ترجمه : مائیم به خدا آن کسانی که خداوند به «ذی القربی» آنها را قصد کرده و کسانی که ما را به خود و رسولش قرین فرموده، پس فرموده است : «فللَّه و للرّسول و لذی القربی» ؛ و قرین در لغت به معنی همانند و مثل آمده است و با توجّه به مطالبی که ذکر شد، ذی القربی این سهم را به خاطر امارت می برد، همانند خداوند و رسول ؛ و نظیر این حدیث را شیخ حرّ عاملی (در وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۵۶) از اصول کافی و تهذیب، از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است .

۱۹ – در هر زمان ذی القربی با توجّه به مطلب فوق بیش از یک نفر نیست ؛ به دلیل آنکه در آیه شریفه، امکان داشت به صیغه جمع « ذوی القربی » گفته شود ؛ یعنی خویشاوندان نزدیک ؛ ولی به صیغه مفرد (ذی القربی) آمده است که به معنی خویش نزدیک می باشد .

۲۰ – یتامی و مساکین و ابن سبیل نیز باید از خویشان نزدیک پیامبر صلی الله علیه وآله باشند ؛ و با دقّت می توان این قید و خصوصیّت را از آیه به دست آورد . حال بهتر است عین عبارت « زبده المقال » را نقل و ترجمه کنیم . می فرماید :

« هذا مع امکان أن یقال فی مقام البحث و الإحتجاج انّه قد تکرر لام التّملیک فی کلّ من ذوی السّهام الثلاثه فی الثلاثه الاوّل دون الأصناف الثّانیه . حیث إکتفی فیها بالعطف علی ذی القربی من دون إعاده لام التملیک . هذا یشعر بأنَّ الطوائف الثلاثه لیسوا بخارجین من حریم ذی القربی بل إنّما هم من أغصانه و فروعه » (۱).

ترجمه : ممکن است در مقام بحث و استدلال گفته شود که لام تملیک در هریک از صاحبان سهام در سه سهم اوّل ذکر و تکرار شده است، ولی در سه سهم دوّم لام تکرار نشده و تنها به عطف بر «ذی القربی» اکتفا شده، بدون لام تملیک، و این اشعار دارد به اینکه این سه طائفه (یتامی و مساکین و ابن سبیل) از حریم ذی القربی خارج نیستند ؛ بلکه اینها از شاخه ها و فروعات همان ذی القربی هستند .

برای آگاهی بیشتر نسبت به مضمون آیه شریفه، به سؤالاتی که ممکن است برای خوانندگان محترم پیش بیاید، در ضمن فصولی پاسخ می گوییم .

۱- زبده المقال، تقریرات خمس آیه اللّه بروجردی رحمه الله : ص ۷ .

فصل اوّل

نخستین حکم در موضوع اموال و حقوق خدا و رسول صلی الله علیه وآله

سؤال - نخستین حکمی که در موضوع اموال و حقوق خدا و رسول صلی الله علیه وآله، با قید تقسیم آن نازل گردید و به مرحله اجرا درآمد چه حکمی بود ؟

جواب - گرچه حکم زکات در ضمن آیات سوره روم وسوره مؤمنون، که از جمله سُوَر مکّی هستند، به چشم می خورد و ظاهر این آیات دلالت دارد که حکم زکات پیش از هجرت تشریع شده است، ولی عملاً تا سال نهم هجرت از تقسیم زکات وتشکیل بیت المال، اثری در متون اسلامی یافت نمی شود، بلکه از ظاهر روایات استفاده می شود که وجوب زکات، درسال نهم هجری به مسلمین ابلاغ گردیده است.

مرحوم کلینی و شیخ صدوق رحمهما الله در بحث زکات از عبداللَّه بن سنان نقل می کنند و او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود :

« لمّا أُنزلت آیه الزکاه « خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرَهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا »(1)، و أُنزلت فی شهر رمضان، فأمر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله منادیه فنادی فی النّاس أنّ اللَّه فرض علیکم الزّکاه

۱- توبه / آیه ۱۰۳ .

كما فرض عليكم الصّلاه، ففرض اللَّه عزّوجلّ عليهم من الذهب و الفضه و فرض الصدقه من الإبل و البقر و الغنم و من الحنطه و الشعير و التمر و الزبيب، فنادى فيهم بذلك فى شهر رمضان و عفا لهم عمّا سوى ذلك ، قال : ثمّ لم يفرض لشى ء من أموالهم حتّى حال عليهم الحول من القابل . فصاموا و أفطروا، فأمر مناديه فنادى فى المسلمين : أيّها المسلمون زكّوا أموالكم تقبّل صلاتكم، قال: ثمّ وجّه عمّال الصدقه وعمّال الطسوق»(۱)

ترجمه : هنگامی که آیه زکات « خذ من أموالهم ... » نازل گردید و نزول آن در ماه رمضان (سال نهم از هجرت (۲)) بود، پس پیامبر صلی الله علیه وآله به منادی خود امر فرمود (که وجوب زکات را اعلام کند)، پس وی در بین مردم اعلام نمود که خداوند زکات را بر شما واجب فرموده، همچنان که نماز را بر شما واجب فرمود . پس خداوند برمردم واجب کرد (زکات را) از طلا ـ و نقره و واجب کرد زکات را از شتر و گاو و گوسفند و از گندم و جو و خرما و کشمش ؛ این حکم را در ماه رمضان بین مردم اعلام کرد و غیر از این (نه چیز) را عفو فرمود ؛ سپس عبداللَّه بن سنان گفت : امام صادق علیه السلام فرمود : تا سال آینده چیزی بر آنها واجب نشد، پس روزه گرفتند و افطار کردند و پیامبر صلی الله علیه وآله به منادی خود امر فرمود که او در بین مسلمین اعلام کند که : ای مسلمانها ، زکات اموالتان را بدهید تا نمازتان قبول شود .

امام فرمود : سپس (آن حضرت) عاملین زکات و عاملین مالیات را (برای گرفتن و دریافت از مردم) فرستاد .

۱- فروع کافی : ج ۳ ، ص ۴۹۷ ، حدیث ۲ ، کتاب الزکاه ، باب فرض الزکاه ؛ من لا یحضره الفقیه : ج ۱ ، ص ۵ ، کتاب الزکاه ، باب الاصناف التّی تجب علیها الزکاه .

۲- بر اساس گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان (ج ۵ ، ص ۱) : « نزلت سنه تسع من الهجره » ؛ یعنی سوره برائت در سال نهم هجرت نازل گردید ؛ و آیه زکات از این سوره است .

زکات فطره

علّامه مجلسی رحمه الله می گوید :

« قال فی المنتقی فی حوادث السنه الثّانیه من الهجره ... . و فی هذه السنه نزلت فریضه رمضان فی شعبان هذه السنه، وأمر بزکاه الفطر علی ماروی عن أبی سعیدالخدریّ قال : نزل فرض شهر رمضان بعد ما صرفت القبله إلی الکعبه بشهر فی شعبان علی رأس ثمانیه عشر شهراً من مهاجر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله، فأمر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله فی هذه السنه بزکاه الفطر قبل أن یفرض الزکاه فی الأموال ... . و فی هذه السنه کانت غزوه بدر » (۱).

ترجمه : در کتاب المنتقی (إلی مولود المصطفی، تألیف کازرونی) (۲)، در حوادث سال دوّم هجری می گوید : و در این سال فریضه (روزه) رمضان نازل گردید، البته در ماه شعبان همین سال ؛ و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بنابر آنچه از أبی سعید خدری روایت شده، دستور زکات داد .

أبو سعید گفت : پس از اینکه قبله به سوی کعبه انتقال پیدا کرد، در ماه شعبان، هیجده ماه بعد از هجرت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله، فریضه ماه رمضان نازل شد .

پس پیامبر صلی الله علیه وآله در همین سال دستور زکات فطره را صادر فرمود، قبل از اینکه زکات در اموال را واجب گرداند ... . و در همین سال جنگ بدر واقع شد .

۱- بحار الانوار : ج ۱۹ ، ص ۱۹۲ - ۱۹۴ .

۲- در کتاب بحار : «المنتقی فی مولود المصطفی» ذکر شده، که ظاهراً از اشتباهات نسّاخ می باشد؛ رجوع شود به کتابهای: کشف الظنون و نسخه های خطّی فارسی، تألیف احمد منزوی؛ «سیر عفیفی المنتقی فی سیره المصطفی صلی الله علیه وآله»، ترجمه مولود المصطفی صلی الله علیه وآله : ج ۶، ص ۴۴۴۱؛ و «المنتقی فی سیره المصطفی صلی الله علیه وآله»، ترجمه مولود المصطفی صلی الله علیه وآله : ص ۴۵۵۶ .

فریضه خمس

لا اگر آیه شریفه « إنَّمَا غَنِمْتُم ... » در غزوه بنی قینقاع به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله ابلاغ شده باشد (۱) و یا آیه در جنگ احد (۲) نازل شده باشد، در این صورت، زکات فطره قبل از فریضه خمس تشریع شده ؛ زیرا غزوه بنی قینقاع روز شنبه، پانزدهم شوّال سال دوّم هجری و جنگ احد هفتم شوّال سال سوّم هجری واقع شده، در حالی که زکات فطره، همچنان که گذشت، در ماه رمضان سال دوّم هجری تشریع شد .

و اگر نزول آیه در جنگ بدر باشد، همچنان که بعضی دیگر معتقدند تشریع فریضه خمس و زکات فطره، هم زمان انجام گرفته ؛ زیرا همان طور که دیدیم، هر دو در ماه رمضان سال دوّم هجری بوده است .

۱- همچنان که از کلام طبری (ج ۲ ، ص ۱۷۳) به دست می آید .

۲- همچنان که مرحوم طبرسی در مجمع البیان (ج ۴ ، ص ۵۱۸) از کلبی نقل می کند : « و فی تفسیر الکلبی : أنّ الخمس لم یکن مشروعاً یومئذٍ و إنّما شرع یوم أحد ... ».

فصل دوّم

چرا حکم زکات صورت عمل به خود نگرفت؟

سؤال - چرا حکم زکـات که در آیـات مکّی (قبـل از هجرت) نازل شـده بود، صورت عمل به خود نگرفت، امّا آیه خمس بلا فاصله به مرحله اجرا در آمد ؟

جواب - برای آنکه دانسته شود چرا حکم خمس بلا فاصله به مرحله اجرا درآمـد، باید با دقّت بیشتری زندگانی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را بررسی نمود .

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله برای پیشبرد اهـداف مقدّس خویش ناچار بود ابتدا حکومت عدلی تشکیل دهد واز این راه، دین خـدا را گسترش دهـد واحکام و قوانین اسلامی را به مرحله اجرا در آورد، تا بـدین وسیله دشمنانی که در کمین اسلام نشسته انـد را از میان بردارد و به زنـدگانی پراکنـده و قبیله ای عرب خاتمه دهـد، تا نیروهای سرشار این نژاد خون گرم را در مسیر حقّ بسیج نماید .

به خاطر همین امر بود که در مکّه معظّمه، در موسم حجّ بـذر حکومت اسلامی را پاشید، با مردم مـدینه پیمان بست و طولی نکشید که آن حضرت به مـدینه هجرت فرمود و از بدو ورود، حکومت اسلامی را طرح ریزی نمود و برای اوّلین بار، با اقامه نماز جمعه در مسجد قبا، هدف خود را مشخّص فرمود .

بدیهی است که مقام رهبری وحکومت با امور اقتصادی پیوندی ناگسستنی دارد؛

ص: ۳۷

زیرا حکومت دارای شئونی است که نیاز به مصارف و مخارج سنگین دارد ، و همان طوری که قبلًا اشاره شد و بعداً نیز به تفصیل گفته خواهد شد ، « أنفال، خمس ، فَیء و صفایا » به اصطلاح « مِلک أماری » هستند، نه ملک شخصی، ومتعلّق به منصب رهبری و قیادت اسلامی است، و برای تأمین مخارج مربوط به شئون حکومتی می باشد نه برای مخارج شخصی .

در کتاب شریف وسائل الشّیعه از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که فرمود :

« و أمّا ما جاء فی القرآن من ذکر معایش الخلق و أسبابها فقد أعلمنا سبحانه من خمسه أوجه : وجه الاماره ، و وجه العماره ، و وجه الإجاره ، و وجه التّجاره ، و وجه الصّدقات ؛ فامّا وجه الاماره ، فقوله : « و اعلموا أنّما غنمتم من شی ء فانّ للّه خمسه ... » » (۱)

ترجمه : امّا آنچه در قرآن نسبت به راهها و اسباب زندگانی مردم آمده، همه آنها را خداوند سبحان به ما تعلیم داده است که از پنج راه می باشد :

۱ - از راه حکومت و زمامداری ؛ ۲ - از راه آباد کردن ؛ ۳ - از راه اجاره ؛ ۴ - از راه تجارت ؛ ۵ - از راه صدقات . امّا از راه امارت و حکومت ؛ پس گفتار خداوند است که می فرماید : بدانید که آنچه را غنیمت می برید، خمس آن از خدا است ...؛ ودر رابطه باحدیثی که ذکر شد، در باب دیگری از همین کتاب، از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که فرمود : « و أمّا وجه الصّدقات فانّما هی لأقوام لیس لهم فی الاماره نصیب، و لا فی العماره حظّ و لا فی التّجاره مال » (۲)

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶، ص ۳۴۱ .

۲- وسائل الشّیعه : ج ۶، ص ۱۴۶ .

ترجمه : امّا راه صدقات ؛ پس آن صدقات نصیب کسانی است که نه در حکومت سهمی دارند و نه در آبادی بهره ای و نه در تجارت مالی . ضمناً، مسلمین از اقتصاد کاملی در بدو امر برخوردار نبودند و بنیه اقتصادی آنها را بیشتر غنائم تشکیل می داد ؛ بنابراین بایـد ابتدا قوّه مجریّه بنیانگذاری و بنیه اقتصادی آن تقویت شود و حکومت شـکل بگیرد ، سـپس قوانین به مرحله اجرا در آیـد ؛ همچنان که حضـرت علی علیه السـلام می فرمایـد : « و إنّه لا بدّ للنّاس من أمیر بَرٍّ أو فاجرٍ یعمل فی إمرته المؤمن . و یستمتع فیها الکافر، و یبلغ اللّه فیها الاجل، و یجمع به الفی ء، و یقاتل به العدو، و تأمن به السـبل، ویؤخذ به للضعیف من القوی حتّی یستریـح به برّ و یستراح من فـاجر » (۱) ترجمه : به ناچـار برای مردم رهبر و زمامـدار لازم است، خواه نیکوکـار باشـد یا بـدکار، که مؤمن در پنـاه حکومت او به طـاعت مشـغول باشـد و کـافر نیز بهره منـد شود (همه طبقـات از هرج و مرج در امان باشـند) و خداوند، در زمان او هر که را به اجل مقدّر می رساند (مردم به مرگ طبیعی می میرند) و به توسّط او مالیات جمع آوری می شود و راهها ایمن می گردد و حقّ ضـعیف و ناتوان از قوی و سـتمکار گرفته می شود، تا نیکوکار در رفاه و از (شرِّ) بـدکار آسوده مانـد . ملاحظه می فرمائیـد، حضـرت علی علیه السـلام امیر و زمامـدار را عامل جمع آوری مالیات معرّفی می کند، قطع نظر از خوبی و بدی وی .

۱- نهج البلاغه : ج ۱ ، ص ۹۱ ، کلام ۴۰ .

نتیجه آنکه، پیامبر صلی الله علیه وآله، مأمور است طبق صریح قرآن که می فرماید : « خذ من أموالهم صدقه » (۱)، زکات را از مردم بگیرد و کارمندانی برای جمع آوری زکات تعیین کند، که در قرآن به نام « العاملین علیها » (۲) یاد شده است ؛ و این کار بستگی به وجود قوّه مجریّه دارد و قوه مجریّه نیز به یک بنیه اقتصادی سرشاری نیاز دارد، که در اوائل هجرت بهترین راه تأمین آن، غنائم بود . بهترین شاهد آنچه در این فصل، گفتیم آن است که مرحوم کلینی رحمه الله کتاب کافی را به سه قسمت تقسیم نموده است : ۱ - اصول (که مشتمل بر مباحث توحید و نبوّت و امامت است) .

۲ - فروع (که حاوی مسائل فروع دین و به طور کلّی مسائل فقهی است) . ۳ - روضه (که مشتمل بر اخبار مختلفه است) . و مؤلّف این کتاب با آن بینش خاصّی که داشته ، مسأله خمس را در ضمن مسائل فرعی ذکر نکرده، بلکه مسأله خمس را به خاطر اینکه از شئون رهبری اسلامی است ، در جلد اوّل و به دنباله مسائل مربوط به امامت، مطرح نموده است .

۱- توبه / آیه ۱۰۳ .

۲- توبه / آیه ۶۰ .

فصل سوّم

آیا کسی قبل از جنگ بدر ، خمس غنائم را اخراج کرده؟

سؤال - آیا کسی قبل از جنگ بدر، خمس غنائم را اخراج کرده است و به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله آورده است ؟

جواب - در اینکه اوّلین خمسی که در اسلام اخراج و تقسیم شده ، چه زمان و به وسیله چه کسی بوده، نظر قاطع و رأی ثابتی وجود ندارد ؛ بلکه در تاریخ در این زمینه، عبارات مختلفی به چشم می خورد ؛ مثلاً واقدی می گوید : « فلمّا رجع عبداللَّه بن جحش من نخله، خمس ما غنم و قسم بین أصحابه سایر الغنائم فکان أوّل خمس فی الإسلام ... » (۱)

ترجمه : هنگامی که عبداللَّه بن جحش از سریه نخله بازگشت، غنائم را پنج قسمت نمود و (چهار قسمت) بقیّه آن را بین یارانش تقسیم نمود ؛ و این اوّلین خمس در اسلام بود . بدون فاصله در صفحه دیگر می گوید : « عن أبی برده بن نیار، أنّ النّبی - صلی اللَّه علیه و آله و سلّم - وقف غنائم أهل نخله

۱- المغازی، واقدی : ج ۱ ، ص ۱۷ .

و مضـی إلی بـدر حتّی رجع من بدر، فقسّـمها مع غنائم أهل بدر وأعطی کلّ قوم حقّهم »(۱). ترجمه : از ابی برده بن نیـار نقل شـده است که پیامبر صـلی الله علیه وآله غنائم اهل نخله را نگهـداری نمود و به جنگ بـدر رفت، تا وقتی که از بدر بازگشت، آنگاه غنائم نخله را با غنائم اهل بدر تقسـیم نمود و به هر کس حقّش را عطا فرمود . یعقوبی نیز در ضـمن نقل سـریه نخله می گوید : « فعزل رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله خمس العیر و قسم سائرها لأصحابه، فکان اوّل خمس قسم فی الإسلام »(۲)ترجمه : پیامبر صـلی الله علیه وآله خمس غنائم قافله را جدا نمود و بقیّه را بین اصحابش تقسیم فرمود ؛ و این اوّلین خمسی بود که در اسلام تقسیم شد . در اینجا خودِ پیامبر صلی الله علیه وآله را مقسم غنائم معرّفی می کند، نه عبداللَّه بن جحش را.

أبوالفتوح رازی در ذیـل آیه : « یَسْـئَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِیهِ ... » (۳)، چنین آورده است : « مفسّـران گفتند سبب نزول آیه آن بود که رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله عبدالرّحمن بن جحش را بفرستاد و او پسر عمّه رسول صلی الله علیه وآله بود، در ماه جمادی الاخر پیش از قتال بدر به دو ماه ؛ و در این وقت هفده ماه از هجرت گذشـته بود ... ؛ و نامه نوشـته برای امیر ایشان عبداللَّه بن جحش ...، عبداللَّه با یاران رفته ...، زد و خوردی رخ داده ... ؛

۱- المغازی، واقدی : ج ۱ ، ص ۱۸ .

۲- تاریخ یعقوبی : ج ۲ ، ص ۷۰ .

۳- بقره / آیه ۲۱۷ .

و کالای ایشان به عنوان غنیمت به دست عبـداللّه و یارانش نصف گشـته ...، رسول، آن مال، پیش خواست و خمس آن بیرون کرد . اوّل خمسـی که در اسـلام بود آن بود وباقی را قسـمت کرد میان اصـحاب سـریه واوّل غنیمتی که در اسلام بود، آن بود »(۱). طبری در تاریـخ خود، در ذیل غزوه بنی قینقاع می گویـد : « و فیها کان أوّل خمس خمسه رسول اللّه صـلی الله علیه وآله فی الإسـلام فأخذ رسول اللّه صـلی الله علیه وآله صـفیّه و الخمس و سـهمه و فضّ أربعه أخماس علی أصحابه فکان أوّل خمس قبضـه رسـول اللّه صـلی الله علیه وآله » (۲). ترجمـه : در این سـال (سـال دوّم هجرت) اوّلین خمس را رسـول خـدا در اسـلام گرفت، پس رسول خـدا گزیده (غنائم) را (که معروف به صـفایا است) و خمس و سـهم خود را گرفت و چهار پنجم آن را بر اصـحابش تقسـیم کرد ؛ پس این اوّلین خمسـی بود که رسول خدا گرفت . مرحوم علّامه مجلسـی می فرماید : « و فی تفسـیر الکلبی : إنّ الخمس لم یکن مشـروعاً یومئـذ (یعنی یوم بـدر) ، و إنّما شـرع یوم احد » (۳). ترجمه : در تفسـیر کلبی است که خمس در روز بدر تشریع نشده بود و روز احد تشریع شد . مجمع البیان (۴) نیز این نقل را دارد .

ص: ۴۳

۱- تفسیر روح الجِنان و روح الجَنان : ج ۲ ، ص ۱۷۸

۲- تاریخ طبری : ج ۲ ، ص ۲۹۸

۳- بحار الانوار : ج ۱۹ ، ص ۲۱۳ .

۴- مجمع البیان : ج ۴ ، ص ۵۱۸ .

سؤال – آیا غنائم جنگی تنها بر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و امّت آن بزرگوار حلال شده، یا بر پیامبران پیشین و امّتهایشان نیز حلال بوده است ؟

جواب – ما این بحث را در سه بخش خلاصه می کنیم :

بخش اوّل : غنائم در کتب عهدین ؛

بخش دوّم : غنائم قبل از اسلام از نظر قرآن ؛

بخش سوّم : غنائم در روایات خاصّه و عامّه ؛

بخش اوّل : غنائم در کتب عَهدَین

در سفر تثنیه از تورات، درباره هر یک از شهرهایی که ساکنانش مردم شهر خود را منحرف ساخته و آنها را به عبادت غیر خدا دعوت نموده اند، چنین آمده است : « ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکش و آن را با هر چه در آن است و بهائمش را به دم شمشیر هلاک نما و همه غنیمت آن را در میان کوچه اش جمع کن و شهر را با تمامی غنیمتش برای یَهُوَه، خدایت، به آتش بالکلّ، بسوزان و آن تا به ابد، تلّی خواهد بود و بار دیگر بنا نخواهد شد »(۱). همچنین در صحیفه یوشع، در مورد فتح شهر اریحا می گوید : « و خود شهر و هر چه در آن است برای خداوند حرام خواهد شد ... ؛ شهر را

ص: ۴۴

۱– تورات : باب ۱۳ ، ص ۲۹۶ ، شماره ۱۶ و ۱۷ .

گرفتند و هر آنچه در شهر بود، از مرد و زن و جوان و پیر، حتّی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند ... ؛ و شهر را با آنچه در آن بود به آتش سوزانیدند . لیکن نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین را به خزانه خداوند گزاردند » (۱)

بخش دوّم : غنائم قبل از اسلام از نظر قرآن

در سوره أنفال آمده است : « مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِى الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْأَخِرَة وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لَّوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَآ أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * فَكُلُواْ مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّباً وَ اتَّقُواْ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ »(۲) ترجمه و مضمون آیه شریفه : و برای هیچ پیامبری شایسته نبوده که اسیران و دستگیر شدگانی داشته باشد ، تا آنکه در زمین کشتار بسیار کند (۳)و شما (که پیشنهاد گرفتن فدیه از اسرا می کنید) کالا و متاع دنیا را می خواهید و خدا آخرت را می خواهد و خدا دارای عزّت و حکمت است ؛ و اگر حکم و فرمانی از جانب خدا پیش بینی نشده بود، به خاطر آنچه (از کفّار به عنوان فدیه) گرفته اید،

۱- تورات : باب ۶ ، ص ۳۴۰ ، شماره ۱۷ - ۲۵ ، صحیفه یوشع .

۲- أنفال / آیات ۶۷ - ۶۹ .

۳- الاثخان فی الأرض تغلیظ الحال بکثره القتل » ؛ (تفسیر تبیان : ج ۵ ، ص ۱۵۶). « الاثخان هو تکثیر القتل » ؛ (کنز العرفان : ج ۱ ، ص ۳۶۷ ؛ طبع تهران). « (حتّی یثخن فی الأرض) أی حتّی یبالغ فی قتل المشرکین وقهرهم لیرتدع بهم من وراءهم » ؛ (مجمع البیان : ج ۴ ، ص ۵۵۸).

عذاب بزرگی به شما می رسید . پس بخورید از آنچه غنیمت برده اید که حلال و پاکیزه است و از خدا بترسید، خداوند آمرزنده و مهربان است . شأن نزول آیه کریمه : مفسّرین در شأن نزول آیه این چنین گفته اند : روز بدر هفتاد نفر از مشرکین اسیر شدند . اصحاب به پیامبر پیشنهاد کردند که آنها را آزاد کنند و از آنها فدیه بگیرند . خداوند آنها را ملامت می کند که در سیره انبیای سلف، قرار نبوده اسیرانی را بگیرند ؛ بلکه قرار بر این بوده که همه را بکشند تا چشم دیگران به حساب افتاده و مشرکین خوار گردند و پیامبران در روی زمین قدرت پیدا کنند و شما (اصحاب رسول) که پیشنهاد فدا می کنید، نظرتان به دنیا است و خدا خواستار آخرت است . سپس خداوند حکم مقدّر خود را در مورد غنائم و فدا به مسلمین اعلام می کند و بر آنها منّت می نهد . عموم مفسّرین به این شأن نزول تصریح کرده اند (برای اطّلاع بیشتر به کتب تفاسیر مراجعه شود). مرحوم طبرسی در کتاب شریف مجمع البیان از ابن عبّاس نقل می کند : « لو لا انّ اللّه حکم لکم بإباحه الغنائم و الفداء فی امّ الکتاب و هو اللوح المحفوظ لمسکم فیما استحللتم قبل الإباحه، عذاب عظیم، فإنّ الغنائم لا تحل لأحد قبلکم »(۱). ترجمه : اگر حکم خدا به مباح بودن نبود و فداء در امّ الکتاب، که لوح محفوظ است، به خاطر آنچه قبل از حکم خدا مباح دانستید، عذاب بزرگی به شما می رسید ؛ زیرا غنائم برای احدی قبل از شما حلال نبوده است .

۱- مجمع البیان : ج ۴، ص ۵۵۸ .

و عالم بزرگوار، فاضل مقداد، در ذیل آیات مورد بحث می فرماید : « « فکلوا ممّا غنمتم حلالاً طیّباً » إشاره إلی إباحه المغنم، قال صلی الله علیه وآله : فضّلت علی الأنبیاء بخمس ؛ بعثت إلی الکافه، و احلّ لی المغنم، و نصرت بالرّعب، و جعلت لی الأرض مسجداً و طهوراً، و خصّصت بالشّفاعه ... ؛ و لمّا کانت الغنائم محرّمه علی الأمم السّالفه، قال : حلالاً » (1). ترجمه : آیه « فکلوا ممّا ... » اشاره به مباح بودن غنائم است ؛ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: من بر پیامبران به پنج چیز فضیلت داده شده ام ؛ بر همه مردم مبعوث شده ام، غنیمت برای من حلال شده است، به ترس یاری شده ام، زمین برای من مسجد و طهور قرار داده شده و به شفاعت اختصاص داده شده ام .... ؛ و چون غنائم بر امّتهای گذشته حرام بوده، خدا فرموده : (بر تو) حلال است . در تفسیر « فی ظلال القرآن »، در ذیل آیات فوق می نویسد : « ثمّ زادهم اللّه فضلًا و منّه، فجعل غنائم الحرب حلالاً لهم و منها الفدیه الّتی عوتبوا فیها و کانت محرّمه فی الدیانات قبلهم علی اتباع الرّسول »(2) ترجمه : خداوند بر فضل و منّت مسلمانان افزود و غنائم زمین را برای آنها حلال فرمود که از آن غنائم فدیه ای است که درباره آن مورد ملامت قرار گرفتند و غنائم در ادیان گذشته بر پیروان انبیاء حرام بوده است . گر چه در تفسیر این آیات، مفسّرین اندکی اختلاف نظر دارند ؛ ولی با توجّه

۱- کنز العرفان : ج ۱ ، ص ۳۶۹ .

۲- تفسیر فی ظلال القرآن، سیّد قطب : ج ۴ ، ص ۶۳ ، جزء ۱۰ .

به روایـات بسـیاری که در بخش آینـده ذکر می شود، معنی این آیات، واضـح و ترجمه و توضـیحی که برای آیات ذکر شـد، تأییـد می شود . از آن جمله روایت زیر است : « قال أبو جعفر الباقر علیه السـلام : کان الفداء یوم بدر کلّ رجل من المشـرکین بـأربعین أوقیه، و الاوقیه أربعون مثقالًا إلّا العبّاس فإنّ فـداءه کان مائه أوقیه، و کان أخـذ منه حین أسـر عشـرون اوقیه ذهبا، فقال النّبی : ذلـک غنیمه » (۱). ترجمه : امـام باقر علیه السـلام فرمود : فـدیه در روز بـدر از هر مردی از مشـرکین چهل اوقیه بود ؛ و اوقیه چهل مثقال بود، مگر عبّاس که فدیه او صد اوقیه بود و در موقعی که وی اسیر شده بود، از او بیست اوقیه طلا گرفته شده بود، پس پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود : این (فدیه) غنیمت است .

ابن عربی در ذیل همین آیه مورد بحث می نویسـد : « المسأله الرّابعه ؛ قال : بعضـهم یـدل قوله ما کان لنبیّ أن یکون له أسـری حتّی یثخن فی الأـرض، علی تکلیف الجهـاد لسـائر الأنبیـاء . قلنـا : کان الجهاد واجبا علی الأنبیاء قبل محمّـد، لکنّ لم یکن لهم أسـری و لا غنیمه ... » (۲) آنگاه می نویسـد : « لو لا کتاب من اللَّه سـبق ... ؛ فیها سـبع مسائل : الأولی فی سـبب نزولها ... ؛ قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله : غزا نبیّ من الأنبیاء فقال لأصحابه : لا یتبعنی رجل بنی داراً

ص: ۴۸

۱- بحار الانوار : ج ۱۹ ، ص ۲۴۱ .

۲- أحکام القرآن، ابن عربی : ج ۲ ، ص ۸۷۰ .

و لم يسكنها أو تزوج امرئه و لم يبن بها أوله حاجه فى الرّجوع . قال : فلقى العدو عند غيبوبه الشمس، فقال : أللهمّ انها مأموره و إنّى مأمور، فأحبسها حتّى تقضى بينى و بينهم فحبسها اللَّه عليه ففتح عليه فجمعوا الغنائم. فلم تأكلها النّار . قال : و كانوا إذا غنموا غنيمه بعث اللَّه عليها ناراً فأكلتها . فقال لهم نبيّهم : انّكم غللتم . فليبايعنى من كلّ قبيله رجل . فبايعوه . فلزقت يد رجل منهم بيده، فقال له : انّ أصحابك قد غلّوا فأتنى بهم : فليبايعونى فلزفت يد رجلين (أو ثلثه منهم بيده) فقال لهما : انّكما قد غللتما فقالا : اجل، قد غللنا صوره رأس بقره من ذهب . فجاء بها . فطرحت فى الغنائم . فبعث اللَّه عليها النار، فأكلتها، فقال رسول اللَّه صلى الله عليه وآله : انّ اللَّه أطعمنا الغنائم رحمه رحمنا بها و تخفيفاً خفّف عنّا لما علم من ضعفنا ... (۱). و قد روى أبوهريره عن النبىّ انّه قال : لم تحلّ الغنائم لقوم سود الرؤس من قبلكم كانت تنزل نار من السّماء فلمّا كان يوم بدر أسرع النّاس فى الغنائم فأنزل اللَّه : لو لا كتاب ... » (۲). ترجمه : مسأله چهارم ؛ بعضى گفته اند گفتار خداوند كه فرموده : « ما كان لنبىّ أن يكون له أسرى حتّى يثخن فى الأرض ... » ، دلالت مى كند بر اينكه پيامبران ديگر نيز دستور جهاد داشته اند . ما مى گوييم ، جهاد بر پيامبران پيش از حضرت محمد صلى الله عليه وآله نيز واجب بوده است ، وليكن حقّ استفاده از اسيران و غنيمت را نداشتند ... . و بعد از ذكر اين مطلب، مى گويد :

۱- صحيح مسلم : حديث ۱۳۶۶ .

۲- مأخذ قبل .

در ایـن آیـه، هفت مسأله وجـود دارد : مسـأله اوّل در سـبب نـازل شـدن این آیه ... ؛ پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمـود: یکی از پیـامبران جنگی کرد و بـه اصـحاب خـود فرمـود: هرشخصـی که خـانه ای سـاخته و هنـوز در آن سـکونت نکرده باشـد . و هر شخصـی که زنی گرفته و هنوز بـا او هم بِستَر نشـده، یـا هر کس نیازی به برگشـتن دارد، با من (دراین جنگ) همراهی نکنـد. سپس فرمود : هنگام غروب آفتاب با دشـمن برخورد کرد، پس گفت : خـدایا این خورشـید مأمور است، من نیز مأمورم، خدایا خورشـید را نگهـدار تا بین من و آنها حکم کنی، پس خداوند خورشـید را باز داشت تا وقتی که فتح را نصـیب وی کرد، پس غنـائم جنـگ را جمع آوری نمودنـد، ولی آتش آنها را نابود نکرد . پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله فرمود : آنها هنگامی که غنیمتی می بردند، خداوند آتشـی می فرستاد تا آن غنیمت را نابود سازد . پیامبرشان به آنها گفت، شما حتماً خیانتی کرده اید، پس بایـد از هر قبیله ای یک نفر بیاید با من بیعت کند (نمایندگان قبیله ها آمدند) و با وی بیعت نمودند (ناگاه) دست یکی از آنـان به دست آن پیامبر چسبیـد، وی فرمود : قبیله تو هسـتند که خیانت کرده انـد، آنان را بیاور تا با من بیعت کننـد، (آنان آمدند و با وی بیعت کردند) و دست دو یا سه نفر آنها به دست آن پیامبر چسبید، پس به آنها فرمود : شـما خیانت کرده اید . آنها گفتند : آری، ما مجسّـمه یک سـر گاو طلا را دزدیده ایم، و آن مجسّمه طلا را آوردند و در غنائم انداختند، پس خداوند آتش را فرسـتاد و غنـائم را نـابود سـاخت . رسول خـدا صـلی الله علیه وآله فرمود : خداونـد به مـا غنائم اطعام فرمود، به جهت رحمتی که به مـا مرحمت فرمود و به جهت تخفیفی که به ما عنایت کرد ؛ زیرا خداونـد ضـعف ما را می دانست . ابو هریره از پیامبر صـلی الله علیه وآله روایت کرده است که : غنائم را برای هیچ قومی قبل از شما حلال نفرموده، (بلکه) آتشی از آسمان می آمد و آنها را نابود می ساخت .

بخش سوّم : غنائم قبل از اسلام از نظر روایات خاصّه و عامّه

مـدارک خاصّه (شـیعه) : ۱ - اثبـات الوصـیه مسـعودی : « عن النّبی صـلی الله علیه وآله انّه قـال : أعطیت مـا أعطی النـبیّون و المرسـلون جمیعاً و أعطیت خمسه لم یعطها أحـد : نصـرت بالرّعب، و جعل لی ظهر الأرض مساجـداً و طهوراً، و أعطیت جوامع الکلم، و فضّـلت بالغنیمه، و أعطیت الشـفاعه فی امّتی »(۱). ۲ - وسائـل ؛ و کـافی : « عن أبی عبـداللَّه علیه السـلام قال : انّ اللَّه أعطی محمّدا شـرائع نوح و إبراهیم و موسـی و عیسـی، إلی أن قال : ثمّ إفترض علیه فیه الصـلاه، و الزکاه، والصـیام، و الحج، و الأـمر بـالمعروف، و النهی عـن المنکر، و الجهـاد فی سبیـل اللَّه . و زاده الوضـوء، و أحـلّ لـه الغنم و الفی ء، و جعـل له الأـرض مسجداً و طهوراً، و أعطاه الجزیه و اسر المشرکین و فداهم » (۲). ۳ - وسائل : «قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله : فضّلت بأربع : جعلت لی الأـرض مسـجداً وطهوراً، و أیمـا رجل من امّتی أراد الصـلاه فلم یجـد ماء و وجـد الأرض فقـد جعلت له مسـجداً و طهوراً، و نصـرت بالرّعب مسـیره شـهر (تسیر بین یدی)، و احلّت لأمّتی الغنائم، و أرسلت إلی الناس کافه » (۳). ۴ - وسائل : « قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله : أعطیت خمساً لم یعطها أحد قبلی : جعلت

۱- إثبات الوصیّه : ص ۹۷ .

۲- وسائل الشّیعه : ج ۱ ، ص ۹ ، حدیث ۸ ، باب ۱ ؛ اصول کافی : ج ۲ ، ص ۱۷ ، حدیث ۱ .

۳- وسائل الشّیعه : ج ۲ ، ص ۹۷۰ ، حدیث ۳ ، باب ۷ .

لی الأرض مسجداً و طهوراً، و نصرت بالرّعب، و أحلّ لی المغنم، و أعطیت جوامع الکلم، و أعطیت الشّفاعه » (۱). ۵ – وسائل : « علیّ بن إبراهیم فی (تفسیره) رفعه فی قوله تعالی : (و یضع عنهم إصرهم و الاغلال الّتی کانت علیهم) قال : إنّ اللَّه کان فرض علی بنی إسرائیل الغسل و الوضوء بالماء و لم یحل لهم التیمّم، و لم یحلّ لهم الصلاه إلّا فی البیع و الکنائس و المحاریب . و کان الرجل إذا أذنب خرج نفسه جرحاً متیناً فیعلم أنّه أذنب، و إذا أصاب أحدهم شیئا من بدنه البول قطعوه . و لم یحل لهم المغنم، فرفع ذلک رسول اللَّه صلی الله علیه وآله عن امّته » (۲). ۶ – أمالی صدوق : « عن إسمعیل الجعفی، انّه سمع أبا جعفر علیه السلام یقول : قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله : أعطیت خمساً لم یعطها أحد قبلی جعلت لی الأرض مسجداً و طهوراً، و أحلّ لی المغنم ، و نصرت بالرّعب ، و أعطیت جوامع الکلام ، و أعطیت الشّفاعه » (۳). ۷ – مستدرک الوسائل : « و عن علی علیه السلام أنّه قال : قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله : أعطیت ثلاثاً [ثلثا] لم یعطهن نبی قبلی : نصرت بالرّعب، و احلت لی الغنائم، و جعلت لی الأرض مسجداً و [ترابها] طهوراً » (۴). ۸ – خصال صدوق : « قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله : أعطیت خمساً لم یعطها أحد قبلی : جعلت لی الأرض مسجداً و طهوراً، و نصرت بالرّعب، و احل لی المغنم، و أعطیت

۱– وسائل الشّیعه : ج ۲ ، ص ۹۷۰ ، حدیث ۴ ، باب ۷ .

۲– وسائل الشّیعه : ج ۲ ، ص ۹۷۰ ، حدیث ۵ ، باب ۷ .

۳– أمالی، شیخ صدوق : ص ۲۱۶ ، حدیث ۶ .

۴– مستدرک الوسائل : ج ۲ ، ص ۵۳۲ ، حدیث ۱۴ ، باب ۵ ؛ به نقل از دعائم الإسلام : ج ۱ ، ص ۱۲۰ ، باب ذکر التیمّم .

جوامع الکلم، و أعطیت الشّفاعه » (۱)

۹ – مناقب ابن شهر آشوب : « فارق صلی الله علیه وآله جماعه النبیین بمائه و خمسین خصله، ... ؛ و فی باب الزّکاه : حرّم علیه الزکاه و الصدقه و هدیه الکافر، و أحلّ له الخمس و الأنفال و الغنیمه » (۲). ۱۰ – ۱۱ – ۱۲ – علل الشّرایع – معانی الأخبار – خصال : « عن جابر بن عبداللّه قال : قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله : ... و منّ علیّ ربّی . و قال لی ...، و احللت لک الغنیمه . و لم تحلّ لأحد قبلک » (۳)

مدارک این بحث از نظر عامّه (اهل تسنّن)

۱ – صحیح بخاری : « حدّثنا یزید الفقیر قال : أخبرنا جابر بن عبداللّه انّ النّبی صلی الله علیه وآله قال : أعطیت خمساً لم یعطهن أحد قبلی : نصرت بالرّعب مسیره شهر، و جعلت لی الأرض مسجداً و طهوراً، فایّما رجل من امّتی ادرکته الصلاه فلیصل و احلّت لی الغنائم و لم تحلّ لأحد قبلی ... » (۴)۲ – صحیح بخاری : « قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله : غزا نبیّ من الأنبیاء . فقال لقومه : لایتبعنی رجل قد ملک بضع إمرأه و هو یرید أن یبنی بها و لما یبن بها ... ؛

۱- خصال، شیخ صدوق : ص ۲۹۲ ، حدیث ۵۶ ، باب الخمسه .

۲- مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب : ج ۱ ، ص ۱۲۴ ، فصل فی ما خصّه اللّه تعالی به .

۳- علل الشّرایع : ج ۱ ، ص ۱۲۸ ، حدیث ۳ ، باب ۱۰۶ ؛ معانی الأخبار : ص ۵۰ ، حدیث ۱ ؛ خصال : ص ۴۲۵ ، حدیث ۱ ، باب العشره .

۴- صحیح بخاری : ج ۱ ، ص ۸۶ ، کتاب التیمّم .

حتّی فتـح اللَّه علیه فجمع الغنـائم فجاءت ؛ یعنی النار لتأکلها . فلم تطعمها . فقال : إنّ فیکم غلولاً . فلیبایعنی من کلّ قبیله رجل . فلزقت یـد رجل بیـده . فقال : فیکم الغلول . فجاؤا برأس مثل رأس بقره من الـذهب . فوضـعوها . فجاءت النار فأکلتها . ثمّ أحلّ اللَّه لنا الغنائم رأی ضعفنا و عجزنا فاحلّها لنا ... » (۱). ۳ – صحیح مسلم ؛ و نیز ترمذی در کتاب السیر از أبی هریره نقل می کند : « عن أبی امـامه انّ رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله قـال : فضّـلت علی الأنبیاء بستٍّ : أعطیت جوامع الکلم، و نصـرت بالرّعب، و احلّت لی الغنـائم، و جعلت لی الأرض طهوراً و مسـجداً، و أرسـلت إلی الخلق کافه، و ختم بی النبیّون »(۲). ۴ – صحیح مسلم (هماننـد حدیث شـماره دو، که در ادامه آن این جمله را اضافه کرده است :) « ... فلم تحلّ الغنائم لأحد من قبلنا . ذلک بأنّ اللَّه تبارک و تعالی رأی ضعفنا و عجزنا . فطیّبها لنا »(۳). ۵ – (سنن) صحیح ترمذی : « عن النّبی انّ اللَّه فضّلنی علی الأنبیاء أو قال امّتی علی الأمـم و أحلّ لنا الغنائم » (۴) ۶ – سـنن أبی داود : « ثنـا ابن عبّاس ، قال : حـدّثنی عمر بن الخطّاب، قال : لماکان یوم بدر (فاخذ)؛ یعنی النّبی صلی الله علیه وآله الفداء أنزل اللَّه عزّوجلّ : « ما کان لنبیّ أن یکون له أسری

۱- صحیح بخاری : ج ۴ ، ص ۵۰ ، باب فرض الخمس، باب قول النّبی احلت لکم الغنائم .

۲- صحیح مسلم : ج ۲، ص ۶۴، باب المساجد ؛ کتاب السیر، ترمذی : باب ۵ ، حدیث ۱۵۵۳.

۳- صحیح مسلم : ج ۵ ، ص ۱۴۶ ، کتاب الجهاد ، باب تحلیل الغنائم لهده الامّه خاصّه .

۴- صحیح ترمذی : ج ۳ ، ص ۵۵ ، حدیث ۱۵۹۳ ، باب ما جاء فی الغنیمه .

حتّی یثخن فی الأرض » إلی قوله : « لمسکم فیما أخذتم » من الفداء، ثمّ أحلّ لهم اللّه الغنائم » (۱) ۷ - مسند احمد حنبل : « عن إبن عبّاس انّ رسول اللّه صلی الله علیه وآله قال : أعطیت خمساً لم یعطهن نبیّ قبلی و لاأقولهنّ فخراً، بعثت إلی النّاس کافه الأحمر و الأسود، و نصرت بالرّعب مسیره شهر، و أحلت لی الغنائم و لم تحلّ لأحد قبلی » (۲). ۸ - مسند احمد حنبل : « عن أبی هریره قال : قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله : لم تحلّ الغنائم لقوم سود الرّؤس قبلکم، کانت تنزل النّار من السّماء فتأکلها لأنّ یوم بدر أسرع النّاس فی الغنائم فأنزل اللّه عزّوجلّ لو لا کتاب من اللّه سبق لمسکم فیما أخذتم عذاب عظیم فکلوا ممّا غنمتم حلالا طیّبا »(۳) ۹ - مسند احمد حنبل : « قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله : لم تحلّ الغنائم لمن قبلنا ذلک بأنّ اللّه رأی ضعفنا و عجزنا، فطیّبها لنا » (۴). ۱۰ - مسند احمد حنبل : « قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله : ... فلم تحلّ الغنائم لاحد من قبلنا ذلک لانّ اللّه عزّوجلّ رأی ضعفنا و عجزنا فطیّبها لنا »(۵)۱۱ - مسند احمد حنبل : «قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله : فضّلت علی الأنبیاء بستٍّ . قیل ماهنّ - یا رسول اللّه - ؟ قال : أعطیت جوامع الکلم، و نصرت بالرّعب، و أحلت لی الغنائم »(۶)

۱- سنن أبی داود : ج ۱ ، ص ۶۰۸ ، حدیث ۲۶۹۰ ، باب فی فداء الأسیر بالمال .

۲- مسند احمد حنبل : ج ۱ ، ص ۳۰۱ .

۳- همان مدرک : ج ۲ ، ص ۲۵۲ .

۴- همان مدرک : ج ۲ ، ص ۳۱۷ .

۵- همان مدرک : ج ۲ ، ص ۳۱۸ .

۶- همان مدرک : ج ۲ ، ص ۴۱۱ .

۱۲ – مسـند احمـد حنبل : « عن جابر بن عبـداللّٰه قال : قال رسول اللّٰه صـلى الله عليه وآله : أعطيت خمساً لم يعطهن أحد قبلى : بعثت إلى الأـحمر و الأـسود و كـان النبىّ انّما يبعث إلى قومه خاصه و بعثت إلى النّاس عامّه و أحلّت لى الغنائم و لم تحلّ لأحد قبلى »(۱). ۱۳ – مسـند احمد حنبل : « عن أبى موسـى قال : قال رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله: أعطيت خمساً: بعثت إلى الأحمر و الأـسود و جعلت لى الأـرض طهوراً و مسـجداً، و أحلّت لى الغنائم و لم تحلّ لمن كان قبلى » (۲). ۱۴ – مسند احمد حنبل : « عن أبى ذر قال : قال رسول اللّٰه صـلى الله عليه وآله : اوتيت خمساً لم يؤتهن نبىّ كان قبلى : نصـرت بالرّعب فيرعب منّى العـدو عن مسيره شهر، و جعلت لى الأرض مسجداً وطهوراً، وأحلّت لى الغنائم ولم تحلّ لأحد كان قبلى » (۳). ۱۵ – مسند احمد حنبل : « عن أبى ذر قال : قال رسول اللّٰه صـلى الله عليه وآله : أعطيت خمساً لم يعطهن أحد قبلى بعثت إلى الأحمر و الأسود و جعلت لى الأرض طهوراً و مسجداً، و أحلّت لى الغنائم و لم تحلّ لأحد قبلى » (۴). ۱۶ – مسند احمد حنبل : « عن أبى امامه، انّ رسول اللّٰه صـلى الله عليه وآله قـال : فضّـلنى ربّى على الأنبيـاء عليهم الصّـلاه والسّـلام – أو قال : على الأمم – بأربع ... واحلّ لنا الغنائم »(۵). آنچه ذكر كرديم، تعدادى از روايات عامّه بود كه ابو هريره، ابن عبّاس ، ابوذر ، ابو امامه، ابن صـهيب و ديگران از پيامبر صلى الله عليه وآله نقل نموده اند، كه اين نقل، تنها منحصر به ابى هريره، جابر، همام و اهل تسنّن نيست .

ص: ۵۶

۱– مسند احمد حنبل : ج ۳، ص ۳۰۴ .

۲– همان مدرك : ج ۴ ، ص ۴۱۶ .

۳– همان مدرك : ج ۵ ، ص ۱۴۵ .

۴– همان مدرك : ج ۵ ، ص ۱۴۸ و ۱۶۱ .

۵– همان مدرك : ج ۵ ، ص ۲۴۸ .

همه این روایات، حاکی از آن است که غنائم، تنها بر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و امّت بزرگوارش حلال شده است .

شاهد تاریخی

ابن هشام در داستان وفود عدی بن حاتم می نویسد : « أما عدی بن حاتم . فکان یقول : ... ؛ أما أنا فکنت إمرء شریفا و کنت نصرانیا و کنت أسیر فی قومی بالمرباع ... » (۱)؛ تا آنکه می نویسد: «قال: فخرجت حتّی أقدم رسول اللَّه صلی الله علیه وآله فدخلت علیه ...؛ ثمّ قال: إیه یاعدی بن حاتم، ألم تک رکوسیّا ؟ قال : قلت بلی، قال : أو لم تسیر فی قومک بالمرباع ؟ قال : قلت : بلی، قال : فإنّ ذلک لم یکن یحلّ لک فی دینک ؟ قال : قلت : أجل واللَّه » (۲) ترجمه: عدی بن حاتم می گفت: من مرد محترمی بودم ونصرانی بودم واز ربع غنائم ارتزاق می کردم ... بر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وارد شدم ، فرمود : هان ، ای عدی بن حاتم، مگر تو رکوسی (فرقه ای از مسیحیّت است) نبودی ؟ گفتم : بلی، فرمود : مگر از ربع غنائم استفاده نمی کردی ؟ گفتم : بلی، حضرت فرمود : پس همانا در دینت برای تو حلال نبوده است ؟ گفتم : آری واللَّه . از این قسمت از تاریخ معلوم می شود که در دین حضرت مسیح نیز غنائم، حلال نبوده است .

ص: ۵۷

۱- سیره، ابن هشام : ج ۴ ، ص ۲۲۵ .

۲- سیره، ابن هشام : ج ۴ ، ص ۲۲۷ ؛ تاریخ طبری : ج ۳ ، ص ۱۱۳ و ۱۱۴ ؛ عیون الأثر : ص ۲۳۷ - ۲۳۹ ؛ کامل، ابن اثیر : ج ۲ ، ص ۲۸۵ ؛ سیره حلبیّه : ج ۳ ، ص ۲۵۷ .

سؤال – آیـا سوزانیـدن غنـائم قبـل از اسـلام بر خلاف عقل و شـرایع الهیه است ؟ جواب – اوّلاً هر کاری که به منظور صـحیح انجام گیرد ؛ و هر عملی که هدف اصـیلی را به دنبال داشته باشد و در زندگی نافع، مفید و مؤثّر باشد ؛ و اندیشمندان بادر نظر گرفتن آن منظور و هـدف و آن منافع و آثار، آن عمل را تصویب کنند، وانجام دهنده را در ارتکاب آن عمل تخطئه و ملامت نکنند، بلکه سزاوار تمجید و ستایش بدانند، آن عمل عاقلانه است، اگر چه به ظاهر زننده و ظالمانه باشد ؛ مثلاً طبیبی پای یک بیمـار را به منظور تـأمین سـلامتی وی قطع می کنـد، یا چشم او را در می آورد، یا یک انگشت او را جـدا می سازد . این عمل اگر به غیر این منظور انجـام می گرفت، همه عقلاـ این عمـل را ظالمـانه تلقّی می کردنـد ؛ ولی چون هـدف یـک امر حیاتی و مهمّی است، این عمل، عاقلانه – بلکه ضـروری – به حساب می آید . سوزاندن غنائم نیز از این حکم مستثنی نیست ؛ چه آنکه خداوند خود آتشی بفرستد و غنائم را بسوزاند، چه به دیگران امر کند که اموالی را بسوزانند . این عمل گرچه به ظاهر عاقلانه نیست، ولی هنگامی که در آن مصـلحتی منظور شده باشد، حکیمانه خواهد بود ؛ مثلاً، ما می بینیم پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله در غزوه بنی النضـیر دسـتور داد درختهای خرمای آنجا را قطع کرده آتش بزننـد . عدّه ای فکر کردند این کار چه سودی دارد و چرا باید درختهای خرما (که ارزنده ترین سـرمایه از نظر مردم عربستان است) قطع و سوخته شود ؟ قرآن کریم در آیه ای از سوره حشـر، حکمت این عمـل را چنین بیـان کرده و شـبهه مزبوره را برطرف می سـازد : «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِّينَهٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَآئِمَهً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِىَ الْفَاسِقِينَ»(1).

۱– حشر / آیه ۵ .

مفسّرین و سیره نویسان در شأن نزول آیه چنین گفته اند : دو تن از قبیله بنی عامر، که با پیامبر صلی الله علیه وآله پیمان بسته بودند، به دست مردی از مسلمین به نام عمرو بن امیه الضمری کشته شدند ؛ زیرا وی از پیمان پیامبر صلی الله علیه وآله با بنی عامر بی خبر بود . بنی عامر از پیامبر صلی الله علیه وآله خونبهای (دیه) آن دو را مطالبه کردند . پیامبر صلی الله علیه وآله از بنی النضیر (که آنها نیز با بنی عامر همچون مسلمانان هم پیمان بودند) جهت پرداخت خونبهای آن دو تن کمک خواست . پیامبر صلی الله علیه وآله برای دریافت کمک از بنی النضیر با ده تن از یاران خود به قلعه بنی النضیر رفت ، ناگاه از طریق وحی آگاهی یافت که آنها نسبت به آن بزرگوار سوء قصد دارند . به این صورت که یک نفر از بنی النضیر به نام عمرو بن جحاش تصمیم گرفته از بالای بام، سنگ آسیائی را بر سرِ پیامبر صلی الله علیه وآله بیندازد وآن حضرت را به قتل برساند ؛ این خیانت موجب شد پیامبر صلی الله علیه وآله با آنها اعلام جنگ دهد ؛ لشکر اسلام ایشان را محاصره کرد و پیامبر صلی الله علیه وآله دستور داد درختها را قطع کنند و بسوزانند . واقدی می گوید : « أمر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله بالنّخل فقطعت و حرقت » (۱). ترجمه : پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دستور داد که نخلها را ببرند و بسوزانند . و نیز قاسم بن سلام در کتاب الاموال می نویسد : « أحرق رسول اللَّه صلی الله علیه وآله نخل بنی النضیر و قطع » (۲). ترجمه : پیامبر صلی الله علیه وآله نخلهای بنی النضیر را سوزانید و برید .

۱- المغازی : ج ۱ ، ص ۳۷۲ .

۲- الاموال : ص ۱۵ .

شاهد دیگر آنکه پیامبر صلی الله علیه وآله، هنگام فتح طائف، فرمان داد درختهای انگور را در تاکستانها بسوزانند و قطع کنند و بدین وسیله طائف را فتح نمود(۱). ابو عبید در کتاب الاموال و بلا ذری در فتوح البلدان می نویسند : أحرق رسول اللَّه صلی الله علیه وآله نخل بنی النضیر و قطع . و لها یقول حسان بن ثابت : لهان علی سراه بنی لوی *** حریق بالبویره مستطیر (۲)

ترجمه : پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله درختهای خرمای بنی النضیر را سوزانید و بُرید ؛ و حسان بن ثابت در مورد این حادثه، این شعر را سرود : «برای قبیله بنی لوی به آتش کشیده شدن دامنه دار در بویره ذلّت و خواری بود». و ابن هشام می گوید : « فأمر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله بقطع النّخیل و التّحریق . فنادوه أن : - یا محمّد - قد کنت تنهی عن الفساد و تعیبه علی صنعه فما بال قطع النخیل و تحریقها » (۳). پیامبر صلی الله علیه وآله دستور قطع درختان خرما و آتش زدن آنها را صادر فرمود . آنها صدا زدند : - ای محمّد - تو خود از فساد نهی می کردی و آن را ناپسند می شمردی، پس قطع درختان خرما و آتش زدن آن چرا ؟ (۴)

ص: ۶۰

۱- به نقل از المغازی : ج ۳ ، ص ۹۲۸ .

۲- الاموال : ص ۱۵ ؛ فتوح البلدان : ص ۲۹ .

۳- سیره، ابن هشام : ج ۳ ، ص ۲۰۰ .

۴- ترمذی نیز در سنن (ج ۳ ، ص ۵۴ ، حدیث ۱۵۹۲ ، أبواب السیر ، باب ۴) حدیث قطع و حرق را بیان می کند .

یهودِ بنی النضیر چون مصلحت و حکمت قطع و سوزانـدن درختان را نمی دانستند، کار پیامبر صلی الله علیه وآله را حمل بر فساد کردنـد، ولی قرآن به حکمت آن اشاره فرموده و قبل از آنکه بیان حکمت فرمایـد، با کلمه « بإذن اللَّه »، حکیمانه بودن این عمل را گوشزد می کنـد ؛ زیرا خدا چون حکیم علی الاطلاق است، کار بیهوده و عبث نمی کنـد و اذن در انجام آن هم نمی دهد ؛ و اذن خدا دلیل بر حکیمانه بودن دستور پیامبر صلی الله علیه وآله است . سپس می فرماید : « و لِیُخزی الفاسقین » ؛ یعنی این دستور به خاطر خواری و شکستِ روحی بنی النضیر صادر شده، که این خود رمز تسلّط و پیروزی بر دشمن است . بعضی معتقدنـد این حکم خاصیّت دیگری نیز دارد ؛ و آن این است که پیامبر صلی الله علیه وآله تصمیم داشت مـدینه را از لوث یهود پاک کند، و آنان ممکن بود به خاطر علاقه شدیدی که به درختان خرما داشتند، در مقابل مسلمین مقاومت بیشتری از خود نشان دهنـد، ولی پس از قطع اشجار دل کنـده شدنـد و به راحتی از مـدینه خارج شدند ؛ ولی فعلاً آنچه مورد بحث و نظر است، مفهوم آیه شریفه می باشد . « انّ رسول اللَّه صلی الله علیه وآله حین أمر أن تقطع نخلهم وتحرق، قالوا: – یا محمّد – قـد کنت تنهی عن الفساد فی الأرض فمابال قطع النّخل و تحریقها. فکان فی أنفس المؤمنین من ذلک شی ء فنزلت ؛ یعنی انّ اللَّه إذن لهم فی قطعها لیزیدکم غیظا و یضاعف لکم حسره إذا رأیتموهم یتحکّمون فی أموالکم کیف أحبّوا و یتصرّفون فیها ما شاؤا » . ترجمه : هنگامی که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله امر فرمود درختان خرمای آنان (بنی النضیر) را ببرنـد و بسوزاننـد، آنها گفتند : – ای محمّد – تو خود از فساد در زمین نهی کرده ای، پس این قطع کردن نخلها و سوزاندنشان چیست ؟

و مؤمنین نیز در دلهایشان وسوسه افتاد، این آیه (برای رفع شبهه) نازل شد ؛ یعنی در قطع درختان، خدا به آنان (مسلمین) اذن داده و به علّت اینکه خداوند غیظ شما را افزون و حسرتتان را دو چندان کند، آن هنگام که ببینید آنان در اموال شما به هر طور که دوست داشته باشند، اِعمال قدرت می کنند و در اموال شما طبق دل خواهشان تصرّف می کنند (۱). نتیجه آنکه: سوزاندن واز بین بردن اموال وقتی حکمت و مصلحتی داشته باشد، عاقلانه و حکیمانه است ؛ و شواهدی دیگر نیز در تاریخ وجود دارد که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم .

شواهد بحث

۱ - پیامبر اسلام، تارکین جماعت را تهدید می کند : الف - من لا یحضره الفقیه : « قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله لقوم : لَتَحضُرنَّ المسجد أو لَأُحرقَنَّ علیکم منازلکم » (۲) ترجمه : باید در مسجد حاضر شوید و اگر نه، منزلهایتان را علیه شما می سوزانم.

ص: ۶۲

۱- مدارک این بحث را می توانید در آدرسهای ذیل پیدا کنید : الف - صحیح بخاری: ص ۲۳، جزء ۵، کتاب المغازی، باب حدیث بنی النضیر؛ وص ۵۸، جزء۶، تفسیر سوره حشر . ب - صحیح مسلم : ج ۵ ، ص ۱۴۵ ، کتاب الجهاد ، باب جواز قطع أشجار الکفّار و تحریقها . ج - سنن أبی داود : ج ۱ ، ص ۵۸۹ ، حدیث ۲۶۱۵ ، کتاب الجهاد، باب فی الحرق فی بلاد العدو. د - سنن ابن ماجه : ج ۲، ص ۹۴۸، حدیث ۲۸۴۴ و۲۸۴۵، کتاب الجهاد، باب التحریق بارض العدو. ه - سنن دارمی : ج ۲ ، ص ۲۲۲ ، کتاب السیر ، باب فی تحریق النّبی نخل بنی النضیر . و - مسند احمد حنبل : ج ۲ ، صفحات ۸ ، ۵۲ ، ۱۲۳ و ۱۴۰ .

۲- من لا یحضره الفقیه : ج ۱ ، ص ۳۷۶ ، حدیث ۱۰۹۲ .

ب – عقـاب الأعمال – مجالس – محاسن : « عن الصادق عليه السـلام عن آبائه قال : اشترط رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله علی جیران المسـجد شهود الصلاه و قال : لینتهینّ أقوام لایشهدون الصلاه أو لآمُرَنَّ مؤذنا یؤذن ثمّ یقیم ثمّ آمر رجلا من أهل بیتی – و هو عَلیٌّ علیه السـلام – فلیحرقنّ علی أقوام بیوتهم بحزم الحطب [لأنّـهم] لا یأتون الصـلاه »(۱). ترجمه : پیامبر صـلی الله علیه وآله با همسایگان مسـجد شرط کرده بود که به نماز حاضر شوند؛ وفرمود : باید کسانی که به نماز حاضر نمی شوند، دست از عمـل خود بردارنـد واگرنه دسـتور می دهم مؤذّن اذان بگویـد، سـپس به یکی از خویشانم (که آن حضـرت علی علیه السـلام است) دسـتور می دهم که با دسـته های چوب خانه های گروهی را آتش بزند، به علّت اینکه به نماز حاضـر نمی شوند . ج – تهـذیب : « عن أبی عبداللَّه علیه السـلام قال : هَمَّ رسول اللَّه صلی الله علیه وآله بإحراق قوم فی منازلهم کانوا یصلون فی منازلهم و لا یصـلون الجماعه »(۲). ترجمه : امـام صادق علیه السـلام فرمود : پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله تصـمیم داشت خانه های کسانی را که در منزلهایشان نماز می خواننـد وبه جماعت حاضـر نمی شونـد، بسوزانـد. د – تهـذیب : « عن ابن سـنان عن أبی عبداللَّه علیه السـلام قال سـمعته یقول: انّ اناسا کانوا علی عهد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله أبطئوا عن الصلاه فی المسجد فقال رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله : لیوشـک قوم یـدعون الصـلاه فی المسـجد أن نـأمر بحطب فیوضع علی أبوابهم فتوقـد علیهم نار فتحرق علیهم بیوتهم » (۳).

۱– عقاب الاعمال: ص ۵۲۳ ؛ مجالس: ص ۲۹۰ ؛ محاسن : ج ۱، ص ۸۴، حدیث ۲۰، باب ۸.
۲– تهذیب الأحکام : ج ۳ ، ص ۲۶۶ ، حدیث ۷۳ ، باب ۲۵ .
۳– تهذیب الأحکام : ج ۳ ، ص ۲۵ ، حدیث ۶ ، باب ۲ .

ترجمه : از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود : در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله مردمی بودند که در نماز خواندن در مسجد کوتاهی می کردند . پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود : به زودی دستور می دهم، نسبت به کسانی که نماز در مسجد را رها می کنند، هیزم درِ خانه هایشان بریزند و آنها را آتش بزنند . ه – صحیح بخاری :« انّ رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله قال : و الّذی نفسی بیده، لقد هممت ان آمر بحطب فیحطب ثمّ آمر بالصلاه فیؤذّن لها ثمّ آمر رجلا فیؤم النّاس ثمّ اخالف إلی رجال فأحرق علیهم بیوتهم » (۱). ترجمه : پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود : قسم به کسی که جانم در دست اوست ، تصمیم داشتم دستور بدهم هیزم جمع کنند، سپس فرمان نماز صادر کنم، تا برای نماز اذان گفته شود . سپس دستور دهم مردی بر مردم امامت کند، آنگاه از پشت سر با مردانی درآیم، پس خانه هایشان را آتش بزنم . و – صحیح بخاری : « عن النّبی صلی الله علیه وآله قال : لقد هممت ان آمر بالصّلاه فتقام ثمّ اخالف إلی منازل قوم لا یشهدون الصلاه فاحرق علیهم » (۲) ترجمه : از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود : تصمیم داشتم فرمان نماز صادر کنم، پس نماز به پا داشته شود، سپس از پشت به منزل کسانی که به نماز حاضر

۱- صحیح بخاری : ج ۱ ، ص ۱۵۸ ، کتاب الأذان ، باب وجوب صلاه الجمعه ؛ و ص ۱۲۷ ، کتاب الأحکام ، باب اخراج الخصوم ؛ طبع اسلامبول .

۲- صحیح بخاری : ج ۳ ، ص ۹۱ ، کتاب الخصومات ، باب اخراج أهل المعاصی .

نمی شوند درآیم و (خانه) آنها را آتش بزنم (۱) اگر سوزاندن خانه ها کار غیر عاقلانه بود، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله هرگز مردم را به آن تهدید نمی فرمود . ۲ - سوخته شدن به آتش، نشانه قبول شدن قربانی هابیل است : الف - إکمال الدّین وإتمام النّعمه : «عن أبی جعفر محمّدبن علیّ الباقر علیهما السلام قال : ...، فتقبّل قربان هابیل و لم یتقبّل قربان قابیل، و هو قول اللّٰه عزّوجلّ : « و اتل علیهم نبأ أبنی آدم بالحقّ إذ قرّبا قرباناً فتقبّل من أحدهما و لم یتقبّل من الآخر » (۲) ؛ وکان القربان إذا قبل تأکله النّار » (۳). ترجمه : از امام باقر علیه السلام نقل شده که (ضمن حدیثی) فرمود : قربانی هابیل قبول شد و خدای عزّوجلّ می فرماید : بخوان بر آنان داستان دو فرزند آدم را

۱- و دیگر اسناد این حدیث را در این کتابها بخوانید : الف - صحیح مسلم : ج ۲ ، ص ۱۲۳ ، کتاب المساجد ، باب فضل صلاه الجماعه و التشدید فی التّخلف عنها . ب - سنن أبی داود : ج ۱، ص ۱۳۳، حدیث ۵۴۸ ، کتاب الصلاه ، باب فی التشدید فی ترک الجماعه. ج - سنن نسائی : ج ۲ ، ص ۱۰۷ ، کتاب الامامه ، باب التشدید فی التخلف عن الجماعه . د - سنن ابن ماجه : ج ۱ ، ص ۲۵۹ ، حدیث ۷۹۱ ، باب ۱۷ . ه - سنن دارمی : ج ۱ ، ص ۲۹۲ ، کتاب الصلاه ، باب فیمن تخلف عن الصلاه . و - مسند احمد حنبل : ج ۱ ، صفحات ۳۹۴ ، ۴۰۲ ، ۴۴۹ و ۴۵۰ ؛ و ج ۲ ، صفحات ۲۴۴ ، ۲۹۲ ، ۳۱۴ ، ۳۱۹ ، ۳۶۷ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۴۱۶ ، ۴۲۴ ، ۴۷۲ ، ۴۸۰ ، ۵۳۱ و ۵۳۹ . ز - کتاب الموطاء، مالک بن أنس : ج ۱ ، ص ۱۲۹ ، حدیث ۳ ، کتاب الجماعه ، باب ۱ .

۲- مائده / آیه ۲۷ .

۳- إکمال الدّین و إتمام النّعمه : ج ۱ ، ص ۲۱۳ ، حدیث ۲ ، باب ۲۲ .

هنگامی که قربانی کردنـد، پس از یکی از آنان قبول شـد و از دیگری قبول نشـد ؛ و قربانی هر گاه قبول می شـد، آتش آن را می خورد . ب – کافی : « عن أبی جعفر علیه السلام قال : ...، فتقبل قربان هابیل و لم یتقبل قربان قابیل ، وهو قول اللّه عزّوجلّ : « و اتـل علیهم نبأ أبنی آدم ... » ؛ و کان القربان تأکله النار » (۱). ترجمه : امام باقر علیه السـلام فرمود : قبول شد قربانی هابیل و قبول نشد قربانی قابیل ؛ و آن گفتار پروردگار است که (در قرآن می فرماید) : بخوان بر آنان داسـتان دو فرزند آدم را ... ؛ و قربانی را آتش می خورد . ج – علل الشّرایع : « عن أبی عبـداللّه علیه السـلام قال : انّ قابیل لما رأی النّار قـد قبلت قربان هابیل قـال له ابلیس : انّ هابیل کان یعبـد تلک النار » (۲) ترجمه : از امـام صادق علیه السـلام است که فرمود : هنگامی که قابیل دید آتش قربانی هابیل را پـذیرفت، ابلیس به وی گفت : هابیل پیوسـته آتش را می پرستیـد (که قربانیش قبول شد). د – کامل : « فارسـل اللّه نـارا بیضاء فاکلت قربان هابیل و ترکت قربان قابیل و بـذلک یقبل القربان إذا قبله اللّه »(۳). ترجمه : خداوند آتشی سفیـد فرسـتاد، پس قربـانی هابیل را خورد و قربانی قابیل را وا گـذارد و هنگامی که خداونـد قربانی را قبول می کرد، به همین صورت بود ؛ (یعنی آتش می فرستاد و قربانی را می سوزاند).

۱- روضه کافی : ج ۸، ص ۱۱۳ ، حدیث ۹۲ .

۲- علل الشّرایع : ج ۱ ، ص ۳ ، حدیث ۱ ، باب ۲ .

۳- کامل، ابن اثیر : ج ۱ ، ص ۴۳ .

ه - کشّـاف : « فقبل قربان هابيل بأن نزلت نار فأكلته »(۱) ترجمه : قربانی هابیل قبول شد، به این صورت که آتشـی فرود آمد، پس قربانی را خورد . اگر سوزانـدن به آتش حکیمانه و عاقلانه نبود، خداونـد آن را وسـیله قبولی قربانی هابیل قرار نمی داد ؛ بلکه از مدارک دیگر استفاده می شود که این کار سنّتی برای قبول قربانیها بوده که اهل کتاب و شیعه و سنّی در نقل آن توافق دارنـد . از باب نمونه در «قاموس کتاب مقـدّس» می نویسد: « آتش یکی از علامات حضور حضـرت اقدس الهی وقبول کردن قربانیهای قربانی گذاران بود » (۲)؛ و در سِـفْر لاویان آمده است : « و آتش از حضور خداوند بیرون آمده و قربانی سوختنی و پیه را بر مذبح بلعید » (۳)؛ و در سِفْر داوران (۴)به بعد نیز به تفصیل این بحث آمده است . در کتاب اوّلِ پادشاهان می نویسد : « آنگـاه آتش یَهُوَه افتـاده قربانی سوختنی و هیزم و سـنگها و خاک را بلعیـد »(۵) ؛ و در کتاب اوّل تواریـخ ایام می نویسـد : « وداود در آنجا مذبحی به جهت خداوند بنا نموده، قربانیهای سوختنی و ذبائح سلامتی گذرانید و نزد خداوند استدعا نمود و او آتشی از آسمان بر مذبح قربانی سوختنی (نازل کرده) او را مستجاب فرمود » (۶).

۱- کشّاف، زمخشری : ج ۱ ، ص ۶۲۴ .

۲- قاموس کتاب مقدّس : ص ۱۵ .

۳- قاموس کتاب مقدّس، در سِفْر لاویان : ص ۱۶۵ ، شماره ۲۴ ، باب ۹ .

۴- قاموس کتاب مقدّس، در سِفْر داوران : ص ۳۸۳ ، شماره ۲۳ ، باب ۶ .

۵- قاموس کتاب مقدّس، در کتاب اوّل پادشاهان : ص ۵۶۳ ، شماره ۳۸ ، باب ۱۸ .

۶- قاموس کتاب مقدّس، در کتاب اوّل تواریخ ایام : ص ۶۵۷ ، شماره ۲۶ ، باب ۲۱ .

قرآن کریم می فرماید : « أَلَّذِینَ قَالُواْ إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَیْنَآ أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّی یَأْتِیَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْکُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْجَآءَکُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِی بِالْبَیِّنَاتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن کُنْتُمْ صَادِقِینَ » (۱). آنان که گفتند : خداوند با ما پیمان بسته است که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، تا آنکه برای ما یک قربانی بیاورد که آتش آن را بخورد ؛ بگو پیامبران پیش از من برای شما معجزاتی آوردند و آنچه را هم که شما می گوئید (قربانی) نیز آوردند، پس چرا آنها را کشتید اگر راست می گوئید . قرآن به صراحت می گوید که : انبیاء سلف به عنوان یک معجزه، قربانی سوختنی را برای مردم آوردند . باز می گوییم اگر سوزاندن این اموال غیر عاقلانه بود، چرا خداوند آن را علامت و نشانه قبولی قربانی قرار داده بود ؟! ۳ - پیامبر صلی الله علیه وآله به اسامه بن زید دستور احراق می دهد : روز دوشنبه، چهار روز به آخر صفر مانده، سال یازده هجرت، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله حکم جنگ با رومیان را صادر فرمود . روز سه شنبه بود که اسامه بن زید را احضار فرمود و او را به فرماندهی لشکر گماشت و فرمود :

« فقد ولّیتک علی هذا الجیش فاغر صباحا علی أهل اُبْنَی و حرق علیهم » (۲). ترجمه : تو را بر این لشکر گماشتم، صبحگاه مردم اُبْنَی را تاراج کن و (خود و اموالِ) آنان را بسوزان .

ص: ۶۸

۱- آل عمران / آیه ۱۸۳ .

۲- المغازی، واقدی : ج ۳، ص ۱۱۱۷؛ سنن ابن ماجه : ص ۹۴۸، حدیث ۲۸۴۳، کتاب الجهاد، باب ۳۱ ؛ و سنن دارمی : ص ۲۲۲ ، جزء ۲ ، کتاب السیر .

تصادفاً پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله آخر ماه صفر یا چند روز بعد از دنیا رفت؛ سپس اسامه به دستور ابی بکر با لشکر اسلام حرکت کرد و چون به ابنی رسید، همان دستورِ پیامبر را اجرا کرد ؛ واقدی می نویسد : « فلمّا إنتهی إلی اُبْنَی فنظر إلیها منظر العین عبأ أصحابه و قال : إجعلوها غاره و لاتمنعوا فی الطلب و لاتفترقوا، و اجتمعوا و أخفوا الصوت و اذکروا اللّه فی أنفسکم و جردوا سیوفکم وضعوها فیمن اشرف لکم . ثمّ دفع علیهم الغاره. فما نبح کلب و لاتحرّک أحد و ما شعروا الّا بالقوم قد شنوا علیهم الغاره ینادون بشعارهم : یا منصور اَمِت . فقتل من أشرف له و سبی من قدر علیه، و حرق فی طوائفهم بالنّار، و حرق منازلهم و حرثهم ونخلهم، فصارت اعاصیر من الدخان » (1). ترجمه : هنگامی که اسامه به ابنی رسید، مانند جاسوسان آنجا را زیر نظر گرفت . همراهان خود را آماده کرد و گفت : اینجا را غارت کنید و در جستجو کوتاهی نکنید و از یکدیگر پراکنده نشوید، گرد آئید و صداهاتان را آهسته کنید، ذکر خدا (اللّه اکبر) را در دل گوئید و شمشیرها را برهنه کنید، به هر کس رسیدید (شمشیر) بر او نهید ؛ سپس به غارت پرداختند، به طوری که هیچ سگی به صدا در نیامد و هیچ کس از جای خود حرکت نکرد . آنها (اهل ابنی)، هیچ نفهمیدند به جز اینکه ناگهان دیدند مورد غارت مسلمین قرار گرفته اند و با شعار : ای منصور بمیران، فریاد زدند و به هرکس برخورد کردند،

ص: ۶۹

۱- المغازی، واقدی : ج ۳ ، ص ۱۱۲۳ .

کشته شد و بر هرکس دست یافتند، او را اسیر کردند ؛ و در بین طوائفشان آتش انداختند و منازل و زراعت و درختهای خرمایشان را سوزاندند ، به طوری که به گرده بادهایی از دود تبدیل شد . اگر به آتش کشیدن اموال غیر عاقلانه بود، چرا پیامبر صلی الله علیه وآله به اسامه بن زید دستور می دهد قبیله « ابنی » و اموال و زراعت و نخلهای آن را به آتش بکشد ؟! اگر گفته شود احراق و سوزاندن غنائم قبل از فتح و پیروزی کامل، به منظور قطع علاقه های دشمن ویا به جهت شکست روحی آنان، کاری عاقلانه وحکیمانه است، ولی پس از فتح و پیروزی کامل و تسلّط بر دشمن، سوزاندن اموال آنها با تصاحب و تقسیم کردن غنائم آنها، که در شرایع قبل از اسلام معمول بوده، چه تفاوتی دارد ؟ در جواب گفته می شود : ما معتقدیم که خداوند، حکیم علی الإطلاق است و احکام و تکالیفی که به وسیله انبیاء به مردم ابلاغ می فرماید، خالی از حکمت نیست ، اعمّ از اینکه ما سرّ و فلسفه و حکمت و نتیجه آن را بدانیم یا ندانیم . و چون ثابت کردیم، با دلائل گذشته، که سوزاندن غنائم در ادیان گذشته حکمی از احکام خداوند بوده است . و به همین جهت، با ضِرْس قاطع می گوییم: حتماً حکمتی داشته، اگر چه ما آن حکمت را ندانیم . در کتاب « عیون أخبار الرّضا علیه السلام » از فضل بن شاذان نیشابوری حدیثی در بیان علل احکام ذکر کرده ، که فضل بن شاذان در آخر آن حدیث تصریح کرده که این علل را از حضرت رضا علیه السلام شنیده ام .

ص: ۷۰

در اوّل این حدیث، چنین آمده است : « إن سأل سائل فقال : أخبرنی هل یجوز أن یکلف الحکیم عبده فعلاً من الأفاعیل لغیر علّه و لاـ معنی ؟ قیل له : لاـ یجوز ذلک لأنّه حکیم غیر عابث و لا جاهل » (۱). ترجمه : اگر کسی بپرسد و بگوید : مرا آگاه کن که آیا جایز است (خدایِ) حکیم بنده خود را به کاری از کارها، بدون علّت و بدون مقصود و منظوری مکلّف گرداند؟ (در جواب) به او گفته می شود : چنین چیزی ممکن نیست ؛ زیرا او حکیمی است که کار بیهوده نمی کند و نادان هم نیست .

آنچه بزرگان از فقهاء گفته اند

فقهای بزرگ شیعه نیز به اتّکاء این ادلّه و آیات و همین اخبار و شواهد تاریخی بدون هیچ تردید و شبهه ای به حرمت استفاده از غنائم در ادیان گذشته تصریح کرده اند ؛ از آن جمله علّامه حلّی رحمه الله می فرماید : « غنیمت در ادیان گذشته حرام بوده است . غنیمت را جمع می کردند، آنگاه آتشی می آمد و آن را می سوزانید . امّا خدا چون پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را فرستاد به او انعام فرموده، خمس غنیمت را برای او قرار داد » (۲).

علّامه مزبور در کتاب تذکره الفقهاء (۳)نیز همین مضمون را آورده است .

۱- عیون أخبار الرّضا علیه السلام : ج ۲ ، ص ۹۹ ، حدیث ۱ ، باب ۳۴ .
۲- منتهی المطلب : ج ۲ ، ص ۹۲۲ .
۳- تذکره الفقهاء : ج ۱ ، ص ۴۱۹ .

علّامه مجلسی رحمه الله هم در مرآت العقول (۱) همین عبارت را آورده است ؛ و بدین جهت به طور قاطع این عبارات را گفته انـد که هم در صـحّت احادیث مزبوره تردیدی نیست، و هم مطلب با آیات کتاب مجید موافقت دارد، و هم در کتب عهدین (گرچه به خاطر تحریف شدن آنها به هیچ وجه قابل استناد نیست) به این مطلب اشاره شده است .

ضمناً بایـد دانست که پیش از اسـلام عادت بر آن بوده که غنائم جنگی را در اختیار سـردار یا سـرداران قرار می دادنـد ؛ آنچه سرداران می پسـندیدند، خود برمی داشـتند ، و مالهای منتخب را « صفایا » می نامیدند . به علاوه ربع اموال هم مخصوص آنان بود . باقی را به میل خود میان سـربازان تقسیم می کردند . گاهی هم کلّیه غنائم اختصاص به امراء داشت (۲) ؛ و معنی عبارتِ فاضل جواد در مسالك الأفهام، که می فرماید :

« کـان فی الجاهلیه انّ الرؤساء منهم. کانوا یسـتأثرون الغنیمه لأنّهم أهل الرّیاسه » (۳)، عبـارت از این است که : همه غنائم را به خود اختصاص می دادند، نه تنها ربع آن را .

به هر حال احکام جاهلیّت ملاک احکام و قوانین اسلامی نیست .

زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود :

« ألا انّ کلّ شی ء من أمر الجاهلیه تحت قدمی موضوع » (۴).

ترجمه : هر چیز از کارهای جاهلیّت را زیر دو پایم گذاردم .

۱- مرآت العقول : ج ۶ ، ص ۲۴۶ ، باب الفی ء و الأنفال .

۲- احکام قرآن، محمّد خزائلی : ص ۴۵۷ .

۳- مسالك الأفهام : ج ۲ ، ص ۹۵ .

۴- سنن الدارمی : ج ۲ ، ص ۴۷ ، کتاب المناسک ، باب فی سنه الحاج .

فصل چهارم

آیا آیه « و اعلموا أنّما غنمتم ...

سؤال - آیـا آیه « و اعلموا أنّمـا غنمتم ... »، روشـنگر یـک حکم عملی و فرعی است یا ارشاد به یک امر اعتقادی و دانسـتنی ؟ جـواب - اگر در قرآن کریم مخصوصاً آیـاتی که به منظـور اِعلام حکمی از احکـام نـازل شـده و همچنین در روایـاتی که به منظور بیان یک قانون از قوانین اسـلامی از پیامبر صلی الله علیه وآله یا ائمّه صادر شده دقّت کنیم، می یابیم که برای بیان حکم و ابلاغ قوانین اسـلامی تعبیر خاصّی انتخاب نشده و نیز هیأت و ترکیب ویژه ای اسـتخدام نگردیده؛ بلکه گاهی مادّه امر (ا - م - ر) یـا نهی (ن - ه - ی) اسـتعمال شـده است؛ماننـد: « إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ... »(1). و گـاهی صـیغه امر یـا نهی به کـار رفته است ؛ ماننـد : « أقم الصّلاه - آتوا الزّکـاه - لاتـأکلوا الرّبا - لا یغتب بعضـکم بعضـا » ؛ و در بعضـی موارد از جمله هایی که به حسب ظاهر جمله خبریّه است، اسـتفاده شـده ؛ ماننـد : « و الوالـدات یرضعن أولادهنّ - والمطلقات یتربّصن - و للّه علی الناس حجّ البیت » ؛ و در پاره ای از موارد، خودِ حکم

ص: ۷۳

۱- نحل / آیه ۹۰ .

در قالب فعلی از افعال بیان شده ؛ مانند : « کتب علیکم الصّیام – حرّمت علیکم أمّهاتکم – أحل لکم ما وراء ذلکم – قد فرض اللّه لکم تحله أیمانکم »، و امثال اینها . ولی آنچه فعلاً لازم است مورد بحث و بررسی قرار گیرد، نحوه دیگری از بیان احکام است که در کتاب و سنّت به چشم می خورد ؛ و آن اثبات حکم است به زبان اعلام موضوع، و یا نفی حکم است به زبان نفی موضوع، به این شرح که : گاهی شارع مقدّسِ اسلام به بیان حکم می پردازد و نسبت به موضوعِ حکم شرح و بسطی ندارد ؛ مانند : « أوفوا بالعقود » که در اینجا حکم به وجوب « وفاء » را صادر فرموده، ولی نسبت به موضوع حکم، که عقود باشد، بیانی نفرموده ؛ و گاهی هم حکم را خاطر نشان می سازد و هم به توضیح موضوع پرداخته و آن را تحت عنوان مناسب و کلّی تری در می آورد ؛ مانند : « إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ » (۱). در اینجا هم حکم به وجوب اجتناب داده و هم موضوع را، که خمر و میسر وانصاب وازلام است، تحت عنوان رجس قرار داده وبه این وسیله مصادیق رجس را معرّفی فرموده، که خودِ این عنوان تلویحاً نوع حکم را مشخّص می سازد . یا در قرآن می فرماید : «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُواْ النِّسَآءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَاتَقْرَبُوهُنَّ »(۲) در این آیه هم حکم به وجوب اعتزال صادر شده، و هم عنوان موضوع طرح شده (أذی).

۱- مائده / آیه ۹۰ .

۲- بقره / آیه ۲۲۲ .

و نیز مشابه دو آیه قبل است : « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَهٌ فَأَصْلِحُواْ بَیْنَ أَخَوَیْکَمْ » (۱) ولی در پاره ای از موارد تنها به ذکر موضوع پرداخته و مخاطب را با موضوع آشنا می سازد و نسبت به حکم ساکت است ؛ و این در موردی است که مخاطب به ضوابطِ قوانین اسلامی آگاهی دارد . تنها کافی است موضوع حکم به وی معرّفی شود . در اینجا است که شارع، قانون و حکم را به صورت اعلام موضوع بیان می نماید ؛ مثلاً ابتدا به بیان یک حکم کلّی پرداخته، می فرماید : « وَ لِکُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِیَ مِّمَا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِینَ عَقَدَتْ أَیْمَانُکُمْ فَآتُوهُمْ نَصِیبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ کَانَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیداً » (۲). برای هرکس از آنچه والدین و خویشان از خود بگذارند، وارثانی قرار داده ایم ؛ وکسانی که پیمانهای شما آنان را به شما مربوط ساخته (ضامن جریره)، پس به آنان نصیبشان را بدهید که خدا بر هر امری گواه است . در این آیه شریفه حکم اموال میّت صادر شده، که واجب است به ورثه پرداخته شود و با بیان این آیه، ضابطه ارث و حکم نصیب ورثه را معیّن می کند . سپس وقتی به آیات دیگر ارث مراجعه می شود ، آنجا حکم تکرار نشده ، بلکه تنها نصیب هر یک تعیین شده ؛ مثلاً در سوره نساء سهم یک دختر یک دوّم تعیین شده، وسهم دو دختر وبیشتر دو سوّم، و سهم هریک از پدر و مادر یک ششم، و اگر فقط مادر حیات داشته باشد یک سوّم .

۱- حجرات / آیه ۱۰ .

۲- نساء / آیه ۳۳ .

می فرمایـد : « فَإِن كُنَّ نِسَآءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَکَ وَ إِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَکَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِى بِهَآ ... »(۱) اگر زنـان بیش از دو نفر باشـند، دو سوّم میراث مخصوص آنهـا است، و اگر وارث یـک دختر باشـد، نصف (مال) به او تعلّق دارد و برای هر یک از پـدر و مادر اگر برای متوفّی فرزندی باشد، یک شـشم میراث است و اگر برای او فرزندی نباشد و پـدر ومـادر از او ارث ببرنـد، سـهم مادرِ متوفّی یک سوّم است ؛ ولی اگر برای متوفّی برادرانی باشـد، برای مادرش یک ششـم میراث خواهـد بود . در این آیه و آیات مشابه آن، حکم سـهام به میان نیامـده، زیرا مخاطب حکم را از آیه دیگر آموخته، تنها کافی است سـهم هر یک از ورثه به وی ابلاغ شود . در احادیث نیز این روش در بیان احکام وجود دارد ؛ مثلًا در مورد طواف و اینکه در طوافِ واجب طهـارت لازم است، در بعضـی از روایات به جای آنکه صـریحاً دسـتور وجوب وضوء را صادر کنـد، طواف را به منزله نمـاز قرار داده می فرمایـد : «الطواف بـالبیت صـلاه» ؛ وطواف را از مصـادیق نمـاز می شـمارد و از این مسـیر حکم را اثبـات می نمایـد، یا در بعضـی روایات در مورد حکم به حرمت خویشان رضاعی می فرمایـد : « الرضاع لحمه کلحمه النسب » ؛ یعنی رضاع پیوندی، مانند پیوند نسب است ؛ و به وسیله تشبیه، حکم به حرمت را تفهیم می نماید .

۱- نساء / آیه ۱۱ .

امّا نفی حکم به زبان نفی موضوع، در احادیث مأثوره نمونه های فراوان دارد، از جمله در مسأله « کثیر الشّک » می فرمایـد : « لا شکّ لکثیر الشکّ » ؛ یعنی شکّی برای کثیر الشّک نیست . مقصود واقعی در این جمله آن است که کثیر الشّک حکم شک کننـدگان دیگر را ندارد ؛ ولی برای انشاء این حکم ظاهراً نفی اصل موضوع شده، می فرماید : « لا شک » ؛ یعنی اصـلاً شـکِ کـثیر الشّـک، شـک نیست . و جـالب تر آن است که سـؤال کننـدگان نیز در مـوقعی که می خواسـتند از حکمی سؤال کننـد، موضوع را مطرح می کردنـد ؛ ماننـد : « یسـئلونک عن المحیض » (۱)؛ یعنی: از زن حـائض از تو می پرسـند . « یسـئلونک عن الیتامی » (۲)؛ یعنی : از تو راجع به یتامی می پرسـند . « یسـئلونک عن الأنفال » (۳) ؛ یعنی : از تو راجع به انفـال می پرسـند . « یسئلونک عن الشّهر الحرام قتال فیه » (۴) ؛ یعنی : از تو راجع به جنگ در ماه حرام می پرسـند . «یسئلونک عن الخمر والمیسر» (۵)؛ یعنی: از تو راجع به شـراب و قمار می پرسند. که در همه این موارد در حقیقت از حکم استفهام و سؤال می کردند . ولی در متنِ سؤال موضوع حکم را عنوان می کردند .

ص: ۷۷

۱- بقره / آیه ۲۲۲ .

۲- بقره / آیه ۲۲۰ .

۳- أنفال / آیه ۱ .

۴- بقره / آیه ۲۱۷ .

۵- بقره / آیه ۲۱۹ .

بعـد از توضـیح این مطالب، وقت آن رسـیده است که آیه خمس بررسـی شود تا معلوم گردد آیه روشـنگر یک حکم عملی و فرعی است، نه ارشـاد به یـک امر اعتقادی و دانسـتنی . اوّلاً : با اینکه عامّه و خاصّه در متعلّق خمس و کیفیّت تقسـیم آن با هم اختلاف دارند، ولی در این جهت متّفقند که این آیه مبیّن حکم خمس است و همه علمای اسـلام بدون اسـتثناء وجوب خمس را از این آیه اسـتنباط کرده انـد ؛ حتّی ابن هشام در سـیره می نویسـد : « ثمّ أَعْلَمَهم مقاسم الفی ء و حکمه فیه حین أحلّه لهم . فقـال : و اعلموا انّما غنمتم من شـی ء ... » (۱) ترجمه : سـپس موارد تقسـیم غنـائم و حکم خود را در آن به آنها اعلام فرموده، پس گفته است : و اعلموا ... . ثانیاً : عبارت آیه از نظر ادبی گویای یک حکم شرعی است، چنان که زمخشری می نویسد : « « فـأنّ للّه » مبتـداء، خبره محـذوف، تقـدیره : فحقّ، - أو فواجب - أنّ للّه خمسه »(۲). ترجمـه : جملـه « أنّ للّه خمسـه » (که در تأویـل مفرد است) مبتـدا، و خـبر آن محـذوف است ؛ و در تقـدیر چنین است : « حـقّ - أو واجب - أنّ للّه خمسه » ؛ بنـابراین حکم وجوب به واسطه خبرِ محذوف اعلام شده که سیاق کلام بر آن دلالت دارد .

ص: ۷۸

۱- سیره، ابن هشام : ج ۲ ، ص ۶۷۲ .

۲- کشّاف : ج ۲ ، ص ۲۲۱ .

ثالثاً : به فرض اینکه گفتار زمخشری را نپـذیریم، می گوییم : این آیه از مصادیق بحث گذشـته است، یعنی بیان حکم است به زبـان اعلاـم موضوع . زیرا هر گـاه مخاطب دانست که خمس غنیمت در ملك وی نیست و مالك آن شـش طایفه مـذکوره در آیه هسـتند، وظیفه خـود می دانـد که خمس را به آنهـا عرضه دارد، و این مقـدار از مـال را در دست خود امـانت می دانـد . و خداونـد در قرآن می فرماید : « إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا » (۱). خدا به شـما امر می کند که امانات را – البتّه – به صاحبانشان باز دهیـد . و چون تا علم به موضوع حاصل نگردد، مکلّف نسبت به حکم مسـئولیّتی ندارد (تنجیز حکم تابع علم به موضوع است)، خداوند فرموده : « و اعلموا ... ». پس در هر صورت آیه به طور قطع برای بیان یک حکم شرعی است، نه ارشاد به یک امر اعتقادی، آن طوری که بعضی ها گمان کرده اند .

اگر آیه شریفه خمس روشنگر...

سؤال – اگر آیه شـریفه خمس روشـنگر یـک حکم عملی و فرعی است، پس چرا حکم بـا جمله « و اعلموا »، که بـا یـک امر اعتقـادی سـازش دارد، شـروع شـده است ؟ جواب – با توجّه به کلمات علماء و دانشـمندان فریقین، حکمت ذکر این جمله در ابتدای آیه شریفه آشکار می گردد :

۱– نساء / آیه ۵۸ .

۱ – عـالم شـیعی مـذهب، فاضل مقـداد، در کتاب خود می نویسـد : « « إن کنتم آمنتم باللَّه » و هو متعلّق بمحـذوف ، أی کون الخمس لهؤلاء المذکورین واجب، فأدّوه، إن کنتم آمنتم . بدلیل – فاعلموا – لأنّ المراد هنا من العلم، العمل بمقتضاها » (۱).

ترجمه : جمله شـرطیّه « إن کنتم آمنتم » متعلّق به فعـل محـذوف است ؛ یعنی خمسـی که مخصوص همـان کسانی است که در آیه نام برده شده اند، واجب است، پس اداء کنید اگر ایمان آورده اید (که جمله : « فأدّوه » در تقدیر است) به دلیل « واعلموا »، زیرا در اینجا مراد از علم، عمل به مقتضای آیه است . ۲ – دانشمند مشهور معتزلی، زمخشری، در تفسیر کشّاف می نویسد : « فإن قلت : بم تعلّق قوله : « إن کنتم آمنتم باللَّه » ؟ قلت : بمحـذوف یـدلّ علیه (واعلموا) ؛ المعنی : إن کنتم آمنتم باللّه فاعلموا أنّ الخمس من الغنیمه یجب التقرب به، فـاقطعوا عنه أطمـاعکم و اقتنعوا بالأخماس الأربعه، و لیس المراد بالعلم المجرّد، و لکنّه العلم المضـمن بالعمل، و الطاعه لأمر اللَّه تعالی ؛ لأنّ العلم المجرّد یسـتوی فیه المؤمن و الکافر »(۲). ترجمه : اگر بگویی : « إن کنتم آمنتم بـاللَّه » به چه چیز تعلّق دارد ؟ می گـویم : به فعـل محـذوفی که جمله « و اعلموا » بر آن دلالـت دارد . و معنی این است که : اگر ایمان به خدا دارید، بدانید که تقرّب به خدا به واسطه

۱- کنز العرفان : ج ۱ ، ص ۲۵۱ .

۲- کشّاف : ج ۲ ، ص ۲۲۲ .

پرداختن خمس غنیمت واجب است، پس طمعهای خودتان را از آن قطع کنید. و به چهار پنجم آن قانع باشید . و مراد از علم، علم تنها نیست، ولیکن مراد علمی است که توأم با عمل وفرمان برداری خدا باشد، زیرا علمِ تنها مؤمن و کافر در آن یکسان اند . زمخشری جمله شرطیّه « إن کنتم آمنتم باللّه » را قرینه دانسته بر اینکه مراد از علم اعتقاد و دانستن صرف نیست . ۳ – مفسّر معروف اشعری مذهب ، ناصر الدّین ابو سعید ، مشهور به بیضاوی در تفسیر خود « أنوار التنزیل » می نویسد : « « إن کنتم آمنتم باللّه » متعلّق بمحذوف دلّ علیه و اعلموا أی : إن کنتم آمنتم باللّه فاعلموا انّه جعل الخمس لهؤلاء فسلموه الیهم و اقتنعوا بالاخماس الاربعه الباقیه ، فإنّ العلم العملی إذا أمر به لم یرد منه العلم المجرّد لانّه مقصود بالعرض و المقصود بالذات هو العمل » (۱). ترجمه : جمله « إن کنتم ... » متعلّق به فعل محذوفی است که « واعلموا » بر آن دلالت دارد ؛ یعنی اگر ایمان به خداوند متعال دارید، بدانید که خمس (یک پنجم) برای آنان قرار داده شده، پس خمس را به آنان تسلیم کنید و به چهار پنجم باقیمانده قناعت کنید ؛ و علم قابل عمل هرگاه مورد امر قرار گیرد، دانستن صرف از آن اراده نمی شود، زیرا دانستن تنها مقصود بالعرض است و مقصود بالذات فقط عمل است.

۱- أنوار التنزیل : ج ۳، ص ۵۱ .

آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یا عاملین آن جناب

سؤال – آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یا عاملین آن جناب، مأمور أخذ و دریافت خمس بودند یا مردم موظّف به پرداخت آن بودند ؛ و آیا پیامبر صلی الله علیه وآله دهنده بود یا گیرنده ؟ جواب – همچنان که در زکات گاهی به پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب می شد که : « خذ من أموالهم صدقه» یعنی از اموال مردم زکات بگیر، گاهی هم به مردم توصیه می شد که: « آتوا الزّکاه » ؛ یعنی زکات را بپردازید ؛ در مورد خمس نیز چنین است ، زیرا گاهی پیامبر صلی الله علیه وآله خود یا کارمندانش خمس را می گرفتند و یا پیامبر صلی الله علیه وآله به کارمندان دستور می داد که خمس را بگیرند ؛ مانند نامه ای که به عمرو بن حزم، کارمند خود می نویسد ؛ و در ضمن نامه، مأموریّتهای وی را متذکّر می شود و می نویسد : « و أمره أن یأخذ من الغنائم (المغانم) خمس اللَّه » (۱) ترجمه : به وی امر فرمود که از غنیمتها خمس خدا را بگیرد . و گاهی به مردم توصیه می کند که خمس را بپردازند ، چنان چه از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نقل شده که آن بزرگوار به ابی ذر و سلمان و مقداد، ضمن اینکه فرایض و واجبات اسلامی را به آنان تعلیم می داد، می فرمود : « و إخراج الخمس من کلّ ما یملکه أحد من النّاس حتّی یرفعه إلی ولیّ المؤمنین و أمیرهم » (۲). ترجمه : بیرون کردن خمس از هرچه که مردم آن را مالک می شوند نیز واجب است، تا آنکه آن را به دست سرپرست مؤمنین و زمامدارشان برسانند .

ص: ۸۲

۱- مکاتیب الرّسول : ص ۲۰۶ .

۲- مکاتیب الرّسول : ص ۲۰۶ .

باز می بینیم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به شرحبیل بن کلال ونعیم بن کلال وحارث بن کلال، که رؤسای قبیله : ذی رعین وقبیله معافر و قبیله همدان بودند، نامه ای نوشته، که در متن آن نامه چنین آمده است : « أمّا بعد، فقد رجع رسولکم، و اعطیتم من الغنائم خمس اللّه عزّوجلّ » (۱). ترجمه : فرستاده (و نماینده شما، به سوی من) بازگشت و شما از غنیمتها خمس خدای عزّوجلّ را داده بودید . در این نامه، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به خمسی که آن را پرداخته اند، اشاره فرموده است . و نیز پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به سایر قبائل نامه نوشته و آنان را مأمور به پرداخت خمس فرموده است، با توجّه به اینکه در اکثر نامه ها ، عموم مردم را مخاطب قرار داده، بدین صورت که ابتدا رئیس قبیله را نام می برد و سپس با کلماتی مانند : « و من آمن معه » ؛ یعنی، و کسانی که به او ایمان آوردند ؛ یا : « و من تبعه من المسلمین » ؛ و مسلمانانی که از او پیروی می کنند، یا : « و من اسلم منهم » ؛ یعنی، وکسانی از آنها که اسلام آورده اند، سایر مردم قبیله رابه رئیس قبیله عطف می فرمود. اکنون به متن بعضی از نامه ها توجّه کنید : ۱ - کتابه صلی الله علیه وآله لعمرو بن معبد الجهنی و بنی الحرقه من جهینه و بنی الجرمز من جهینه : من أسلم منهم ...، و اعطی من الغنائم الخمس (۲).

۱- مکاتیب الرّسول : ص ۲۰۸ .

۲- مکاتیب الرّسول : ص ۳۴۱ .

۲ - کتابه صلی الله علیه وآله لمالک بن أحمر الجذامی : بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم، هذا کتاب من محمّد رسول اللَّه لمالک بن أحمر و لمن تبعه من المسلمین، امانا لهم ما اقاموا الصلاه ... ، و ادّوا الخمس من المغنم (۱). در این نامه به مالک بن احمر و قبیله اش دستور داده که خمس غنیمت را بدهند . ۳ - کتابه صلی الله علیه وآله لعبد یغوث بن وعله الحارثی : ان له ما أسلم علیه من أرضها و أشیائها (یعنی نخلها) ما اقام الصلاه و آتی الزکاه، و اعطی خمس المغانم فی الغزو » (۲). توضیح اینکه : در مکاتیب الرّسول می نویسد : « عبد یغوث یک قبیله از بنی حارث هستند، نه اینکه اسم شخص خاصّی باشد ». در این نامه به آنها دستورِ پرداخت خمس می دهد . ۴ - کتابه صلی الله علیه وآله لجناده : بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم، هذا کتاب من محمّد رسول اللَّه لجناده و قومه و من اتّبعه، باقام الصلاه ...، و اعطی الخمس من المغانم خمس اللَّه (۳). در این نامه به جناده و قبیله اش می نویسد که خمس از غنیمتها، که خمس خداست، را بپردازید . ۵ - کتابه صلی الله علیه وآله لنهشل بن مالک الوائلی الباهلی : باسمک اللهم، هذا کتاب من محمّد رسول اللَّه لنهشل بن مالک و من معه من بنی وائل لمن اسلم، ... ، و اعطی من المغنم خمس اللَّه (۴). در این نامه به بنی وائل می نویسد که باید از غنیمتها، خمس خدا را بپردازید .

۱- مکاتیب الرّسول : ص ۳۴۹ .

۲- همان مدرک : ص ۳۵۹ .

۳- همان مدرک : ص ۳۶۱ .

۴- همان مدرک : ص ۳۱۰ .

۶ – کتابه صلی الله علیه وآله لفجیع بن عبداللَّه : هذا کتاب من محمّد النبی للفجیع و من تبعه ومن اسلم، ... ، و اعطی من المغنم خمس اللَّه (۱). در این نامه به فجیع و دیگر مسلمانان می نویسد که خمس خدا را از غنائم بپردازید . ۷ – کتابه صلی الله علیه وآله لبنی جوین الطائیین : لمن آمن منهم باللَّه، ... ، و اعطی من المغانم خمس اللَّه (۲). در این نامه به طائی ها دستور می دهد که از غنائم، خمس خدا را بدهند . ۸ – کتابه صلی الله علیه وآله لبنی معاویه بن جرول الطائیین : لمن اسلم منهم، ...، و اعطی من المغانم خمس اللَّه (۳) در این نامه به دسته ای دیگر از طائیین، همان دستور را می دهد . ۹ – کتابه صلی الله علیه وآله لجهینه : بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم، هذا کتاب من اللَّه العزیز علی لسان رسوله بحقّ صادق و کتاب ناطق، مع عمرو بن مره، لجهینه بن زید : ان لکم بطون الأرض ... ، علی ان تؤدّوا الخمس(۴). در این نامه به جهینه می نویسد که باید خمس را بدهد . ۱۰ – کتابه صلی الله علیه وآله لصیفی بن عامر : بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم، هذا کتاب من محمّد رسول اللَّه ، لصیفی بن عامر علی بنی ثعلبه بن عامر ، من اسلم منهم و اقام الصلاه

۱- مکاتیب الرّسول : ص ۳۱۵ .

۲- همان مدرک : ص ۳۳۹ .

۳- همان مدرک : ص ۳۴۰ .

۴- همان مدرک : ص ۳۶۵ .

وآتی الزکاه، و اعطی خمس المغنم و سهم النبی و الصفی فهو آمن بامان اللّه (۱) در این نامه می فرماید : هرکس خمس غنیمت و سهم پیامبر و اموالِ برگزیده را بپردازد، در امان خدا است . با دقّت در این نامه ها، معلوم می شود که خمس را مردم باید بپردازند . حال اگر گفته شود که فرق است بین جنگهایی که خود پیامبر صلی الله علیه وآله حضور داشتند و بین جنگهایی که شخص پیامبر حضور نداشتند ! به این صورت است که در جنگهایی که خود آن حضرت، حضور داشتند خمس را مردم نباید بدهند، بلکه پیامبر باید جدا کند ؛ و در جنگهایی که پیامبر صلی الله علیه وآله حضور نداشتند، مردم باید خمس غنائم را به نمایندگان آن حضرت بدهند . واضح است که اگر آن قبائل بدون اجازه پیامبر صلی الله علیه وآله به جنگ رفته بودند ، همه غنائم از پیامبر بود ؛ طبق روایتی که شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود : « إذا غزا قوم بغیر إذن الإمام فغنموا کانت الغنیمه کلّها للإمام، و إذا غزوا بأمر الإمام فغنموا کان الخمس للإمام » (۲) ترجمه : هنگامی که قومی بدون اجازه امام جنگیدند و غنیمت بردند ، تمام غنیمتها مال امام است ؛ و اگر به امر امام جنگ کردند و غنیمت بردند ، یک پنجم آن مال امام است .

۱- مکاتیب الرّسول : ص ۳۷۴ .
۲- تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۳۵ ، حدیث ۱۲ ، باب ۳۸ .

و اگر به اجازه پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به جنگ رفته بودند ، ناچار پیامبر امیری برای آنها معیّن کرده و آن امیر موظّف بود همان طور که پیامبر نسبت به غنائم رفتار می کرد ، عمل کند ؛ فرق گذاشتن بین پیامبر صلی الله علیه وآله و نمایندگان آن حضرت ، در این جهت، ادّعایی است بدون دلیل ؛ و اگر جنگی در کار نبوده، معلوم می شود در غیر غنائم نیز خمس بوده است . امّا اینکه پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله گیرنده خمس بود یا دهنده ؟ همان طوری که توضیح داده شد، موارد مختلف بود . در پاره ای از موارد، مانند غنائم جنگی، پیامبر صلی الله علیه وآله خمس را خود جدا می فرمود و به مصرف می رسانید و در این موارد، آن جناب دهنده تنها بود، ولی در پاره ای از موارد هم گیرنده و هم دهنده بود ؛ مثلاً ـ در مناقب ابن شهر آشوب و نیز در صحیح مسلم درباره جریان فدک می گوید : « ثمّ فتحوا الباب و خرجوا إلی رسول اللّه و أسلم من أسلم منهم فأقرهم فی بیوتهم وأخذ منهم أخماسهم، ... ». ترجمه : سپس درب را گشودند و به سوی رسول خدا بیرون آمدند و اسلام آورندگان، اسلامِ خود را ابراز داشتند، پس پیامبر صلی الله علیه وآله آنها را در خانه هایشان قرار داد و خمسهایشان را از آنها گرفت . و مسلّم است پس از گرفتن خمسها، آن را به مصرف هم رسانیده است .

ص: ۸۷

زیرا پس از این عبارت، می فرماید : « فنزل : « و آت ذا القربی حقّه ». قال : و ما هو ؟ قال : اعط فاطمه فدکاً »(۱). ترجمه : پس آیه « و آت ذا القربی حقّه » نازل شد . فرمود : و آن حق چیست ؟ فرمود : فدک را به فاطمه ببخش . در صحیح مسلم آمده : « قـال رسـول اللّه صـلی الله علیه وآله : ادعـوا إلیّ محمیه بن جزء . و هو رجـل من بنی أسـد، کـان رسول اللّه صـلی الله علیه وآله استعمله (۲)علی الاخماس » (۳). ترجمه : پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود : محمیه بن جزء را به سوی من بخوانید . و او از افراد بنی اسـد بود که پیـامبر صـلی الله علیه وآله او را مـأمور گرفتن خمس قرار داده بود . بنا بر این حـدیث ، محمیه از جانب پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله عامل گرفتن خمس بوده است .

ص: ۸۸

۱- مناقب آل أبی طالب : ج ۱ ، ص ۱۲۳ ؛ صحیح مسلم : ج ۱۰ ، ص ۲۱۲ ، باب المساقاه .

۲- استعمله) جعله عاملاً و - ساله ان یعمل / أقرب الموارد : ج ۲ ، ص ۸۳۱ .

۳- صحیح مسلم : ج ۳ ، ص ۱۱۹ ، باب تحریم الزکاه علی رسول اللّه .

در مسـند احمد حنبل آمده است :« فقال عبداللّه بن بريده : حدّثنى أبى بريده قال : أبغضت علياً بغضاً لم يبغضه أحد قطّ قال : و أحببت رجلًا من قريش لم أحبّه إلّا على بغضه علياً . قال : فبعث ذلك الرجل على خيل – فصحبته ما أصحبه إلّا على بغضه علياً – . قال : فأصـبنا سبيّا . قال : فكتب إلى رسول اللّه صـلى الله عليه وآله : ابعث الينا من يخمسه . قال : فبعث الينا علياً » (۱). ترجمه : عبـداللّه بن بريـده گفت : پـدرم (بريده) براى من نقل كرد كه : من آنچنان با على، دشـمن بودم كه هرگز هيچ شخصـى با او اينطور دشـمن نبود . و مردى بود از قريش كه من او را دوست مى داشـتم . و دوستى من بـا او نبود مگر به خـاطر دشـمنى او با على . اتّفاقـاً آن مرد بـه سـركردگى لشـكرى گماشـته و فرسـتاده شـد . من او را همراهى كردم، و او را همراهى نكردم مگر به خـاطر اينكه بـا على دشـمن بود . بريـده گفت : تصادفاً به غنيمتى دست يافتيم . آنگاه، آن مرد به رسول اللّه نامه اى نوشت كه كسى را بفرست تا خمسِ اين غنائم را بگيرد .

۱- مسند احمد حنبل : ج ۵ ، ص ۳۵۰ .

بریده گفت : پیامبر صـلی الله علیه وآله علی علیه السـلام را فرستاد . در این حدیث، حضرت علی علیه السلام را به عنوان عامل خمس و مأمور گرفتن خمس معرّفی کرده است (۱)

ص: ۹۰

۱- و نیز در صحیح بخاری : ص ۲۰۷ ، جزء ۵ ، حدیث جالبی در این راستا دارد .

فصل پنجم

غنیمت در لغت و اصطلاح عرب

سؤال – آیادرلغت واصطلاح واستعمالات عرب، «غنیمت» به چه معنی آمده است؟

در لغت

جواب – امّا در لغت : ۱ – ازهری در تهذیب اللغه می نویسد : « قال اللیث : الغنم الفوز بالشی ء من غیر مشقّه » (۱). ترجمه : لیث گفته : غنیمت دست یافتن به چیزی بدون مشقّت و رنج است .

۲ – در لسان العرب در مادّه « غنم » می نویسد : « و فی الحدیث : الرَّهن لمن رَهَنه له غُنمه و علیه غُرْمه ؛ غنمه : زیادته و نماؤه و فاضل قیمته ؛ ... . و فی الحدیث : الصوم فی الشتاء الغنیمه البارده . سمّاه : غنیمه، لما فیه من الأجر و الثواب » (۲) ترجمه : در حدیث آمده که رهن مال کسی است که رهن داده، غنیمتش به نفع او و خسارتش برعهده اوست؛ وغنیمت رهن، رشد و درآمد وافزایش قیمت آن است؛

۱- تهذیب اللغه : ج ۸، ص ۱۴۹ .

۲- لسان العرب، ابن منظور : ج ۱۲ ، ص ۴۴۵ و ۴۴۶ .

و در حدیث آمده که : روزه در زمستان، غنیمت بی رنج است و بدین جهت (روزه) غنیمت نامیده شده که در آن اجر و ثواب است . ۳ - فیومی در مصباح المنیر می نویسد : « غنمت الشی ء (اغنمه) (غنما) : اصبته (غنیمه) و (مغنما) و الجمع (الغنائم) و(المغانم) و«الغُنْمُ بالغُرْم» ای:مقابل به،فکما انّ المالک یختص بالغنم ولایشارکه فیه أحد فکذلک یتحمّل الغرم و لایتحمّل معه أحد وهذا معنی قولهم : الغرم مجبور بالغنم »(۱). ترجمه : غنمت الشی ء (فعل ماضی) و اغنمه (فعل مضارع) ؛ یعنی به آن چیز به عنوان بهره دست یافتم و جمع غنیمت غنائم و مغانم است ؛ و اینکه می گویند « الغنم بالغرم »، به این معناست که سود مقابل زیان است، پس همان طوری که غنیمت (سود) مخصوص مالک است و کسی در آن شریک نیست، همچنین مالک باید زیان را تحمّل کند وکسی با او در تحمّل زیان شریک نیست و همین، معنی گفتار مردم است که می گویند: «الغرم مجبور بالغنم» ؛(یعنی زیان به سود جبران می شود). ۴ - فیروز آبادی در قاموس اللغه می نویسد : « المغنم و الغنیم و الغنیمه و الغنم بالضم : الفی ء، و غنم بالکسر غنما بالضم و بالفتح و بالتّحریک و غنیمه و غنمانا بالضم و الفوز بالشی ء بلا مشقّه » (۲). ترجمه : مغنم و غنیم، و غنیمت و غنم (به ضم) : به معنی فی ء است ؛ و غنم (به کسر نون) که (مصدرش) غنم (به ضم غین و به فتح غین) و غنم (به حرکت نون)

۱- مصباح المنیر : ج ۲ ، ص ۴۵۴ ، ماده غنمت .

۲- قاموس اللغه : ج ۴ ، ص ۵۴۳ ، باب المیم .

و غنیمت و غنمان (به ضم غین)، رسیدن به چیزی، بدون رنج است . ۵ - طریحی در مجمع البحرین می نویسد : « الغنیمه فی الاصل هی الفائده المکتسبه »(۱). ترجمه : غنیمت در اصل سودی است که به دست آید .۶ - در منتهی الارب می نویسد : « غنم بالضم : غنیمت و پیروزی به چیزی بی دسترنج یا غنم در حصول چیزی بی دسترنج آید و بس و در غنیمت غیر آن ... ؛ غنیمت کسفینه : مالی که از حرب کفّار به دست یاب گردد ؛ و پیروزی به مالی بی دسترنج یا مال حرب کفّار و بس ... ؛ مغنم : مال از حرب کفّار حاصل شود و حصول چیزی بی دسترنج » (۲). ۷ - معیار اللغه می نویسد : « الغنم بالغرم کقفل فیهما ای یقابل به فکما انّ المالک یختص بالغنم لایشارکه أحد فکذلک یتحمّل الغرم و لا یتحمّل معه أحد و هذا معنی قولهم الغرم مجبور بالغنم ، قال بعضهم : الغنیمه ما نیل من أهل الشرک ... . و عن آخر : الغنم کقفل الفی ء و الفوز بالشی ء بلا مشقّه » (۳). ترجمه : غنم در مقابل غرم و هر دو بر وزن قفل است، پس همان طور که مالک به تنهایی غنیمت (سود) را می برد و کسی با او شریک نیست، همچنین زیان را

۱- مجمع البحرین : ج ۳، ص ۳۳۳ .

۲- منتهی الارب : ص ۹۳۴ .

۳- معیار اللغه : ج ۲ ، ص ۵۲۷ .

تحمّل می کند بدون اینکه کسی با او شریک باشد، و این معنی این است که می گویند : « الغرم مجبور بالغنم » ؛ بعضی گفته اند : غنیمت چیزی است که از اهل شرک به دست می آید ... ؛ و از دیگری نقل شده که غنم بر وزن قفل به معنی فی ء است و (نیز) رسیدن به چیزی بدون رنج است . ۸ - در اقرب الموارد آمده است : « الغنیمه ما یؤخذ من المحاربین عنوه و الحرب قائمه و الفی ء ما نیل منهم بعد ان تضع الحرب اوزارها . جمعها : غنائم ... . و کلّ شی ء مظفور به، فإنّه یسمی غنماً بالضم و مغنماً و غنیمه » (۱) ترجمه : غنیمت آن چیزی است که از جنگجویان با اِعمال قدرت گرفته می شود، درحالی که جنگ درگیر است، وفی ء چیزی است که ازآنان بدست می آید، پس از اینکه جنگ سنگینی های خود را فرو گذارد؛ (یعنی جنگجویان سلاح خود را فرو گذارند و جنگ خاتمه یابد) . جمع آن غنائم است ... ؛ و هر چیزی که انسان به آن پیروز شود و دست یابد، آن را غنم - به ضمّ غین - و مغنم و غنیمت نامند . ۹ - در المنجد آمده : « غَنِمَ - غُنْماً الشی ء: فاز به و ناله بلابدل ... ؛ الغنیمه جمعها، غنائم : مایؤخذ من المحاربین عنوه ؛ المکسب عموماً . یقال : « غنیمه بارده » أی طیّبه أو بلاتعب ؛ و قولهم « الغُنْم بالغُرْم » أی مقابل به »(۲).

۱- أقرب الموارد : ج ۲ ، ص ۸۹۰ .

۲- المنجد : ص ۵۶۱ ، ماده غنم ، بند ۱ .

ترجمه : غنیمت برد چیزی را، یعنی : به آن دست یافت و به آن چیز رسید بدون عوضی ... ؛ غنیمت جمعش غنائم است و آن چیزی است که از جنگیان به زور گرفته می شود ؛ (و معنی دیگرش) به طور عموم، هر چیزی است که (انسان) کسب می کند و به دست می آورد، و گفته می شود : « غنیمت بارده » یعنی خوب یا بدون زحمت ؛ و اینکه (عربها) می گویند : « الغنم بالغرم »، بدین معنی است که خسارت در مقابل سود . ۱۰ - در معجم الوسیط می نویسد : « (غنم) الشی ء - غنماً : فاز به ... ؛ و یقال : « الغنم بالغرم » مقابل به . فالّذی یعود علیه الغنم من شی ء یتحمّل ما فیه من غرم » (۱). ترجمه : « غنم بالشی ء » دست یافتن به آن چیز است و گفته می شود : « الغن بالغرم »، یعنی سود در مقابل زیان ؛ پس کسی که سود به وی باز می گردد، او نیز باید تحمّل کند زیانی را که در آن است .

۱۱ - راغب اصفهانی می نویسد : « و الغُنم إصابته و الظفر به ثمّ إستعمل فی کلّ مظفور به من جهه العدی و غیرهم ، قال : « و اعلموا أنّما غنمتم ... » »(۲) ترجمه : غُنم، رسیدن و دست یافتن به سود و بهره است، سپس در مورد سودی که از ناحیه دشمنان یا غیر اینها به دست آمده، استعمال شده است .

۱- معجم الوسیط : ص ۶۷۰ .

۲- مفردات غریب القرآن : ص ۳۶۶ .

خداوند فرموده است : « و اعلموا أنّما غنمتم من شی ء ... ».

۱۲ – ابوالبقاء در کلّیات می نویسد : « الغنم بالضم ، الغنیمه و غنمت الشـی ء اصـبته غنیمه و مغنما و الجمع غنائم و مغانم والغنم بالغرم أی مقابل به » (۱). ترجمه : غنم به ضم غین ، و غنیمت و مغنم ، جمعش غنـائم و مغـانم ، و « الغنم بالغرم » یعنی غنیمت در مقابل خسارت است .

غنیمت در استعمالات و عرف عرب

بـا مراجعـه به اشـعار جـاهلی می یـابیم که غنیمت به معنی مطلـق درآمـد است ، وبه همین جهت درآمـدهای جنگی را غنیمت گوینـد . به عبـارت دیگر غنـائم جنگی یکی از مصادیق معنای غنیمت است، نه اینکه غنیمت تنها به معنی غنائم جنگی باشـد ؛ برای نمونه به اشـعار زیر توجّه نمائیـد : ۱ – قرطبی (أبی عبـداللّه محمّـد بن أحمـد الأنصاری) در کتاب تفسیرش می گوید : « الغنیمه فی اللغه مـا ینـاله الرجـل أو الجمـاعه بسـعی و من ذلـک قول الشـاعر : و قـد طوَّفت فی الآفـاق حتّی رضـیت من الغنیمه بالإیاب » (۲). ترجمه: غنیمت در لغت آن چیزی است که یـک نفر یـا یک گروه با تلاش وکوشـش به آن برسـند ؛ و از همین مفهوم است قول شاعر که می گوید : « در اطراف جهان

ص: ۹۶

۱- کلّیات : ج ۳ ، ص ۳۰۶ .

۲- الجامع لأحکام القرآن : ج ۸ ، ص ۱ .

گردش کردم تا در میان همه درآمدها به بازگشت راضی شدم ». شاعر بازگشت خود را به وطن غنیمت خوانده است . ۲ - لبید (که یکی از شاعرانِ به نام جاهلی است و صاحب یکی از معلّقات سبع است) درمعلّقه خود، که چهارمین قطعه از معلّقات سبع است، درتوصیف قوم خود به جود و سخا گوید : « فضلا و ذو کرم یُعین علی الندی سَمْحُ کسوب رغائب غَنّامُها ». زوزنی در شرح معلّقات سبع در تفسیر این شعر می گوید : « یقول : یفعل ما سبق ذکره تفضّلًا و لم یزل منّا ، کریم یعین أصحابه علی الکرم أی : یعطیهم ما یعطون جواب یکسب رغائب المعالی و یغتنمها » (۱). ترجمه : شاعر می گوید : از روی نیکی و احسان آنچه در اشعار قبل ذکر شده، انجام گرفته می شود ؛ و پیوسته در بین ما مرد کریمی وجود دارد که به یاران خودش در جود و بخشش کمک می دهد ؛ یعنی آنچه آنها به دیگران می بخشند، او به آنان (یاران خود) می بخشد؛ ودر بین ما مرد بسیار بخشنده وجود دارد، که تحصیل کننده بزرگیها و به دست آورنده آقائیها است . در این شعر « غنّام » به معنی کسی است که در به دست آوردن بزرگیها بسیار تلاش می کند و به معنی همان « کسوب » به کار رفته است . ۳ - مرحوم سیّد مرتضی در کتاب « امالی » از مروان بن أبی حفصه نقل کرد که او می گوید :

۱- شرح معلّقات سبع، زوزنی : ص ۱۹۱ .

« إذا هنّ القين الرحال ببابه حططن به ثقلا و أدركن مغنما »(۱). و اشعار بسیاری در این زمینه جمع آوری شده که از حوصله این رساله بیرون است ؛ و ما برای نمونه در نحوه استعمال غنیمت در روایات، به چهار جمله از نهج البلاغه اکتفا می کنیم :

۱ - در خطبه ۷۶ درباره صفات خوب مردان می گوید : « إغتنم المهل » (۲)؛ یعنی : مهلت را غنیمت شمرده است .۲ - در کلام ۱۲۰ درباره اخذ به شرایع می فرماید : « من أخذ بها لحقّ و غنم » (۳) ؛ یعنی هر که از شرایع پیروی کند، به حقّ ملحق شود و بهرمند گردد . ۳ - در نامه ای به عثمان بن حنیف می نویسد : « فواللّه ما کنزت من دنیاکم تبرا، و لا أدّخرت من غنائمها و فرا »(۴). ترجمه : به خدا سوگند، از دنیای شما طلائی نیندوخته و از درآمدهای آن، مال فراوانی ذخیره نکرده ام . ۴ - در عهدنامه مالک اشتر می نویسد : « و لا تکوننّ علیهم سبعا ضاریا تغتنم أکلهم » (۵). ترجمه : مبادا نسبت به ایشان چون جانور درّنده ای باشی که خوردن آنان را غنیمت بدانی .

۱- أمالی المرتضی : ج ۲ ، ص ۱۷۱ .
۲- نهج البلاغه : ج ۱ ، ص ۱۲۵ ، خطبه ۷۶
۳- نهج البلاغه : ج ۱ ، ص ۲۳۳ ، کلام ۱۲۰ .
۴- نهج البلاغه : ج ۳ ، ص ۷۰ ، نامه ۴۵ .
۵- نهج البلاغه : ج ۳ ، ص ۸۲ ، عهدنامه ۵۳ .

غنیمت در اصطلاح مفسّرین و فقهاء

فاضـل ارجمنـد، آقای رضا اسـتادی، درجزوه ای به نام «توضـیحی پیرامون غنیمت در آیه خمس »، عبارات صـد نفر از فقهاء و مفسّـرین و لغویین را جمع و ذکر نموده انـد که همه بالاتّفاق غنیمت را به معنی مطلق درآمـد گرفته اند و ما گفتار لغویین آنها را قبلاً از آن کتاب نقل کردیم و اکنون به نام بعضـی از فقهاء و کتابهایشان اشاره می کنیم : ۱ - شیخ صدوق (متوفّای ۳۸۱) در معانی الأخبار : ص ۲۷۲ . ۲ - ابن عقیـل به نقل از کتاب معتبر محقّق اوّل . ۳ - شیخ مفید (متوفّای ۴۱۳) دررساله الغریه، به نقل ازمختلف علّامه: ج ۳، ص ۳۱۳. ۴ - شیخ طوسی (متوفّای ۴۶۰) درکتابهای خلاف : ج ۲، ص ۱۱۸؛ نهایه: ص ۱۹۶؛ تبیان : ج ۵ ؛ استبصار : ج ۲ ، باب ۳۰ ؛ و مبسوط : ج ۲ ، ص ۶۴ . ۵ - شـیخ ابوا الصلاح، به نقل از علّامه حلّی در مختلف : ج ۳ ، ص ۳۱۳ . ۶ - شیخ امین الاسلام طبرسی (متوفّای ۵۴۸) در مجمع البیان : ج ۴، ص ۵۴۳ . ۷ - ابوالفتح رازی (متوفّای بعد از ۵۵۲) در تفسیرش : ج ۵ ، ص ۴۱۴ . ۸ - ابن زهره (متوفّای ۵۸۵) در کتاب غنیم (کتاب الزّکاه). ۹ - ابن شهرآشوب (متوفّای ۵۸۸) درکتـاب متشابهات القرآن ومختلفه : ج ۲، ص ۱۷۵. ۱۰ - ابن حمزه طوسـی (متوفّای سده ششم) در کتاب وسیله : ص ۲۰۳ ، کتاب الجهاد . ۱۱ - محقّق صاحب شرایع (متوفّای ۶۷۶) در کتاب معتبر : ص ۲۹۲ .

۱۲ – علّامه حلّی (متوفّای ۷۲۶) در کتابهای منتهی : ج ۲ ؛ تذکره الفقهاء : ج ۱ ، ص ۲۵۱ ؛ تحریر الاحکام : ج ۱ ، ص ۱۳۸ ؛ و مختلف : ج ۳ ، ص ۳۱۳ ، المقصد السّادس فی الخمس . ۱۳ – مرحوم فخرالمحقّقین (متوفّای ۷۷۱) در کتاب ایضاح القواعد: ج ۱، ص ۲۱۷. ۱۴ – مرحوم شهید اوّل (متوفّای ۷۸۶) در الدروس الشرعیه : ج ۱ ، ص ۲۵۸ ، کتاب الخمس ؛ و بیان : ص ۳۳۹ ، کتاب الخمس . ۱۵ – مرحوم فاضل مقداد (متوفّای ۸۲۶) در کنز العرفان : ج ۱ ، ص ۲۴۸ ؛ و نیز در کتاب تنقیح . ۱۶ – مرحوم شهید ثانی (متوفّای ۹۶۵) درکتاب شرح لمعه: ج ۲، ص ۶۶؛ ومسالک. ۱۷ – مرحوم ملّافتح اللّه کاشانی(متوفّای ۹۸۸)درتفسیرمنهج الصادقین: ج ۴، ص ۱۹۲. ۱۸ – مرحوم ملّامحمّدتقی مجلسی (متوفّای ۱۰۷۰) در شرح فقیه : ج ۲ ، ص ۴۱ . ۱۹ – مرحوم فیض کاشانی(متوفّای ۱۰۹۱)درمفاتیح الشرایع:ج ۱ ص ۲۲۲،ووافی: ج ۳. ۲۰ – مرحوم فاضل جواد (متوفّای سده یازدهم) در مسالک الافهام : ج ۲، ص ۷۶، کتاب الخمس . ۲۱ – مرحوم ملّاصالح مازندرانی (متوفّای ۱۰۸۶) درشرح اصول کافی: ج ۷، ص ۳۹۲. ۲۲ – مرحوم شیخ حرّ عاملی (متوفّای ۱۱۰۴) در وسائل الشیعه : ج ۶ ، ص ۳۳۸ . ۲۳ – مرحوم جزائری (متوفّای حدود ۱۱۵۰) در آیات الاحکام : ص ۳۱۷ . ۲۴ – مرحوم شیخ یوسف بحرانی (متوفّای ۱۱۸۶) در حدائق : ج ۱۲ ، ص ۳۲۰ .

ص: ۱۰۰

۲۵ – مرحوم وحید بهبهانی (متوفّای ۱۲۰۵) در شرح مفاتیح فیض . ۲۶ – مرحوم میرزای قمی (متوفّای ۱۲۳۱) در کتاب غنائم الایّام : ص ۳۶۷ . ۲۷ – مرحوم سید عبداللّه شبّر (متوفّای ۱۲۴۲) در کتاب تفسیرش : ص ۱۹۴ . ۲۸ – مرحوم ملّا احمد نراقی (متوفّای ۱۲۴۵) در مستند الشیعه : ج ۲ ، ص ۷۱ ، کتاب الخمس . ۲۹ – مرحوم شیخ محمد حسن، صاحب جواهر (متوفّای ۱۲۶۶) در جواهر: ج ۲۱، ص ۱۴۷ ، کتاب الجهاد . ۳۰ – مرحوم شیخ انصاری (متوفّای ۱۲۸۱) درکتاب طهارت: ص ۵۲۵، کتاب الخمس. ۳۱ – مرحوم حاج آقا رضا همدانی (متوفّای ۱۳۲۲) در کتاب مصباح الفقیه : ج ۳، ص ۱۰۹، کتاب الخمس . ۳۲ – مرحوم آیه اللّه بروجردی (متوفّای ۱۳۸۰) به نقل از زبده المقال ، تقریرات خمس آن مرحوم : ص ۵ . ۳۳ – مرحوم آیه اللّه بهبهانی (متوفّای ۱۳۹۶) در کتاب مصباح الهدایه : ص ۱۵۰ . ۳۴ – مرحوم شیخ محمّد دزفولی ، در تجدید الدوارس : ج ۵ ، ص ۲۴۲ . ۳۵ – مرحوم شیخ فیاض الدّین زنجانی ، در کتاب ذخائر الامامه : ص ۷ . ۳۶ – علّامه طباطبائی، در کتاب تفسیرش : ج ۹ ، ص ۸۹ – ۹۱ (1).

ص: ۱۰۱

۱- برای مطالعه و دقّت در عبارات علمای نامبرده، به جزوه مزبور مراجعه نمائید ؛ و آن جزوه جالب، ما را از بیان اقوال دانشمندان در این کتاب بی نیاز گردانید .

ممکن است گفته شود : معلوم نیست قبل از صدور روایاتی که در مورد سایر متعلّقات خمس آمده، از خود آیه غیر از غنائم جنگ متبادر بوده وشاید پیش از صدور روایات متبادر، غنائم جنگی بوده است و شاید فقهای ما که در بسیاری از موارد استیناس را در حکم استدلال می دانسته اند، برای مقابله با عامّه، که عدّه ای از آنها استحسان را در فقه کافی می دانسته اند، از آیه حکم مطلق غنائم را استیناس کرده اند ! ولی باید در جواب گفته شود : اگر از روایات شاهدی برای تعمیم نبود ، امکان داشت بگوئیم فقهاء از « غنمتم » مطلق غنائم را استیناس کرده اند، ولی با مراجعه به روایات می بینیم پیامبر و ائمّه علیهم السلام برای اثبات تعلّق خمس به غیر غنائمِ جنگی نیز به همین آیه استدلال کرده اند ؛ و ما به بعضی از این روایات می پردازیم : ۱ - روایتی صحیحه است که شیخ طوسی قدس سره آن را در تهذیب و استبصار ، ازعلیّ بن مهزیار از امام باقرعلیه السلام نقل می کند؛ در این روایت امام باقر علیه السلام می فرماید: « فأمّا الغنائم و الفوائد : فهی واجبه علیهم فی کلّ عام، قال اللّه تعالی : « و اعلموا أنّما غنمتم ... »، و الغنائم و الفوائد - یرحمک اللّه - فهی : الغنیمه، یغنمها المرء، و الفائده یفیدها » (۱). ترجمه : امّا غنائم و درآمدها : پس خمس آنها واجب است بر مردم در هر سال ، خداوند فرموده : « و اعلموا أنّما غنمتم ... »، و غنائم و فوائد غنیمتی است که انسان می برد و سودهایی است که پیدا می کند .

ص: ۱۰۲

۱- تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۴۱ ، حدیث ۲۰ ، باب ۳۹ ؛ استبصار : ج ۲ ، ص ۶۰ ، حدیث ۱۲ ، باب ۳۲ .

اکنون به شرح این حدیث می پردازیم : اجمالاً آنکه امام علیه السلام برای وجوب خمس در مطلق فوائد و غنائم، به آیه شریفه استناد فرموده، پس اگر علماء و فقهای شیعه غنیمت در آیه را به معنی مطلق غنائم گرفته اند، از باب استیناس نبوده، بلکه مستند به این گونه روایات می باشد . ۲ - مرحوم شیخ صدوق روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله بدین مضمون نقل کرده : «انّه قال فی وصیته له: - یا علی - إن عبدالمطلب سنّ فی الجاهلیه خمس سنن أجراها اللَّه له فی الإسلام، حرم نساء الآباء علی الابناء فأنزل اللَّه عزّوجلّ : « و لاتنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء » (۱) ؛ و وجد کنزا فأخرج منه الخمس و تصدق به، فأنزل اللَّه عزّوجلّ : « و اعلموا أنّ ما غنمتم من شی ء فأنّ للَّه خمسه ... » » (۲) ترجمه : پیامبر صلی الله علیه وآله در ضمن پندهایی که به علی علیه السلام می داد، فرمود : یا علی، عبدالمطلب پنج سنّت در دوران جاهلیّت قرار داد که خداوند آنها را در اسلام اجرا فرمود ؛ وی زن پدرها را بر فرزندان حرام کرد وخداوند آیه: « ولاتنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء » را نازل فرمود ؛ و دیگر اینکه گنجی پیدا کرد و خمس آن را در راه خدا انفاق کرد، پس این آیه نازل شد : « و اعلموا أنّ ما غنمتم ... ». اگر غنیمت در آیه تنها به معنی غنائم جنگی بود، آیه هیچ ارتباطی با سنّتِ عبدالمطلب نداشت ، پس این حدیث دلالت دارد که غنیمت به مطلق درآمد گفته می شود، که گنج یکی از مصادیق آن می باشد ؛ و خلاصه آنکه هر یک از خاصّه و عامّه مطابق مذهب خودشان برای غنیمت اصطلاحی قرار داده اند .

۱- نساء / آیه ۲۲ .

۲- خصال : ص ۳۱۲ ، حدیث ۹۰ ، باب الخمسه .

دراصطلاح عامّه غنیمت فقط غنائم جنگی است؛ ودر اصطلاح خاصّه (شیعه)، طبق لغت و استعمالات عرب و احادیث مذکوره ، غنیمت به معنی مطلق درآمد است ؛ و شافعی در کتاب الام (۱) و یحیی بن آدم در کتاب الخراج (۲) و ماوردی در الأحکام السلطانیه (۳)و ابو یوسف در الخراج(۴)، چون همه از عامّه هستند ، مطابق مذهب خودشان غنیمت را برای غنائم جنگی اصطلاح گرفته اند ؛ و اصطلاح آنان برای شیعه حجّت نیست . سؤال - آیا وقوع آیه شریفه «أنّما غنمتم ...» دربین آیات جهاد می تواند شاهد این باشد که غنیمت فقط به معنی غنائم جنگی است؛ وبه تعبیردیگر آیات قبل و بعد که مربوط به جنگ است، آیا حاکی از این نیست که غنیمت، غنیمت دارالحرب است؟ جواب - بدیهی است که استناد به یک قانون عام در بیان یکی از موارد خاصه و مصادیق آن، بسیار معمول و حتّی در مکالمات روزمرّه کاملاً رایج است ، و در کلامِ خدا (قرآن) و روایات نیز بسیار به چشم می خورد ؛ و هرگز نباید فکر کرد که چون این حکم و قانون عام در این مورد و مصداق به کار آمده، پس ناچار منحصر به همین مورد است . و به قول معروف نباید مورد را مخصص عام قرار داد .

۱- الام : ج ۴ ، ص ۲۳۸ .

۲- الخراج : ص ۱۷ .

۳- الأحکام السّلطانیه : ص ۱۴۳ ، باب ۱۲ ، فی قسم الفی ء و الغنیمه .

۴- الخراج : ص ۱۸ .

مثلاً : ملاحظه فرمائید، در سوره انفال، خداوند می فرماید : « وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِنَ السَّمَآءِ مَآءً لِيُطَهِّرَكُم بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ » (۱). و خداوند آب را برای شما از آسمان فرو فرستاد تا شما را به آن آب پاک سازد و پلیدی شیطان را از شما ببرد و دلهای شما را به هم پیوند دهد و شما را به آن ثابت قدم نماید . این آیه به اجماع عموم مفسّرین، در جنگ بدر نازل شده و آیات قبل و بعد وحتّی خودِ آیه به قرینه: « ویثبّت به الاقدام »، مربوط به جنگ بدر است ؛ ولی در عین حال همه فقهاء و دانشمندان بزرگ، آیه را دلیل بر مطهّریت آب به طور عموم گرفته اند و نزول این آیه را در مورد خاص، مانع عمومیّت این حکم قرار نداده اند . از جمله : ۱ - فاضل مقداد می فرماید : « انّ صریح الآیه یدلّ علی الامتنان بکون الماء مطهّراً »(۲). یعنی : صریح آیه دلالت دارد بر منّت گذاردن خداوند به اینکه آب مطهّر است . ۲ - فاضل جواد می فرماید : « و فی الآیه دلاله علی کون الماء المطلق مطهّرا یتطهّر به من حدث الجنابه و غیره » (۳).

۱- أنفال / آیه ۱۱ .

۲- کنز العرفان : ج ۱ ، ص ۴۱ .

۳- مسالک الأفهام : ج ۱ ، ص ۸۷ .

یعنی : و در آیه دلالت است بر اینکه آب پاک کننـده است و آلودگی جنابت و غیره به وسـیله آن پاک می گردد . ۳ - مولی محمّـد استر آبادی می نویسد : « و علی کلّ حال دلالتها علی أنَّ الماء طاهر مطهّر یتطهّر به من الاحداث و الاخباث ظاهره » (۱) ؛ یعنی، به هر حـال دلاـلت آیه بر اینکه آب پاک است و به واسـطه آن، آلودگیهای باطنی و کثافتهای ظاهری پاک می گردد، روشن و آشکار است . ۴ - محقّق اردبیلی می نویسـد : « فیها دلاله علی کون الماء طاهراً و مطهراً یتطهّر به ویرفع حدث الجنابه به » (۲) ؛ یعنی، در این آیه دلالت است بر اینکه آب پاک کننده است و به وسـیله آن، آلودگی جنابت و غیره پاک می گردد . همچنین می بینیم خداونـد در قرآن می فرمایـد : « وَ إِذَا ضَـرَبْتُمْ فِی الْـأَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَـاحٌ أَنْ تَقْصُـرُوا مِنَ الصَّلَـاهِ » (۳). هنگامی که در زمین مسافرت کردیـد، بر شـما باکی نیست که از (تعـداد رکعات) نماز بکاهید (نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت انجـام دهیـد). آیـات قبـل و بعـد و حتّی خود این آیه مربوط به جنـگ و جهـاد است، ولی ائمّه هـدی علیهم السـلام و علمای بزرگ شیعه همگان برای وجوب قصر در نماز مطلق مسافر ، به این آیه استناد فرموده اند و هیچ شخصی قائل نیست که این حکم در این آیه منحصر به سفر جنگی است .

۱- آیات الأحکام : ص ۶۸ .

۲- زبده البیان : ص ۳۱ ، کتاب الطهاره .

۳- نساء / آیه ۱۰۱ .

در کتاب « من لایحضره الفقیه » می فرماید : « روی عن زراره و محمّد بن مسلم أنّهما قالا : قلنا لأبی جعفر علیه السلام : ما تقول فی الصلاه فی السفر کیف هی ؟ و کم هی ؟ فقال : إنّ اللّه عزّوجلّ یقول : « و إذا ضربتم فی الأرض فلیس علیکم جُناح أن تقصروا من الصّلاه » فصار التقصیر فی السفر واجباً کوجوب التمام فی الحضر، قالا : قلنا : إنّما قال اللّه عزّوجلّ : « فلیس علیکم جناح » ولم یقل : افعلوا، فکیف أوجب ذلک کما أوجب التمام فی الحضر ؟ فقال علیه السلام : أو لیس قد قال اللّه عزّوجلّ فی الصفا و المروه : « انّ الصفا و المروه من شعائر اللّه فمن حج البیت أو اعتمر فلا جناح علیه أن یطوف بهما » (۱) ألا ترون أن الطواف بهما واجب مفروض » (۲). ترجمه : از زراره و محمّد بن مسلم روایت شده که آنها گفتند : ما به امام باقر علیه السلام گفتیم : چه می فرمائی در نماز در سفر ؟ چگونه است و (عدد رکعات آن) چقدر است ؟ فرمود : خداوند در قرآن فرموده : « هنگامی که روی زمین سفر کردید، بر شما باکی نیست که از (رکعات) نماز بکاهید »، پس قصر در سفر واجب است مانند نمازِ تمام در حضر، آن دو نفر گفتند : ما به حضرت عرض کردیم : خداوند فرموده : « هنگامی که سفر کردید، بر شما باکی نیست » ؛ و نفرموده : حتماً به جا آورید، پس چگونه نماز قصر در سفر و تمام در حضر واجب است ؟ (یعنی ظاهر آیه دلالت بر وجوب قصر ندارد .) حضرت فرمود : آیا خدا در قرآن در مورد صفا و مروه نفرمود که : « صفا و مروه از شعائر خداوند است پس کسی که حجّ خانه خدا و عمره به جا می آورد، باکی بر او نیست که آنها را طواف کند » ؛ آیا نمی بینید که

۱- بقره / آیه ۱۵۸ .

۲- من لا یحضره الفقیه : ج ۱ ، ص ۴۳۴ ، حدیث ۱۲۶۵ ، باب الصلاه فی السفر .

طوافِ صفا ومروه واجب است؟! (یعنی با اینکه سعی بین صفا ومروه واجب است، خداوند کلمه « لا جناح، یعنی : باکی نیست » را به کار برده . پس می تواند کلمه « لاجناح » در مورد نماز مسافر هم معنی وجوب بدهد).

امّا آیه خمس

ما به قرینه لغت و استعمالات عرب و روایات، ثابت کردیم که غنیمت به معنی مطلق فائده است ؛ و نیز ثابت کردیم که می توان قانون عامّی را در اثبات حکم یک مورد آن ذکر کرد . بنابراین چه مانعی دارد، در سوره انفال، برای اثبات وجوبِ خمس در غنائم جنگی، که یک مورد از موارد هفتگانه وجوب خمس است، خداوند به طور عموم فرموده باشد: «واعلموا أنّما غنمتم» ؟! وهرگز نمی توان گفت : چون مورد و مصداق مربوط به جنگ است، پس این قانون نیز مربوط به غنائم جنگی است . خلاصه آنکه قانون کلّی به تطبیق مصادیق از کلّیت خارج نمی شود والاّ اگر کلّیات تنها در مورد خاصه قابل استناد باشد، باید گفت این آیه فقط ناظر به غنائمی است که در مورد جنگ بدر به دست آمده است ؛ زیرا مورد نزول آیه جنگ بدر بوده، همچنان که در کتاب زبده المقال به این مطلب اشاره کرده، می گوید : « الآیه و ان کانت نازله فی مورد خاص و هو غزوه بدر ... ؛ ولکن من المعلوم عدم اختصاصها بذلک المورد الخاص حتّی ان من ذهب من العامه إلی عدم وجوب الخمس فی مطلق الغنائم لم یخصه بخصوص مورد الآیه بل عممه إلی مطلق الغنائم المأخوذه

فی الحروب مع انّه لـو بیننـا علی الجمود فی اسـتفاده الحکم من الآـیه بحیث لم نتعـد موردهـا بوجه لوجب القول بعـدم وجوب الخمس إلّا علی من شـهد غزوه البـدر فیما اغتنم من المشـرکین فی تلک الغزوه، و لم یقل به أحـد . فلا بدّ من التعدّی فی مورد الآیه لا محاله فنحن نتعـدی منه إلی مطلق ما یصدق علیه الغنیمه سواء کان مکتسـبا من الحرب أو من التجاره أو الصـناعه أو غیر ذلک » (۱). ترجمه : آیه گرچه در مورد خاصّـی که جنـگ بـدر است، نازل شـده ... ؛ ولیکن معلوم است که اختصاص به آن مـورد خـاص (جنـگ بـدر) نـدارد، حـتّی کسـانی از عـامّه که قائلنـد به اینکه خمس در مطلق غنـائم واجب نیست، وجوب را منحصـر به خصـوص مورد آیه نکرده انـد ، بلکه وجوب را به مطلق غنـائمی که در جنگهـا گرفته می شود، تعمیم داده انـد ؛ با اینکه اگر ما در اسـتفاده از آیه بخواهیم جمود داشـته باشـیم ، به طوری که از مورد آیه به هیـچ وجه تعدّی نکنیم ، لازم اسـت قائل شویم به عـدم وجوب خمس ، مگر بر کسانی که در جنگ بدر حضور داشـتند و در آن غنائمی که از مشـرکین در همان غزوه گرفته انـد، در صورتی که هیـچ کس قائل به این مطلب نیست، پس به ناچار باید در مورد آیه تجاوز و تعدّی کرد ؛ پس بر این مبنی (که از مورد آیه می توان تجاوز کرد) مـا نیز در مورد آیه که غنـائم است به مطلق آنچه بر آن غنیمت اطلاق می شود، با استناد به دلائل، تعدّی و تجاوز می کنیم، خواه از جنگ بدر باشد، خواه از تجارت و صنعت یا از غیر اینها باشد .

۱- زبده المقال، تقریرات خمس آیه اللّه بروجردی رحمه الله : ص ۵ .

یادآوری

چون به چند نفر از علمای بزرگ شیعه نسبت داده اند که آنان خمس را منحصر در غنائم جنگی می دانند، بدین جهت ما برای دفاع از حریم آن بزرگواران، اکنون به سؤال و جواب زیر می پردازیم : سؤال - نظریّه محقّق اردبیلی و محقّق سبزواری و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و فاضل جواد و علّامه مجلسی رحمهم الله در مسأله خمس چیست ؟ جواب - مرحوم اردبیلی (معروف به مقدّس) در کتاب شریف خود ، تحت عنوان آیه شریفه : « أنّما غنمتم ... » به بحث پرداخته و برای توضیح فرمایشات ایشان لازم است به این نکته توجّه کنید : در متعلّق خمس سه نظریّه و احتمال وجود دارد : ۱ - متعلّق خمس تنها غنائم دارالحرب است، همچنان که اهل تسنن می گویند .

۲ - متعلّق خمس محدود و منحصر به هفت چیز یا بیشتر است، همچنان که اکثر اصحاب می گویند که : « خمس در هفت چیز واجب است : غنائم دار الحرب - ارباح مکاسب - معادن - گنجها - غوص - حلال مخلوط به حرام، وزمینی که کافرذمّی از مشرک خریداری می کند » ؛ و ابوالصلاح حلبی، میراث و هبه و صدقه را نیز ضمیمه کرده(۱)؛ و بعضی از فقهاء اشیاء دیگر را هم ضمیمه کرده اند . ۳ - در کلّیه درآمدها و آنچه به دست انسان می آید، بدون حدّ و حصری، خمس واجب است .

ص: ۱۱۰

۱- الکافی فی الفقه : ص ۱۷۰ ، فصل فی الخمس .

محقّق اردبیلی رحمه الله برای اثبات نظریّه اوّل، به ظاهر آیه استدلال فرموده، می گوید: « فهی تدلّ علی وجوبه فی غنائم دارالحرب ممّا یصدق علیه شی ء، و أی شی ء کان منقولاً و غیر منقول » (۱). ترجمه : آیه دلالت دارد بر وجوب خمس در غنائم دارالحرب ، هرچه که اسم چیز بر آن صادق آید و هرچه باشد، اعمّ از منقول یا غیر منقول . البتّه دلالت آیه بر وجوب خمس در غنائم قابل تردید نیست ؛ تنها اشکال، در دلالت آیه است بر وجوب خمس در سایر اشیاء، و محقّق اردبیلی در اینجا برای وجوب خمس در غنائم به آیه استناد فرموده، ولی دلالت آن را بر وجوب خمس در سایر اشیاء نفی نفرموده و به قول معروف : « اثبات شی ء نفی ما عدا نمی کند » ؛ مخفی نماند که ما فعلاً درمقام بیان صحّت وسقم مطالب مرحوم مقدّس اردبیلی نیستیم ، بلکه غرض ما از نقلِ کلام ایشان آن است که بدانیم در کتاب زبده البیان چه گفته است. سپس به تفصیل، درنفی مطلب سوّم سخن گفته ومعتقد به بطلان این نظریّه است، چنانچه عموم علمای شیعه نیز با ایشان در نفی این قول توافق دارند ؛ اینک به شرح عبارت ایشان می پردازیم . « ثمّ إنّه یفهم من ظاهر الآیه وجوب الخمس فی کلّ الغنیمه و هی فی اللغه بل العرف – أیضاً – : الفائده ، و یشعر به بعض الأخبار مثل ما روی فی التهذیب باسناده عن أبی عبداللّه علیه السلام قال : قلت له : « واعلموا أنّما غنمتم من شی ء فانّ للّه خمسه وللرّسول » ؟

۱– زبده البیان : ص ۲۰۹ ، کتاب الخمس .

قال : هی – واللّه – الفائده، یوماً فیوماً ... ». ترجمه : از ظاهر این آیه استفاده می شود که خمس در تمام درآمدها و بهره ها واجب است ؛ و غنیمت نیز در لغت، بلکه در عرف (مطلق) فائده را گویند، و اخبار نیز به این مطلب اشعار دارد ؛ مانند آنچه در تهذیب از امام صادق علیه السلام روایت کند که (راوی) گفت : به حضرت عرض کردم (درباره) : « واعلموا أنّما غنمتم من شی ء فانّ للّه خمسه و للرّسول » . حضرت فرمود : به خدا سوگند، غنیمت، فائده و درآمد روز به روز است . بعداً این دو استدلال را ردّ کرده، می فرماید : « ... إلی أن الظاهر أن لا قائل به، فانّ بعض العلماء یجعلونه مخصوصاً بغنائم دارالحرب کما عرفت ، و بعضهم ضموا إلیه المعادن و الکنوز و أکثر أصحابنا یحصره فی السبعه المذکوره، و قلیل منهم أضاف إلیها بعض الامور الاخر کما أشرنا إلیه و أیضاً الاجمال فی القرآن العزیز کثیر ... . و أنه تکلیف شاقّ، و إلزام شخص باخراج خمس جمیع مایملکه بمثله مشکل، والاصل والشریعه السهله السمحه ینفیانه، والروایه غیرصحیحه و فی صراحتها أیضاً تأمل إذ قد یکون المراد الفائده یوما فیوما فی مثل الصناعات الّتی هی محل الخمس » (1) ترجمه : (ما ظاهر آیه و روایت را قبول داریم) مگر اینکه (چهار چیز اعتماد ما را از این استدلال سلب می کند ؛ اوّل آنکه :) ظاهراً قائلی ندارد (و از هیچ یک از علما و فقهای عامّه و خاصّه شنیده و دیده نشده است که بگویند و معتقد باشند که در

۱- زبده البیان : ص ۲۱۰ و ۲۱۱ ، کتاب الخمس .

تمام درآمدها و فائده ها خمس واجب است) ، بلکه بعضـی علماء خمس را مخصوص غنائم دارالحرب قرار داده اند، همچنان که (قائل آن را) شـناختی ؛ و پاره ای از دانشـمندان معادن و گنجها را نیز ضـمیمه کرده انـد و بیشتر اصـحاب ما خمس را در هفت چیز محصور کرده انـد . و عـدّه کمی از آنهـا بعضـی امور دیگر را هم اضـافه کرده انـد . (دوّم :) اجمـال در قرآن عزیز بسـیار است ... .(یعنی درست است که ظاهر آیه ، مطلق غنیمت و فائـده را شامل است ، ولی این مجملی است که باید روایات اهـل بیت علیهم السـلام آن را مبیّن سازد و غنیمت را از اطلاق بیرون آورده ، محصور و محـدود سازد). (سوّم :) این (حکم که بگوئیم تمام فوائد، مشمول خمس است و قائل به حصر نباشیم) تکلیف شاقّ و طاقت فرسائی است، که شخص را مجبور و ملزم سازیم که جمیع آنچه را مالك می شود، خمس آن را اخراج کند ؛ و استناد ما در این الزام به مثل چنین ظاهر (مجملی) مشـکل است . و اصل (برائت) و شـریعت سـمحه و سهله، آن را نفی می کند . (چهارم :) روایت تهذیب غیر صحیح است و در صـراحت این روایت نیز تأمّل است ؛ زیرا ممکن است منظور از فائده، فائده روزانه باشد، در مثل کسـبهائی که محل خمس است (ارباح مکاسب). یك نوبت دیگر فرمایشات محقّق را بخوانیـد، تا اوّلاً : معلوم شود محقّق آنچه را انکار دارد و قائل آن را نفی می کند و شاقّ می داند و مخالف شریعت سمحه سهله

و اصـل برائت می شـمارد، خمس ارباح مکاسب نیست . بلکه محور استدلال و ردّ ایشان، قول و نظریّه سوّم است . یعنی : وجوب خمس در تمام فائده ها است . و ثانیاً : از خلال گفتار ایشان دلیل قول دوّم، یعنی حصر متعلّق خمس در هفت چیز یا بیشتر را نیز تحصیل کنید، زیرا ایشان اطلاق غنیمت را بر مطلق فائده از نظر لغت و عرف انکار نکرده اند . نهایت آنکه، آن را مجمل می دانند . و بیان آن را باید موکول به اخبار اهل بیت علیهم السلام کرد ؛ و این مطلب بسیار جالب و تحقیقی و منصفانه است . امّا نظریّه مرحوم محقّق سبزواری : ایشان در کتاب « ذخیره المعاد » شرح مبسوطی درقسمت ارباح مکاسب نگاشته ومعتقد است که وجوب خمس در ارباح مکاسب از آیه شریفه استفاده نمی شود، زیرا آیه تنها ناظر به غنائم جنگی است ؛ می فرماید : « احتج الموجبون بقوله تعالی : « و اعلموا أنّما غنمتم من شی ء ... » و فیه نظر ، لأنّ الغنیمه لا یشمل الارباح لغهً و عرفاً علی أنّ المتبادر من الغنیمه الواقعه فی الآیه غنیمه دارالحرب ... ». ترجمه : آنان که خمس را در ارباح مکاسب واجب گرفته اند، به آیه « و اعلموا أنّما غنمتم ... » استدلال کرده اند و حال آنکه در این استدلال نظر و اشکال است ؛ زیرا غنیمت، شامل ارباح مکاسب نمی شود، نه لفظاً و نه عرفاً ؛ علاوه بر این متبادر از لفظ غنیمت، که در آیه واقع شده است، غنیمت دارالحرب است .

البته بعداً ایشان اخبار و روایات مربوطه به ارباح مکاسب را نقل فرموده و یک بررسی جالب و عمیقی در آنها به عمل آورده و خرده گیریهایی که بعضی از علماء در پاره ای از روایات داشته اند، اصلاح نموده است . سپس می فرماید : « ... و تحریر البحث فی هذا المقام انّ الأخبار الداله علی وجوب الخمس فی الارباح مستفیضه و القول به معروف بین الأصحاب، لا سبیل إلی ردّه » (۱). ترجمه : خلاصه بحث در این مقام این است که اخباری که دلالت دارد بر وجوب خمس در ارباح مکاسب مستفیضه (۲) و قول به وجوب (خمس در ارباح مکاسب)، معروف بین اصحاب است و برای رد کردن آنها راهی نیست (و به هیچ وجه قابل انکار نیست). امّا نظریّه شیخ طوسی – رضوان اللّه علیه – : وی در تفسیر نفیس خود، بعد از ذکر آیه شریفه خمس، در معنای « غنمتم » می نویسد : « الغنیمه ما أخذ من أموال أهل الحرب من الکفار بقتال . و هی هبه من اللّه تعالی للمسلمین ... . و عند أصحابنا الخمس یجب فی کلّ فائده تحصل للانسان من مکاسب وأرباح التجارات و الکنوز و المعادن و الغوص و غیر ذلک ممّا ذکرناه فی کتب الفقه . ویمکن الإستدلال علی ذلک بهذه الآیه، لأنّ جمیع ذلک یسمّی : غنیمه » (۳). ترجمه : غنیمت آن چیزی است که از جنگ آوران کفّار به وسیله جنگ گرفته

۱- ذخیره المعاد : ص ۴۸۰ و ۴۸۱ .
۲- اخبار مستفیضه اخباری را گویند که در جمیع طبقات، راویان آنها بسیار زیاد باشند .
۳- تفسیر تبیان : ج ۵ ، ص ۱۲۲ و ۱۲۳ .

می شود و آن بخششی از خدا نسبت به مسلمانان است ؛ و نزد اصحاب ما (شیعه) خمس واجب است برای هر فائده و سودی که انسان به دست آورد از راه کسبها و سود تجارتها و گنجها و آنچه از دریا بیرون می آورند و غیر اینها از چیزهایی که در کتابهای فقهی ذکر شده ؛ و ممکن است به این آیه (آیه خمس)، برای این مطلب استدلال کرد، زیرا همه این موارد را غنیمت می نامند . امّا عبارت مرحوم طبرسی قدس سره، وی در تفسیر « مجمع البیان » می فرماید : « الغنیمه ما أخذ من أموال أهل الحرب من الکفار بقتال و هی هبه من اللّه تعالی للمسلمین ... ؛ و قال أصحابنا : ان الخمس واجب فی کلّ فائده تحصل للانسان من المکاسب و أرباح التجارات و فی الکنوز و المعادن و الغوص و غیر ذلک ممّا هو مذکور فی الکتب و یمکن ان یستدل علی ذلک بهذه الآیه فإن فی عرف اللغه یطلق علی جمیع ذلک اسم الغنم و الغنیمه » (1). ترجمه : غنیمت چیزی است که گرفته می شود از اموال جنگجویان کافر به واسطه جنگ و این (اموال) بخششی است از جانب پروردگار به مسلمین ... ؛ و اصحاب ما (شیعه) گفته اند : که خمس واجب است و به هر فائده ای که انسان به دست می آورد از کسبها و معادن و چیزهایی که از دریا بیرون می آورند و غیر اینها از چیزهایی که در کتابها ذکر شده . و ممکن است برای این مطلب به این آیه (خمس) استدلال شود، زیرا در عرف لغت بر همه این اموال اسم غنم و غنیمت اطلاق می شود .

۱- مجمع البیان : ج ۴ ، ص ۵۴۳ و ۵۴۴ .

ضمناً ناگفته نماند که مرحوم شیخ قدس سره در « تبیان » و مرحوم طبرسی قدس سره در « مجمع البیان » ، در عباراتی که از آنها نقل شد ، در ابتدای کلامشان نخواسته اند معنی لغوی غنیمت را بیان کنند، بلکه نظرشان، بیان فرق « غنیمت » و «فی ء» است که بعضی از عامّه آنها را به یک معنی گرفته اند (۱). امّا نظریّه مرحوم فاضل جواد - رحمه اللّه علیه - : « و بالجمله ما یقول - بدلاله الآیه - علی وجوب الخمس فی کلّ فائده إلّا ما اخرجه الدلیل ، غیر بعید . خصوصاً ان ملاحظه أنّ الغنیمه فی اللغه و العرف للفائده مطلقاً . و تخصیص الآیه أو تقییدها أولی بطلب الدلیل علیه » (۲). ترجمه : خلاصه آنکه قول به اینکه آیه دلالت دارد بر وجوب خمس در هر فائده ای مگر آنچه دلیل آن را از اطلاق آیه خارج کند، بعید نیست، خصوصاً با این ملاحظه که غنیمت در لغت و عرف برای هر فائده ای است و تخصیص دادن آیه یا قید زدن به آیه، اولی و بهتر از آن است که، از آن، دلیل بخواهیم . امّا علّامه مجلسی - رضوان اللّه علیه - در « مرآت العقول » (۳)، غیر از نقل عبارت مقدس اردبیلی قدس سره مطلب دیگری ندارد . و ما به تفصیل، عبارت مرحوم اردبیلی را ذکر کردیم .

ص: ۱۱۷

۱- در این زمینه به کتاب غنائم میرزای قمی (ص ۳۶۷) مراجعه کنید .
۲- مسالک الأفهام : ج ۲ ، ص ۸۰ ؛ کتاب مسالک الافهام تألیف مرحوم فاضل جواد، که در تهران در دارالمکتبه المرتضویه به چاپ رسیده، از روی چهار نسخه تصحیح شده و در سه نسخه از آنها عبارت فوق وجود دارد .
۳- مرآه العقول : ج ۶ ، ص ۲۴۷ .

سؤال – از عبداللَّه بن سـنان روایت شده که او گفته است : « سـمعت أبا عبداللَّه علیه السـلام یقول : لیس الخمس إلّا فی الغنائم خاصه »(۱). و همچنین در تفسیر عیّاشی آمده : « عن سماعه ، عن أبی عبداللَّه علیه السلام و أبی الحسن علیه السلام قال : سألت أحـدهما عن الخمس ؟ فقال : لیس الخمس إلّا فی الغنائم » (۲). ظـاهر دو روایت فوق این است که خمس فقط مربوط به غنائم دارالحرب است ؛ آیا از این دو روایت استفاده نمی شود که خمس در دیگر مواردی که فقهای شیعه گفته اند، تشریع و واجب نشـده است و خمس منحصـر به غنائم دارالحرب است ؟ جواب – اوّلاً : در گذشـته، ثابت کردیم که غنائم در لغت و اصـطلاح منحصـر به غنـائم دارالحرب نیست، بلکه معنـای وسـیع تری دارد . ثانیاً : به فرض اینکه کلمه « غنائم » به معنی غنائم دارالحرب باشد، و در نتیجه مضمون حدیث صراحت کامل داشته باشد در انحصار خمس در غنائم جنگی ، و این معنی برای هیچ یک از شیعه و سنّی قابل قبول نیست (۳) ؛ زیرا همگان به وجوب خمس در « رکاز » نیز فتوی داده اند .

۱- من لایحضره الفقیه : ج ۲ ، ص ۴۰ ، حدیث ۱۶۴۶ ؛ تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۲۴ ، حدیث ۱۶ ؛ استبصار : ج ۲ ، ص ۵۶ ، حدیث ۶ .

۲- تفسیر عیّاشی : ج ۲ ، ص ۶۲ ، حدیث ۵۴ .

۳- و اگر روایتی در کتب احادیث یافت شود که هیـچ یک از علماء به آن عمل نکرده باشـند، آن روایت شاذ و متروک و غیر قابل استناد است .

و استناد این فتوی به روایاتی است که فریقین به تواتر نقل کرده اند . و چون ذکر همه روایات از حوصله این رساله بیرون است، تنها به ذکر مدارک آنها می پردازیم : در کتاب « وسائل » (۱) روایات زیادی نقل شده که همه دلالت بر وجوب خمس در معادن ، کنوز و رکاز دارد ؛ از جمله : « عن زراره عن أبی جعفر علیه السلام قال : سألته عن المعادن ما فیها ؟ فقال : کلّ ما کان رکازاً، ففیه الخمس » (۲). ترجمه : سؤال کردم از آن حضرت از معادن که چقدر (حقّ خدا) در آنها هست ؟ فرمود : هر چه که تحت عنوان رکاز باشد در آن خمس است . اهل سنّت نیز از رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله روایت کنند که آن حضرت فرمود : « و فی الرکاز الخمس » . و این حدیث را با اسناد مختلفه ای که دارد، می توانید در مدارک ذیل پیدا کنید : ۱ - صحیح بخاری ، باب : المساقاه(۳). ۲ - صحیح بخاری ، باب : ما یستخرج من البحر(۴). ۳ - صحیح بخاری ، باب : الخمس (۵)

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، کتاب الخمس ، باب ۲ و ۳ و ۴ .

۲- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۴۳ ، حدیث ۳ ، باب ۳ .

۳- صحیح بخاری : ج ۳ ، ص ۷۵ .

۴- صحیح بخاری : ج ۲ ، ص ۱۳۶ .

۵- صحیح بخاری : ج ۲ ، ص ۱۶۰ .

۴ – صحیح بخاری ، باب : و فی الرکاز الخمس (۱) ۵ – صحیح مسلم ، باب : الجهاد(۲). ۶ – موطاء مالک ، باب : زکاه الشرکاء (۳). ۷ – سنن ابن ماجه ، کتاب : اللقطه (۴). ۸ – سنن ترمذی ، باب : أن العجماء جرحها جبار (۵). ۹ – مسند احمد حنبل(۶) . ۱۰ – سنن نسائی ، باب : المعدن(۷). ۱۱ – سنن الدارمی ، باب : فی الرکاز (۸). پس، تنها در غنائم دارالحرب، خمس تشریع نشده، بلکه در رکاز هم (به همان معنی که بعداً برای رکاز گفته می شود)، خمس واجب شده است .

۱- صحیح بخاری : ج ۲ ، ص ۱۳۷ .

۲- صحیح مسلم : ج ۵ ، ص ۱۲۸ ، کتاب الحدود و التعزیر .

۳- موطاء، مالک بن أنس : ج ۲ ، ص ۸۶۸ ، حدیث ۱۲ ، باب ۱۸ .

۴- سنن ابن ماجه : ج ۲ ، ص ۸۳۹ ، حدیث ۲۵۰۹ و ۲۵۱۰ .

۵- سنن ترمذی : ج ۲ ، ص ۷۷ ، حدیث ۶۳۷ ، باب ۱۶ .

۶- مسند احمد حنبل : ج ۲ ، صفحات ۲۲۸ ، ۲۳۹ ، ۲۵۴ ، ۲۷۴ ، ۲۸۵ ، ۳۱۹ ، ۳۸۶ ، ۴۰۶ ، ۴۱۱ ، ۴۵۴ ، ۴۵۶ ، ۴۶۷ ، ۴۹۳ ، ۴۹۵ ، ۴۹۹ ، ۵۰۱ ، ۵۰۷ ؛ و ج ۳ ، صفحات ۱۲۸ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۵۴ .

۷- سنن نسائی : ج ۵ ، ص ۴۴ ، حدیث ۱ – ۶ .

۸- سنن الدارمی : ج ۱ ، ص ۳۹۳ .

ممکـن است گفته شـود : مراد از این خمس که در رکـاز گفته شـده، خمس مصـطلح نیست، بلکه خمس در این مـورد همـان کسـر متعارفی به معنی یک پنجم است ؛ مانند کلمه «عشـر» و «نصف العشـر» یا «ربع العشـر» . که اینها مقادیری هستند که برای زکات اخـذ می شوند، و در رکاز زکات هست، نهایت اینکه، زکات آن، یک پنجم است ؟ ولی ما در جواب می گوییم : اوّلاً : در صحیح بخاری گوید : « و قال مالك و ابن إدریس : الرکاز دفن الجاهلیه فی قلیله و کثیره الخمس ... ، و أخذ عمر بن عبد العزیز من المعـادن فی کـلّ مـائتین خمسه . و قـال الحسن : مـا کان من رکاز فی أرض الحرب ففیه الخمس و ما کان فی أرض السـلم ففیه الزکـاه و إن وجـدت اللقطه فی أرض العـدوّ، فعرفهـا . و إن کـانت من العـدوّ، ففیهـا الخمس . و قـال بعض النّـاس : المعدن رکاز، مثل دفن الجاهلیه » (1). ترجمه : مالك وابن ادریس گفته اند : «رکاز» همان دفینه های جاهلیّت است که در کم و زیادش خمس واجب است . و عمر بن عبـد العزیز از معادن از هر دویست، پنج می گرفت (صدی دو و نیم) ؛ یعنی معادن را رکاز نمی دانست، زیرا اگر جزء رکاز بود، باید از دویست ، چهل (یعنی خمس گیرد) .

۱- صحیح بخاری : ج ۲ ، ص ۱۳۷ ، باب فی الرکاز الخمس .

و حسن گفته : آنچه رکاز در دارالحرب یافت شود، در آن خمس است وآنچه در زمینِ صلح یافت شود، در آن زکات است . ملاحظه کنید در این گفتار، خمس را در مقابل زکات قرار داده است . و ثانیاً : اگر در رکاز، یک پنجم زکات بود، باید به مصارف هشتگانه ای که در آیه زکات - « انّما الصدقات للفقراء ... » (۱) - به آنها تصریح شده است ، برسد ، در صورتی که عامّه و خاصّه، مصرف آن را مصرف غنائم دارالحرب تعیین کرده اند . اینک به عبارات فقهاء توجّه کنید در کتاب « الفقه علی المذاهب الاربعه »، از حنفیّه نقل می کند که : « قالوا : المعدن و الرکاز بمعنی واحد، و هو شرعاً مال وجد تحت الأرض سواء کان معدنا خلقیاً خلقه اللّه تعالی، بدون ان یضعه أحد فیها، أو کنزاً دفنه الکفّار و لایسمی ما یخرجه من المعدن. و الرکاز زکاه علی الحقیقه لانّه لا یشترط فیهما ما یشترط فی الزکاه . و تنقسم المعادن إلی أقسام ثلثه ما ینطبع بالنّار و مایع و ما لیس بمنطبع و لامایع فالمنطبع ما کان کالذهب و الفضه و النحاس و الرصاص و الحدید و المایع ماکان کالقار (الزفت) والنفط (زیت البترول الغاز) ونحوهما والّذی لیس بمنطبع ولامایع ما کان کالنوره و الجواهر و الیواقیت . فأمّا الّذی ینطبع بالنّار فیجب فیه إخراج الخمس ومصرفه مصرف خمس الغنیمه المذکوره فی قوله تعالی : « و اعلموا أنّما غنمتم ... » ؛ و امّا المایع کالقار و النفط

۱- توبه / آیه ۶۰ .

و الملح فلا شـی ء فیه اصلاً و مثله ما لیس بمنطبع و لا مایع کالنوره و الجواهر و نحوهما فانّه لا یجب فیهما شی ء »(۱). ترجمه : حنفیها گفته اند : معدن و رکاز به یک معنی است ؛ و رکاز شـرعاً مالی است که در زیر زمین یافت می شود ، چه طبیعی باشد که خداونـد آن را آفریـده ، بـدون اینکه کسـی آن را زیر زمین قرار داده باشـد، و چه گنجی باشد که کفّار آن را پنهان کرده باشـند ؛ و آن مقـداری که از معـدن و رکـاز بیرون می شود (یـک پنجم)، در حقیقت زکات نامیـده نمی شود، زیرا آنچه در زکات شـرط شده است، در اینها شـرط نشده است (مانند نصاب و مصرف). و معادن به سه قسم تقسیم می شود : ۱ - آنهایی که با آتش نرم و قابل انعطاف و صورت پذیر می شود . ۲ - آنهایی که مایع و روان است . ۳ - آنهایی که نه قابل انعطاف اند و نه روان . معادن قابل انعطاف مانـند طلا و نقره و مس و آهن ؛ و معادن روان، مانند: قیر و نفت. و معادنی که نه روان است و نه انعطاف پـذیر، مانـنـد: آهک و جواهرات. امّا آن معادنی که به آتش انعطاف پذیر می شود ، خارج کردن خمسِ آن واجب است و مصرفش ، مصرف خمس غنیمت است که در آیه خمس ذکر شده.

۱- الفقه علی المذاهب الأربعه، عبدالرّحمن الجزیری : ج ۱ ، ص ۴۹۲ ، طبع پنجم .

و امّا معادنی که روانند مانند: قیر و نفت و نمک، در آن، اصلاً چیزی نیست، نه خمس و نه زکات؛ و مثل این است معادنی که نه انعطاف پذیرند و نه روان، مانند: نوره و جواهرات، پس در اینها چیزی واجب نیست. و در همین کتاب از مالکیها نقل می کند که : « یجب فی الرکاز إخراج خمسه سواء کان ذهبا أو فضه أو غیرهما و سواء وجده مسلم أو غیره حراً کان الواجد أو عبداً. ویکون الخمس کالغنائم یصرف فی المصالح العامه»(۱). ترجمه : آنها می گویند : در رکاز (که آنها فقط گنجهایی را که در زمان جاهلیّت زیر زمین پنهان شده، رکاز می دانند)، بیرون کردن خمسش واجب است، چه طلا باشد، چه نقره، چه غیر اینها، چه مسلمان آن را یافته باشد، چه غیر مسلمان، چه پیدا کننده آزاد باشد ، چه بنده. و این خمس، مانند غنائم جنگی در مصالحِ عمومی باید مصرف شود. باز در همین کتاب از حنبلیها نقل می کند که آنان می گویند : «و یجب علی واجد الرکاز إخراج خمسه إلی بیت المال فیصرفه الإمام أو نائبه فی المصالح العامه و باقیه لواجده» (۲). ترجمه: واجب است برشخصی که «رکاز» را پیدا کرده، خمس آن را به بیت المال، بدهد تا امام یا نائب امام در مصالح عمومی مصرف کنند؛ و بقیّه، از آنِ شخصی است که آن را یافته است.

۱- الفقه علی المذاهب الأربعه : ج ۱ ، ص ۴۹۴ .

۲- همان مدرک : ج ۱ ، ص ۴۹۵ .

اگر این یک پنجم زکات بود، آنها نمی گفتند: امام باید آن را مصرف کند. بلکه در اصناف هشتگانه در آیه صدقات صرف می شد. چنانچه ابو عبید قاسم بن سلام می نویسد: « فهذا حکم الخمس، ان النظر فیه إلی الإمام و هو مفوض إلیه علی قدر ما یری. فامّا الصدقه فلم یاتنا عن أحد من الائمّه و لا العلماء انّه رأی صرفها إلی أحد سوی الاصناف الثمانیه الّذین هم أهلها. أختلف حکم الخمس وحکم الصدقهفی ذلک.وکلاهماقدسمّی أهله فی الکتاب والسنه»(۱).

ترجمه : این است حکم خمس که دخالت در آن، مربوط به امام است و به امام واگذار می شود، به هر اندازه رأی بدهد؛ و امّا صدقه از هیچ یک از پیشوایان و علماء نرسیده است که آن را به مصرف کسی غیر از اصناف هشتگانه ای که آنها اهل صدقه هستند، برسانند. پس حکم خمس وحکم صدقه با هم اختلاف دارد در این جهت؛ و هر دو (اهل خمس و اهل زکات) در کتاب و سنّت نامشان برده شده است . در کتاب « فقه الملوک و مفتاح الرتاج المرصد علی خزانه کتاب الخراج » (۲) می نویسد : « و امّا الرکاز هو الذهب و الفضه الّذی خلقه اللّه عزّوجلّ فی الأرض یوم خلقت، ففیه أیضاً الخمس .

۱- الاموال : ص ۴۵۶ .

۲- تألیف عبدالعزیز بن محمّد الرجبی الحنفی البغدادی (المتوفّی بعد سنه ۱۱۸۴) : ج ۱ ص ۱۸۱.

و من اصاب کنزاً عادیاً (قدیماً) فی غیر ملک أحد، فیه ذهب أو فضه أو جواهر أو ثیاب فأنّ فی ذلک الخمس. و أربعه أخماسه للّذی اصابه. و هو بمنزله الغنیمه یغنمها القوم فتخمس و ما بقی فلهم». ترجمه : «رکاز»، طلا و نقره ای را گویند که خداوند روزی که زمین را خلق کرده ، در آن آفریده است. و در رکاز نیز خمس واجب است. و کسی که گنجی قدیمی را پیدا کرد، به شرط آنکه در ملک کسی نباشد و در آن گنج، طلا- یا نقره یا جواهر یا لباسی بود، در آن خمس واجب است. و چهار پنجمش از آنِ کسی است که آن را یافته است. و این خمس به منزله غنیمتی است که مردم به دست می آورند، که خمس آن گرفته می شود و آنچه باقی می ماند، مال آنها است . پس عامّه و خاصّه در رکاز قائل به وجوب خمس هستند و در مصرف نیز همگان خمس رکاز را با خمس غنیمت یکسان می دانند. در نتیجه، خبر « لیس الخمس إلّا فی الغنائم » را نمی توانیم اینطور معنی کنیم که : خمس واجب نیست، مگر در غنائم جنگی. این تحقیق، خود بهترین قرینه بر صحّت گفتار فقهاء، در معنی این حدیث است.

ص: ۱۲۶

ما عبارات بعضی از فقهاء را خاطر نشان می سازیم . مرحوم محقّق سبزواری در کتاب ذخیره المعاد ، تحت عنوان وجوب خمس در معادن می فرماید : « فقد ذکر الاصحاب فی تأویله وجهین : أحدهما : الحمل علی اراده الخمس المستفاد من ظاهرالکتاب، فإنّ ماسوی الغنائم ممّا یجب فیه الخمس انّما استفید حکمه من (السنه) ذکر ذلک الشیخ رحمه الله . و ثانیهما : دعوی صدق اسم الغنیمه علی کلّ ما یجب فیه الخمس . ذکره جماعه من الاصحاب منهم : المصنف و الشهید و اشار الیه الشیخ الطبرسی رحمه الله ... ؛ و انکر بعض اصحابنا صحه هذه الدعوی مدعیاً اتفاق العرف و کلام أهل اللغه علی خلافها و لعله متجه [(۱)]... . نعم، یمکن حمل الغنائم علی المعنی الاعم، فإنّ استعمال لفظ الغنیمه و ما یتصرف منه فی غیر معانیها الاصلیه من المجازات السابقه [الشایعه] . فهذا الحمل فی مقام التأویل غیر بعید »[(۲)]. ترجمه : اصحاب در تأویل این خبر (و لیس الخمس إلّا فی الغنائم)، دو وجه ذکر کرده اند ؛ یکی از آن دو وجه این است که : (خبر) را حمل کنیم بر اینکه (از خمسی که درروایت آمده) اراده شده، خمسی که از ظاهر کتاب استفاده می شود؛ (یعنی تنها خمس غنائم در قرآن ذکر شده) و غیر از غنائم، از چیزهایی که

۱- این گفتار، همچنان که ذکر شد، بر اساس تحقیق نیست .

۲- ذخیره المعاد : ص ۴۷۸ ، باب الخمس .

خمس در آنها واجب است ، حکمش از سنّت استفاده می شود ؛ این وجه را شیخ بیان فرموده است . وجه دیگر آن است که ادّعا شود که بر هر چه در آن خمس واجب است، اسم غنیمت صدق می کند، و این وجه را جماعتی گفته اند، که از آنها است : مصنف (مرحوم علّامه) ، شهید و شیخ طبرسی نیز به آن اشاره کرده اند ؛ (سپس عبارت طبرسی را، که قبلاً ذکر کردیم، نقل می فرماید و بعد از آن می گوید :) و بعضی از اصحاب ما صحّت این دعوی را انکار کرده و گفته اند عرف و کلام اهل لغت اتّفاق دارند بر خلاف این دعوی و شاید این انکار خوب باشد ... ؛ بلی ممکن است مجازاً غنائم را بر معنی اعمّ (غنائم جنگی و غیره) حمل کنیم، زیرا استعمال لفظ غنیمت و مشتقّات آن در غیر معانی اصلی خود از مجازات است که بسیار شایع است و این حمل در مورد تأویل، بعید نیست . از گفتار ایشان استفاده می شود که چون از طرفی غنیمت را در لغت و عرف به معنی خاص می دانند، و از طرفی روایت قابل حمل به معنی حقیقی ولغوی نیست، پس باید تأویل شود و برای تأویل ناچاریم از معنی مجازی شایع استفاده کنیم و آن غنیمت به معنی الاعم است، پس غنائم در روایت به معنی مطلق غنائم است . همچنین شیخ حسن بن زین الدّین (الشهید الثّانی رحمه الله) عین همین عبارات را نقل فرموده، با این تفاوت که وی بعد از ذکر دو وجه مذکور می فرماید : « نعم، یمکن الحمل علی إراده هذا المعنی بطریق التجوّز ، ... ؛ فانّ لفظ الغنائم وإن احتمل العموم المجازی و الحقیقه الاصلیه لکنّ الحقیقه متحقّقه الاراده لدخولها فی عموم المجاز و یقع الشّک فی اراده ما سواها . فیتمسّک فی نفیها بالأصل إلی أن یقوم علی خلافه دلیل » (۱)

۱- منتقی الجُمان : ج ۲ ، ص ۴۳۶ و ۴۳۷ ، کتاب الزکاه ، باب الخمس .

ترجمه: ممکن است حمل (خبر) براراده این معنی (مطلق غنائم) به طریق مجاز؛ و لفظ غنائم، گرچه احتمال هر دو معنی، مجازی و حقیقی، را دارد، ولی معنی حقیقی مسلّماً اراده شده و در اراده غیر معنی حقیقی شک است . پس در نفی غیر معنی حقیقی، به اصل تمسّک می شود، مگر برخلاف معنی حقیقی دلیلی باشد(۱). حاصل آنچه در این صفحات گفتیم آن است که : اگر « الغنائم » در خبر (لیس الخمس إلّا فی الغنائم) را به معنی غنائم دارالحرب بگیریم، با روایات و فتاوی عامّه و خاصّه تناقض دارد . پس ناچاریم غنائم را به مطلق فائده معنی کنیم ، خواه این معنا برای غنائم معنایی حقیقی باشد یا مجازی . زیرا حمل بر معنی مجازی باوجود قرینه متعیّن است و بعضی از تألیفات اهل تسنن نیز گواه این مطلب است . از جمله عبد الرزّاق الصنعانی در کتاب گرانقدر « المصنف » می نویسد : « عن أبی جریح قال: سمعت إنّ رجلًا إذا ابتاع أرضاً أو داراً فوجد فیها مالًا عادیا، فهو له و هو مغنم » (۲). ترجمه : شنیدم که اگر کسی زمینی یا خانه ای بخرد و مالی قدیمی در آن بیابد، از آنِ اوست و غنیمت محسوب می شود .

۱- قبلاً ثابت کردیم که تردید در معنی غنائم بی مورد است و در اینجا معنی حقیقی غنائم، که مطلق استفاده باشد، منظور است .

۲- المصنف : ج ۴ ، ص ۱۱۶ .

و در ذیل حدیث (و فی الرکاز الخمس ...) می نویسد : « الرکاز، ما وجد من معدن و ما استخرج منه من مال مدفون و شی ء کان لقرن قبل هـذه الامه . قال ابن جریح و أقول : هو مغنم »(۱). ترجمه : رکاز، چیزی است که از معدن استخراج می شود، از اموالی که دفن شـده و متعلّق به مردم قبـل از این امّت بوده . ابن جریـح گفت و من می گویم : این هم غنیمت است . در اینجا بی مناسبت نیست توجیهـاتی را که مرحوم ملّـا محمّـد تقی مجلسـی در لوامع صـاحبقرانی (۲) فرمـوده، نقـل کنیم . او در ذیل حـدیث « لیس الخمس إلّـا فی الغنائم » می نویسـد : « یک احتمالش این است که غنیمت عام باشـد و شامل نُه چیز باشـد و در این صورت غرض این خواهـد بود که مثلاً در ارباح تجارات هرچه بعـد از سال می مانـد، غنیمت است و در معادن هر چه بعد از اخراجات است، غنیمت است، که مجملی باشد که تفصیلش ظاهر می شود از اخبار دیگر ؛ و احتمال دیگر آنکه عمده آنچه خمس در آن هست، غنایم دارالحرب است و آن را کسـی به اهلش نمی دهـد . بلکه خلفای بنی امیّه و بنی عبّاس از ما غصـب نموده اند . و احتمال دیگر تقیّه است، چون اکثر عامّه زکات آنها را می گیرند و قائل به

۱- المصنف : ج ۴ ، ص ۱۱۷ .

۲- شرح فارسی « من لایحضره الفقیه ».

خمس نیستند، مگر در غنایم چون نصّ قرآن است ... . احتمال دیگر آن است که غرض، نفی خمسی باشد که از کتاب الهی ظاهر شود وجوب آن . یعنی : خمسی که در قرآن است غنایم است، واللَّه تعالی یعلم » (۱). در خاتمه، بیان دیگری برای این روایت به نظر می رسد ؛ و آن این است که بعضی از عامّه قائلند که به همه فراورده های جنگی، اعم از « غنائم » و « فی ء »، خمس تعلّق می گیرد . و همان طوری که باید خمس غنائم را جدا کرد، « فی ء » نیز باید تخمیس شود ؛ همچنان که ابی بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی می نویسد : « قال اللَّه تبارك و تعالی : « و اعلموا أنّما غنمتم من شی ء ... » و قال : « و ما افاء اللَّه علی رسوله منهم فما أوجفتم علیه من خیل و لا رکاب » إلی قوله : « ما افاء اللَّه علی رسوله من أهل القری فللَّه و للرّسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل » قال الشافعی : و الغنیمه و الفی ء یجتمعان فی انّ فیهما معا الخمس من جمیعهما لمن سمّاه اللَّه له فی الآیتین معاً » (۲). ترجمه : خداوند تبارك و تعالی فرمود : بدانید آنچه را غنیمت می برید ... ؛ و فرمود : آنچه بهره داد خداوند (به عنوان فی ء)، بهره داد به پیامبرش از آنان (از اموال کفّار)، پس نتاختند بر آن اسبان و شتران ؛ تا آنجا که فرماید : و آنچه

۱- لوامع صاحبقرانی : ج ۵، ص ۵۵۷ .

۲- السنن الکبری، احمد بن الحسین البیهقی (المتوفّی سنه ۴۵۸) : ج ۶، ص ۲۹۴، باب وجوب الخمس فی الغنیمه و الفی ء .

خداونـد (به عنوان فی ء) به پیـامبرش ارزانی داشت، از اهـل شـهرها، پس آنهـا از آنِ خـدا است و رسولش و خویشاونـدان و یتیمان و بی نوایان و درماندگان راه . شافعی گفته : غنیمت و فی ء در این جهت با یکدیگر متّفقند که در هر دوی آنها خمس است، که اختصـاص دارد به کسـانی که در این دو آیه (آیه خمس و آیه فی ء) از آنـان نام برده شـده است . شایـد امام علیه السـلام در این روایت، در مقـام ردّ گفتـار شافعی بوده انـد و می خواسـته انـد بفرماینـد : چنین نیست که در همه فرآورده های جنگی خمس واجب باشد، بلکه خمس تنها درغنائم واجب است . و به اصطلاح : حصر در روایت، حصر اضافی است .

خمسِ ارباح مکاسب

سؤال – آیا در روایات و تواریخ اثری وجود دارد که پیغمبر اکرم صـلی الله علیه وآله خمسِ ارباح مکاسب را بیان کرده باشند و یـا برای گرفتن خمس اربـاح مکـاسب به کسـی مأموریّت داده باشـند و یا خودشان برای دریافت خمس اقـدام کرده باشـند ، همچنـان که برای گرفتن زکـوات مـأمورینی به اطراف می فرسـتادند ؟ جـواب – اوّلاًـ : صـاحب وسائـل حـدیثی را از سیّد بن طاووس نقل می کند : « عن أبی الحسن موسـی بن جعفر ، عن أبیه علیهما السلام إنّ رسول اللَّه صلی الله علیه وآله قال لابی ذر و سـلمان و المقـداد : اشـهدونی علی أنفسـکم بشـهاده أن لا إله إلّا اللَّه (إلی أن قال :) وأن علی بن أبی طالب وصـیّ محمّد و أميرالمؤمنین، و أن طـاعته طـاعه اللَّه و رسوله، والائمّه من ولـده، و أن مودّه أهل بیته مفروضه واجبه علی کلّ مؤمن و مؤمنه، مع اقام الصـلاه لوقتها، و إخراج الزکاه من حلها، و وضـعها فی أهلها، و إخراج الخمس من کلّ مایملکه أحـد من النّاس حتّی یرفعه إلی ولیّ المؤمنین و أمیرهم، و من بعده من الائمّه

من ولده، فمن عجز و لم يقدر إلّا على اليسير من المال، فليدفع ذلک إلى الضعفاء من أهل بيتى من ولد الائمّه »(۱). ترجمه : از موسی بن جعفر، از پدرش علیهما السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله به ابی ذر و سلمان و مقداد فرمود : مرا برای خودتان شاهد قرار دهید به شهادت دادن به یگانگی خداوند (تا آنجا که فرمود :) و اینکه علیّ بن ابیطالب وصیّ محمّد است، وامیرالمؤمنین است، وطاعت او طاعت خدا وپیغمبر اوست، وائمّه، همه از فرزندان اویند، و اینکه دوستی اهل بیتش بر هر مؤمن و مؤمنه ای واجب و لازم است، توأم با به پاداشتن نماز در وقت خودش و بیرون کردن زکات از راه حلال ومصرف کردنش در بین اهلش و بیرون کردن خمس از هر چه هر یک از مردم مالک آن می شوند ، تا برسانند به دست هرکس ولیّ مؤمنین و امیر آنهاست، و پس از امیرالمؤمنین به ائمّه ای که از فرزندان او هستند، و کسی که ناتوان است و قدرت بر پرداخت ندارد مگر کمی از مال را، پس باید به ضعفاء از اهل بیت من که از فرزندان ائمّه هستند برساند . ثانیاً: در فصل نهم - إن شاء اللّه - با مدارکی که از اهل سنّت ذکر می کنیم، خواهیم دید که پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله در نامه هایی که به رؤسای قبائل و وفود (یعنی کسانی که از خارج مدینه برای دیدار پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به مدینه می آمدند) می نوشتند، به عنوان یک فریضه ، پرداخت خمس غنائم را به رؤسا یادآوری می نمودند، در حالی که جنگی در کار نبود تا آنها از غنائم جنگی خمس بدهند . مثلاً در صحیح بخاری و ترمذی آمده :

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۸۶ ، حدیث ۲۱ ، باب ۴ .

«إنّ رجلاً من بنی عبد قیس جاء إلی النّبی صلی الله علیه وآله فلمّا أراد الانصراف امره صلی الله علیه وآله بالصلاه و الصیام و الزکاه و اعطاء الخمس ممّا غنم » (۱). ترجمه : مردی از بنی عبد قیس شرفیاب محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله شد، هنگامی که خواست از خدمت آن حضرت مرخّص شود و به قبیله خود باز گردد، حضرت به او امر فرمودند به نماز و روزه و زکات و پرداخت خمس از درآمد . در صورتی که جنگی مطرح نبوده تا منظور غنائم جنگی باشد، زیرا عبد القیس از خوف مشرکینِ قبیله «مُضَر»، تنها در اشهُر حرم از محل خود خارج می شدند ؛ یعنی عبد القیس قدرت بر جنگ نداشتند، بلکه در تقیّه کامل بودند ؛ بنابراین غنیمتی در دست آنها نبود که مطالبه خمس از آنها به مورد باشد (۲). ثالثاً: در مسأله زکات، که مربوط به مصالح مسلمین بالاخص فقراء ومساکین بود، پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله مأمور به گرفتن این مالیات از مردم شد ؛ « خذ من أموالهم صدقه ... » . و پیغمبر صلی الله علیه وآله ناچار برای امتثال این امر، باید مأمورینی را به اطراف می فرستادند که زکوات را جمع آوری کنند تا به مصارف خود برسانند . ولی خمس حقّ خود پیغمبر وخویشان او بود وبه ملک شخصی شباهت داشت؛ لذا پیغمبر صلی الله علیه وآله مأمور به دریافت آن نبود ، بلکه فقط وظیفه داشت حقّ خود

۱- صحیح بخاری : ج ۴ ، ص ۲۰۵ ، باب واللّه خلقکم و ما تعملون من کتاب التوحید ؛ و ج ۱، ص ۱۳ و۱۹ ؛ وج ۳، ص ۵۳ ؛ صحیح مسلم: ج ۱، ص ۳۵ و۳۶، باب الامربالایمان؛ سنن نسائی: ج ۲ ، ص ۳۳۳ ؛ مسنداحمد حنبل : ج ۳ ، ص ۳۱۸ ؛ و ج ۵ ، ص ۱۳۶ ؛ و کتاب الاموال : ص ۱۲ .

۲- و همچنین نامه به وفد بنو البکاء (طبقات ابن سعد : ج ۱ ، ص ۲۷۴) ؛ و وفد بنی زُهره (الطبقات الکبری : ج ۱ ، ص ۲۷۹) ؛ و مالک بن احمد (اسد الغابه : ج ۴ ، ص ۲۷۱) ؛ و صیفی بن عامر (الاصابه : ج ۲ ، رقم ۴۱۱۱) ؛ و حارث بن زهیر (اسد الغابه : ص ۳۲۸) .

و خویشانش را به مردم ابلاغ کند، تا آنها خود، به وظیفه شان عمل کنند . خلاصه، اینکه نمی توان خمس را با زکات مقایسه نمود و نمی توان عدم ارسال مأمورین برای دریافت خمس را، دلیل بر عدم وجوب خمس قرار داد . همچنان که به اتّفاق شیعه و سنّی ، خمس در « رکاز و معدن » واجب بود و پیغمبر صلی الله علیه وآله کسی را مأمور دریافت آن نمی کرد . رابعاً : در فتوح البلدان نقل شده که : « کتب رسول اللَّه صلی الله علیه وآله لعمرو بن حزم حین بعثه إلی الیمن : بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم هذا بیان من اللَّه و رسوله : یا أیّها الّذین آمنوا اوفوا بالعقود عهد من محمّد النّبی رسول اللَّه لعمرو بن حزم حین بعثه إلی الیمن أمره بتقوی اللَّه فی امره کله و ان یأخذ من المغانم خمس اللَّه و ما کتب علی المؤمنین من الصدقه » (1). ترجمه : هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله عمرو بن حزم را به یمن اعزام نمودند، نامه ای برای او نوشتند به این مضمون : بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم ؛ این بیانی است از خدا و رسول خدا : ای کسانی که ایمان آورده اید ، به عهدهای خود وفا کنید ، عهدی که از محمّد پیامبر خدا است به عمرو بن حزم ، هنگامی که او را به یمن فرستاده و او را به تقوا و ترس از خدا امر نموده و دستور داده که از درآمدها خمس خدا را بگیرد و نیز آنچه بر مؤمنین واجب شده از صدقه .

ص: ۱۳۵

۱- فتوح البلدان : ج ۱ ، ص ۸۴ .

و قریب به همین مضمون را نیز ابن هشام در سیره(۱) ؛ و طبری و ابن کثیر هرکدام در تاریخ خود (۲) ؛ و ابی یوسف در کتاب الخراج (۳) ؛ و حاکم در مستدرک (۴) ؛ و متّقی در کنز العمال (۵)، آورده اند . و نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله به قبیله « سعد بن هذیم » و قبیله « جذام » نامه نوشت و «اُبَّی» و « عنبسه » را برای دریافت صدقات و اخماس اعزام نمود (۶)؛ و موارد بسیار دیگری که بر مُتَتَبِّع خبیر پوشیده نیست، با توجّه به اینکه در هیچ یک از موارد مزبور جنگی بین مسلمین و کفّار نبوده که حضرت غنائم آنها را مطالبه نمایند . و رسول خدا صلی الله علیه وآله حضرت علی علیه السلام را برای دریافت خمس به یمن فرستاد (۷)ومحمیه بن جزء را نیز مأمور دریافت خمس فرمود(۸). خامساً : طبق روایاتی که در آینده به تفصیل ذکر خواهیم کرد آشکار می شود که صدقات و زکوات بر بنی هاشم حرام است . و جنگ هم که همیشه بین کفّار ومسلمین سر پا نیست ، پس فقراء و مساکین بنی هاشم چگونه باید زندگی کنند ؟ و هزینه زندگی آنها از کجا باید تأمین شود ؟! سادساً : مسائل خمس و موارد تعلّق آن را از چه کسانی باید شنید و در چه کتابهایی باید خواند ؟! اگر از اهل سنّت انتظار دارید، انتظاری است بی مورد .

۱- سیره، ابن هشام : ج ۴ ، ص ۲۶۵ .

۲- تاریخ طبری : ج ۱ ، ص ۱۷۲۷ ؛ تاریخ ابن کثیر : ج ۵ ، ص ۷۶ .

۳- الخراج، أبی یوسف : ص ۸۵ .

۴- مستدرک الحاکم : ج ۱ ، ص ۳۹۵ .

۵- کنز العمال : ج ۵ ، ص ۸۶۷ ، حدیث ۱۴۵۷۳ .

۶- طبقات، ابن سعد : ج ۱ ، ص ۲۷۰ .

۷- مجمع الزوائد : ج ۳ ، ص ۷۸ ؛ المصنف : ج ۴ ، ص ۱۱۴ .

۸- کتاب الاموال : ص ۴۶۱ ؛ صحیح مسلم : ج ۲ ، ص ۷۵۴ .

امّـا در مورد احادیث ؛ بایـد عرض کنیم که : عمر از نقل احادیث جلوگیری کرد وتا زمان عمر بن عبـدالعزیز به طور کلّی نقل حـدیث ممنوع بود و پس از یکصـد سـال هم احـادیث مسـتندی در دست افراد نبود و در صورتی که احـادیث مسـتند هم بود، دربین محـدّثین بزرگ آنها کسـی که مدافع حقوق اهل بیت علیهم السـلام باشد، دیده نمی شد. بخاری و مسـلم که از بیش از دو هزار و چهار صـد تن نقل حـدیث می کننـد ، از هیـچ یک از اهل بیت پیغمبر علیهم السـلام نقل حـدیث نمی کنند مگر دو حـدیث، آن هم در تعریض به اهل بیت علیهم السـلام (۱). و امّـا تواریـخ ؛ در این مورد نیز عرض می کنیم که از نویسـندگان تواریخ که معاصر بنی امیّه و بنی عبّاس بودند ومزدور و یا مرعوب آنها بودند، چگونه انتظار می رفت که آنها تاریخچه خمس و عاملین خمس و کیفیّت تقسیم آن را به تفصیل بیان کنند ؟ و خود را با حکّام وقت درگیر نمایند ؟اگر خیلی خوشبین باشیم، می گوییم : از روی ترس، حقـایق تـاریخی را افشـاء نمی کردنـد . و الّا با مراجعه به کتابهایشان، نمی توانیم حسن نیّت آنها را باور کنیم ؛ و برای اطّلاع بیشتر از حق کُشیها و خیانتهای امثال طبری و ابن کثیر، به کتاب شریف « الغدیر » (۲) مراجعه نمائید . به علاوه، خمس از شئون «ولایت» بود و اثبات چنین حقّی برای اهل بیت علیهم السلام مستلزم اقرار به خلافت آنها بود ، با این حال، چگونه ممکن است که نویسندگان اهل سنّت حقّی را اثبات کنند که رهبرانشان سعی داشتند آن حقّ را، که نشانه ای از

۱- سیری در صحیحین : ص ۹۰ و ۹۱ .

۲- الغدیر : ج ۲ ، ص ۲۸۷ ؛ و جلد ۹ ، از صفحه ۶۷ به بعد .

ولایت اهل بیت علیهم السلام بود، از آنها سلب کنند . ولی بالأخره جسته و گریخته، روایاتی از نیش قلم آنها تراوش کرده که از خلال آنها می توان به واقعیّتها پی برد . و اگر از شیعه انتظار داریـد، در جواب می گوئیم : شیعه، نیاز نـداشت که در مآخذ احکام از تاریخ و حوادث زمان رسول اللّه صلی الله علیه وآله استفاده کند ؛ زیرا شیعه احکام را طبق دستور پیغمبرصلی الله علیه وآله که فرموده بود:«انّی تـارک فیکم الثّقلین کتـاب اللّه وعترتی» (۱)، مستقیماً از کتاب و عترت می گرفتند ؛ و ضمناً روایات متواتره ای از اهل بیت علیهم السـلام نقل شـده ، مخصوصاً از امام باقر علیه السـلام که فرمود : « حـدیثی حدیث أبی، و حدیث أبی، حدیث جدّی، و حدیث جدّی حدیث الحسین، وحدیث الحسـین، حدیث الحسن، و حدیث الحسن، حدیث أمیرالمؤمنین علیه السـلام و حـدیث أمیرالمؤمنین، حدیث رسول اللّه صـلی الله علیه وآله و حدیث رسول اللّه، قول اللّه عزّوجلّ »(۲). ترجمه : حدیث من حدیث پدر من است و حدیث پدر من حدیث جدّ من است و حدیث جدّ من حدیث حسـین است و حدیث حسین حـدیث حسن است و حـدیث حسن حـدیث امیرالمؤمنین علیه السـلام است و حدیث امیرالمؤمنین حدیث پیغمبر صـلی الله علیه وآله است و حدیث پیغمبر گفتار خدا است . بنابراین، شیعه بین سیره ائمّه هدی علیهم السلام و سیره پیغمبر صلی الله علیه وآله جـدائی نمی بیند و گفتار اهل بیت علیهم السـلام را مبیّن سنّت پیغمبر صـلی الله علیه وآله می داند، با توجّه به تکامل تدریجی فقه که در پیش گفتار این کتاب به آن اشاره شد .

۱- بحار الأنوار : ج ۲ ، ص ۲۲۶ ، حدیث ۳ .

۲- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۳ ، حدیث ۱۴ .

فصل ششم

کلمه غنمتم مربوط به غنائم زمان گذشته است ؟

سؤال – آیا کلمه « غنمتم » در آیه شریفه، مربوط به غنائم زمان گذشته (غنائم قبل از نزول آیه) است ؟ و یا صلاحیّت دارد تا غنائم پس از نزول آیه را هم شامل شود ؟ جواب – کلمه «غنمتم» از نظر ظاهر لفظ ماضی است، ولی از نظر معنی بر زمان گذشته دلالت ندارد . زیرا علمای ادب گویند : فعل ماضی در چند مورد، به معنی مضارع می آید . از جمله : در جایی که فعل ماضی شرط یا به منزله شرط قرار گیرد . و نیز می گویند : اگر فاء بر سر خبر مبتدا درآمد، مبتدا به منزله شرط و خبر به منزله جزاء خواهد شد . مثلاً ـ اگر گفته شود : « الّذی جائنی فله درهم » ؛ در اینجا « الّذی »، که مبتدا است، به منزله شرط خواهد شد و « جائنی »، که لفظ ماضی است، در اینجا معنی مضارع پیدا می کند . و معنی چنین می شود : اگر کسی نزد من بیاید، یک درهم برای او خواهد بود .

ص: ۱۳۹

ابن هشام در کتاب مغنی می نویسد : « تنبیه : کما تربط الفاء الجواب بشرطه کذلک تربط شبه الجواب بشبه الشرط ، و ذلک فی نحو « الّذی یأتینی فله درهم » و بدخولها، فُهِمَ ما أراده المتکلم من ترتُّبِ لزوم الدرهم علی الإتیان » (۱). ترجمه : همچنان که فاء جواب را به شرط مربوط می سازد ، شبه جواب را نیز به شبه شرط مربوط می سازد ؛ و این در مثل : « الّذی یأتینی فله درهم » است (که در خبر مبتداء فاء داخل شده) و با داخل شدن فاء ، اراده متکلّم معلوم می شود از اینکه وجوب اعطاء درهم مترتّب برآمدن است . بدین مناسبت، «شمنی» در حاشیه همین قسمت از عبارت ابن هشام می نویسد : « والمراد بشبه الشرط ما کان مضمونه ملزوماً لمذکور . و ذلک فی المبتدا، إذا کان اسماً موصولاً بفعل أو ظرف أو نکره موصوفه بهما لأنّ الموصول و الموصوف، حینئذ کإسم الشرط و الصله و الصفه کالشرط و الخبر کالجزاء الّذی یدخله الفاء ... . حقّ الصله أن لا تکون إلّا فعلاً مستقبل المعنی » (۲). ترجمه : مراد به شبه شرط آن چیزی است که علّت است برای (جمله) مذکوره (بعد از خود)، و این (شبه شرط و علّت بودن) در مبتدائی است که اسم موصول باشد، که صله آن فعل یا ظرف باشد یا مبتدا نکره ای باشد که برای او فعل یا ظرف

ص: ۱۴۰

۱- مغنی اللبیب : ج ۱ ، ص ۲۱۹ ، حرف الفاء ، مبحث الفاء المفرده .

۲- المنصف من الکلام علی مغنی ابن هشام : الجزء الثّانی ، ص ۳ ، حرف الفاء .

صفت قرار داده شود ؛ زیرا چنین موصول و موصوفی به منزله اسم شرط است و صله و صفت به منزله شرط هستند و خبر به منزله جزائی است که فاء بر او داخل می شود . و حقّ صله (- ای که به منزله شرط است) این است که از نظر معنی مستقبل باشد (اگر چه به ظاهر لفظ ماضی باشد). و زمخشری در کشّاف در ذیل آیه شریفه « إنّما غنمتم » می نویسد : « «أنّما غنمتم» ما موصوله . و «من شی ء» بیانه . ... «فأن للّه» مبتدأ خبره محذوف، تقدیره : فحقّ، أو فواجب أن للّه خمسه » (1). ترجمه : « ما » در « أنّما غنمتم » موصوله (و «غنمتم» صله است)، و «من شی ء»، بیان برای « ما » ؛ و « فأن للّه » مبتدا و خبر او محذوف است . و تقدیر چنین است : « فحقّ، یا فواجب أن للّه خمسه ». با توجّه به این قواعد و ترکیب فوق، کاملاً روشن می شود که « غنمتم » در آیه، گرچه به ظاهر ماضی است ، ولی به معنی فعل مضارع است . و در عموم موارد که شارع مقدّس اسلام فعل ماضی را در مورد بیان یک حکم و قانون به کار می برد، چنین است ؛ و فعل مضارع نشان دهنده استمرار است. پس معنی « غنمتم » چنین است که : هرگاه غنیمتی بردید، نه اینکه معنی « غنمتم » این باشد که : غنائمی که در زمان گذشته برده اید .

۱- کشّاف : ج ۲ ، ص ۲۲۱ .

و توجّه به ظاهر لفظ « غنمتم » و غفلت از اینکه به منزله شرط است و معنی مستقبل می دهد، نشان دهنده بی اطّلاعی از قواعد و دستور زبانِ عرب است . از این گذشته، روشن است که حکم خمس در همه سالهای زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ادوار بعد، حکمی اسلامی و قرآنیِ شناخته شده است .

خطاب واعلموا أنّما غنمتم من شی ء صرفاً متوجّه افراد موجود ومعلوم آن زمان است ؟

سؤال - آیا خطاب « واعلموا أنّما غنمتم من شی ء ... » صرفاً متوجّه افراد موجود ومعلوم آن زمان است ؟ و انسحاب حکم از حاضرین به غائبین چگونه بوده است ؟ جواب - آنچه مسلّم است ، این است که آیه « و اعلموا أنّما غنمتم ... » در جنگ بدر نازل شده و غنائم مورد بحث آیه ، گر چه کلّی است و مخصوص غنائم جنگ بدر نیست ، ولی در بدو امر، منطبق با غنائم جنگ بدر بوده است ؛ و نیز آنچه قطعی و غیر قابل انکار است ، این است که پس از جنگ بدر نیز غنائم را مانند غنائم جنگ بدر تقسیم می کرده اند و حتّی بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز غنائم تقسیم می شده است(۱). باز آنچه محسوس و غیر قابل تردید است، این است که در قرآن مجید آیه دیگری در مورد اخذ و تقسیم غنائم وجود ندارد، پس به چه دلیل هم در سایر

۱- در کتاب المغازی (ج ۱ ، ص ۱۳۱ ؛ و ج ۲ ، ص ۵۲۱) ؛ و کتاب الاموال (ص ۴۶۲ ، حدیث ۸۴۳ و ۸۴۴) ؛ و کتاب الخراج (ص ۱۸ ، باب فی قسمه الغنائم) ؛ و کتاب الرتاج ، عبد العزیز بن محمّد الرجبی ، کیفیّت تقسیم غنائم، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله به تفصیل نگاشته شده است .

غزوه ها در طول حیات پیامبر صلی الله علیه وآله، و هم در جنگهای اسلامی بعد از زمان پیامبر، خمس غنائم اخذ و تقسیم می شده است ؟ و چگونه با اینکه آیه مخصوص غنائم جنگ بدر است، علماء و فقهای اسلامی، اعمّ از خاصّه و عامّه، در کتب فقهی یا آیات الاحکام، در نحوه تقسیم غنائم به این آیه استناد کرده و می کنند ؟ علماء و اندیشمندان اسلامی برای حلّ این مشکل، نظریّاتی علمی و دقیق وقابل توجّهی را ذکر کرده اند . از جمله، بعضی از آنها معتقدند که اصولاً ـ در بیان احکام، همان طور که موجودین در حال خطاب، مشمول خطابات قرآن هستند، غائبین و معدومین در حین خطاب نیز - بدون تردید - مشمول آن خطابات می باشند . زیرا همچنان که در قوانین عرفی وسیاسی وقراردادهای اجتماعی که بین عقلای عالم معمول است، پس از اینکه قانونی تصویب شد ، برای اعلام و ابلاغ آن قانون به وسایل مختلفی از قبیل : روزنامه ، رادیو ، کتب ، مجلّات ، بخش نامه ها و غیره متشبّث می شوند . و هر شخصی که احساس کند واجد شرایط آن قانون است، بدون شکّ خود را مأمور به عمل کردن به آن قانون می داند، حتّی اگر در هنگام تصویب و اعلام آن قانون از نعمتِ هستی برخوردار نبوده است . بدین جهت که به کارگیری الفاظ خطابیه در ابلاغ این قوانین صرفاً به منظور ابلاغ حکم است . و شخصی معیّن یا اشخاصی خاصّ منظور نشده اند .

در قوانین و خطابات شرعیّه نیز عیناً همین گونه است ، با این فرق که در خطابات شرعیّه، خطاب مستقیماً متوجّه بندگان خدا نیست ، حتّی به حاضرین ؛ چون قرآن بر قلب پیامبر صلی الله علیه وآله نازل می شد : « نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ * عَلَی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ »(۱). نظریّات دیگری که دانشمندان داده اند، بسیار قابل ملاحظه است؛ ولی متأسّفانه از حوصله این بحث کوتاه خارج است . و خوانندگان می توانند برای اطّلاع بیشتر به کتابهای : کفایه الاصول(۲)- فوائد الاصول (۳) - نهایه الاصول(۴)، و دیگر کتب مفصّله مراجعه نمایند . یکی از نویسندگان معاصر، در تأیید مطلب فوق می نویسد : « نزد خدا که محیط به گذشته و آینده می باشد ، شاهد و غائب فرقی ندارد ؛ چنانچه هر مقنّنی در موقع وضع قانون و هرخطیبی در موقع خطاب، شخص معیّنی را قصد نمی کند ؛ خطابات و تکالیف قرآن چنین است و این حقیقت را شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله تذکّر داده و فرموده : حلال محمّد حلال إلی یوم القیامه، و حرامه حرام إلی یوم القیامه (۵)» (۶).

۱- شعراء / آیات ۱۹۳ و ۱۹۴ .

۲- کفایه الاصول : ص ۲۲۷ .

۳- فوائد الاصول : ج ۱ ، ص ۳۴۶ .

۴- نهایه الاصول : ص ۱۱۳ .

۵- اصول کافی : ج ۲ ، ص ۱۷ .

۶- احکام القرآن، علّامه برقعی : ص ۳۰۴ .

و کسـانی کـه اینگـونه نظریّات را نمی پســندند و راه حلّی برای ایـن مشـکل سـراغ ندارنـد و خطابـات قرآن را مخصـوص به موجودین در حین خطاب می دانند ، در انسحاب حکم با ادلّه اشتراک در تکلیف، از قبیل اجماع و ضرورت، تمسّک می کنند و می گوینـد : چون اجمـاع هست که موجودین ومعـدومین در تکـالیف شـرکت دارنـد، بنابراین اگر به یکی از خطابات قرآن حکمی اثبـات شـد، در حقّ معـدومین نیز ثـابت است (الّا مـا اخرجه الـدلیل) ؛ ولی ادّعـا و اجماع مربوط به اصل اشتراک در تکلیـف است، نه آنکه در هر مسأله ای اجمـاعی مخصوص به خود آن مسأله لازم باشـد. محقّق بزرگ، صـاحب قوانین، می فرمایـد : « فتحقیق المقـام أن المسـتفاد من الادله، هو ثبوت الاشتراک مطلقـا و لزوم إدعـاء الاجماع بالخصوص فی کلّ واقعه، واقعه مجازفه » (۱). ترجمه : تحقیق در این مقام این است که مسـتفاد از ادلّه، ثبوت اشتراک در همه تکالیف است واینکه لازم باشـد اجمـاع درخصوص تـک تـک وقایع، گزافه گوئی است. در غیر این صورت، اگر در هر مسأله ای اجماعی مخصوص به آن مسأله لازم باشد تا اشتراک در تکلیف ثابت شود، بسیاری از مسائل فقهی به خاطر اختلافاتی که در آنها هست، از متن فقه اسلام حذف می شوند ؛ مخصوصاً مسائلی که اختلافات بیشتری در آنها مشاهده می شود .

مانند وجوب عینی نماز جمعه . ناگفته نماند که در قرآن احکام خاصه ای وجود دارد که مخاطب به آن حکم

۱- قوانین الاصول : ص ۲۳۴ .

شخص معیّنی است ؛ مانند احکام مربوط به شخص پیغمبر صلی الله علیه وآله یا زنان پیغمبر ، که آن احکام با انعدام آن موضوع قدرت خود را از دست می دهد . و چنین احکامی از مورد بحث ما خارج است .

تتمیم

فرق است بین قضیّه حقیقیّه و قضیّه خارجیّه ؛ و بعضی گمان کرده اند که ادلّه احکام و خطابات به نحو قضیّه خارجیّه است، در صورتی که خطابات به نحو قضیّه حقیقیّه است، نه خارجیّه ؛ و علمای اصول در این زمینه به تفصیل سخن گفته اند، که این بحثهای علمی دقیق از حوصله این کتاب خارج است . اهل فضل می توانند به تقریرات مرحوم نائینی قدس سره، به نام « فوائد الاصول »، تألیف مرحوم شیخ محمّد علی کاظمی قدس سره مراجعه نمایند .

فصل هفتم

ذی القربی درآیه خمس چه کسانی هستند

سؤال – « ذی القربی » درآیه خمس چه کسانی هستند ؟آیا خویشان مخاطبین انـد یا خویشان رسول اللّه صـلی الله علیه وآله ؟ جـواب – در قرآن، در آیـات متعـدّده ای کلمـه «ذی القربی» یـا « ذوی القربی » بـه کـار آمـده، و در اینکـه به معنی خـویش یا خویشـان است، تردیـدی نیست ؛ تنهـا بحثی که مطرح است، آن است که آیا دراین آیات «ذی القربی» به معنی مطلق خویشان است، یـا منظور تنهـا خویشـان پیغمبرنـد ؟ در اینجا برای فهم حقایق قرآن و درک صـحیح تر و برداشت بهتر از کلام خـدا ، از ذکر یک نکته ادبی نبایـد غفلت کرد، و آن این است که اهل ادب گفته انـد : الف و لامِ عهـد در کلمه، نقش ضـمایر را ایفاء می کنـد، چنـانچه در آیه : « فَإِنَّ الْجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوَی » (۱) گفته انـد که جمله « فـانّ الجنّه هی المأوی » جمله جزاءِ شـرط است و رابط این جمله، الف و لامی است که به جای ضمیر به کار رفته، زیرا در اصل « هی مأواه » بوده(۲)

ص: ۱۴۷

۱- نازعات / آیه ۴۱ .

۲- مغنی اللبیب : ج ۲ ، ص ۶۵۲ ، باب ۴ ، مبحث روابط الجمله بما ... .

یـا در آیه : « أَطِیعُواْ اللَّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَ أَوْلِی الْأَمْرِ مِنْکَمْ » (۱)، الف و لام «الامر» به جای ضـمیر قرار گرفته، زیرا در اصل « أُولی أمره » بوده . و نیز در آیه : « وَ أُوْلُواْ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ » (۲)، در اصـل « أولوا أرحامه » است ، و همچنین معنی آیه « و أولوا الأرحـام بعضـهم أولی ببعض »، «أولوا أرحـامهم» است ، و موارد دیگر . خلاصه اینکه به جای ضـمیر مضاف الیه، الف و لام اسـتعمال می شود و تنهـا چیزی که می توانـد معهود الف و لام را تفسـیر کنـد، ضـمیری است که الف و لام از آن نیـابت دارد ؛ و هر گاه در مفهوم الف و لام، ابهامی باشـد، می توان با آشـکار کردن ضـمیر، آن ابهام را رفع نمود . و امّا آیاتی که کلمه « ذی القربی » یا « ذوی القربی » در آنها ذکر شده است ، دو دسـته اند : دسته اوّل - آیاتی که اگر به جای الف و لام « القربی » ضـمیر را آشکار کنیم ، به هیچ وجه نمی تواند رسول اللّه صلی الله علیه وآله مرجع ضمیر باشد ؛ مانند : « وَ إِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَ بَنِی إِسْرَآئِیلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَاناً وَ ذِی الْقُرْبَی » (۳)، که خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفته که جز خدا را نپرسـتند و به والـدین و خویشـان خود احسـان کننـد . بنـابراین « ذوی القربی » در اینجا به معنی « ذوی قرباکم » است ؛ یعنی خویشانتان .

ص: ۱۴۸

۱- نساء / آیه ۵۹ .

۲- أنفال / آیه ۷۵ .

۳- بقره / آیه ۸۳ .

و همچنین آیه : « لَّیْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَکَمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوم الْأَخِرِ وَ الْمَلَآئِکَهِ وَ الْکِتَابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمَالَ عَلَی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبَی وَ الْیَتَامَی » (۱) ؛ در این آیه صفات شخص نیکوکار را بیان می فرماید، که از جمله آن صفات، بذل مال است که شخص نیکوکار از اموال خویش به خویشانِ خود می دهد . بنابراین در این آیه « ذوی القربی » به معنی « ذوی قرباه » است . و نیز آیه : « وَاعْبُدُواْ اللَّهَ وَ لَاتُشْرِکُواْ بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَاناً وَبِذِی الْقُرْبَی » (۲)، که « ذی القربی » به معنی « ذی قرباکم » آمده است .

و همچنین در آیه : « وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَهَ أُولُواْ الْقُرْبَی وَ الْیَتَامَی وَ الْمَسَاکِینُ فَارْزُقُوهُمْ » (۳)، که « أولوا القربی » به معنی « أولوا قرباکم » آمده است . در این آیات، کلمه « ذی القربی » به معنی عامّ خویشاوندان هر مسلمانی است، زیرا مرجع ضمیر، شخص خاصّی نیست . دسته دوّم - آیاتی است که اگر به جای الف ولام ضمیر آشکار شود ، به صورت ضمیر خطاب و یا به صورت ضمیر غائب ، به رسول اللّه صلی الله علیه وآله اشاره می شود ؛ مانند آیه : « فَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ »(۴). یعنی : « آت ذا قرباك »، یعنی به خویشانت حقّشان را بده .

۱- بقره / آیه ۱۷۷ .

۲- نساء / آیه ۳۶ .

۳- نساء / آیه ۸ .

۴- روم / آیه ۳۸ .

و مانند آیه مورد بحث : « وَ اعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی » [(۱)](). یعنی : غنائم مال خدا و رسولش و خویشان رسولش می باشد . حال اگر ضمیر به جای الف و لام قرار گیرد، عبارت چنین می شود : « فانّ للّه خمسه و للرّسول و لذی قرباه » ، که به طور قطع مراد از « ذی القربی » خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه وآله است . و به همین جهت، صاحب « مجمع البیان » در تفسیر آیه « فی ء » می فرماید : « فقال : « ما أفاء اللَّه علی رسوله من أهل القری » أی : من أموال کفّار أهل القری « فللَّه » یأمرکم فیه بما أحب « و للرَّسول » بتملیک اللَّه اياه « و لِذی القُربی » ؛ یعنی أهل بیت رسول اللَّه و قرابته و هم بنو هاشم « والیَتامی و المَساکین و ابن السَّبیل » منهم . لأنّ التقدیر و لذی قرباه و یتامی أهل بیته و مساکینهم و ابن السبیل منهم » [(۲)](). ترجمه : آنچه بر می گرداند خدا به رسولش از اهل دهات، یعنی از اموال کفّاری که از اهل دهات هستند، پس آن (اموال) از آنِ خدا است که نسبت به آنها دستور می دهد هرچه را که بخواهد، و مال پیامبر صلی الله علیه وآله است، که خدا آن اموال را به او تملیک کرده، و مال خویشان است، یعنی خویشان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله و بستگان آن بزرگوار و آنان بنی هاشم هستند و یتیمان و بی نوایان و در راه ماندگان از بنی هاشم،

۱- أنفال / آیه ۴۱ .

۲- مجمع البیان : ج ۹، ص ۲۶۱ .

زیرا تقدیر در آیه چنین است : « لـذی قربـاه و یتامی أهل بیته و مساکینهم و ابن السبیل منهم ». ملاحظه می فرمائیـد که مرحوم طبرسـی قـدس سـره به جـای الف ولام درهمه این کلمات، ضـمیر را جایگزین فرموده و تفسـیر نموده است . مؤیّـد این مطلب، روایـات متواتره ای است که عـامّه وخاصّه نقل کرده انـد، که ذیلًا به پاره ای از آنها اشاره می شود . مرحوم علّامه سـیّد شـرف الدّین قدس سـره می فرماید : « قد اجمع أهل القبله کافه علی انّ رسول اللَّه صلی الله علیه وآله کان یختص بسهم من الخمس و یخص أقاربه بسـهم اخر منه . و انّه لم یعهـد بتغییر ذلک إلی أحـد حتّی دعاه اللَّه إلیه واختار اللَّه له الرفیق الاعلی » (۱). ترجمه : اهل قبله (مسـلمین) همگان اجماع کرده اند بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله سهمی از خمس را به خود و سهمی دیگر را به اقـارب خود اختصاص می داد ، هیـچ کس به خاطر نـداشت که پیامبر صـلی الله علیه وآله تا هنگام مرگ این کار را تغییر داده باشد .

امّا روایات عامّه

۱ – عن یزیـد بن هرمز، أن نجـده الحروری حین خرج فی فتنه ابن الزبیر أرسـل إلی ابن عبّـاس یسأله عن سـهم ذی القربی ، [و یقول :] لمن تراه ؟

۱– النّص و الاجتهاد : ص ۵۱ .

قال : هو لنا لقربی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله، قسّمه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله لهم. و قد کان عمر عرض علینا [منه]شیئا، رأیناه دون حقّنا [فرددناه علیه] . فأبینا أن نقبله و کان الّذی عرض علیهم أن یعین ناکحهم وان یقضی عن غارمهم و ان یعطی فقیرهم. و أبی أن یزیدهم علی ذلک (۱). ترجمه : از یزید بن هرمز نقل شده که نجده حروری ، هنگامی که در فتنه ابن زبیر خروج کرد، حضور ابن عبّاس فرستاد و از او پرسش کرد از سهم ذی القربی، که نظر تو چیست ؟ و آن را به چه کسی باید داد ؟ ابن عبّاس گفت : این سهم از خویشان پیامبرصلی الله علیه وآله است، که پیامبرصلی الله علیه وآله بین آنان تقسیم می کرد . و عمر، مقدار ناچیزی را به ما عرضه کرد، که از حقّ ما کمتر بود. ما قبول نکردیم و آن مقدار را به عنوان کمک به کسانی که می خواستند از آن بگیرند می داد . و به این منظور بود که می خواست بدهی بدهکارانشان را بدهد و به فقرای شان نیز می خواست کمک کند . و خودداری کرد از اینکه بیش از این به آنها بدهد .

۱- سنن نسائی : ج ۷ ، ص ۱۲۸ ، حدیث ۱ ، کتاب قسم الفی ء ؛ مسند احمد حنبل : ج ۱ ، ص ۳۲۰ ؛ سنن أبی داود : ج ۲ ، ص ۲۶ ، حدیث ۲۹۸۲ .

۲ – أخبرنا عمرو بن علی قال : حـدّثنا یزیـد و هو ابن هرون قال : أنبأنا محمّد بن إسـحق عن الزهری و محمّد بن علی، عن یزید بن هرمز ... ، و أنا کتبت کتاب ابن عباس إلی نجده کتبت الیه کتبت تسألنی عن سـهم ذی القربی لمن هو ؟ و هو لنا أهل البیت . و قـد کان عمر دعانا إلی أن ینکـح منه أیمنا و یحذی منه عائلنا و یقضـی منه عن غارمنا. فأبینا إلا أن یسـلمه لنا . و أبی ذلک . فترکنا علیه (۱). ترجمه : یزیـد بن هرمز گویـد : ... ، و من نویسـنده نـامه ابن عبّاس بودم به نجـده ، که (از قول ابن عبّاس) به نجـده نوشـتم : نوشـته بودی و از من از سـهم ذی القربی سؤال کرده بودی، که مال کیست ؟ این سـهم، مال ما اهل بیت علیهم السـلام است . و عُمر از ما خواست که از این سـهم پسـران ودختران ما همسـر گیرنـد و از این سـهم فقراء و عیالمنـدان خود را اداره کنند وبدهکارانمان بدهی خود را بدهند . ما نخواستیم وی آن مقدار کم از آن سـهم را به ما تسلیم کند، او هم نخواست همه سـهم ما را بپردازد، ما هم این سهم را برای او واگذار نمودیم . ۳ – أخبرنا محمّـد بن المثنی قال : حدّثنا [عبداللَّه، حدّثنی أبی حـدّثنا] یزیـد بن هرون قال : أنبأنا محمّد بن إسـحق عن الزهری، عن سـعید بن المسـیب، عن جبیر بن مطعم قال : لما قسّـم رسول اللَّه صلی الله علیه وآله سهم ذی القربی [من خیبر] بین بنی هاشم و بنی المطلب أتیته

ص: ۱۵۳

۱- سنن نسائی : ج ۷، ص ۱۲۹ ، حدیث ۲ ، کتاب قسم الفی ء .

أنا و عثمان بن عفان فقلنا : – يا رسول اللّه – هؤلاء بنو هاشم لا ننكر فضلهم لمكانك الّذی جعلک اللّه [وصّفک اللّه عزّوجلّ] به منهم أرأيت [اخواننا من] بنی المطلب أعطيتهم ومنعتنا [و تركتنا] فانّما نحن و هم منک بمنزله [واحده]. فقال رسول اللّه صلى الله عليه وآله : إنهم لم يفارقونی فی جاهليه و لا اسلام، إنما بنو هاشم و بنو المطلب شی ء واحد . [قال ثمّ]وشبک بين أصابعه (۱). ترجمه : از جبير بن مطعم نقل شده كه او گفت : هنگامی كه رسول خدا صلى الله عليه وآله سهم ذی القربی را بين بنی هاشم و بنی المطلب تقسيم فرمود، من و عثمان بن عفان آمديم و گفتيم : ای رسول خدا، اينان بنی هاشم اند و ما فضيلت آنان را انكار نداريم، بدين جهت كه خدا تو را از آنان قرار داده، آيا نظر تو اين است كه به بنی المطلب بدهی و به ما ندهی ؟! و ما و بنی المطلب نسبت به تو از يک نوع منزلت برخورداريم . پيامبر صلى الله عليه وآله فرمود : آنان كه در جاهليّت و در اسلام از من جدا نشدند . سپس انگشتان مبارک را درهم كرد و فرمود : بنی هاشم و بنی المطلب يک چيزند . ۴ – أخبرنا عمر بن يحيی بن الحرث قال : أنبأنا محبوب قال : أنبأنا أبو إسحق، عن شريک، عن خصيف، عن مجاهد قال : الخمس الّذی للّه و للرّسول كان للنّبی صلى الله عليه وآله

۱- سنن نسائی : ج ۷ ، ص ۱۳۰ ، حديث ۵ ، كتاب قسم الفی ء ؛ مسند احمد حنبل : ج ۴ ، ص ۸۱ ؛ صحيح بخاری : ج ۴، ص ۱۵۵، باب مناقب القريش ؛ كتاب الاموال : ص ۴۶۱

و قرابته لا يأكلون من الصـدقه شـيئاً . فكان للنّبى صـلى الله عليه وآله خمس الخمس و لذى قرابته خمس الخمس و لليتامى مثل ذلـك وللمسـاكين مثـل ذلـك و لابـن السبيل مثل ذلك . قال أبو عبـدالرّحمن قال اللّه جلّ ثناؤه : « و اعلموا أنّما غنمتم ... » ؛ و سهم لذى القربى و هم بنو هاشم و بنو المطلب (۱). ترجمه : از مجاهد نقل شده كه گفت : خمسـى كه از خدا و رسول است ، مال پيامبر صـلى الله عليه وآله و خويشان اوست كه از صـدقه چيزى نمى خورند . پس يك پنجم از خمس مال پيامبر صـلى الله عليه وآله و يـك پنجم از خمس مـال خويشـان اوست، و براى يتامى نيزماننـد آنان (يك پنجم از خمس)، و براى مساكين و ابن سبيل نيز ماننـد آنان . ابو عبـدالرّحمن گفت كه خـدا فرموده : « و اعلموا أنّما غنمتم ... »؛ و براى ذى القربى سـهمى است و آنـان بنى هاشم و بنى المطلب انـد . ۵ - عن يزيـد بن هرمز قـال : كتب نجـده بن عـامر الحرورى إلى إبن عبّاس يسأله ... ؛ عن ذوى القربى من هم ؟ فقال ليزيـد : اكتب اليه ... : وكتبت تسألنى عن ذوى القربى من هم ؟ و انّا زعمنا انّا، هم . فأبى ذلك علينا قومنا (۲).

ص: ۱۵۵

۱- سنن نسائى : ج ۷ ، ص ۱۳۴ و ۱۳۵ ، حديث ۱۵ ، كتاب قسم الفى ء .

۲- صحيح مسلم : ج ۵ ، ص ۱۹۸ ، حديث ۳ ، باب النساء الغازيات ... .

ترجمه : یزیـد بن هرمز گفت : نـوشت نجـده بن عـامر به ابن عبّاس و از او سـؤال کرد ... ؛ از ذی القربی که اینهـا چه کسـانی هسـتند ؟ ابن عبّاس به یزیـد گفت : به او بنـویس ... ؛ و نوشـته بـودی و سـؤال کرده بودی از ذی القربی که آنـان چه کسـانی هسـتند ؟ ما معتقـدیم که ذی القربی ما هستیم . ولی قوم ما این ادّعا را انکار می کنند . ۶ – عن یزید بن هرمز قال : کتب نجده بن عـامر إلی ابن عبّاس ... ؛ قـال : فکتب إلیه انّک سألتنی عن سـهم ذوی القربی الّذی ذکر اللّه [عزّوجلّ] من هم ؟ و انا کنا نری ان قرابه رسول اللّه صلی الله علیه وآله هم نحن . فأبی ذلک علینا قومنا (۱). ترجمه این حدیث مانند حدیث پنجم می باشد . ۷ – عن ابن عبّاس قال : کانت الغنیمه تقسم علی خمسه اخماس . فأربعه منها لمن قاتل علیها و خمس واحد یقسّم علی أربعه . فربع للّه و للرّسول و لذی القربی . یعنی : قرابه النّبی صـلی الله علیه وآله (۲). ترجمه : از ابن عبّاس نقل شـده که گفت : غنیمت به پنج قسمت تقسیم می شد،

۱- صـحیح مسلم : ج ۵ ، ص ۱۹۸ ، حدیث ۴ ، باب النساء الغازیات ... ؛ سـنن الـدارمی : ج ۲ ، ص ۲۲۵ ، کتاب السـیر ، باب سهم ذی القربی ؛ مسند احمد حنبل : ج ۱ ، ص ۲۴۸

۲- کتاب الاموال : ص ۴۵۳ .

چهار سهم آن مال جنگیان بود و یک سهم به چهار قسمت تقسیم می شد .

یک ربع، اختصاص به خدا و رسول و خویشان . یعنی : خویشان پیامبر صلی الله علیه وآله داشت . ۸ - عن یزید بن هرمز أن نجده کتب إلی ابن عبّاس یسأله عن سهم ذی القربی لمن هو؟ و کتب إلیه : انّک کتبت إلی تسأل عن سهم ذی القربی لمن هو ؟ و انّا کنّا نراها لقرابه رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله. فأبی ذلک علینا قومنا (۱). مضمون این حدیث نیز مانند حدیث پنجم و ششم است . ۹ - حدّثنا عبداللّٰه بن صالح، عن اللیث بن سعد، عن یحیی بن سعید: ان ابن عبّاس قال: کان عمر یعطینا من الخمس نحوا ممّا کان یری انّه لنا. فرغبنا عن ذلک، و قلنا : حقّ ذوی القربی خمس الخمس . فقال عمر : انّما جعل اللّٰه الخمس لأصناف سمّاها، فأسعدهم بها اکثرهم عدداً و أشدّهم فاقه . قال : فاخذ ذلک منّا ناس وترکه ناس (۲). ترجمه : یحیی بن سعید گفت : که ابن عبّاس می گفت : عمر از خمس مقداری که به نظرش می رسید که حقّ ما است به ما عطاء می کرد، ما از گرفتن آن مقدار

۱- مسند احمد حنبل : ج ۱ ، ص ۲۹۴ .

۲- کتاب الاموال : ص ۴۶۶ .

خودداری کردیم و گفتیم : حقّ ذوی القربی یک پنجم از خمس است . عمر گفت : خدا خمس را برای گروههایی که نام برده قرار داده است ... . ۱۰ - قال : حدّثنا حجاج، عن أبی معشر، عن سعید بن أبی سعید قال : کتب نجده إلی ابن عبّاس ان اکتب إلی : من ذوی القربی ؟ ... . فکتب : من عبداللّه بن عبّاس إلی نجده بن عویمر امّا بعد، فأنّک کتبت تسألنی عن ذوی القربی : من هم ؟ وکنّا نقول انّا نحن بنوهاشم : هم.

فأبی ذلک علینا قومنا . و قالوا قریش کلّها(۱). مضمون این حدیث مانند احادیث پنجم و ششم و هشتم است . و در کتاب « درّ المنثور » (۲) یازده حدیث در این زمینه نقل کرده که می توانید مراجعه کنید . و عجیب این است که قرطبی، که خود از عامّه است، از هیچ یک از فقهای عامّه نقل نکرده که ذوی القربی کسی غیر از خویشان پیامبر صلی الله علیه وآله باشد.

۱- کتاب الاموال : ص ۴۶۴ .

۲- درّ المنثور : جلد ۳ ، از صفحه ۱۸۵ به بعد .

بلکه قرطبی در تفسیرش در مسأله دوازدهم می نویسد : « علماء در ذوی القربی به سه قول اختلاف کرده اند : همه قریش . بنی هاشم و بنی المطلب . فقط بنی هاشم » (۱). و جالبتر آنکه، ابن أبی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می نویسد : « و اعلم انّ النّاس یظنون ان نزاع فاطمه أبابکر کان فی أمرین : فی المیراث و النحله وقد وجدت فی الحدیث انها نازعت فی أمر ثالث . و منعها أبوبکر ایاه أیضاً . و هو سهم ذوی القربی » (۲). ترجمه : بدان که مردم گمان می کنند که نزاع و اختلاف فاطمه با ابی بکر تنها در دو چیز بوده ، در ارث و در بخشش های (پیامبر صلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السلام). درصورتی که من درحدیث دیده ام که فاطمه درامر سوّمی نیز باابوبکر نزاع داشت و ابوبکر آن را نیز از فاطمه منع کرده بود، و آن سهم ذی القربی بود . سپس حدیث مفصّلی را، که حاکی از این اختلاف بوده، نقل می کند .

امّا روایات خاصّه

۱ - حدّثنا زکریّا بن مالک الجعفی، عن أبی عبداللّه علیه السلام أنّه سأله عن قول اللّه عزّوجلّ :

۱- تفسیر قرطبی : ج ۸ ، ص ۱۲ .

۲- شرح نهج البلاغه : ج ۱۶ ، ص ۲۳۰ ، جزء ۱۶ .

« و اعلموا أنّما غنمتم ... » ؟ فقال : أمّا خمس اللَّه عزّوجلّ فللرّسول يضعه فى سبيل اللَّه، و أمّا خمس الرّسول فلأقاربه، و خمس ذوى القربى فهم أقرباؤه (1). ترجمه : زكريّا بن مالك گفت : كه از امام صادق عليه السلام پرسيدم از گفتار پروردگار : « و اعلموا أنّما ... » ؟ حضرت فرمود : امّا خمس خداوند اختصاص به پيامبر دارد كه در راه خدا صرف مى كند، و امّا خمس رسول از خويشان پيامبر است و خمس ذوى القربى تنها خويشان پيامبرند . ۲ - عن عبداللَّه بن بكير، عن بعض أصحابه، عن أحدهما عليهما السلام فى قول اللَّه تعالى : « و اعلموا أنّما غنمتم ... » قال: خمس اللَّه وخمس الرّسول للإمام، وخمس ذوى القربى لقرابهالرّسول والإمام(2). ترجمه : خمس خدا اختصاص به امام دارد، خمس رسول نيز اختصاص به امام دارد، و خمس ذوى القربى اختصاص به خويشان رسول دارد كه امام است . ۳ - عن سُليم بن قيس قال : سمعت أميرالمؤمنين عليه السلام يقول: نحن واللَّه الّذين عنى اللَّه بذى القربى(3).

۱- تهذيب الأحكام: ج ۴، ص ۱۲۵، حديث ۱، باب ۳۶؛ من لايحضره الفقيه : ج ۲، ص ۲۲، حديث ۸ باب :الخمس . و كتاب خصال : ص ۳۲۴، حديث ۱۲، باب السّته.

۲- تهذيب الأحكام : ج ۴ ، ص ۱۲۵ ، حديث ۲ ، باب ۳۶ .

۳- تهذيب الأحكام : ج ۴ ، ص ۱۲۶ ، حديث ۳ ، باب ۳۶ ؛ اصول كافى : ج ۱ ، ص ۵۳۹ ، حديث ۱ ؛ روضه كافى : ج ۸ ، ص ۶۳ .

ترجمه : به خدا سوگند مائیم که خداوند به ذی القربی آنان را قصد کرده است . ۴ – عن محمّد بن مسلم ، عن أبی جعفر علیه السلام فی قول اللَّه تعالی : « و اعلموا أنّما ... » قال : هم قرابه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله و الخمس للَّه و للرّسول و لنا(۱). ترجمه : امام باقر علیه السلام درباره آیه خمس فرمود : ذی القربی خویشان پیامبرند، پس خمس حقّ خدا و رسول و ما می باشد . ۵ – عن محمّد بن مسلم عن أحدهما قال : سألته عن قول اللَّه : « و اعلموا أنّما ... » قال : هم أهل قرابه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله (۲). ترجمه : حضرت فرمود : ذی القربی خویشان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله می باشند . ۶ – عن محمّد بن مسلم ، عن أبی جعفر فی قول اللَّه : « و اعلموا أنّما ... ». قال : هم أهل قرابه نبیّ اللَّه صلی الله علیه وآله (۳) ترجمه: امام باقرعلیه السلام فرمود: ذی القربی، آنها خویشان پیامبر خداصلی الله علیه وآله می باشند. ۷ – عن اسحق، عن رجل، عن أبی عبداللَّه علیه السلام قال : سألته عن سهم الصفوه ؟

فقال : کان لرسول اللَّه صلی الله علیه وآله و أربعه أخماس للمجاهدین و القوام ، و خمس یقسم بین مقسم رسول اللَّه صلی الله علیه وآله ، و نحن نقول هو لنا. و النّاس یقولون : لیس لکم . و سهم لذی القربی وهو لنا (۴). ترجمه : مردی گوید : از امام صادق علیه السلام سؤال کردم از سهم صفوه ؟

۱- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۳۹ ، حدیث ۲ .

۲- تفسیر عیّاشی : ج ۲ ، ص ۶۱ ، حدیث ۵۰ .

۳- تفسیر عیّاشی : ج ۲ ، ص ۶۲ ، حدیث ۵۵ .

۴- تفسیر عیّاشی : ج ۲ ، ص ۶۳ ، حدیث ۶۲ .

فرمود : حقّ رسول اللَّه صلى الله عليه وآله است و چهار پنجم آن حقّ مجاهدين و كسانى است كه ايستادگى كرده اند (در مبارزه)، و يک پنجم سهم پيامبر صلى الله عليه وآله است. و ما مى گوييم : اين سهم از ما است. و مردم (ابناء عامّه) مى گويند : از شما نيست . و سهمى متعلّق به ذى القربى است. و آن سهم، اختصاص به ما دارد . ۸ - عن علىّ بن الحسين عليهما السلام [يقول لبعض الشاميين :] ... ؛ فهل قرأت هذه الآيه : « و اعلموا أنّما ... » ؟ فقال له الشامى : بلى . فقال على عليه السلام : فنحن ذوالقربى (۱). ترجمه : از امام سجاد عليه السلام منقول است (كه به بعضى از شاميان گفتند :) ... ؛ اين آيه را قرائت كرده اى : « و اعلموا أنّما ... » ؟ شامى گفت : آرى . حضرت فرمود : مائيم ذوى القربى . ۹ - عن أبى عبداللَّه عليه السلام فى قول اللَّه تعالى : « و اعلموا أنّما ... ». قال : أميرالمؤمنين و الأئمّه عليهم السلام (۲). ترجمه : امام صادق عليه السلام درباره آيه : « و اعلموا أنّما ... » فرمودند : مراد از ذى القربى، اميرالمؤمنين و ائمّه عليهم السلام هستند . ۱۰ - فى باب مجلس الرّضا عليه السلام مع المأمون فى الفرق بين العتره و الاُمه ... . قالت العلماء : فأخبرنا هل فسَّر اللَّه عزَّوجلَّ الإصطفاء فى الكتاب ؟

۱- إحتجاج، شيخ طبرسى : ج ۲ ، ص ۳۳ .

۲- اصول كافى : ج ۱ ، ص ۴۱۴ ، حديث ۱۲ .

فقال الرّضا علیه السلام : فسَّر الإصطفاء فی الظاهر سوی الباطن فی اثنی عشر موطنا وموضعاً ... . و أما الثامنه : فقول اللَّه عزَّوجلَّ : « و اعلموا أنّما ... » فقرن سهم ذی القربی مع سهمه و سهم رسول اللَّه صلی الله علیه وآله، فهذا فضل أیضاً بین الآل و الاُمه(۱) ترجمه : علماء به آن حضرت (امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون) گفتند : به ما خبر ده که آیا خداوند اصطفاء را در قرآن تفسیر فرموده است ؟ حضرت فرمود : در ظاهر تفسیر کرده نه در باطن، در دوازده موضع ... . امّا آیه هشتم : قول پروردگار است که : « و اعلموا أنّما ... » ؛ پس خداوند سهم ذی القربی را با سهم خود و سهم رسول خود مقارن نموده است . و این است فرق بین آل و امّت . ۱۱ – عن المفضّل بن عمر، عن الصّادق علیه السلام، عن أبیه، عن جدّه، عن أبیه علیهم السلام قال : قال أمیرالمؤمنین علیه السلام – و ذکر خطبه طویله منها – : و أعجب بلا- صنع منّا، من طارق طرقنا بملفوفات زمّلها فی وعائها، و معجونه بسطها فی إنائها . فقلت له : أصدقه أم نذر أم زکاه ؟ و کلّ ذلک یحرم (۲) علینا أهل بیت النبوّه. و عوّضنا منه خمس ذی القربی فی الکتاب و السنه (۳).

۱- عیون أخبار الرّضا علیه السلام : ج ۱ ، ص ۲۳۱ و ۲۳۷ ، باب ۲۳ .

۲- أمالی، شیخ صدوق : ص ۴۹۷ .

۳- مستدرک الوسائل : ج ۷، ص ۲۸۷ ، حدیث ۱ ، باب ۱ ، مِن أبواب قسمه الخمس ؛ به نقل از أمالی شیخ صدوق .

ترجمه : حضرت علی علیه السلام می فرماید : کسی درِ خانه ما را کوبید و چیزهایی را در جایی پیچیده بود و چیزهایی را به هم سرشته، در ظرف خود قرار داده بود . به او گفتم : آیا صدقه یا نذر یا زکات است ؟ که همه اینها بر ما اهل بیت حرام است . وخدا به جای اینها، خمس ذی القربی را در کتاب وسنّت برای ما قرار داده است.

ص: ۱۶۴

فصل هشتم

من شی ء در آیه خمس چه مفهومی دارد

سؤال – جمله : « من شی ء » که در آیه خمس ذکر شده، چه مفهومی دارد ؟ جواب – کلمه «من» بیانیه است، و مبیّن کلمه «ما» در «ما غنمتم» است. و چون «ما» موصول و مبهم است، جمله ای که بعد از این موصول ذکر شده، یعنی « غنمتم »، صله نامیده می شود . خاصیّت صله این است که پرده از ابهام موصول برمی دارد و آن را تفسیر می کند و هر مفهومی که صله دارد، در موصول تضمین می شود . بنابراین مفهومی که « غنمتم » دارد ، در کلمه « ما » تضمین شده و هر مفهومی که در « ما » تضمین شده، « من شی ء » آن را افاده می کند . و چون قبلاً با دلائل روشن، اثبات کردیم که غنیمت، در آیه به منظور مطلق درآمد به کار رفته ، پس « ما » نیز به معنی مطلق درآمد است . و « من شی ء » عموم آن درآمدها را افاده می کند .

خلاصه آنکه « من شی ء » مفهوم استقلالی خاصّی ندارد، بلکه درمفهوم تابع «ما» است، که آن نیز با صله اش تفسیر می شود .

ص: ۱۶۶

فصل نهم

ظاهر آیه خمس دلالت دارد که خمس به شش قسمت تقسیم می گردد

سؤال – ظاهر آیه خمس دلالت دارد که خمس به شش قسمت تقسیم می گردد ؛ (اللَّه – الرسول – ذی القربی – الیتامی – المساکین – ابن السّبیل). پس چرا در نوع نامه هایی که پیامبر صلی الله علیه وآله به رؤساء قبائل می نوشت، از فریضه خمس به «خمس اللَّه» تعبیر می نمودند . و در ضمن آن نامه ها این گونه مرقوم می شد: « أعطیتم من المغانم خمس اللَّه ». یا جملات دیگری مشابه این مضمون(۱) ؟ جواب – اصولاً ـ در جریانات تکوینی و تشریعی یک سلسله امور طولی و ذی مراتب وجود دارد که آن مراتب زنجیروار به هم پیوسته و به یکدیگر وابسته است ؛ و در این گونه امور می توان به هر یک از مراتب و حلقه های آن سلسله به مناسبتی تکیه کرد .

ص: ۱۶۷

۱- اسد الغابه : ج ۱ ، ص ۱۷۵ ؛ فتوح البلدان : ص ۱۰۳ (نامه به عمرو بن حزم) ؛ تاریخ یعقوبی : ج ۲ ، ص ۸۰ ؛ سیره ، ابن هشام : ج ۴ ، ص ۲۳۵ ؛ طبقات ، ابن سعد : ج ۱ ، ص ۲۳ ، قسمت ۲ ؛ البدایه والنّهایه : ج ۵ ، ص ۷۵ و ۷۷ ؛ کنز العمال : ج ۱۰ ، ص ۶۰۲ ؛ و ج ۳، ص ۱۸۶ ؛ تاریخ طبری : ج ۲، ص ۳۸۱ و ۳۸۸ ؛ کتاب الاموال : ص ۱۹ – ۴۲۷ .

مثلاً خداوند در مورد مراحل تکامل خلقت انسان می فرماید : « فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا » (۱). ما شما را از خاک آفریدیم ، سپس از نطفه ، سپس از علقه ، سپس از مضغه (گوشتی مانند گوشت جویده شده) ، شکل گرفته و شکل نگرفته (یا : تام الخلقه و ناقص الخلقه) تا برای شما بیان کنیم (قدرتمان را) و در رحمها آنچه را بخواهیم، قرار می دهیم تا مدّت معیّنی (موقع وضع حمل). سپس شما را به صورت طفلی (از رحم مادر) بیرون می آوریم . در این آیه، به همه حلقه های سلسله ای خلقت انسان اشاره شده : ۱ – خاک ۲ – نطفه ۳ – علقه ۴ – مضغه ۵ – طفل . ولی در بعضی آیات دیگر، تنها به ذکر یکی از این حلقه ها اکتفا شده است : « وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٌ تَنْتَشِرُوْنَ » (۲). « هُوَ الَّذِى خَلَقَكُمْ مِّنْ طِينٍ »(۳). « قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَآ أَكْفَرَهُ * مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ » (۴). « اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِى خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ » (۵).

۱- حج / آیه ۵ .

۲- روم / آیه ۲۰ .

۳- انعام / آیه ۲ .

۴- عبس / آیات ۱۷ – ۱۹ .

۵- علق / آیات ۱ و ۲ .

درهریک از این چهار سوره به یکی از حلقه های سلسله تکامل در خلقت اشاره شده است؛ بنابراین خداوند که یک جا می فرماید : ما شما را از تراب . و یک جا می فرماید : از نطفه . و یک جا می فرماید : از علق آفریدیم . و چون در هر یک، اشاره به یکی از حلقه های تکامل در خلقت است، لذا همه آن تعبیرات به مورد است . باز می بینیم خداوند در موضوع « ولایت » می فرماید : « إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ » (۱). تنها ولیّ شما خدا و پیغمبرش هستند و آن کسانی که ایمان آورده و نماز به پا می دارند و زکات می دهند، در حالی که در رکوع هستند. (که مراد از این آیه حضرت علی علیه السلام می باشند) . در این آیه سه شخص به عنوان ولیّ معرّفی شده اند : ۱ - خدا ۲ - پیغمبر صلی الله علیه وآله ۳ - علی علیه السلام. و با وجود کلمه « انّما » که دلالت بر حصر دارد ؛ این معنی را می رساند که به طور قطع، ولایت حضرت علی علیه السلام در طول ولایت حضرت رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله می باشد . و ولایت رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله در طول ولایت پروردگار قرار گرفته است .

۱- مائده / آیه ۵۵ .

ولی در آیه ای از سوره بقره فقط به یک حلقه، که حلقه اصیل ولایت می باشد، اشاره شده : « مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَّ لَا نَصِيرٍ » (۱). یعنی: شما غیر از خدا ولیّ و یاوری ندارید . یا در آیه ای دیگر از همین سوره می فرماید : « اَللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ ... » (۲). یعنی : خدا ولیّ مردم با ایمان است . باز در مورد بیان صاحبان عزّت واقعی می فرماید : « وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ ... » (۳). یعنی: عزّت اختصاص به خدا و رسولش و مؤمنین دارد . و به طور مسلّم، عزّت مؤمنین در طول عزّت رسول و عزّت رسول، در طول عزّت پروردگار می باشد . ولی در آیه ای دیگر تنها به ذکر عزّت اصیل پروردگار اکتفا نموده، می فرماید : « فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً » (۴). یعنی : همه عزّت از خداست .

ص: ۱۷۰

۱- بقره / آیه ۱۰۷ .

۲- بقره / آیه ۲۵۷ .

۳- منافقون / آیه ۸

۴- نساء / آیه ۱۳۹ .

و موارد متعدّد دیگری نیز در قرآن به چشم می خورد که بر شخص متتبع پوشیده نیست . ملاحظه می فرمائید که در مثالهای فوق، آنجا که ولایت و عزّت را به خدا منحصر می کند، نفی عزّت از رسول و دیگران نمی کند . زیرا عزّت و ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله و دیگران ظلّی و تبعی است . و اگر از پیامبر و دیگران، نفی عزّت و ولایت کند ، تناقض در آیات لازم می آید . و ما در ابتدای کتاب به این مطلب اشاره کرده ایم که خمس نیز مانند ولایت، یک امر طولی است . و اگر در نامه های رسول اللَّه صلی الله علیه وآله به « خمس اللَّه » تعبیر شده، این تعبیر، نفی خمس از رسول و ذی القربی و یتامی و مساکین وابن السبیل را نمی کند، و الّا این نامه ها مخالف قرآن بود . زیرا خدای متعال در قرآن، صریحاً پنج دسته را سهیم در خمس قرار داده است . بنابراین پیامبرصلی الله علیه وآله در امثال این نامه ها به سرسلسله این سهام و حلقه اصیل آنها اشاره فرموده است . و این به معنی نفی خمس خود نیست . بدین جهت می بینیم که در اخبار و احادیث (همچنان که در فصل گذشته دیدیم) همان طور که « خمس اللَّه » تعبیر شده، « خمس الرّسول » و « خمس النّبی » (1) و «خمس ذی القربی» و « خمسنا » نیز تعبیر شده است . خ

ص: ۱۷۱

۱- تاریخ طبری : ج ۲ ، ص ۳۰۶ .

لاصه آنکه تقسیم خمس به شش سهم، همچنان که شیعه – طبق صریح قرآن – معتقد به آن است، و روایات اهل بیت علیهم السلام نیز دلالت بر آن داشته و مؤکد آن می باشد، لذا این امر قابل شک و تردید نمی باشد. لذا هرگونه اظهار نظری در این زمینه،و مخالفتی در این مورد، اجتهاد مقابل نصّ خواهد بود .

ص: ۱۷۲

فصل دهم

یتامی مساکین و ابن السّبیل

سؤال - آیـا کلمـات : یتـامی ، مسـاکین و ابن السّبیل ، اختصاص به منسوبین رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله دارد یا مقصود - از یتـامی ومسـاکین و ابن السبیل - عموم مسـلمین انـد؟ جواب - به اتّفاق همه فقهای شـیعه، سـهم یتامی و مساکین و ابن السبیل، مخصوصِ منسوبین به پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله است که واجد این صـفات باشـند . و ما قبلاً نحوه استنباط این حکم را از قرآن کریم، به نقـل از کتـاب « زبـده المقال » ذکر کردیم . و امّا از نظر احادیث اهل بیت علیهم السـلام و سـنّت و سـیره آنان، اخبار و احادیث زیادی وجود دارد که - به الفاظ و عبارات مختلفه - یتامی والمساکین وابن السبیل را مقیّد کرده انـد به اینکه بایـد آنها از بسـتگان پیامبر بزرگ اسـلام صـلی الله علیه وآله باشـند . اینک به نمونه هایی از این احادیث اشاره می کنیم : ۱ - شیخ صدوق و شـیخ طوسـی رحمهما الله از امام صادق علیه السـلام نقل کرده اند که : زکریّا بن مالك الجعفی از آن حضرت، از آیه خمس سؤال کرد ؟ آن حضرت فرمودند :

« أمّا خمس اللَّه عزّوجلّ فللرّسول يضعه فی سبيل اللَّه، و أمّا خمس الرّسول فلأقاربه ، و خمس ذوی القربی فهم أقرباؤه ، و اليتامی يتامی أهل بيته . فجعل هذه الاربعه أسهم فيهم . و أمّا المساكين و ابن السبيل فقد عرفت أنا لا نأكل الصدقه و لا تحلّ لنا فهی للمساكين و ابناء السبيل » (۱). ترجمه : امّا خمس خدای عزّوجلّ اختصاص به پيامبر صلی الله عليه وآله دارد كه در راه خدا صرف می كند، امّا خمس رسول، اختصاص به خويشان وی دارد ؛ و خمس ذوی القربی، پس آنها خويشان پيامبرند و بس ؛ و يتيمان، يتيمان اهل بيت اويند، پس خداوند اين چهار سهم را بين آنها قرار داده . و امّا مساكين و ابن السبيل، پس می دانی كه ما صدقه نمی خوريم و برای ما حلال نيست ، پس اين (ظاهر اين است كه ضمير به صدقه برمی گردد) اختصاص به مساكين و ابن السبيل دارد . بعضی به جهت دقّت نكردن در متن روايت، اين حديث را بر خلاف مطلوب، شاهد قرار داده اند كه – إن شاء اللَّه – به زودی به جواب آن خواهيم پرداخت . هيچ يک از مسلمين، بين يتيمان و مسكينان و ابن السبيل، در اين جهت، فرقی ذكر نكرده است . و اگر نظر امام عليه السلام در مساكين و ابناء سبيل، تعميم باشد، پس امام عليه السلام بين آنان

۱- تهذيب الأحكام : ج ۴، ص ۱۲۵، حديث ۱، باب ۳۶ ؛ من لايحضره الفقيه : ج ۲ ، ص ۴۲، حديث ۱۶۵۱ ؛ خصال : ص ۳۲۴ ، حديث ۱۲ ، باب السته .

و یتیمان فرق گذارده اند، زیرا در روایت تصریح شده که یتیمان، ایتام اهل بیت علیهم السلام می باشند . ۲ - مرحوم شیخ طوسی قدس سره به روایت حسن بن فضّال (۱)از یکی از دو امام (امام

ص: ۱۷۵

۱- بعضی از نویسندگان بی اطّلاع، در سند این حدیث خدشه کرده اند و گفته اند که حسن بن فضّال ، که راوی متّصل به معصوم در این حدیث است ، کافر و ملعون و در رأس ضلالت است ؛ ولی با توجّه به مطالب ذیل، سستی این اعتراض آشکار می گردد : اوّلاً : به خاطر فطحی بودن، حسن بن فضّال مورد حمله قرار گرفته ؛ باید بگوئیم که فساد مذهب مانع وثوق به راوی نیست، مخصوصاً اگر راوی فطحی هم باشد ؛ زیرا طبق گفته مامقانی، درتنقیح المقال (ج ۱ ، ص ۱۹)، فطحیّه از همه مذاهب به شیعه نزدیکترند، زیرا به امامت همه ائمّه شیعه معتقدند، فقط «عبداللّه افطح» را بین امام صادق و امام کاظم علیهما السلام امام می دانند، با توجّه به اینکه عبداللّه هفتاد روز بعد از مرگ پدر، بیشتر زنده نماند . بنابراین در مسائل فقهی و فروع، در ظرف این مدّت هیچ مطلبی از او نقل نکرده اند و فطحیّه در تمام مسائل و فروع از دوازده امام شیعه تبعیّت می کنند و به همین جهت لعن و توبیخهایی که نسبت به واقفیّه صادر شده ، نسبت به فطحیّه دیده نشده است . و امّا اگر بی اعتباری حسن بن فضّال را مستند به صفات شخصی وی می دانند، اینجا باید به کتب رجالیّه مراجعه کرد تا حقیقت کشف گردد. مرحوم مامقانی، درتنقیح المقال (ج ۱،ص ۲۹۷-۲۹۹)، به تفصیل، درباره حسن بن فضّال سخن گفته و پس از نقل عبارات رجالیین در مدح او، در تنبیه چهارم چنین می گوید : « انّه قد ظهر ممّا بیناه و اوضحناه کثره الاشتباهات الصادره من أصحابنا فی الکتب الفقهیّه و الرجالیّه فی حقّ الرجل، فمنها قول ابن إدریس ان الحسن بن فضّال فطحی المذهب کافر ملعون و بنو فضّال کلّهم فطحیّه و الحسن رأسهم فی الضلال، انتهی؛ و قد حکی عن صاحب المدارک النطق بذلک فی موضع من کتابه و هو کما تری اشتباه عظیم بل ظلم جسیم وکیف یمکن تکفیر من سمعت من الشیخ و النجاشی و الکشی و ابن شهر آشوب وابن طاووس و العلّامه و ابن داود و غیرهم المدائح العظیمه المزبوره فی حقّه ». ترجمه : از آنچه گفتیم، معلوم شد و آشکار گردید اشتباهات زیادی که از اصحاب ما در کتب فقهی و رجالی صادر شده در حقّ این مرد (حسن بن فضّال) ؛ یکی از آن اشتباهات، گفتار ابن ادریس است (که گفته :) حسن بن فضّال فطحی مذهب و کافر و ملعون است و همه بنی فضّال فطحی هستند و حسن در گمراهی در رأس آنان قرار گرفته است (در اینجا گفتار ابن ادریس تمام می شود)؛ واز صاحب مدارک نیز، درقسمتی از کتابش، همین تعبیر حکایت شده و این، همچنان که می بینی، اشتباهی بزرگ، بلکه ظلمی عظیم است . چگونه ممکن است نسبت کفر، به کسی داد که مدائح زیادی را در حقّ او کرده اند، همان طور که شنیده ای از شیخ، نجاشی، کشی، ابن شهر آشوب، ابن طاووس، علّامه، ابن داود و غیر اینها .

باقر و امام صادق علیهما السلام) نقل می کند، که در مورد خمس فرمود : « خمس اللَّه و خمس الرسول للإمام، و خمس ذی القربی لقرابه الرسول و الإمام، و الیتامی یتامی آل الرسول ، و المساکین منهم ، و أبناء السبیل منهم . فلا یخرج منهم إلی غیرهم » (۱). ترجمه : خمس خدا اختصاص به امام دارد و خمس رسول نیز به امام اختصاص داده شده وخمس ذوی القربی اختصاص به خویشان پیامبر صلی الله علیه وآله دارد که امام باشد؛ و (مراد از) یتامی، ایتام رسولند و مسکینان از آنان و ابن السبیل از آنان، پس از بین آنان بیرون نمی رود، به غیر از اینکه به آنان داده شود . ۳ - مرحوم کلینی قدس سره از سلیم بن قیس، خطبه مفصّلی را که حضرت علی علیه السلام ایراد فرمودند، نقل می کند که آن حضرت در ضمن آن خطبه فرمود : « فنحن واللَّه عنی بذی القربی الّذی قرننا اللَّه بنفسه و برسوله صلی الله علیه وآله. فقال تعالی : فللَّه و لرسوله و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل (فینا خاصه) » (۲). ترجمه : به خدا سوگند مائیم مقصود خدا، از ذی القربی، که ما را به خود

۱- تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۲۵ ، حدیث ۲ ، باب ۳۶ ؛ استبصار : ج ۲ ، ص ۵۶ .

۲- روضه کافی : ج ۸ ، ص ۶۳ ، حدیث ۲۱ .

و رسولش (در آیه) مقرون ساخته، پس فرمود : خمس از خدا و رسولش و مال ذی القربی و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل ما است و بس . ۴ - مرحوم شیخ طوسی رحمه الله می فرماید : « علیّ بن الحسن بن فضّال، عن محمّد بن اسمعیل الزعفرانی، عن حماد بن عیسی، عن عمربن أذینه ، عن ابان بن أبی عیّاش ، عن سلیم بن قیس الهلالی عن أمیرالمؤمنین علیه السلام قال : سمعته یقول کلاماً کثیراً ثمّ قال : و اعطهم من ذلک کلّه سهم ذی القربی الّذین قال اللّه تعالی : « إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّهِ وَ مَآ أَنزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَومَ الْفُرقَانِ يَومَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ » نحن واللّه عنی بذی القربی و هم الّذین قرنهم اللّه بنفسه و بنبیّه صلی الله علیه وآله . فقال عزّوجلّ : « فأنّ للّه خمسه وللرّسول و لذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل » منّا خاصه . ولم یجعل لنا فی سهم الصدقه نصیباً . اکرم اللّه نبیّه و اکرمنا ان یطعمنا اوساخ ایدی الناس »(۱). ترجمه : سُلیم بن قیس هلالی - از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده - می گوید : از آن حضرت گفتار بسیاری شنیدم ، سپس آن بزرگوار فرمود : و ببخش از این همه سهم ذی القربی را، آن کسانی که خدای تعالی فرموده : اگر ایمان دارید به خدا و آنچه نازل کردیم بر بنده خود و روز جدا شدن (بین حقّ و باطل) روزی که دو گروه به هم رسیدند . به خدا قسم، خداوند ما را قصد کرده به ذی القربی و آنها کسانی هستند که خدا

۱- تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۲۶ ، حدیث ۳ ، باب ۳۶ .

آنان را به خود و پیامبرش صلی الله علیه وآله قرین ساخته و فرموده : خمس آن درآمدها اختصاص دارد به خدا و رسولش و ذی القربی و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل، از ما به خصوص .

و برای ما در سهم صدقه نصیب و بهره ای قرار نداده و ما را بزرگتر از این دانسته که پلیدیهای دستِ مردم را به ما بدهند(۱).

ص: ۱۷۸

۱- بعضی به سند این حدیث، ایراد و خرده گرفته و گفته اند که : راوی این حدیث علیّ بن الحسن بن فضّال است و او فطحی است . ولی در جواب باید گفت : این خرده گیریها در اثر بی اطّلاعی از علم رجال است . زیرا فطحی و فاسد المذهب بودن مضر به وثاقت راوی نیست . زیرا ممکن است کسی فاسد المذهب باشد ولی به اتّفاق علمای رجال مورد وثوق در نقل روایات باشد . همچنان که نجاشی، آن رجالی معروف، درباره وثاقت علی بن فضّال در کتاب خود (رجال نجاشی : ص ۱۸۱)، می گوید : « علی بن الحسن بن علی بن فضّال بن عمر بن ایمن مولی عکرمه بن ربعی الفیاض ابوالحسن، کان فقیه أصحابنا بالکوفه و وجههم و ثقتهم و عارفهم بالحدیث و المسموع قوله فیه . سمع منه شیئا کثیراً . و لم یعثر له علی زله فیه و لا مایشینه . و قلّ ما روی عن ضعیف . و کان فطحیّا ، و لم یرو عن أبیه شیئا . وقال: کنت اقابله وسنّی ثمان عشرهسنه بکتبه ولاافهم ادراک الروایات ولااستحلّ ان ارویهاعنه». ترجمه : علی بن فضّال، مولای عکرمه، فقیه شیعه در کوفه و مورد توجّه و وثوق و دانای به حدیث شیعه بود و گفتار او در حدیث پذیرفته می شد؛ و (عکرمه) از او مطالب زیادی شنیده بود و حتّی یک لغزش در حدیث از او ندیده و نه چیزی که سبب بی اعتباری او بشود، و کم اتّفاق می افتاد که از راوی ضعیفی روایت کند، و فطحی بود ؛ از پدرش چیزی روایت نمی کرد و می گفت : من در سنّ هجده سالگی کتابهای پدرم را با خود وی مقابله می کرده وآن وقت هنوز معنی روایت را نمی فهمیدم (و بدین جهت) حلال نمی دانم روایات را از او (پدرم) روایت کنم . و عجب است از شهرستانی ، که در کتاب « ملل و نحل » چاپ مصر ، تحقیق محمّد سیّد گیلانی (که به گفته علّامه امینی - در الغدیر : ج ۳ ، ص ۱۴۲ - دروغهای فراوان و نسبتهای نادرستی را در این کتاب آورده و به این جهت اعتبار ندارد)، در جلد اوّل صفحه ۱۷۰، به علی بن فضّال نسبت می دهد که وی قائل به امامت جعفر کذّاب بوده، در حالی که طبق گفته مامقانی در تنقیح المقال (ج ۲ ، ص ۲۷۹) اصلاً علی بن فضّال، زمان جعفر را درک نکرده، زیرا علی بن فضّال سال ۲۲۴ از دنیا رفته، وآن سال هنوز جعفر کذّاب متولّد نشده بود، زیرا پدر جعفر (حضرت امام هادی علیه السلام) در آن وقت دوازده ساله بود ؛ زیرا ولادت آن حضرت سال ۲۱۲ هجری بود و زمانی که جعفر ادّعای امامت کرد، سال ۲۶۰ هجری بود ؛ یعنی درست ۳۶ سال بعد از وفات علی بن فضّال، پس چگونه به امامت وی قائل شده است ؟!

۵ – مرحوم کلینی و شیخ طوسی رحمهما الله، از عبد صالح (موسی بن جعفر علیه السلام)، نقل می کنند که فرمود : « و نصف الخمس الباقی بین أهل بیته ، فسهم لایتامهم و سهم لمساکینهم و سهم لأبناء سبیلهم، یقسّم بینهم علی الکتاب و السنه (۱) » (۲). ترجمه : و نصف باقیمانده خمس بین اهل بیت آن بزرگوار تقسیم می شود، سهمی از یتیمانشان، سهمی از مساکینشان و سهمی از ابناء سبیلشان، که بین آنها مطابق کتاب و سنّت، تقسیم می شود . ۶ – شیخ طوسی رحمه الله از بعضی اصحاب مرفوعاً نقل می کند : « و النصف للیتامی والمساکین وابناء السبیل من آل محمّد علیهم السلام الّذین لاتحلّ لهم الصدقه و لا الزکاه . عوّضهم اللّه مکان ذلک بالخمس » (۳).

۱- فی بعض النسخ : [علی الکفاف و السعه].

۲- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۳۹ ، حدیث ۴ ؛ تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۲۸ ، حدیث ۲ ، باب ۳۷ ؛ استبصار : ج ۲ ، ص ۵۶ .

۳- تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۲۶ ، حدیث ۵ ، باب ۳۶ .

ترجمه : و نصف دیگر (خمس) از یتیمان و بینوایان و در راه ماندگانِ آل محمّد علیهم السلام است، که برای آنان صدقه و زکات حلال نیست . خداوند به جای صدقه و زکات، خمس را عوض قرار داده است . ۷ - سیّد مرتضی قدس سره (علیّ بن الحسین) در رساله محکم و متشابه، به نقل از « تفسیر نعمانی » ، با اسناد خود از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود : « ثمّ یقسم الثلاثه السهام الباقیه بین یتامی آل محمّد ومساکینهم وأبناء سبیلهم » (۱)

ترجمه : سپس سه سهم باقیمانده بین یتیمان آل محمّد و بینوایانشان و ابناءِ سبیل ایشان تقسیم می گردد . ۸ - در تفسیر عیّاشی، از محمّد بن مسلم نقل می کند که او از یکی از دو امام (امام باقر و امام صادق علیهما السلام) نقل می کند که از آن حضرت، نسبت به ذی القربی - در آیه خمس - پرسیدم ؟ آن حضرت فرمود : « هم أهل قرابه رسول اللّه علیه وآله السلام . فسألته : منهم الیتامی و المساکین وابن السبیل ؟ قال : نعم »(۲). ترجمه : آنان خویشان پیامبر صلی الله علیه وآله هستند .

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶، ص ۳۶۰، حدیث ۱۲ ، باب ۱ .

۲- تفسیر عیّاشی : ج ۲ ، ص ۶۱ ، حدیث ۵۰ .

پس پرسیدم : یتامی و مسکینان و ابن سبیل هم از ایشان هستند ؟ فرمود : بلی . ۹ – عیّاشی در تفسیر خود – ذیل آیه خمس – از منهال بن عمرو ، از علیّ بن الحسین علیهما السلام نقل می کند که فرمود : « لیتامانا، و مساکیننا و ابناء سبیلنا » (۱). ترجمه : این سهام مخصوص یتامی، و مساکین و ابن سبیلهای ما است . ۱۰ – صاحب مستدرک الوسائل از کتاب عاصم بن حمید الحنّاط ، نقل می کند از ابی بصیر که گفت : از اباجعفر (امام باقر علیه السلام) پرسیدم از خمس ؟ آن حضرت فرمود : « هو لنا، هو لأیتامنا و لمساکیننا و لإبن السبیل منّا » (۲). ترجمه : خمس از ما است ، خمس اختصاص به یتیمان ما و مسکینان ما و ابن سبیل ما دارد . ۱۱ – امام صادق علیه السلام می فرماید : « و الخمس لنا أهل البیت فی الیتیم منا و المسکین و ابن السبیل » (۳). ترجمه : خمس اختصاص به ما اهل بیت دارد (که مصرف می شود) در یتیم از ما و مسکین و ابن سبیل .

۱– تفسیر عیّاشی : ج ۲ ، ص ۶۳ ، حدیث ۶۳ .

۲– مستدرک الوسائل : ج ۷ ، ص ۲۸۹ ، حدیث ۷ ، باب ۱ ، من أبواب قسمه الخمس .

۳– دعائم الإسلام : ج ۱ ، ص ۳۸۶ .

با توجّه به اینکه هیچ احدی بین یتیم ومسکین وابن سبیل فرقی نگذاشته است . ۱۲ - سلیم بن قیس هلالی (متوفّای سال ۷۶ هجری) از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که آن امام فرمود : « فنحن الّذین عنی اللّه بذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل کلّ هؤلاء منا خاصه لانّه لم یجعل لنا فی سهم الصدقه نصیباً » (۱). ترجمه : پس مائیم کسانی که خداوند از ذی القربی و یتامی و مساکین وابن سبیل قصد کرده و همه این گروهها تنها از ما هستند، زیرا خداوند برای ما در سهم صدقه نصیبی قرار نداده است .

جواب روایاتی که دلالت بر تعمیم دارد

سؤال - آیا روایاتی هم در کتب احادیث هست که دلالت بر تعمیم داشته باشد، و از آنها استفاده شود که یتامی و مساکین و ابن سبیل اختصاص به خویشان رسول اللّه صلی الله علیه وآله ندارد ؟ جواب - بعضی از مغرضین، آنچه نیرو داشته اند صرف کرده اند که مدارکی، اگرچه علیل، برای تعمیم به دست بیاورند و بالاخره پس از تلاش، متجاوز از ده روایت پیدا، و به آنها استناد کرده اند . و از این ده روایت، سه روایت آنها اطلاق دارد و با روایات دوازده گانه گذشته تخصیص می خورد . و یک حدیث از آنها نه تنها تعمیم را اثبات نمی کند، بلکه بر خلاف تعمیم نیز می باشد .

۱- کتاب سلیم بن قیس : ج ۲ ، ص ۷۲۲ ، حدیث ۱۸ .

و یک حـدیث از آنها را ناقلِ حـدیث (مرحوم صـدوق) رد کرده است . و یک حـدیث از آنها علاوه بر اینکه از مدارک عامّه است، خود عامّه نیز آن را قبول ندارد . دو حدیث است که از نظر سـند ضعیف و بی اعتبار است . و یک حدیث دیگر را خود شخصِ مغرض ساخته و جعل کرده است . و معنا و مفهوم یک حـدیث باقیمانـده را نیز نفهمیده است . امّا سه حدیثی که مطلق است : ۱ - عن إسـحق، عن رجل، عن أبی عبداللَّه علیه السـلام قال : سألته عن سـهم الصّـفوه ؟ فقال : کان لرسول اللَّه صلی الله علیه وآله، ... ؛ و ثلاثه أسهام للیتامی و المساکین و أبناء السّبیل، یقسّمه الإمام بینهم (۱). ترجمه : اسحق از مردی نقل کرده، که سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السـلام از سـهم صفوه ؟ فرمود : ... ؛ و سه سهم از یتامی و بینوایان و ابناء سبیل است ، که امام علیه السـلام بین آنها تقسیم می کند . با قطع نظر از سند آن - مردی که اسحق (این حدیث را) از او نقل می کند ، معلوم نیست چه کسـی است و همین جهت ، موجب بی اعتبـاری حـدیث می گردد - در این روایت یتـامی و مسـاکین و ابن سبیل به طور مطلق ذکر شده است .

ص: ۱۸۳

۱- تفسیر عیّاشی : ج ۲ ، ص ۶۳ ؛ بحار الانوار : ج ۹۳ ، ص ۲۰۱ ، حدیث ۱۶ ؛ تفسیر برهان : ج ۲ ، ص ۸۸ ؛ وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۶۲ ، حدیث ۱۹ .

۲ – عن ربعی بن عبـداللَّه بن الجارود، عن أبی عبداللَّه علیه السـلام قال : کان رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله إذا أتاه المغنم أخذ صفـوه و کـان ذلـک له، ... ؛ ثمّ قسم الخمس الّـذی أخـذه خمسه اخمـاس یأخـذ خمس اللَّه عزّوجـلّ لنفسه ، ثمّ یقسم الاـربعه الاخمـاس بین ذوی القربی و الیتـامی والمسـاکین و أبنـاء السّبیـل یعطی کلّ واحـد منهم جمیعاً (۱). در این حـدیث نیز یتـامی و مسـاکین و ابناء سبیل مطلق است . ۳ – حضـرت رضا علیه السـلام در شرح آیه « و اعلموا أنّما غنمتم ... » فرمودند : « و أمّا قوله تعـالی : « و الیتـامی و المساکین » فإنّ الیتیم إذا انقطع یتمه، خرج من الغنائم و لم یکن له فیها نصیب ، و کـذلک المسـکین إذا انقطعت مسـکنته لم یکن له نصـیب من المغنم، و لایحلّ له أخذه » (۲). در این روایت ، نیز یتیم و مسـکین به طور مطلق آمـده است . بنـابر این ، سه روایت به روایات گذشـته، تخصـیص می خورد . و این اطلاق ، به طور کلّی از نظر فقهی، از اعتبار ساقط می گردد . امّا روایتی که بر خلاف تعمیم است : « عن زکریا بن مالک الجعفی ، عن أبی عبداللَّه علیه السـلام أنّه سأله عن قول اللَّه عزّوجلّ : « و اعلموا أنّما غنمتم ... ».

ص: ۱۸۴

۱– تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۲۸ ، حدیث ۱ ، باب ۳۷ ؛ استبصار : ج ۲ ، ص ۵۶ ، حدیث ۲ ، باب ۳۱ .
۲– عیون أخبار الرّضا علیه السلام : ج ۱ ، ص ۲۳۷ ، باب ۲۳ ، فی الفرق بین العتره و الاُمه .

فقال : أمّا خمس اللَّه عزّوجلّ فللرّسول يضعه فی سبيل اللَّه، و أمّا خمس الرّسول فلأقاربه ، و خمس ذوی القربی فهم أقرباؤه ، و اليتامی يتامی أهل بيته ، فجعل هذه الاربعه أسهم فيهم ، و أمّا المساكين و ابن السبيل، فقد عرفت أنّا لا نأكل الصدقه ، و لا تحلّ لنا. فهی للمساكين و ابناء السبيل » (۱).

شرح حديث

مرحوم صاحب حدائق قدس سره می فرمايد : و امّا قوله فی تتمّه الخبر : « و امّا المساكين و ابناء السّبيل » فقد عرفت أنا لانأكل الصدقه ...« إلی آخره » ؛ فيحتمل أن يكون المعنی فيه الإستدراك لمّا ورد فی آيه الزكاه من دخول المساكين وأبناء السّبيل فيها. فربّما يتوهّم عمومها للهاشميين أيضاً. فأراد عليه السلام دفع هذا الوهم بانّهم و ان دخلوا فی عموم اللفظين المذكورين، لكن قد عرفت انّ الزكاه محرمه علينا أهل البيت فلا تدخل مساكيننا و ابناء سبيلنا فيها. فلابدّ لهم من حصه من الخمس عوض الزكاه الّتی حرمت عليهم. و من أجل ذلك فرض لهم فی هذه الآيه حصه من الخمس . و حينئذ فقوله : « فهی للمساكين و ابناء السّبيل » إمّا راجع إلی الصدقه، و حينئذ فالمراد بالمساكين و ابناء السّبيل من ذكر فی آيه الزكاه. و حاصل المعنی ما قدمناه، و إمّا راجع إلی الحصه الّتی من الخمس بقرينه المقام و ان لم تكن مذكوره فی اللفظ .

ص: ۱۸۵

۱- قبلاً ترجمه و مدارك اين حديث ذكر شد .

و حینئذ فالمراد بالمساکین و ابناء السّبیل من الهاشمیین . و مرجع الاحتمالین إلی ما قدمناه »(۱) ترجمه : امّا اینکه در آخر خبر آمده که : امّا مساکین و ابناء سبیل، پس تو می دانی که ما صدقه نمی خوریم ... «تا آخر» . احتمال دارد که مقصود این باشد : که چون ممکن است توهّم شود که مساکین و ابن سبیل ، در آیه زکات ، شامل بینوایان و ابن سبیل از بنی هاشم نیز هست، امام علیه السلام خواسته ، این توهّم را دفع نماید به اینکه گرچه بنی هاشم نیز درعموم دو لفظ مساکین و ابن السبیل (درآیه زکات) داخل هستند. ولی دانستی که زکات بر اهل بیت علیهم السلام، حرام شده است . پس مساکین و ابناء سبیل از ما، داخل عموم آیه زکات نیستند . پس ناچار سهمی از خمس به جای زکات نیز که بر آنان حرام شده، به آنان اختصاص دارد . بنابراین وقتی که امام علیه السلام که می فرماید : « فهی للمساکین و ابناء السّبیل »، ضمیر « هی » یا به صدقه برمی گردد . پس در این هنگام، مقصود از مساکین و ابناء سبیل کسانی هستند که در آیه زکات ذکر شده اند . و حاصل معنی همان است که گفتیم : (زکات مخصوص مساکین و ابناء سبیل از غیر بنی هاشم است) .

۱- الحدائق الناضره، محقّق بحرانی : ج ۱۲ ، ص ۳۷۷ .

و یـا ضـمیر به بخشـی از خمس برمی گردد - که در آیه، این مرجع ذکر نشـده - لکن قرینه مقـام بر آن دلالت دارد . در این هنگـام مقصود، مسـاکین و ابنـاء سبیـل بنی هـاشم می باشـند (یعنی این سـهم از خمس ، به مساکین و ابناء سبیل از بنی هاشـم اختصـاص دارد) . به هر حـال بـازگشت هر دو معنی به همـان مطلبی است که گفتیم . یـک بـار دیگر عبـارت مرحوم صاحب حـدائق را بخوانیـد و با حـدیث تطبیق دهید و قضاوت کنید که آیا حدیث دالّ بر تعمیم است ؟ یا - به عکس - دلالت دارد بر اینکه خمس، سـهم فقراء و ابنـاء سبیـل بنی هـاشم است و بس ! امّـا حـدیثی که خودِ ناقل آن را بی اعتبار می دانـد : در کتاب عیون أخبـار الرّضـا علیه السـلام چنین آمـده است : « علیّ بن ابراهیم از پـدرش و او از محمّـد بن سـنان روایت می کنـد که او گفت: درنزد مولای خود حضـرت رضا علیه السلام در خراسان بودم، که مردی از صوفیّه سرقت کرده بود . خبرش را به مأمون دادند . مأمون به احضار وی امر نمود . همین که نظر مأمون به آن مرد افتاد، آن را پارسا یافت که در میان چشمان او اثر سجده نمایان بود . مأمون به او گفت : بـدا به این آثار جمیله و این کردار زشت . آیا با این آثار جمیله و ظاهر آراسـته، نسـبت دزدی به تو داده می شود ؟ آن مرد گفت : من این سرقت را از روی اضطرار کرده ام، نه از راه اختیار و این در حالی است که تو حقّ مرا از « خمس » و « فی ء » مانع شدی .

برای اینکه خدا خمس را شش قسمت، تقسیم کرده و فرموده : « و اعلموا أنّما غنمتم...» . و « فی ء » را نیز شش قسمت تقسیم کرده، آنجا که فرموده است : « ما افاء اللَّه علی رسوله ... ». آن مرد گفت : تو حقّ مرا منع کردی، در حالی که من ابن السّبیل هستم و دستم (از خانه و مالم) بریده است، و نیز مسکین هستم و نمی توانم به چیزی رجوع کنم، و نیز من از جمله حاملین قرآن هستم . مأمون گفت : آیا من حدّی از حدود خدا و حکمی از احکام خدا را، که درباره سارق است، برای این افسانه های تو معطّل گذارم ؟ آن مرد صوفی گفت : اوّل خودت را پاک کن، آنگاه به غیر خود بپرداز . و حقّ خدا را اوّل بر خود اقامه کن، آنگاه به غیر خود . مأمون روی خود را به حضرت رضا علیه السلام کرد و گفت : این مرد چه می گوید ؟ حضرت فرمود: این شخص می گوید: چون تو دزدی کرده ای،اوهم دزدی کرده است. مأمون در غضب شدیدی فرو رفت ... . (بار دیگر) مأمون متوجّه حضرت رضاعلیه السلام شد وگفت: شما درباره او چه رأی می دهید ؟ حضرت فرمود : خدای تعالی به محمّد صلی الله علیه وآله فرمود : « فللَّه الحجّه البالغه » ؛ یعنی : برای خدا حجّت بالغه است ؛ و حجّت بالغه آن است که همین که به جاهل رسید، او را به جهلش آگاه می کند، چنانچه عالم آن حجّت را به وسیله علمش

می دانـد ؛ و دنیـا و آخرت به حجّت قـائم انـد، و این مرد حجّت خـود را آورد » (۱). کسـانی که این حـدیث را دلیل بر تعمیم گرفته اند، می گویند : « مسـلّماً آن مردِ صوفی از بنی هاشم نبوده و ضمناً در حضور حضرت رضا علیه السلام و مأمون، که هر دو از بنی هاشم بودنـد ، ادّعای خمس و سـهم مسـکین و ابن سبیل کرد و حضـرت رضا علیه السـلام او را تصـدیق نمود . پس معلوم شـد که مسـکین و ابن سبیـل، در آیه مساکین و ابن سبیل، عموم مسـلمین انـد ... ». ولی جالب این است که خود مرحوم صـدوق قدس سره بعد ازنقل این حدیث می فرماید: « قال مصـنف هذا الکتاب رحمه الله : روی هذا الحدیث کما حکیته و أنا بری ء من عهـده صـحّته »(۲). ترجمه : مصـنف این کتـاب گویـد : این حـدیث همچنـان که نقل کردم، روایت شـده، ولی من صحّت آن را به عهـده نمی گیرم . امّـا حـدیثی که از عـامّه نقل شـده و مورد قبول خود آنان هم نیست : حـدیثی از تفسـیر ابن عبّاس (حبر الامّه)، که در حاشـیه «الـدرّ المنثور» سـیوطی چاپ شـده است، که ملخّص تفسـیرش این است که : « چه در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و چه در زمان خلفای راشدین، یتامی و مساکین و ابن سبیل ، یتیمان و مسکینان

ص: ۱۸۹

۱- عیون أخبار الرّضا علیه السلام : ج ۲ ، ص ۲۳۷ ، حدیث ۱ ، باب ۵۹ .

۲- همان مدرک : ص ۲۳۸ .

و ابن سبیلـن بنی هاشم نبودنـد، بلکه عموم مسـلمین هسـتند » (۱). مخفی نمانـد که این تفسـیر را صـاحب قـاموس (ابو طاهر محمّد بن یعقوب فیروز آبادی) جمع آوری کرده و خود مؤلّف، اوّل سوره بقره اظهار نموده که این تفسـیر به وسیله محمّد بن مروان ، معروف به سـدی صـغیر ، از کلبی (محمّـد بن صائب) ، از ابی صالح، از ابن عبّاس نقل شده است . و سـیوطی در این باره می نویسـد : « فإن إنضم إلی ذلک (أی إلی طریق الکلبی) روایه محمّـد بن مروان السـدی الصـغیر فهی سلسـله الکـذب » (۲). ترجمه : اگر به طریق کلبی، روایت محمّد بن مروان (سدی صـغیر) ضـمیمه گردد، این سلسـله سند، سلسله دروغ است . و نیز سـیوطی در همان صـفحه از آن می نویسـد : « روی من طریق ابن عبـدالحکم قال : سـمعت الشافعی یقول : لم یثبت عن ابن عبّاس فی التفسـیر إلّا شبیه بمأه حدیث » (۳) ترجمه : از طریق ابن عبـدالحکم روایت شـده که شـافعی می گفت : از ابن عبّاس ثابت نشده ، مگر حدود صد حدیث . و باز سیوطی درباره کلبی می نویسد :

۱- حاشیه درّ المنثور : ج ۲ ، ص ۱۶۴ .

۲- الاتقان : ج ۲ ، ص ۱۸۹ .

۳- همان مدرک .

« و الكلبی اتهموه بالکذب و قد مرض فقال لأصحابه فی مرضه : کلّ شی ء حدثتکم عن أبی صالح کذب » (۱). ترجمه : کلبی را به دروغ گوئی متّهم کرده اند و اینکه وی مریض شده، و در حالِ بیماریش به اصحابش گفت : هر چه از ابی صالح حدیث کرده ام دروغ است . و بی جهت نیست که محمّد حسین الذهبی، استاد علوم قرآن و حدیث در دانشگاه الأزهر، می نویسد : « انّ هذا التفسیر المنسوب إلی ابن عبّاس لم یفقد شیئاً من قیمته العلمیه فی الغالب وانّما الشی ء الّذی لا قیمه له فیه هو نسبته إلی ابن عبّاس » (۲). ترجمه : این تفسیری که به ابن عبّاس نسبت می دهند، هنوز در غالب (حوزه ها) ارزش علمی خودش را از دست نداده، تنها چیزی که ارزشی در آن نیست، نسبت دادن این تفسیر است به ابن عبّاس . دقّت کنید، کاسه از آش داغترها با یک طمطراق عجیبی به تفسیر ابن عبّاس استناد می کنند. در حالی که آنها، روایات بنی فضّال را بی ارزش می دانند . امّا دو حدیثی که از نظر سند ضعیف و بی اعتبار است : اوّل - حدیثی که منقول از تحف العقول، منسوب به حسن بن علیّ بن حسین بن شعبه حرّانی است، که حضرت صادق علیه السلام فرمود :

۱- درّ المنثور : ج ۶ ، ص ۴۲۳ .

۲- التّفسیر و المفسّرون : ج ۱ ، ص ۸۲ .

« فأنفذ سـهماً لأيتام المسـلمين و سهماً لمساكينهم . و سهماً لإبن السّبيل » (۱). به فرض اینکه نسـبت این کتاب به علیّ بن شعبه درست باشد، و به فرض اینکه علیّ بن شـعبه، شـخص معروف و جلیل القدر باشد، و به فرض اینکه عباراتِ احادیث این کتاب نقـل به معنی نباشـد،تمـام احادیث منقوله در این کتاب، مرسـله و خالی از سـند است و بـدین جهت اعتبار نـدارد . همچنان که استاد اعظم، علّامه حاج میرزا فتاح شهیدی تبریزی، می فرماید : « هذا ما یرجع إلی سندها، و ملخّصه عدم ما یوجب اعتبارها من حیث الإرسال » (۲). دوّم – حدیثی است که ازمسـند زید بن علیّ بن الحسـین علیهما السلام نقل شده و این کتاب مورد استناد هیـچ یـک از فقهای شـیعه نبوده و نیست ؛ زیرا این کتاب از زیـدیّه است و عجیب است از شـخص مغرضـی که از روایات بنی فضّـ ال، به خـاطر فطحی بودن می گریزد – بـا اینکه قبلاًـ گفتیم : فطحیّه از همه فِرَق به شیعه نزدیکترنـد – ولی در این مورد به کتاب زیـدیّه پناهنـده می شود . امّا حـدیثی که خود جعل کرده و ساخته انـد : حـدیثی است از روضه کافی ، از ابی حمزه ؛ از حضـرت باقر علیه السلام نقل کرده اند ، که می فرماید : « إنّ اللّه جعل لنا أهل البیت سهاماً ثلثه ... » ؛ تا آنجا که می فرماید : « دون سهام الیتامی و المساکین و ابن السّبیل فانّها لغیرهم ».

۱- تحف العقول : ص ۳۴۱ .

۲- هدایه الطالب، در شرح مکاسب مرحوم شیخ انصاری : ص ۲ .

چنین حدیثی در کتاب روضه کافی وجود ندارد و این افراد جعّال فکر می کنند کتب شیعه سوخته شده و خاکسترش نیز به باد رفته است . و یا گمان می کنند که خوانندگان ، حوصله مراجعه به کتاب اصل را ندارند و چشم بسته، مجعولات را می پذیرند . واقعاً حیرت انگیز است که چگونه این بی دینان ملاحظه آبروی خویش را هم ننموده و برای ایجاد وسوسه در قلوب مردم مسلمان ، از هیچ عمل ناشایستی خودداری نمی کنند . امّا حدیثی که معنای آن را نفهمیده اند : حدیثی است - مربوط به « فی ء » - که از امام محمّد باقر علیه السلام نقل شده که فرمودند : « فهذا بمنزله المغنم ، کان أبی علیه السلام یقول ذلک و لیس لنا فیه غیر سهمین : سهم الرسول و سهم القربی ثمّ نحن شرکاء النّاس فیما بقی » (1). ترجمه : « فی ء » که از اهل قری به دست می آید به منزله غنیمت است ، پدرم این مطلب را می گفت ؛ برای ما در این « فی ء » سهمی جز سهم رسول و سهم قربی نیست . سپس فرمود : ما در آنچه باقی می ماند شریک مردم هستیم .

۱- تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۳۴ ، حدیث ۱۰ ، باب ۳۸ .

در این حدیث حضرت علیه السلام می فرماید : « فی ء » بر دو نوع است : ۱ – «فی ء»ای که در سوره حشر (۱) است ؛ و این « فی ء » آن است که پیامبر صلی الله علیه وآله با لشکر خود به جنگ رفته، ولی قبل از وقوع جنگ ، دشمن اموال خود را واگذار کرده و به دست خود اموال را تقدیم کرده، بدون اینکه خونی ریخته شود . این « فی ء » اختصاص به پیامبر صلی الله علیه وآله دارد و بعد از پیامبر اختصاص به امام علیه السلام دارد و اشخاص دیگری در آن، سهیم نیستند . ۲ – «فی ء»ای که در آیه : « مَّآ أَفَآءَ اللَّهُ عَلَی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَی ... » (۲) است ؛ و آن فی ءای است که با حمله به دشمن به دست آمده و آن ، حکم غنیمت را دارد، که باید ابتدا، به پنج سهم تقسیم شود. یک سهم از خدا و رسول و ذی القربی و یتامی و مساکین و ابن سبیل اهل بیت (که از چهار سهم اخیر، در روایت به «سهم القربی» تعبیر شده). و چهار پنجم آن مالِ عموم مردم است، که ممکن است این چهار گروه نیز از آن چهار پنجم سهم ببرند . به خاطر همین امر است که حضرت در روایت فرموده : این « فی ء » به منزله «غنیمت» است، و ما دو سهم می بریم. یک سهم رسول – که در حقیقت دو سهم است، که عبارت از سهم خود پیامبر صلی الله علیه وآله و سهم خدا – که به او واگذار شده است . و دیگری، سهم قربی که شامل هر چهار مصرف در آیه است .

۱– حشر / آیه ۶ : « وَ مَآ أَفَآءَ اللَّهُ عَلَی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَآ أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَ لَا رِکَابٍ ... ».
۲– حشر / آیه ۷ .

و بعـد می فرماید : ما در آنچه باقی می ماند – که چهار پنجم باشد – با مردم شـریک هستیم (۱). و این افراد مغرض یا جاهل، چون معنی حدیث را درک نکرده، خیال می کنند که امام می فرماید : « به ما فقط دو سهم می رسد، سهم پیامبر صلی الله علیه وآله و سـهم ذی القربی »، و قربی فقط ذی القربی است . بنابر این، سه سـهم دیگر باقی می ماند : یتامی، مساکین وابن السبیل . و ما در این سه سـهم با همه مردم، شریک هستیم . در صورتی که اوّلاً : همه مردم از این سه سهم بهره نمی برند . و ثانیاً : امام علیه السـلام در آن سه سـهم، شـریک نیست . اقـوال علمـای شـیعه، در یتـامی و مسـاکین و ابن سبیـل، در آیه خمس از دلائـل گذشـته معلوم شد که یتامی و مساکین و ابن سبیل در آیه خمس ، تنها یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان آل محمّداند (بنی هاشم)، نه عموم یتیمان و مساکین و أبناء سبیل . و عموم فقهای شـیعه به اسـتناد ظاهر کتاب و روایات متعـدّده ای که محـدّثین آنها را نقل فرموده انـد، به همین قول قائلنـد . در کتاب زبـده المقال آمـده است : « امّا المراد بالیتامی و المساکین و ابن السبیل فهم المتّصفون بهذه الصّفات

۱- برای روشن شدن این معنی به کتاب مسالک الأفهام (ج ۲ ، ص ۹۴) مراجعه فرمائید

من أقرباء الرّسول صلى الله عليه وآله دون غيرهم . و يدلّنا عليه ايضاً اجماع اصحابنا اجماعاً محصلاً، مضافاً إلى اتّفاق رواياتهم على ذلک » (۱). ترجمه : مراد از یتامی و مساکین و ابن سبیل کسانی هستند که این صفات را دارا هستند، از نزدیکان پیامبر صلی الله علیه وآله نه دیگران . و اجماع اصحاب ما، بر این مطلب ما را راهنمایی می کند ، آن هم اجماع محصل (یعنی، اجماع برای ما نقل نشده، بلکه ما خود این اجماع را در کتب و اقوال قدما یافته ایم). مضافاً به اینکه روایات ائمّه هدی علیهم السلام بر این مطلب اتّفاق دارد . از این گفتار معلوم می شود که هیچ فردی – در این مسأله – از فقهای شیعه خلافی نکرده است . و فعلاً مجالی نیست که گفتار همه فقهاء را در این زمینه بیاوریم ، تنها گفتار عدّه ای از بزرگان شیعه را نقل می کنیم زیرا اشخاص مغرض یا جاهلی ناجوانمردانه آن فقها را متّهم به قول خلاف کرده اند : ۱ – مرحوم کلینی قدس سره، صاحب کافی، در این باره می نویسد : « إنّ اللّه تبارک و تعالی جعل الدنیا کلّها بأسرها لخلیفته حیث یقول للملائکه : « إنّی جاعل فی الأرض خلیفه » فکانت الدنیا بأسرها لآدم و صارت بعده لأبرار ولده و خلفائه، فما غلب علیه أعداؤهم ثمّ رجع إلیهم بحرب أو غلبه، سمّی : فیئاً.

۱- زبده المقال، تقریرات خمس آیه اللّه بروجردی رحمه الله : ص ۷ .

و هـو أن يفی ء إليهم بغلبه و حرب. و كـان حكمه فيه مـا قـال اللَّه تعـالی : « و اعلموا أنّمـا غنمتم ... » فهو للَّه و للرّسول و لقرابه الرّسول » (۱). ترجمه : خداونـد تبارک و تعالی همه دنيا را برای خليفه خود قرار داده است ؛ آنجا که می فرمايد : « إنّی جاعل فی الأرض خليفه » ، پس همه دنيـا از آنِ آدم بود و پس از او، ملک نيکان از فرزنـدان و خلفای وی گرديـد . پس آن اموالی که دشـمنانشان به آن دست يافتند، سپس با جنگ يا قهر و غلبه به آنان، (به نياکان و خلفای آدم) بازگشت نمود، (آن اموال) « فی ء » ناميـده شـده، (و سرّ اينکه اين اموال « فی ء » ناميده شده آن است که) آن اموال به قدرت جنگ به آنان بازگشت نموده است . و حکم «فی ء» همان است که خداوند متعال فرموده : « بدانيد آنچه را به غنيمت گرفته ايد، از آن خدا و رسول و خويشـان وی و يتامی و مساکين و ابن سبيل است »، پس، خمس مال خـدا و پيامبر صـلی الله عليه وآله و خويشان آن حضـرت است . ملاحظه فرمائيـد، مرحوم کلينی پس ازذکر آيه شـريفه، که مصـرف خمس را در شـش مورد حصـر کرده، می فرمايـد: «پس خمس مال خـدا وپيامبر وخويشان اوست»؛ و اگر ايشان قائل به تعميم بود ، بايد کلمات ديگری به اين جمله افزوده باشـد و بگويـد : « فهو للَّه و للرّسول و لقرابه الرّسول و لليتامی و المساکين و ابن السبيل ». به علاوه ، در ذيل اين بحث ، ايشان بيسـت و هشت روايت نقل فرموده که در

۱- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۳۸ ، کتاب الحجّه ، باب الفی ء و الأنفال ... .

هیچ یـک از آنهـا اسـتفاده اطلاق یا تعمیم در مورد یتامی و مساکین و ابناء سبیل دیـده نمی شود ؛ بلکه در روایت اوّل، از آن روایتها، از امیرالمؤمنین علیه السـلام نقل کرده، که می فرماید : « فقال : « ما أفاء اللَّه علی رسوله من أهل القری فللّه و للرّسول و لـذی القربی و الیتامی و المساکین » منّا خاصّه » (۱). ملاحظه نمائیـد که چگونه حضـرت می فرماید : یتامی و مساکین از ما، به خصوص است . و در ضـمن روایتی از موسـی بن جعفر علیهمـا السـلام نقـل می کنـد : « و نصف الخمس البـاقی بین أهل بیته، فسـهم لیتامـاهم و سـهم لمساکینهم و سـهم لأبناء سبیلهم » (۲). ترجمه : نصـف باقیمانـده از خمس، بین اهـل بیت پیـامبر علیهم السـلام تقسـیم می شود ، سهمی حقّ یتیمان اهل بیت و سهمی حقّ مسکینان آنها و سهمی حقّ ابن سبیل از آنان است . چگونه ممکن است مرحوم کلینی بر خلاـف روایـاتی که خود نقـل می کنـد ، فتوی بدهـد ؟! در صورتی که در هیـچ یک از بیست و هشت روایتی که نقل فرموده ، اطلاق یا عمومی در مورد یتامی و مساکین و ابناء سبیل به چشم نمی خورد .

۱- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۳۹ ، حدیث ۱ . از ۳۴۱ تا ۴۹۰

۲- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۳۹ ، حدیث ۴ .

۲ – مرحوم شیخ طبرسی قدس سره ذیل آیه « و اعلموا أنّما غنمتم ... » می نویسد : « اختلف العلماء فی کیفیه قسمه الخمس و من یستحقّه علی أقوال : « أحدها » ما ذهب الیه أصحابنا و هو انّ الخمس یقسّم علی ستّه أسهم :

فسهم للّٰه وسهم للرّسول و هذان السهمان مع سهم ذی القربی للإمام القائم مقام الرسول صلی الله علیه وآله و سهم لیتامی آل محمّد و سهم لمساکینهم و سهم لأبناء سبیلهم لا یشرکهم فی ذلک غیرهم لأنّ اللّٰه سبحانه حرم علیهم الصّدقات ... » (۱). ترجمه : علماء (عامّه و خاصّه) در کیفیّت تقسیم خمس اختلاف کرده اند بر چند قول ؛ یکی از آن اقوال، قولی است که اصحاب ما (شیعه) عقیده دارند و آن این است که خمس به شش قسمت تقسیم می شود : سهمی حقّ خدا است ، سهمی از آنِ رسول و این دو سهم با سهم ذی القربی، حقّ امامی است که جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله است، وسهمی حقّ ایتام آل محمّد وسهمی حقّ مسکینان از آنان است، که غیر آل محمّد، با آنان شریک نیست ؛ زیرا خداوند صدقات را بر ایشان حرام فرموده است . و شیخ طبرسی در ادامه مطلب فوق می نویسد : « «و الیتامی و المساکین و ابن السبیل» قالوا : انّ هذه الاسهم الثلاثه لجمیع النّاس و انّه یقسّم علی کلّ فریق منهم بقدر حاجتهم . و قد بیّنا ان عندنا یختص بالیتامی من بنی هاشم و مساکینهم و ابناء سبیلهم » (۲).

ص: ۱۹۹

۱- مجمع البیان : ج ۴ ، ص ۵۴۳ .

۲- مجمع البیان : ج ۴ ، ص ۵۴۴ .

ترجمه : (اهل سنّت) گفته اند که این سه سهم حقّ همه مردم است و تقسیم می شود به هر گروهی از آنها به مقدار نیازشان . و ما قبلاً بیان کردیم که نزد ما (شیعه) این سهام اختصاص دارد به یتامی از بنی هاشم و مسکینان آنها و ابن سبیل از آنها . و امّا آنچه آن بزرگوار در جلد نهم « مجمع البیان » می نویسد : « و قال جمیع الفقهاء : هم یتامی الناس عامه و کذلک المساکین و أبناء السبیل وقد روی ایضاً ذلک عنهم علیهم السلام »(۱). ترجمه : همه فقهاء گفته اند : اینها یتامی و مساکین و ابناء سبیل همه مردم است . اوّلاً : این جملات، مربوط به آیه خمس نیست ، بلکه مربوط به بحث « فی ء » است که آن بزرگوار در ذیل آیات سوره حشر فرموده . و ثانیاً : مراد ایشان از فقهاء، فقهای عامّه است، به دلیل اینکه در تفسیر همین آیه فی ء، در همین صفحه، می فرماید : « « ما أفاء اللَّه علی رسوله من أهل القری » أی : من أموال کفّار أهل القری « فللّه » یأمرکم فیه بما أحبّ « و للرَّسول » بتملیک اللَّه ایّاه « و لِذی القُربی » ؛ یعنی : أهل بیت رسول اللَّه و قرابته و هم بنو هاشم « و الیَتامی و المَساکین و ابن السَّبیل » منهم لأنّ التقدیر : و لذی قرباه و یتامی أهل بیته و مساکینهم و ابن السبیل منهم » (۲). ترجمه : « آنچه خداوند به پیامبر خود برمی گرداند از اهل دهکده ها » یعنی

۱- مجمع البیان : ج ۹، ص ۲۶۱ .

۲- مجمع البیان : ج ۹، ص ۲۶۱ .

از اموال کفّار اهل دهکـده ها « حقّ خداست » که به هر راهی که دوست داشـته باشد، فرمان مصـرف آن را می دهد ؛ « و حقّ پیامبر است » به جهت اینکه خداونـد به وی تملیک فرموده ؛ « و حقّ ذی القربی است » ؛ یعنی اهل بیت رسول خـدا و خویشان آن حضـرت که بنی هاشم انـد ؛ « و یتامی و مساکین و ابن سبیل » از آنان . زیرا تقدیر آیه چنین است : و حقّ خویشان پیامبر و یتیمـان اهـل بیت او و مسـکینان آنهـا و ابن سبیـل از آنها است . این نظریّه آن بزرگوار است . چگونه ممکن است که ایشان – درتفسـیر آیه – باجمیع فقهای شـیعه مخالفت کند؟! به این قرینه، معلوم می شود که مراد ایشان از فقهاء، فقهای اهل سنّت اند .

۳ – امّا قول ابن جنید، ملقّب به «اسکافی» ؛ آنچه از ایشان نقل شده این است که : « در صورتی که خویشان پیامبر و اهل بیت (آل محمّـد) از این سه سـهم مسـتغنی و بی نیاز شونـد ، باید این سـهام را به مصـرف غیر آنها رسانید » . نه اینکه ایشان به طور مطلق، معتقد باشند که این سه سهم حقّ یتیمان ومسکینان و ابن سبیلان مسلمین است . و مرحوم حاج آقا رضا همدانی این قول را از ابن جنیـد نقـل فرموده و کلام وی را ردّ می کنـد و می فرمایـد : « و ثلثه من الاسـهم السـتّه و هی نصف الخمس للایتام و المساکین و ابناء السبیل من أقارب النّبی صـلی الله علیه وآله ممن حرّم علیهم الصـدقه . بلا خلاف فیه علی الظاهر بیننا کما یـدلّ علیه النصوص الکثیره الّتی تقدّم جمله منها .

نعم، حکی عن ابن الجنیـد انّه جعلهـا مع اسـتغناء ذوی القربی لمطلق الایتام والمساکین و ابناء السبیل . و فیه ما لا یخفی، فإنّه ان استند فی ذلک إلی إطلاق الکتاب و اغمض عمّا ورد فی تفسیره . فلا وجه لتقیده باستغناء ذوی القربی . و إن استند إلی الأخبار المفسـره له فمقتضاهـا قصـر الخمس علی بنی هـاشم و عـدم التعـدّی عنهم . خصوصـاً بعـد الالتفـات إلی ما وقع فی بعضـها من التصـریح بانّ الزائـد عمّا یحتاجون إلیه للإمام علیه السـلام و علی الإمام تکمیل ما نقص » (۱). ترجمه : سه سـهم از شش سهم (۳۶) و آن نصف خمس است، حقّ ایتام و مساکین و ابناء سبیل از خویشان پیامبر صلی الله علیه وآله است، از کسانی که صدقه بر آنهـا حرام است ؛ بـدون اینکه در این حکم بین مـا (امـامیّه) خلافی باشـد، علی الظاهر، همچنان که نصوص فراوانی بر آن دلالت دارد – که مقـداری از آنها گذشت . آری از ابن جنید نقل شده که وی این سـهام را در صورت بی نیازی ذوی القربی، حقّ همه یتـامی و مساکین و ابناء سبیل قرار داده است . و در این گفتار ایرادی آشـکار به نظر می رسـد و آن این است که وی اگر در این مطلب به اطلاق قرآن استناد کرده (۲)، پس این تقییـد (بی نیازی ذوی القربی) وجهی ندارد، و اگر به اخباری که کتاب را تفسیر می کند استناد کرده، مقتضای اخبار انحصارِ خمس به بنی هاشم و تجاوز نکردن از آنها است . پس از توجّه به آنچه در پاره ای از روایات واقع شده، که تصریح کرده اند به اینکه

۱- مصباح الفقیه : ج ۳، ص ۱۴۵ ، کتاب الخمس .

۲- و از آنچه در تفسیر آیه آمده، چشم پوشیده است .

زائد بر آنچه آنها به آن نیاز دارند، حقّ امام است و بر امام لازم است کمبود آنها را تکمیل کند . صاحب ریاض نیز عین همین، مطلب را از ابن جنید نقل فرموده و به نقد گفتار وی پرداخته، می فرماید : « بل لا خلاف فیه بظاهر جداً إلّا من الاسکافی . فلم یشترطه، بل جوّز صرفه إلی غیرهم من المسلمین، مع استغناء القرابه عنه . و هو مع ندوره، مستنده غیر واضح عدا اطلاق الادله المقیده بالنصوص المستفیضه المنجبره قصورها أو ضعفها بالشهره العظیمه بل الاجماع حقیقه کما فی الانتصار . و امّا الاستدلال له بإطلاق الصحیح الماضی فغفله واضحه . إذ الفعل لا عموم له، کما عرفته » (۱). ترجمه : بلکه خلافی در این مطلب مشاهده نشده، مگر از اسکافی (ابن جنید) ؛ پس (قرابت) را شرط نکرده؛ بلکه جائز دانسته به غیر آنها از مسلمین نیز داده شود، مشروط به اینکه ذوی القربی از آن بی نیاز باشند . و این قول، با اینکه نادر است و دلیلش روشن نیست غیر از اطلاق ادلّه ای که مقیّد شده است به روایات مستفیضه که قصور یا ضعفش به شهرت عظیمه، بلکه به اجماع واقعاً جبران می شود ، همچنان که در انتصار آمده . و امّا استدلال بر این مطلب به اطلاق خبر صحیح گذشته، غفلتی آشکار است ؛ زیرا فعل – همچنان که دانستی – عمومیّت برای آن نیست .

۱- ریاض المسائل، سیّد علی طباطبائی : ج ۱ ، ص ۲۹۶ .

و همچنین صاحب مدارک ، قول ابن جنید را نقل فرموده ، و سپس دلیل (اسکافی) ابن جنید را به این صورت ذکر می کند : « و الظاهر أن هذا القید [إذا استغنی عنها ذوی القربی] علی سبیل الافضلیّه عنده، لا علی سبیل التعیین . و یدلّ علی ما ذکره إطلاق الآیه الشّریفه ... ». ترجمه : ظاهر این است که این قید (یعنی قیدی که ابن جنید فرموده : هنگامی که ذوی القربی از خمس بی نیاز شدند) نزد وی بر سبیل افضلیّت است نه بر سبیل تعیین . و دلیل گفتار وی (ابن جنید) اطلاق آیه شریفه است ... . و در دنباله این مطلب می فرماید : « ... و هو جید لو کان النص المتضمّن لذلک صالحاً للتقیید . و کیف کان، فلا خروج عمّا علیه الأصحاب »(۱). ترجمه : این قید خوب است در صورتی که روایتی که متضمّن این قید است، صلاحیّت برای تقیید (مطلقات) داشته باشد . و به هر حال، از آنچه اصحاب بر آن شده اند (فتوای علمای امامیّه) راه فراری نیست . و صاحب حدائق بعد از نقل ابن جنید و فرمایش صاحب مدارک، می فرماید :

۱- مدارک الأحکام، سیّد محمّد عاملی : ج ۵ ، ص ۴۰۰ .

« أقول : العجب منه – قدّس سرّه – فی میله إلی هذه الأقوال الشاذه النادره المخالفه للأخبار المتکاثره و اتّفاق الأصحاب قدیماً و حدیثاً من ما ذکر هنا و ما تقدم بمجرد هذه الخیالات الضّعیفه و التّوهّمات السّخیفه . و لا ریب أن ما ذکره ابن الجنید هنا هو مذهب العامّه، کما نقله فی المعتبر ... »(۱). ترجمه : من می گویم : عجب است از ایشان در اینکه به این اقوال شاذّه نادره که مخالف اخبار فراوان و (مخالف) اتّفاق اصحاب قدیم و جدید است، از آنچه در اینجا و جلوتر ذکر شده به مجرّد این خیالات سست و بی اساس و این توهّمات بی ارزش، که به این رأی تمایل پیدا کرده است . و شکّی نیست آنچه ابن جنید در اینجا فرمود، مذهب اهل سنّت است – همچنان که در کتاب معتبر نقل کرده است . سپس به شدّت به مذهب ابن جنید تاخته و آن را به باد انتقاد گرفته، و با منطقی جالب قول وی را ردّ کرده است، سپس فرموده : « لم یخالف فی هذه المسأله سوی ابن الجنید الّذی طعن علیه الأصحاب بموافقته العامّه فی جمله من فتاواه و منها هذا الموضع » (۲). ترجمه : مخالفت نکرده است در این مسأله، کسی غیر از ابن جنید، که اصحاب بر وی طعن زده و اشکال کرده اند به اینکه وی با عامّه موافقت کرده در بسیاری از فتاوی خود، و از آن موارد این مورد است .

۱– الحدائق الناضره، محقّق بحرانی : ج ۱۲ ، ص ۳۸۸ .

۲– همان مدرک : ص ۳۸۹ .

۴ – شیخ جلیل ، محمّد بن علیّ بن شهر آشوب ، در کتاب خود ذیل آیه شریفه « و اعلموا أنّما غنمتم ... » نوشته است : « قوله سبحانه : « و اعلموا أنّما غنمتم من شی ء فأنّ للّه خمسه » (۱) یدلّ علی انّ المعادن کلّها یجب فیها الخمس، سواء ینطبع أو لا ینطبع، لأنّه ممّا یغنم . و فیه ایضاً دلیل علی انّه لیس یمتنع تخصیص هذه الظواهر، لأنّ ذی القربی عام لقربی النّبی صلی الله علیه وآله دون غیره . و لفظه « الیتامی و المساکین و ابن السبیل » عام فی المشرک و الذمی و الغنی والفقیر . و قد خصّه الجماعه ببعض من له هذه الصّفه » (۲). ترجمه : خداوند سبحان که فرموده : « و اعلموا أنّما غنمتم من شی ء فأنّ للّه خمسه » دلالت دارد بر اینکه در همه معادن، خمس واجب است، چه قابل انعطاف باشد و چه نباشد ؛ زیرا معادن از مصادیق غنیمت است . و این گفتار نیز دلالت دارد بر این که ممتنع نیست تخصیص دادن این ظواهر بدین جهت که ذی القربی همه خویشان پیامبر صلی الله علیه وآله را شامل است نه غیر آنها را . و لفظ یتامی و مساکین و ابن سبیل شامل است مشرک و ذمّی و غنی و فقیر را، در حالی که همه (فقهاء) اختصاص داده اند این عناوین را به بعض کسانی که دارای این صفات هستند .

۱- أنفال / آیه ۴۱ .

۲- متشابهات القرآن و مختلفه : ج ۲ ، ص ۱۷۵ .

ملاحظه کنیـد که دلالت این کلمات (یتامی و مساکین و ابن السبیل) را فرموده، تخصـیص آنها را نیز یادآور شـده است . ولی بعضی از اشخاص مغرض یا جاهل، در وقت نقل این مطلب، از ذکر دنباله عبارت ایشان خودداری کرده اند . ۵ - مرحوم حاج آقا رضا همدانی قدس سره می نویسد : « ففی المدارک قال : « و حکی المصـنف و العلّامه عن بعض الأصحاب قولاً بأنّه یقسم خمسه اقسام : سـهم لرسوله و سهم ذی القربی لهم و الثلثه الباقیه للیتامی و المساکین و أبناء السبیل . و إلی هذا القول ذهب اکثر العامّه ... ». و کیف کان فلا ریب فی ضعف القول المزبور بل فساده » (۱). ترجمه : در مدارک فرموده : « مصنف (محقّق حلّی) و علّامه از بعضـی اصحاب قولی را حکایت کرده اند که خمس به پنج قسمت تقسیم می شود، سهمی مال پیامبر است و سهم ذی القربی مال آنها است و سه سهم باقیمانده اختصاص به یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان دارد . و بسیاری از عامّه به همین قول معتقدند ... ». وبه هرحال، شـکّی در سـستی این گفتار، بلکه فساد آن نیست . در اینجا آن اشخاص مغرض به جای جمله « ذهب اکثر العامّه »، جمله « ذهب

۱- مصباح الفقیه : ج ۳، ص ۱۴۴ ، کتاب الخمس .

اکثر العلماء » را گذارده، و در نقل این عبارت، تحریف ایجاد کرده اند . و ضمناً ردّ صاحب مصباح را هم ذکر نکرده اند . تا بدین وسیله بتوانند این قول را به صاحب مصباح نسبت دهند . (نعوذ باللّه من الإفتراء). ۶ - شیخ یوسف بحرانی در کتاب حدائق می نویسد : « السابعه : المشهور بین الأصحاب - رضوان اللّه علیهم - انّه یعتبر فی الطّوائف الثلاث أعنی الیتامی و المساکین و ابن السبیل، الانتساب إلی عبدالمطّلب جدّ النّبی صلی الله علیه وآله . و علیه تدلّ الأخبار المتکاثره، ... . فإنّ هذه الأخبار قد إشترکت فی الدلاله صریحاً علی انّ الخمس لا ـ یخرج منه شی ء إلی غیر الإمام علیه السلام و الطوائف الثلاث المنتسبین الیهم علیهم السلام ... ». ترجمه : مشهور بین اصحاب - رضوان اللّه علیهم - این است که معتبر است در گروه های سه گانه، یعنی یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان، که منسوب به عبدالمطّلب ، جدّ پیامبر صلی الله علیه وآله، باشند . و اخبار بسیاری بر این مطلب دلالـت دارد ... . و پس از ذکر چند خبر می فرماید : این اخبار، همه در این جهت شرکت دارند که دلالت می کنند بر اینکه چیزی از خمس به غیر امام و سه طائفه ای که با ائمّه علیهم السلام نسبت دارند، داده نمی شود .

ص: ۲۰۸

سپس می نویسد : « ... و نقل عن ابن الجنید انّه قال : و امّا سهام الیتامی و المساکین و ابن السبیل و هی نصف الخمس فلأهل هذه الصّفات من ذوی القربی و غیرهم من المسلمین إذا استغنی عنها ذوی القربی . و لا یخرج من ذوی القربی ما وجد فیهم محتاج الیها إلی غیرهم » (۱). ترجمه : از ابن جنید نقل شده که او گفته : امّا سهام یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان که آن نصف خمس است، نصیب کسانی است که دارای این صفات باشند از ذوی القربی، و غیر آنها از مسلمانان . هنگامی که ذوی القربی از آن سهام بی نیاز باشند . و از بین ذوی القربی نباید بیرون رود و به غیر آنها داده شود تا موقعی که در بین آنان کسانی باشند که به این سهام نیازمند باشند . بعد از نقل این عبارت می گوید : « قال فی المدارک بعد نقل ذلک إلی قوله : «إذا استغنی عنها ذوی القربی» ما صورته : و الظاهر انّ هذا القید علی سبیل الافضلیه عنده لا التعیین . ثمّ قال : و یدلّ علی ما ذکره اطلاق الآیه الشّریفه و صحیحه ربعی المتقدمه و غیرها من الأخبار »(۲). ترجمه : صاحب مدارک بعد از نقل عبارت ابن جنید تا برسد به جمله : « اذا

ص: ۲۰۹

۱- الحدائق الناضره : ج ۱۲ ، ص ۳۸۶ و ۳۸۷ .

۲- الحدائق الناضره ج ۱۲ ، ص ۳۸۷ .

استغنی عنها ذوی القربی » ؛ (یعنی هنگامی که ذوی القربی از آن بی نیاز باشند)، مطلبی را فرموده که از این قرار است : ظاهر این است که این قید (إذا اسـتغنی ...) بر سبیل افضـلیّت است نزد ایشان (ابن جنید) نه تعیین . (یعنی بهتر این است که تا ذوی القربی نیاز دارند، به دیگران داده نشود). سـپس صاحب مدارک فرموده که : اطلاق آیه شریفه و اطلاق صحیحه ربعی واخبار دیگر بر آن دلالت دارد . ملاحظه کنیـد که صاحب حـدائق، فقط قول ابن جنیـد را نقل فرموده . و صاحبِ مدارک به توضـیح گفتـار ابن جنیـد و مـدرک و دلیل گفتار وی پرداخته ، ولی هیـچ یک از آنها گفتار و دلیل وی را نپـذیرفته انـد. بلکه صاحب مـدارک بعد از بیان قول و مدرکِ ابن جنید فرموده : « و کیف کان فلا خروج عمّا علیه الأصـحاب ». یعنی، به هر حال از آنچه اصحاب گفته اند، نمی توان سرپیچی کرد . و صاحب حدائق بعد از نقل عبارت ابن جنید و عبارت صاحب مدارک می نویسد : « أقول : العجب منه – قدّس سرّه – فی میله إلی هذه الأقوال الشاذه النادره المخالفه للأخبار المتکاثره و اتّفاق الأصحاب قدیماً و حدیثاً، من ما ذکر هنا و ما تقدم، بمجرد هذه الخیالات الضّعیفه والتّوهّمات السّخیفه ، ... .

و لم أعرف له موافقا من الامامیه » (۱). ترجمه : من می گویم : عجب است از ایشان (ابن جنید) در اینکه تمایل پیدا کرده به این آراء نادره ای که مخالف اخبار بسیار و مخالف اتّفاق فقهای شیعه از قدیم و جدید می باشد، هم در مسائلی که اینجا ذکر کرده و هم در مسائل گذشته با استناد به خیالات بی اساس و توهّمات بی اعتبار ... . و از امامیّه کسی که موافق ایشان باشد سراغ ندارم . ۷ – مرحوم محقّق سبزواری قدس سره در کتاب « ذخیره المعاد » می گوید : « و یعتبر فی الأصناف الثلاثه ان یکونوا من الهاشمیین المؤمنین . و تنقیح هذا المقام انّما یتم ببیان امور . الأوّل : المشهور بین الأصحاب انّه یعتبر فی الاصناف الثلثه انتسابهم إلی عبدالمطّلب جدّ النّبی صلی الله علیه وآله . و حکی عن ابن الجنید انّه قال : و امّا سهام الیتامی و المساکین و ابن السبیل و هی نصف الخمس، فلأهل هذه الصّفات من ذوی القربی و غیرهم من المسلمین إذا استغنی عنها ذوی القربی . ولا یخرج من ذوی القربی ما وجد فیهم محتاج إلیها إلی غیرهم و الأقرب الأوّل » (۲). ترجمه : شرط است در این سه گروه (یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان) که از هاشمیان با ایمان باشند .

۱- الحدائق الناضره : ج ۱۲، ص ۳۸۸ .

۲- ذخیره المعاد : ص ۴۸۷ .

و تحقیق در این مقام به بیان چند امر کامل می گردد . اوّل : آنکه مشهور است بین اصحاب که شرط است در این سه گروه که به عبدالمطّلب، جدّ پیامبر صلی الله علیه وآله ، نسبت داشته باشند . و از ابن جنید حکایت شده که او گفته است که : سهام یتیمان و بینوایان وابن سبیل که نصف خمس است، اختصاص به ذوی القربائی دارد که این صفات را دارا باشند و همچنین غیر ذوی القربی در صورتی که ذوی القربی از آن سهام بی نیاز باشند . و از دست ذوی القربی نباید خارج گردد و به غیر داده شود مادامی که از ذوی القربی نیازمندی وجود دارد . و نزدیکترین دو قول، قول اوّل است (که این سه گروه باید از ذوی القربی باشند). سپس در صفحه بعد، در این جهت بحث کرده که آیا به همه افرادِ هر یک از این سه گروه (که به عقیده ایشان باید از ذوی القربی باشند) باید داده شود یا به بعضی از آنها هم که پرداخت گردد، کفایت می کند ؟ ایشان می فرماید : مذهب معروفِ اصحاب این است که به یک نفر هم می توان اختصاص داد . آنگاه دلیل این قول را به این صورت بیان می فرماید : « و یدلّ علی الأوّل إطلاق الآیه، لأنّ المراد بالیتامی و المساکین فی الآیه الجنس لتعذر الحمل علی الاستغراق .

و یؤیده صحیحه أحمد بن محمّد بن أبی نصر السابقه » (۱). ترجمه : بر قول اوّل (جواز اختصاص به یک فرد) دلالت دارد اطلاق آیه ، زیرا مراد به یتامی و مساکین در آیه جنس است (نه عموم) ؛ زیرا حمل آن بر عموم محال است . و این مطلب را صحیحه احمد بن محمّد بن أبی نصر - که قبلاً ذکر شد - تأیید می کند . ۸ - مرحوم ملّا محمّد تقی مجلسی قدس سره (معروف به مجلسی اوّل) (۲) می فرماید : « و چون تامّل کنی در این حدیث، بسیاری از احکام ظاهر می شود بر تو . و آنچه در آیه غنیمت فرمودند فی الجمله تقیّه فرموده اند که ظاهرش آن است که یتامی و مساکین از غیر سادات باشند » (۳). ایشان تعمیم مستفاد از حدیث را حمل بر تقیّه نموده اند . ۹ - صاحب ریاض قدس سره، بعد از نقل عبارت ابن جنید (اسکافی) می فرماید : « و هو مع ندوره، مستنده غیر واضح عدا إطلاق الادله المقیده بالنصوص المستفیضه المنجبره قصورها أو ضعفها بالشهره العظیمه بل الاجماع، حقیقه کما فی الإنتصار »

(۴).

ص: ۲۱۳

۱- ذخیره المعاد : ص ۴۸۸ .

۲- در شرح حدیث عیون أخبار الرّضا علیه السلام، باب ۴۵ ، فی الفرق بین العتره و الاُمه .

۳- لوامع صاحبقرانی : ج ۵ ، ص ۵۸۶ .

۴- ریاض المسائل : ج ۱ ، ص ۲۹۶ .

ترجمه : این قول علاوه بر اینکه نادر است ، دلیلش روشن نیست غیر از اطلاقِ ادلّه . که آن اطلاق نیز به روایات بسیاری که نارسایی و ضعفش به شهرتی بس عظیم بلکه اجماع حقیقی - چنانچه در انتصار آمده - جبران گردیده است . این بود آراء و اقوال علماء و دانشمندانی که کلمات آنها تحریف شده و به آنها نسبت خلاف داده اند . زهی بی دینی و بی وجدانی، که اشخاصی مغرض یا جاهل، چنین نسبتهایی به فقهای عظام شیعه دهند . زیرا بدتر از قتله فقهاء، آن کسانی اند که نسبتهایی ناروا به آنها داده و یا کلمات آنان را تحریف نمایند .

ص: ۲۱۴

فصل یازدهم

پاسخ سؤالات مربوط به آیه شریفه

« قُل لَّآ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهِ فِی الْقُرْبَی » (۱) سؤال - باتوجّه به اینکه شعار همه انبیاء، این بود که بر ابلاغ رسالت و عمل هدایت اجر و مزدی از مردم نمی خواستند ، آیا ممکن است رسول اکرم صلی الله علیه وآله دوستی و محبّت مردم با اقوام و خویشانش را از مردم، به عنوان اجر و مزد رسالت به شمار آورده و آن را از مردم مطالبه کند ؟

آیا این تناقض نیست ؟

جواب - اوّلاً: خداوند در سوره سبأ می فرماید:« مَا سَأَلْتُکُمْ مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ»(۲)؛ یعنی : اجری را که از شما خواسته ام، آن نیز برای خود شما است .

از این آیه، دو مطلب به طور وضوح، استفاده می شود :

۱ - پیامبر از مردم اجر و مزد درخواست نموده .

۱- شوری / آیه ۲۳ .

۲- سبأ / آیه ۴۷

۲ – این اجر و مزد تنها سودش برای خود مردم است .

پس در حقیقت درخواست پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله با شعار انبیاء تناقضی ندارد . زیرا چیزی برای خود مطالبه نفرموده است . ثانیاً : چه مانعی دارد همان طور که عدّه ای از مفسّرین ، حتّی همان کسانی که آیه را به معنی دیگر تفسیر کرده اند ، مستثنی « إلّا المودّه فی القربی » را منقطع بگیریم ! و مستثنای منقطع آن است که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد؛ بنابراین منظور، تشویق مردم است به مودّت ذی القربی که اگرچه به ظاهر اجر و مزد رسالت است، ولی در واقع به نفع خود مردم است و در حقیقت اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله نیست . سؤال – با توجّه به اینکه دوستی امری است قلبی و به سفارش و توصیه و خواهش و تمنّا نمی توان آن را مطالبه نمود ، آیا این خواهش نامناسب و توقّع بیجایی نیست که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بفرماید : مردم بیایید خویشاوندان مرا دوست داشته باشید ؟ جواب – اوّلاً : خداوند در سوره ق می فرماید : « مَّنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَآءَ بِقَلْبٍ مُّنِيبٍ » (۱) . و در سوره حجرات می فرماید : « قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُواْ وَ لَكِن قُولُواْ أَسْلَمْنَا وَ لَّمَا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِى قُلُوبِكُمْ » (۲).

۱– ق / آیه ۳۳ .

۲– حجرات / آیه ۱۴ .

و در سوره اعراف می فرمایـد : « لَهُمْ قُلُوبٌ لّاَیَفْقَهُونَ بِهَا » (۱). و در سوره حـجّ می فرماید : « وَ مَن یُعَظِّمْ شَـعَآئِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَی الْقُلُوبِ » (۲). از این آیـات، به صـراحت معلـوم می شـود که إنـابه و ایمـان و فقه (دانش) و تقوا اموری قلـبی هسـتند، درحـالی که خداونـد به همه این امور امر فرموده و آنهـا را از مردم مطـالبه نموده است . و در سوره زمر ، امر به انابه نموده می فرمایـد : « وَ أَنِیبُواْ إِلَی رَبِّکُمْ » (۳) ؛ و در سوره حدیـد دسـتور به ایمان به خـدا و رسول می دهـد و می فرماید : « ءَامِنُواْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ »(۴). و در سوره توبه فرمـان تفقّه و فراگیری فقه را صـادر می کنـد و می فرمایـد : « فَلَوْ لَـا نَفَرَ مِن کُلِّ فِرْقَهٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَهٌ لِّیَتَفَقَّهُواْ فِی الدِّینِ » (۵) ؛ و در سوره بقره سـفارش به تقوا می کنـد و می فرماید : « وَ اتَّقُواْ اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ » (۶). اگر مطالبه امور قلبی نامناسب و بیجا است، پس چگونه این امور مأمورٌ بِه قرار گرفته و از آن موارد مطالبه و پرسـش قرار می گیرد ؟! ثانیاً : هرکجا در کتاب وسنّت، امر یا نهی یا مدح یا ذمّ یا ثواب یا مؤاخذه، به فعلِ

۱- أعراف / آیه ۱۷۹ .

۲- حجّ / آیه ۳۲ .

۳- زمر / آیه ۵۴ .

۴- حدید / آیه ۷ .

۵- توبه / آیه ۱۲۲ .

۶- بقره / آیه ۲۸۲ .

غیر اختیـاری تعلّق گرفته و همچنین علم و ظنّ که معروف است از افعـال قلوبنـد، خداونـد نسـبت به آنهـا امر و نهی دارد و در سوره بقره می فرمایـد : « وَاعْلَمُواْ ... » (۱)؛ و در سوره احزاب نهی از ظنّ کرده می فرمایـد : « وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَاْ » (۲). بدین جهت است کـه سـبب آن فعـل، اختیـاری بـوده و فعلی کـه سـبب آن اختیـاری باشـد، آن فعـل نیز اختیـاری خواهـد بـود . و دانشـمندان، این مطلب را به صورت یـک قـانون کلّی درآورده . و گفته انـد : « مـا ینتهی إلی الاختیـار یکون بالاختیار » . یا به تعبیر دیگر : « الوجوب بالاختیـار لاـ ینافی الاختیار » (۳). برای مثال، در حـدیثی از پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله نقل شده که فرمودند : « من سـرّ مؤمناً فقد سـرّنی و من سـرّنی فقد سرّ اللَّه » (۴). ترجمه : کسـی که مؤمنی را شاد و مسـرور نماید ، مرا شاد کرده و کسـی که مرا شـاد کنـد، خـدا را شـاد کرده است . شـاد شـدن امری بـاطنی و غیر ارادی است ولی در جایی که شادی معلول عوامـل اختیـاری باشـد، شادی نیز امر اختیاری به حساب می آیـد . لـذا پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله به ایجاد آن در قلوب مؤمنین توصیه می فرماید .

۱- بقره / آیه ۱۹۴ .

۲- أحزاب / آیه ۱۰ .

۳- اسفار : ج ۳، ص ۷۶.

۴- اصول کافی : ج ۲ ، ص ۱۸۸ ، حدیث ۱ .

و به تعبیر دیگر، امر و نهی در امورِ غیر اختیاری متوجّه اسباب و عوامل اختیاری آنها می باشد . راغب در مفردات، در مادّه « نَسِیَ » می نویسد : « کلّ نسیان من الانسان ذمّه اللَّه تعالی به . فهو ما کان أصله عن تعمّد و ما عُذِر فیه نحو ما روی عن النّبی صلی الله علیه وآله رفع عن أُمّتی تسعه . فهو ما لم یکن سببه منه » (۱). ترجمه : هر نوع فراموشی که مورد مذمّت پروردگار قرار گرفته ، آن نسیان و فراموشی است که از روی عمد وقصد و اختیار واقع شده .

و نسیانی که انسان در آن معذور است، آن نسیانی است که سبب آن خود انسان نیست . در مجمع البیان آمده : « إنّ معنی قوله إن نّسینا إن تعرّضنا . لأسباب یقع عندها النسیان » (۲). ترجمه : معنی آخرین آیه سوره بقره که می فرماید : « رَبَّنا لَاتؤاخِذنا إن نَّسِینَا ... » ؛ این است که : خدایا ما را مؤاخذه نفرما، اگر فراموش کردیم ؛ و هرگاه متعرّض عواملی که موجب نسیان می شود، شدیم، ما را مؤاخذه نفرما . این بزرگان وقتی می بینند از آیه استفاده می شود که « نسیان » ، که امری

۱- مفردات غریب القرآن : ص ۴۹۱ .

۲- مجمع البیان : ج ۲ ، ص ۴۰۳ .

غیر اختیاری و قلبی است ، ممکن است موجب کیفر و مؤاخذه شود و چگونه ممکن است خداوند امر قلبی را کیفر دهد . مؤاخذه را معلول عوامل نسیان قرار داده اند نه خود نسیان . و می گویند : اگر مؤاخذه ای باشد، مربوط به اسباب نسیان است نه خود نسیان . بنابراین در آیه مودّت اگر سفارش به مودّت شده، در واقع این سفارش، متوجّه عوامل محبّت است . و قرآن به فراهم آوردن عوامل محبّت توصیه می کند، که بالاخره به مودّت منتهی می گردد .سؤال - اگر مقصود از آیه شریفه، مودّت خویشان پیغمبر صلی الله علیه وآله است ، چرا کلمه « ذوی القربی » گفته نشده و کلمه « قربی » بدون اضافه شدن « ذوی » به کار آمده ؟ در صورتی که بدون مضاف، معنی خویشاوندان را نمی دهد ؟ جواب - اوّلاً ـ: در استعمالات عرب، حذف مضاف، امری رایج و معمول است و ابن هشام در مغنی ، باب پنجم ، در ذکر اماکن حذف مضاف ، مواردی از آیاتِ قرآن کریم را که مضاف در آنها حذف شده، برشمرده ؛ از جمله :

۱ - جاء ربّک (یعنی امر ربّک).

۲ - فأتی اللّٰه بنیانهم (یعنی امر اللّٰه).

۳ - حرّمت علیکم امّهاتکم (یعنی استمتاعهنّ).

۴ - حرّمت علیکم المیته (یعنی أکل المیته).

۵ – حرّمْنَا علیهم طیّبات ... (یعنی تناول الطیّبات ...).

۶ – أوفوا بعهد اللَّه (یعنی بمقتضی عهد اللَّه).

۷ – أوفوا بالعقود (یعنی بمقتضی العقود).

۸ – فذلکن الّذی لمتّننی فیه (أی فی حبّه).

۹ – و اسئل القریه (أی أهل القریه).

۱۰ –اُحلّت لکم الأنعام (یعنی أکل الأنعام).

چه مانعی دارد که در آیه شریفه مورد بحث نیز مضاف (ذوی – یا أهل) حذف شده باشد . همچنان که زمخشری در کشّاف می نویسد : « و القربی : مصدر کالزلفی و البشری، بمعنی : قرابه . و المراد فی أهل القربی » (۱). ثانیاً : سؤال – اگر کلمه « القربی » را به معنی خویشاوندان بگیریم ، در این صورت عامّ خواهد بود ؛ یعنی همه خویشان . و چنانچه ثابت است آیه شریفه در مکّه نازل شده، ودر حین نزول آیه اکثر خویشاوندان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله مشرک و بت پرست و دشمن خدا و رسول بودند . مانند ابولهب و عباس و عقیل و عتبه و عتیبه ، فرزندان ابولهب و فرزندان عبّاس و حارث و دیگران . و به تصریح آیات بسیاری که در قرآن مجید است ، از دوستی با دشمنان خدا نهی شده .

۱– کشّاف : ج ۴ ، ص ۲۱۹ .

بنابراین، چگونه ممکن است رسول خدا دوستی دشمنان خدا را از مؤمنان بخواهد ؟ و آن را اجرِ رسالت خویش قرار دهد ؟! جواب – اوّلاً ، کلمه « القربی » مفرد است و لفظ مفرد که دارای الف و لام باشد، افاده عموم نمی کند . و علمای ادب و اصول الفاظ عموم را جمع آوری کرده انـد و هیـچ یک از آنها چنین چیزی نگفته اند که مفرد الف و لام دار به معنی عموم است . و هیـچ دلیلی بر این مـدّعا وجود نـدارد . ثانیاً ، « القربی » همچنان که از مفهوم آن پیـدا است ، همه خویشان را شامل نمی شود، بلکه تنها خویشان بسـیار نزدیک می باشـند . ثالثاً : نزول این آیه و سه آیه دیگر از سوره شوری در مـدینه بوده و صـرف اینکه سوره شوری مکّیه است، دلیل بر این نیست که همه آیات آن نیز مکّیه باشد . در تفسـیر « مجمع البیان » در ابتدای تفسـیر سوره شوری می نویسد : « و تسمّی سوره الشوری أیضاً و هی مکّیه ... .

و عن ابن عبّـاس و قتاده إلّا أربع آیات نزلن بالمـدینه : قل لا أسـئلکم علیه اجراً إلّا المودّه فی القربی » (۱). ترجمه : این سوره « الشوری » نامیـده شـده و این سوره مکّیه است . و از ابن عبّـاس و قتـاده نقل شـده که این سوره همه اش مکّیه است، مگر چهار آیه

ص: ۲۲۲

۱- مجمع البیان : ج ۹ ، ص ۲۰ .

که در مدینه نازل شده : « قل لا أسئلکم ... ». و نیز نظام الدّین نیشابوری در تفسیر معروفش می نویسد : « سوره الشوری ؛ و هی مکّیه إلّا أربع آیات و منها آیه المودّه فی القربی : « قل لا أسئلکم علیه أجرا ... » إلی آخر هنّ نزلت فی المدینه » (۱). و قریب به همین مضمون را نیز خازِن در تفسیرش ، و قرطبی ، و شوکانی تایید کرده اند (۲) . رابعاً : به فرض اینکه این آیه مکّیه هم باشد ، باز مشکلی پیش نمی آید ؛ زیرا قضایایی که مربوط به تکالیف است، به نحو قضایای حقیقیّه است (۳). مثلاً ، اگر در قرآن می فرماید : « أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ » (۴)، آیا تنها همان صیدهای دریایی زمان نزول قرآن حلال بوده ؟ یا اینکه منظور این است که چه صیدهای موجود و چه صیدهایی که بعداً به وجود می آید حلال است ؟ یا اگر قرآن امر می کند که : « أَطِیعُواْ اللَّهَ وَ أَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ » (۵)، آیا تنها اطاعت از اولی الأمر زمان نزول آیه واجب یا هر کس اولی الأمر باشد، چه در

ص: ۲۲۳

۱- غرائب القرآن : ج ۲۵ ، ص ۱۶ .

۲- تفسیرخازِن: جزء ۴، ص ۹۰ ؛ تفسیرقرطبی: جزء ۱۶، ص ۱؛ فتح القدیر: جزء ۴، ص ۵۱۰.

۳- قضیّه حملیّه به اعتبار کیفیّت موضوع به سه قسم تقسیم می شود : ۱ - خارجیّه ۲ - ذهنیّه ۳ - حقیقیّه ؛ هر گاه افرادی که وجود خارجی یافته اند موضوع باشد آن را قضیّه خارجیّه خوانند و هر گاه افراد ذهنیّه ماهیّتی، موضوع قرار داده شود آن را قضیّه ذهنیّه خوانند و هر گاه در قضیّه ای خصوص افراد خارجیّه یا ذهنیّه موضوع نباشد، بلکه حکم بر افراد واقعیّه بار شده باشد (خواه آن افراد قبلاً موجود شده باشند یاپس ازاین موجود شدند) آن قضیّه به نام قضیّه حقیقیّه خوانده می شود.

۴- مائده / آیه ۹۶ .

۵- نساء / آیه ۵۹ .

زمـان نزول وجود داشـته باشـد چه بعـداً به وجود بیایـد . در آیه مورد بحث لازم نبود که همه ذی القربی در زمان نزول وجود داشته باشند تـا سـفارش به مـودّت آنهـا بشـود . بلکه مراد آن است که مودّت ذوی القربی لازم است، چه ذی القربی موجود باشـند چه بعـداً به وجود بیاینـد ؟ خامسـاً : در مورد اینکه ذوی القربی چه کسـانی هسـتند، از پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله توضیح خواسـتند ؟ و پیامبر صـلی الله علیه وآله آنان را معرّفی نموده . همان طور که عامّه و خاصّه روایت کرده انـد که : « لما نزلت هذه الآیه قیل : یا رسول اللَّه من قرابتک هؤلاء الّذین وجبت علینا مودّتهم؟ فقال : علی و فاطمه و ابناهما » (۱).

ص: ۲۲۴

۱- علّامه امینی رحمه الله در کتاب الغدیر (ج ۲ ، ص ۳۰۷) مدارک این حدیث را از کتب عامّه به شرح زیر نگاشته اند : ۱ - محبّ الـدّین طبری در کتاب ذخائرالعقبی : ص ۲۵ . ۲ - زمخشری در کتاب کشّاف : ج ۲ ، ص ۳۳۹ . ۳ - حمویی در کتاب الفراید . ۴ - نیشابوری در تفسیر خود، ذیل آیه شریفه . ۵ - ابن طلحه شافعی در کتاب مطالب السئول : ص ۸ . ۶ - رازی در تفسیر خود، ذیل آیه شریفه . ۷ - ابو السعود در تفسیر خود : ج ۷، ص ۶۶۵ . ۸ - ابو حیان در تفسیر خود : ج ۷، ص ۵۱۶ . ۹ - نسفی در تفسیر خود : ج ۴ ، ص ۹۹ . ۱۰ - حافظ هیثمی در کتـاب المجمع : ج ۹ ، ص ۱۶۸ . ۱۱ - ابن صباغ مالکی در کتـاب الفصول المهمه : ص ۱۲ . ۱۲ - حافـظ گنجی در کتـاب الکفایه : ص ۳۱ . ۱۳ - قسطلانی در کتاب المواهب . ۱۴ - زرقانی در کتاب شرح المواهب : ج ۷ ، ص ۳ و ۲۱ . ۱۵ - ابن حجر در کتـاب الصواعق : ص ۱۰۱ و ۱۳۵ . ۱۶ - سیوطی در کتاب الاتحاف : ص ۲۳۹ . ۱۷ - شبلنجی در کتاب نور الأبصار : ص ۱۱۲ . ۱۸ - و صبان در کتاب الاسعاف .

ترجمه : چون این آیه نازل گردیـد ، سؤال شد : – یا رسول اللّه – خویشان شـما چه کسانی هسـتند ، آنان که دوستی آنها بر ما واجب شده ؟ فرمود : علی و فاطمه و دو فرزندانشان . سؤال – اگر « القربی » را به حضرت علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام انحصار دهیم – با اینکه این آیه در مکّه قبل از هجرت نازل شـده – حسـنین علیهما السـلام هنوز متولّـد نشده بودند وتوصـیه به مودّت کسانی که هنوز متولّد نشده اند، امری بر خلاف عقل است ! جواب – همان طور که قبلاً ذکر شد ، نه آیه در مکّه نازل شده و نه توصـیه به ذوی القربی که بعضـی از آنها (به فرض نزول آیه در مکّه) موجود بودند ، خلافِ عقل است . و این سـنخ اعتراضات، ناشـی از ناآگاهی به موازین علمی و فقهی است . و از کسانی که خبرویّت ندارنـد و به خود حقّ می دهند آیات و روایات و حتّی تواریخ را به بازی بگیرند، بیش از این انتظاری نیست . زیرا عِرْض خود می برند و زحمات ما می دارند .

ص: ۲۲۵

سؤال – در آیه شریفه کلمه « مودّت » است و کلمه « مودّت » دوستی خالصانه نیست، بلکه یک نوع دوستی آمیخته به عداوت قبلی است، که بنا بر مصلحت باید آن دوستی را رعایت کرد . و در تمام آیات، کلمه مودّت به معنای دوستی آمیخته به عداوت قبلی و مقرون به مصلحت است نه دوستی خالص و صمیمانه . و هرگز رسول خدا برای علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام تقاضای چنین روشی را نخواهد کرد ! جواب – اوّلاً: دانشمندان در معنی مودّت، بیاناتی دارند که به خوبی مفهوم مودّت را روشن می سازد . از جمله سیّد نعمت اللّه جزائری در « أنوار نعمانیّه » می فرماید : « قد حصرت (أی مراتب المحبّه و درجاتها) فی خمسه : أوّلها « الإستحسان » و هو یتولّد من النظر و السماع و لا یزال یقوی بطول التفکّر فی محاسن المحبوب و صفاته الجمیله . وثانیها « المودّه » و هی المیل إلیه و الأُلفه بشخصه و الإیتلاف الروحانی معه . و ثالثها « الخلّه » و هی تمکّن محبّه المحبوب فی قلب المحبّ و استکشاف سرائره . و رابعها « العشق » و هو الإفراط فی المحبّه . و خامسها « الوَلَهْ » و هو أن لا یوجد فی قلب العاشق غیر صوره المعشوق و لا ترضی نفسه الّا به » (1). ترجمه : یعنی مراتب و درجات محبّت در پنج درجه خلاصه می شود : ۱ – استحسان ؛ و آن محبّتی است که از نگاه کردن و شنیدن به وجود می آید

ص: ۲۲۶

۱- أنوار النعمانیّه : ج ۳، ص ۱۶۲

و پیوسته بـا ادامه تفکّر در خوبیهـای محبوب و صـفات نیک وی تقویت می شود . ۲ - مـودّت ؛ و آن میـل به محبوب و انس گرفتن بـا شـخص او و الفت معنوی و روحـانی با او پیـدا کردن است . ۳ - خلّـه ؛ و آن جـا گرفتن محبـوب در دل مُحِبّ و پی بردن به اسـرار او است . ۴ - عشـق ؛ و آن زیـاده روی در محبّت است . ۵ - وَلَـه ؛ و آن این است که در دل عـاشق چیزی جز صورت معشوق وجود نـدارد و به هیچ چیز غیر او راضـی نمی شود . و سـیّد حسـین همدانی در کتاب « الشـموس الطالعه » می فرمایـد : « حقیقه الـودّ عبـاره عن إدراک الحـبیب کمـال المحبـوب بحیث یراه أحقّ بنفسه و مـاله من نفسه . و الحبّ عبـاره عن احتجاب المحبوب عن التفات الحبیب إلی نفسه فلا یری غیره . فالحبّ من شـئون العقل . و الودّ من شئون النفس . لقوله تعالی : « إنّ الّـذین آمنوا و عملوا الصّالحـات سـیجعل لهم الرّحمن ودّاً » » (۱). ترجمه : حقیقت مـودّت، عبـارت از این است که مُحِبّ کمال محبوب را درک کند به طوری که او را بر جان و مال خود سـزاوارتر می بیند . و محبّت عبارت از این است که محبوب مانع و حاجب می شود از اینکه محبّ به خود توجّه کند و غیر او را نمی بیند .

۱- الشموس الطالعه، فی شرح زیاره الجامعه : ص ۵۰۶ .

پس محبّت از شئون عقل و مودّت از شئون نفس است . و از بعضی از دانشمندان نقل شده که گفته اند : « الودّ الحبّ المقرون بالتّمنی و یفهم ذلک من موارد استعماله ». ثانیاً : از هیچ کس چنین معنایی برای مودّت، نقل نشده و استعمالات قرآن نیز این مفهوم را تکذیب می کند ؛ در سوره مریم خداوند می فرماید : « إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً »(۱). همانا آنان که به خدا ایمان آوردند و نیکوکار شدند ، خدای رحمان آنها را محبوب می گرداند . آیا خداوند دوستی آمیخته با عداوت را برای مؤمنین قرار می دهد ؟! یا در سوره روم می فرماید : « وَ مِنْ ءَایَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِّنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوَاجاً لِّتَسْکُنُواْ إِلَیْهَا وَ جَعَلَ بَیْنَکُم مَّوَدَّةً وَ رَحْمَةً » (۲). از آیات خداوند است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا آرامش پیدا کنید و بین شما دوستی و مهربانی قرار داد . آیا خداوند بین زن و شوهر دوستی آمیخته با عداوت قرار می دهد ؟! این چه منّتی است که خدا بر سر زن و شوهر بگذارد ؟!

ص: ۲۲۸

۱- مریم / آیه ۹۶ .

۲- روم / آیه ۲۱ .

و همچنین دیگر آیات مودّت ... توضیحاً آن که : هر گاه از بعضی آیات دوستی آمیخته با عداوت استفاده شود، این مربوط به مفهوم خود کلمه نیست ؛ بلکه (این مفهوم) از قرائن خارجیّه به دست می آید . کَرٌّ عَلی مَا فَرَّ مِنْه کسانی که خود را به آب و آتش می زنند تا با القاء شبهات، آیه «مودّت ذی القربی» را بالاخره از مسیر اصلی خود منحرف سازند و به پیروی از ابن تیمیّه ، در کتاب منهاج السنه (۱) ، تلاش می کنند روابط قلبی و عواطف مذهبی مسلمین را با اهل بیت علیهم السلام قطع نمایند ؛ آیه شریفه مورد بحث را چنین ترجمه و تفسیر کرده ومی گویند معنی آیه چنین است : « من در امر رسالت اجر و مزدی نمی خواهم جز اینکه از شما دوستی و مودّت یکدیگر را در تقرّب إلی اللّه می خواهم ». اکنون ببینیم این تفسیر چه دردی را دوا می کند . اگر اعتراضاتی که این آقایان به تفسیر شیعه کرده اند سبب شده که از تفسیر شیعه صرف نظر کنند، مشابه همین اعتراضات بر تفسیری که خودشان انتخاب کرده اند وارد است . زیرا ممکن است گفته شود : اوّلاً : چون شعار تمام انبیاء حتّی خود رسول اکرم صلی الله علیه وآله این بود که بر ابلاغ رسالت و عمل هدایت اجر و مزدی از مردم نمی خواهند .

۱- منهاج السنه : ج ۴ ، ص ۲۶ .

هر گز ممکن نیست فردی به عنوان دوستی و محبّت مردم به یکـدیگر را از مردم مطـالبه کنـد . یعنی تنـاقض بگویـد . ثانیاً : امر دوستی، امری قلبی است و بـا سـفارش و توصـیه و با خواهش و تمنّا نمی توان آن را مطالبه نمود . ثالثاً : تقرّب در آیه، مطلق و بدون قید آمده و بدون ضـمیمه کردن کلمه « إلی اللَّه » مفهوم مورد نظر را نمی رساند . رابعاً : در آیه ذکر نشده که چه کسـی را دوست داشـته باشـید . و حذف متعلّق دلیل بر عموم است . یعنی : همه همدیگر را دوست داشـته باشید . و همه مردم دوست داشتنی نیستند ؛ زیرا بسیاری از مردم فاسق و فاجر وجنایتکارند . و به دستورِ اسلام باید از آنها فاصله گرفت و قطع رابطه کرد . پس چگونه می توان دوستی این افراد را وسیله تقرّب إلی اللَّه قرار داد ؟! خامساً : در آیه شریفه، کلمه « مودّت » به کار رفته، و به قول شـما مودّت دوستی خالصـانه نیست، بلکه یک نوع دوستی آمیخته به عـداوت است . بنابراین چگونه ممکن است پیامبر به امر پروردگار به مردم سفارش کند که : ای مؤمنین با یکدیگر دوستی آمیخته به عداوت داشته باشید ؟!

هر چه در جواب این اشکالات گفته شود، عیناً همان جواب اشکالاتی است که آنان به تفسیر شیعه، یعنی تفسیر « القربی »، به خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه وآله وارد ساخته اند . سؤال - آیا صحیح است که شیخ مفید (محمّد بن محمّد بن النعمان الحارثی) در کتاب « تصحیح الاعتقاد » (۱)عقیده مرحوم صدوق را (مبنی بر اینکه در آیه شریفه مورد بحث پیامبر صلی الله علیه وآله مودّت ذی القربی را اجر رسالت خویش قرار داده) ردّ کرده است ؟ و آیا صحّت دارد که مرحوم طبرسی در تفسیر آیه فرموده : « لاـ أسئلکم فی تبلیغ الرساله أجراً، إلّا الموده و التحابّ فیما یقربُ إلی اللَّه » (۲). ترجمه : من در تبلیغ رسالت اجری از شما نمی خواهم، جز اینکه با یکدیگر دوستی و محبّت کنید در چیزی که انسان را به خدا نزدیک می کند ؟ جواب - با مراجعه به کتاب « تصحیح الاعتقاد » به خوبی استفاده می شود که اختلاف شیخ مفید رحمه الله با شیخ صدوق رحمه الله در این نیست که آیا مفهوم آیه دوستی ذی القربی است یا دوست داشتن یکدیگر . بلکه اختلاف آنها در این است که مودّت ذی القربی اجر رسالت است یا نه ؟ شیخ صدوق معتقد است که مودّت ذی القربی اجر رسالت پیامبر است واستثناء متّصل است .

۱- تصحیح الاعتقاد : ص ۶۷ .

۲- مجمع البیان : ج ۹، ص ۲۸ .

و شیخ مفید معتقد است که این استثناء منقطع است و مودّت ذی القربی در حقیقت اجر نیست، همچنان که قبلاً گفته شد . دلیل بر این مدّعا، روایاتی است که شیخ مفید در کتب خویش از جمله «إرشاد»، و « أمالی » نقل فرمود . وی در کتاب « إرشاد » می نویسد : امام حسن علیه السلام پس از شهادت حضرت علی علیه السلام خطبه ای ایراد کرد و فرمود : « أنا من أهل بیت فرض اللَّه مودّتهم فی کتابه . فقال تعالی : قل لا أسئلکم علیه أجراً إلّا المودّه فی القربی » (۱). ترجمه : ما از اهل بیتی هستیم که خداوند دوستی ما را در کتابش واجب و فرموده است . (زیرا خدای متعال می فرماید :) بگو ای پیغمبر، من از شما درخواست هیچ اجری، جز دوستی خویشانم ندارم . و نیز در کتاب « أمالی » از ابن مسعود نقل می کند که : « کنّا مع النّبی صلی الله علیه وآله فی بعض أسفاره، إذ هتف بنا أعرابی بصوت جهوری . فقال : - یا محمّد - . فقال له النّبی صلی الله علیه وآله : ما تشاء ؟ فقال : المرء یحبّ القوم و لا یعمل بأعمالهم ؟ فقال النّبی صلی الله علیه وآله : المرء مع من أحبّ . فقال : - یا محمّد - أعرض علیّ الإسلام.

ص: ۲۳۲

۱- ارشاد، شیخ مفید : ص ۱۹۲ .

فقال : أشـهد أن لا إله إلّا اللَّه، و أنّی رسول اللَّه، و تقیم الصّلاه، و تؤتی الزّکاه، و تصوم شهر رمضان، و تحجّ البیت . فقال : - یا محمّـد - تاخـذ علی هـذا أجرا ؟ فقال : لا إلّا الموده فی القربی . قال : قربای أو قرباک ؟ قال : بل قربای . قال : هلم یدک حتّی ابایعـک . لا خیر فیمن لا یودک و لایود قرباک » (۱). ترجمه : ما در ضـمن سـفرهایی که در خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله بودیم، مرد عربی با یک صـدای بلندی فریاد زد : ای محمّد ! پیامبر صـلی الله علیه وآله به وی فرمود : چه می خواهی ؟ گفت : آیا می شود کسـی گروهی را دوست داشـته باشد و کارهای آنها را انجام ندهد ؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: هرانسانی بـا کسـانی که آنهـا را دوست می دارد، همراه است. عرض کرد : ای محمّـد ، اسـلام را بر من عرضه کن . فرمود : به یگـانگی خـدا و رسالت من شـهادت بـده و نماز بگـذار و زکات بـده و در ماه رمضان روزه بگیر و حجّ خانه خدا را به جا بیاور . عرض کرد : ای محمّـد، آیـا از من اجرت می گیری ؟ فرمـود : نه، مگر مودّت ذی القربی . عرض کرد : ذی القربـای خودم را یـا ذی القربای شما را ؟

۱- أمالی، شیخ مفید : ص ۱۵۱ ، حدیث ۲ ، مجلس ۱۹ .

فرمود : ذی القربای مرا . عرض کرد : دستت را به من بده تا با تو بیعت کنم . زیرا خیری نیست در کسی که تو وخویشانت را دوست نداشته باشد . امّا طبرسی رحمه الله در ذیل آیه، اختلافِ نظر مفسّرین را ذکر نموده و مطلب و معنی فوق را از حسن و جبائی و ابی مسلم نقل کرده ، نه اینکه به این قول معتقد باشد و آن را پسندیده باشد . و نسبت دادن این قول به طبرسی افتراء محض است . درخاتمه، به فرض آنکه تفسیر آیه شریفه بدین معنی باشد که : برای تقرّب إلی اللَّه یکدیگر را دوست داشته باشید . یقیناً اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله ازکسانی هستند که دوستی آنها موجب قرب إلی اللَّه است ؛ و به هر حال، دوستی آنها عبادت است . چه آیه در خصوص آنان نازل شده باشد و چه آنان مصداق عموم آیه باشند . بنا بر آنچه گفته شد، این تلاشهای مذبوحانه و بهانه جوئیهای ناآگاهانه و اشکال تراشیهای مغرضانه، از طرف این افراد، نسبت به این آیه شریفه، به جایی نخواهد رسید، و دست مردم شیعه را از دامان آن بزرگواران کوتاه نخواهد کرد . و محبّت مردم را نسبت به پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام و منسوبین به ایشان را کاهش نخواهد داد . « أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَآ ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ » (1).

۱- نساء / آیه ۵۴ .

فصل دوازدهم

نسب و نژاد در ساختار شخصیّت اخلاقی و معنوی انسان

سؤال : آیـا اصولاً ـ نسب و نژاد در ساختـار شخصـیّت اخلاـقی و معنوی انسان نقشـی دارد ؟ و این امر می توانـد عامل پیـدایش امتیازات و صـفاتی در آدمی باشد ؟ جواب : پاره ای از پیوندها و ارتباطات است که می تواند نقش مؤثّری در شخصیّت انسان داشـته باشد . و از جمله آن ارتباطات، عبارت است از پیوندهای نسبی، سببی و مکتبی . امّا در مورد نسب : قطعی و مسلّم است که سـجایا و اخلاـق پسـندیده پـدران، مـادران ، اجـداد و نیاکـان، یـا سـیّئات اخلاقی و ملکات ناپسـند آنان، زمینه هایی را در فرزنـدان ایجاد می کنـد . مثلاً پـدران و مادران شـجاع، سـخی، فـداکار و خـدمتگزار اغلب فرزندانی با فضـیلت و بزرگوار می آورند . برعکس از خاندانهای بخیل و زبون و خود خواه و ترسو، بیشتر، بچّه های پست وفرومایه متولّد می شوند .

ما فعلاً در مقام اثبات این قضیّه از نظر علمی، یا استناد به قانون وراثت و مسأله ژنتیک نیستیم ؛ بلکه مقصود ما در این جا، ذکر دیدگاه اسلام است نسبت به این مسأله مهم و زیر بنائی و غیر قابل انکار است . زیرا قانون و اثرات وراثت حتّی در رابطه با حیوانات نیز مطرح شده و مورد بحث قرار گرفته است . برای مثال می توان، اسبها و نقش وراثت در آنها را ذکر کرد . و عظمت و اهمیّت این مطلب به حدّی بوده که ابوالمنذر، هشام بن محمّد بن السائب الکلبی، در سال ۸۷۶ میلادی کتاب معروف « أنساب الخیل فی الجاهلیه و الاسلام » را تألیف نمود . وی در آن کتاب می نویسد : « حضرت داوودِ پیغمبر علاقه شدیدی به اسبها داشت و نام هر اسب اصیل و ریشه داری را که می شنید ، آن را خریداری می کرد تا تعداد آنها به هزار رسید ؛ پس از حضرت داوود ، آن اسبها ، به فرزندش حضرت سلیمان به ارث رسید . که حضرت سلیمان، نهصد رأس آنها را در راه خدا وقف کرد . هنگامی که اسبها را به او عرضه کردند و سان دیدنِ از اسبها سبب شد که در وقت فضیلت نماز از ذکر خدا غافل شود . بدین جهت آنها را وقف کرد . و یکصد رأس دیگر را که هنوز به او عرضه نشده بود، برای خود نگه داشت . ویک رأس ازآنها را که ازبهترین وریشه دارترین اسبهابود، به قبیله «أَزُدْ» اهداء کرد.

ص: ۲۳۶

قبیله أَزد آن را « زاد الراکب » نام نهادند . و آن اسب اوّلین اسب عربی بود که در عرب مشهور بود (۱). چون مزایای آن اسب به گوش قبائـل مختلف عرب رسـید ، از دور و نزدیـک به قبیله « أزد » می آمدنـد تا اسـبهای خود را از این اسب اصـیل باردار نماینـد . و بدین وسیله نسل اسبِ عربی تکثیر شد » (۲). کلبی یکصـد و شـصت اسب را در جاهلیّت و اسـلام نام می برد ، که همگی در اصالت مشـهور بودند و نسب آنها به همان « زاد الراکب » می رسـید . در کتاب « الخیل الجیاد » آمده که اعراب در حفـظ و حراست این نسل ، حرص فراوان داشـتند و چه بسا مسافتهای دور و دراز و بیابانهای بی آب و علف را طی می کردند ورنجهای شـبانه روزی ومشـکلات جانکاه را تحمّل می کردند تا بتوانند اسبهای خود را از یک اسب اصیل باردار کنند . چون می دانسـتند اگر احیاناً مادیـانی از یـک اسب غیر اصـیل باردار شود، به کلّی از ارزش و اعتبار ساقط خواهـد شـد . در کتاب « شرح قصـیده » (بانت سُـعاد) در تعریف عتیق چنین می گوید : « العتیق من الابل و الخیل، ما لم یکن فی نسـبه شی ءٌ یُعاب به ». ترجمه : عتیق شتر یا اسبی را گویند که در او چیزی که موجب عیبی در نسب او باشد ، وجود نداشته باشد .

۱- عقد الفرید : ج ۱ ، ص ۱۵۷

۲- أنساب الخیل : صفحه ۱۲ به بعد .

روی همین اصل اسبها را به چهار نوع تقسیم نموده انـد : ۱ - اگر اسـبی پـدر و مـادرش هر دو عربی باشـند، آن را «عربی» یا «العتیق» گویند . ۲ - اگر اسبی هیـچ یک از پـدر و مادرش عربی نباشـند، آن را «البرذون» خوانند . ۳ - اگر اسبی ازطرف پدر عربی وازطرف مادر غیرعربی باشد، آن را «الهجین» نامند. ۴ - اگر اسبی از طرف مادر عربی و اصیل و از طرف پدر غیر عربی باشـد ، آن را «المقترف» گوینـد . ثعـالبی نیز در « فقه اللغه »، در اوصـاف فرس می نویسـد : « إذا کان کریم الأصل رائع الخَلْق مستعدّاً للجری و العَدْوِ فهو عتیق و جواد » (۱). دکتر تقی بهرامی در کتاب « فلاحت » ویژه گیهای اسب عربی را برشمرده ، می نویسد : «حیوانی را اصـیل گویند که اختصاصات نژاد خود را کاملاً نمایش داده، درصـفاتِ مطلوبه توجّه ناظر را به خود جلب نمایـد، و اصـل و نسـبش از نژاد عـالی باشـد ... ». و در ادامه مطلب می نویسـد : « اسب عرب از حیث فراست، هـوش، حـافظه، علاقه و عاطفه سرآمد اسبهای دنیا است و برای سواری از هر مرکبی بهتر است و از اغلب نژادهای اسب بیشتر تاب گرسنگی و تشنگی دارد » (۲).

۱- فقه اللغه : ص ۵۲ ، الفصل الثّانی و العشرون من الباب السابع عشر .

۲- فلاحت، دکتر تقی بهرامی : ص ۴۷ .

و در جای دیگر می گوید : « شرارت و آرامش حیوانات ، چابکی و افتادگی آنها ، از تظاهرات مغز و اعصاب است و استعداد آن ارثی است »(۱). و باز در جای دیگر می نویسد : « ارث به زبان معمولی : انتقال صفات پدر و مادر است به بچّه، ولی تفسیر علمی آن عبارت است از : نشو و نمای دوباره قابلیّت و استعداد و عوامل صفات ابوین یا اسلاف در بچّه ها و اخلاف » (۲) در تأیید مطالب فوق به داستان ذیل توجّه فرمائید : « مأمون الرّشید روزی به یکی از خواص ونزدیکان خود گفت: تو از کار من آگاهی و می دانی بعضی از افراد را به خود منتسب می کنم ، مورد تکریمشان قرار می دهم، ولی از آنان وفا نمی بینم، سبب این کار چیست ؟ « فقال یا أمیرالمؤمنین : ان من یتخذ الطیور الهوادی لارسال الکتب بها، إذا طلب الطیور سئل عن أصولها و أنسابها . و أنت یا أمیرالمؤمنین تأخذ أقواماً عن غیر اصول » . در پاسخ به مأمون گفت: کسانی هستند در مورد فرستادن نامه ها، کبوترِ نامه رسان تربیت می کنند . اینان موقع گزینش پرنده، از ریشه و نسبش می پرسند آنگاه مورد تربیتش قرار می دهند .

۱- فلاحت : ص ۵۶ .

۲- فلاحت : ص ۷۳ .

و شما از مردم بی ریشه ای حمایت می کنی، به همین جهت از آنان رفتار خلاف انتظار می بینی » (۱). به هر حال وراثت ، از نظر قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام ، امری مسلّم و مورد قبول است . در سوره مریم، آمده که بنی اسرائیل وقتی می بینند مریم، بدون شوهر فرزند آورده و او را متّهم به بی عفّتی می کنند، از روی تعجّب می گویند : « مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيّاً » (۲). مردم می گفتند : ای مریم ، اگر پدرت یا مادرت بدکاره بودند ، تعجّب نبود ؛ ولی تو که هیچ یک از پدر و مادرت بدکاره نبودند، عجیب است که آلوده شده ای . این آیه به صراحت گویای مسأله وراثت است . یا در سوره ابراهیم خداوند می فرماید : « ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَآءِ * تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينِ بِإِذْنِ رَبِّهَا » (۳). خداوند کلمه « طيّبه » را به درختی پاکیزه تشبیه فرموده ، که ریشه آن در زمین ثابت و شاخه آن در آسمان است . در کتاب کافی در تفسیر این آیه، حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود :

ص: ۲۴۰

۱- مجموعه ورام : ج ۲ ، ص ۲۸۶ .

۲- مریم / آیه ۲۸ .

۳- ابراهیم / آیات ۲۴ و ۲۵ .

« رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله أصلها ، و أمیرالمؤمنین علیه السلام فرعها ، و الائمّه من ذرّیتهما أغصانها » (۱). و در سوره نوح آمده : « رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکَافِرِینَ دَیَّارًا * اِنَّکَ إِن تَذَرْهُمْ یُضِلُّواْ عِبَادَکَ وَ لَایَلِدُواْ إِلَّا فَاجِرًا کَفَّارًا » (۲). پروردگارا، این مردم کافر و گمراه را از صفحه زمین برانداز ؛ اگر آنها را به حال خود واگذاری، از طرفی مایه گمراهی دیگران می شوند و از طرف دیگر فرزندانی که می آورند، جز آلوده و پلید نخواهند بود . یعنی :از طرف پدران ومادران زمینه کفر وفجور - به وراثت - به آنها خواهد رسید. در روایات نیز مسأله وراثت با همه انواعش مطرح شده ؛ هم وراثت نوعی ، هم فردی ، هم جسمانی ، هم عقلی و اخلاقی . که چند نمونه از روایات را یادآور می شویم : ۱ - رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید : « تَخَیَّروا لِنُطَفِکُمْ فانّ العِرْقَ دَسّاسٌ »(۳). ترجمه : برای نطفه های خودتان (زنان) خوب را انتخاب کنید ، زیرا (ژن) ، اخلاق (پدران و مادران) را به فرزندان می رساند .

۱- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۴۲۸ ، حدیث ۸۰ .

۲- نوح / آیات ۲۶ و ۲۷ .

۳- المستطرف : ج ۲ ، ص ۱۸ .

۲ – محمّـد حنفیّه در جنگ جمل به دشـمن حمله کرد ، ولی موفّق نشد ؛ حضـرت علی علیه السلام به او فرمودند : از ضـربات دشمن نترس ، و مجدداً به وی دستورِ حمله دادند . محمّد در این نوبت

، مقداری پیشروی کرد و باز متوقّف شد . حضـرت در این دفعه با قبضه شمشیر به کتفش کوبید و فرمود : « ادرککَ عرقٌ من اُمّک » (۱)

ترجمه : این ضـعف و ترس را از مـادرت ارث برده ای ! و متقابلاً ـ در مورد حضـرت عبّـاس علیه السلام آمـده : « و عن کتاب عمـده الطـالب ان أمیرالمؤمنین علیه السـلام قال لأخیه عقیل، وکان نسّابه عالماً باخبار العرب و أنسابهم : اَبغنی امرأه قـد ولّـدتها الفحوله من العرب لِاَتزوجهـا فتلـد لی غلامـاً فارسـاً . فقـال له : این انت عن فـاطمه بنت خزام بن خالـد الکلابیه . فـإنّه لیس فی العرب اشجع من آبائها و لا افرس . فتزوجها أمیرالمؤمنین علیه السلام فولدت له و انجبت . و أوّل ما ولدت العباس » (۲).

۱– تتمه المنتهی : ص ۱۷ .

۲– اعیان الشیعه : ج ۷ ، ص ۴۲۹ ، چاپ بیروت، طبع ۱۴۰۳ .

ترجمه : امیرالمؤمنین علیه السلام به برادرش عقیل ، که نسب شناس و آگاه به اخبار و انساب عرب بود، فرمود : برای من زنی را انتخاب کن که از نسل شجاعان عرب باشد تا او را به ازدواج خود درآورم . و برای من فرزندی بیاورد که شجاع باشد، عرض کرد: از « فاطمه بنت خزام بن خالد » که از قبیله بنی کلاب است، غافل مباش، که در عرب از پدران او کسی شجاع تر نبود . پس حضرت علی علیه السلام او را به همسری خود انتخاب کرد . و از او فرزندانی با کفایت آورد . که اوّلین آنها حضرت عبّاس بود . ۳ - حضرت علی علیه السلام فرمودند : « حسن الأخلاق برهان کرم الأعراق » (۱). ترجمه : سجایای اخلاقی دلیل پاکی وراثت و فضیلت ریشه خانوادگی است . ۴ - حضرت علی علیه السلام فرمودند : « إذا کرم أصل الرجل کرم مغیبه و محضره »(۲). ترجمه : کسی که ریشه خانوادگی اش شریف است ، در حضور و غیاب و در هر حال دارای فضیلت و صفات پسندیده است .

۱- غرر الحکم : ج ۱ ، ص ۳۷۹ ، شماره ۵۲ .

۲- غرر الحکم : ج ۱ ، ص ۳۲۷ ، شماره ۱۹۱ .

۵ – حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند : « إیّاکم و خضراء الدمن . قیل یا رسول اللّه صلی الله علیه وآله : و ما خضراء الدمن ؟ قال : المرأه الحسناء فی منبت السوء » (۱). ترجمه : بپرهیزید از گیاه سبزی که در مزبله می روید ! عرض کردند : منظور شما از این کلمه چیست ؟ فرمودند : زن زیبائی است که از خانواده پست و پلیدی به وجود آمده باشد . و روایات دیگری که در کتاب « کودک فلسفی » (۲)، در بحث وراثت آمده است .

چون مسأله وراثت بسیار حائز اهمیّت است ، خداوند پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله را از بهترین نژادها به وجود آورده است .

امّا در روایات خاصّه

حضرت علی علیه السلام می فرماید : ۱ – مستقره خیر مستقر. ومنبته أشرف منبت فی معادن الکرامه، ومماهد السلامه (۳). ترجمه : قرارگاه او بهترین قرارگاه ، و محل پرورشش شریف ترین محلها بود ، در معدن بزرگواری و گاهواره سلامت رشد کرد .

۱– بحار الانوار : ج ۹۶ ، ص ۲۳۴ ، حدیث ۱۵ .

۲– کودک فلسفی : ج ۱ ، ص ۵۹ .

۳– نهج البلاغه : ج ۱ ، ص ۱۸۶ ، خطبه ۹۶ .

۲ – و در خطبه ای دیگر می فرمایند : « و أشهد أن محمّداً عبده و رسوله و سیّد عباده، کلّما نسخ اللَّه الخلق فرقتین جعله فی خیرهما . لم یسهم فیه عاهر و لا ضرب فیه فاجر » (۱) ترجمه : گواهی می دهم که محمّد بنده و فرستاده و سرور بندگان خداست ؛ هر زمان که خداوند خلایق را (از اصلاب به ارحام) آورد و آنها را دو گروهِ (خوب و بد) گردانید ؛ آن حضرت را در گروه بهترین از آن دو دسته قرار داد و در نسب آن بزرگوار هیچ زناکاری بهره ای نداشت و هیچ فرد بدکاره شریک نبود . ۳ – و در خطبه ای دیگر آمده : « حتی أفضت کرامه اللَّه سبحانه إلی محمّد صلی الله علیه وآله، فأخرجه من أفضل المعادن منبتا و أعزّ الأرومات مغرساً من الشجره الّتی صدع منها أنبیاءه و انتخب منها امناءه » (۲). ترجمه : تا آنکه این منصب بزرگ به محمّد صلی الله علیه وآله منتهی شد و نهاد اصلی وی را از بهترین معادن استخراج کرد و نهال وجود او را در اصیل ترین و عزیزترین سرزمینها غرس نمود و شاخه هستی او را از همان درختی که پیامبران از آن آفرید ، به وجود آورد، از همان شجره ای که امینان درگاه خود را از آن برگزید . ۴ – عن أبی عبداللَّه علیه السلام فی خطبه له خاصّه یذکر فیها حال النّبی و الائمّه علیهم السلام و صفاتهم : ... أن انتجب لهم أحب أنبیائه إلیه و أکرمهم علیه محمّد بن عبداللَّه صلی الله علیه وآله فی حومه العزّ مولده، و فی دومه الکرم محتده، غیر مشوب حسبه و لا ممزوج نسبه ... .

۱- نهج البلاغه : ج ۲ ، ص ۱۹۵ ، کلام ۲۱۴ .

۲- نهج البلاغه : ج ۱ ، ص ۱۸۵ ، خطبه ۹۴ .

ترجمه : امام صادق علیه السلام خطبه ای دارند که در آن اوصاف پیغمبر و ائمّه علیهم السلام را ذکر کرده اند ؛ ... خداوند محبوب ترین پیامبران و گرامی ترین آنها، یعنی محمّد بن عبداللَّه صلی الله علیه وآله ، را برای مردم برگزید و زادگاهش در محیط عزّت ، ریشه و اصلش در خاندان کرم، حسب و نسبش خالص . سپس در ادامه خطبه فرمود : « ... ویدفعه کلّ أب إلی أب من ظهر إلی ظهر، لم یخلطه فی عنصره سفاح ولم ینجسه فی ولادته نکاح، من لدن آدم إلی أبیه عبداللَّه، فی خیر فرقه و أکرم سبط و أمنع رهط و أکلأ حمل و أودع حجر »(۱). ترجمه: هر پدری او را به پدر آینده می سپرد واز پشتی به پشتی نقل مکان می کرد و در اصل وی، زنا راه نیافت، و در زایش پی در پی وی، پلیدی رخ نداد، که آمیزش نامشروع باشد ؛ از دوران آدم ابوالبشر تا پدرش عبداللَّه ، در بهترین دسته بود و در ارجمندترین فامیلها و والاترین قبیله و محفوظترین حمل و امین ترین دامن پرورش یافت . ۵ - [فی حدیث جابر (المروی فی الفقیه) (۲)فی کیفیه خلقه الانسان و ولادته : فقلت : یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله ! هذه حالنا، فکیف حالک و حال الاوصیاء بعدک فی الولاده ؟ فسکت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله ملیّاً ثمّ قال : یا جابر ! لقد سألت عن أمر جسیم لا یحتمله إلّا ذو حظٍّ عظیم . إنّ الأنبیاء و الأوصیاء مخلوقون من نور عظمه اللَّه جلّ ثناؤه یودع اللَّه أنوار هم أصلاباً طیّبه و أرحاماً طاهره، یحفظها بملائکته، و یربیها بحکمته، و یغذوها بعلمه، فأمرُهم یجلّ عن أن یوصف، و أحوالهم تدقّ عن أن تعلم (۳)

۱- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۴۴۴ ، حدیث ۱۷ .

۲-]() من لایحضره الفقیه : ج ۴ ، ص ۴۱۴ ، حدیث ۵۹۰۱ .

۳- بحارالانوار : ج ۵۳ ، ص ۳۵۲ ، حدیث ۳۶ .

ترجمه : در « من لایحضره الفقیه » روایتی را از جابر در کیفیّت آفرینش و ولادتِ انسان نقل می کند که می گوید : به پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله عرض کردم : ای رسول خدا، این حال ما مردم است ، حالِ شما و اوصیاءِ بعد از شما در ولادت چگونه است ؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله سکوت طولانی نمودند، سپس فرمودند : ای جابر ! از امر مهمّی سؤال کردی که تاب تحمّل آن را ندارد، مگر کسی که بهره بزرگی (از علم) داشته باشد ؛ همانا انبیاء و اولیاء از نور عظمت خدا آفریده شده اند . خداوند نور آنها را در پشتها و رحمهای پاك قرار داده ؛ به واسطه فرشتگان خود ، آنها را حفظ می کند و آنها را با حکمت خود تربیت نموده وبا علم خود آنها را تغذیه کرده وکارِ آنها مهمتر از آن است که به وصف درآید . و حالات آنها عمیق تر از آن است که بتوان فهمید . ۶ - قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله قال : ... حتّی إذا أراد اللَّه عزّوجلّ أن یخلق صورنا، صیّرنا عمود نورٍ ، ثمّ قذفنا فی صلب آدم ، ثمّ أخرجنا إلی أصلاب الآباء و أرحام الاُمّهات ، و لایصیبنا نجس الشرك، و لا سفاح الکفر، یسعد بنا قوم و یشقی بنا آخرون . فلمّا صیّرنا إلی صلب عبدالمطّلب أخرج ذلك النور فشقّه نصفین : فجعل نصفه فی عبداللَّه، و نصفه فی أبی طالب . ثمّ أخرج [النصف] الّذی لی إلی آمنه، والنصف [الّذی لعلیّ] إلی فاطمه بنت أسد (۱). ۷ - عن أبی عبداللَّه علیه السلام فی خطبه له خاصه یذکر فیها حال النّبی صلی الله علیه وآله ... ؛ غیر مشوب حسبه و لا ممزوج نسبه (۲).

۱- بحارالانوار : ج ۱۵ ، ص ۷ ، حدیث ۷؛ و ج ۳۱ ، ص ۳۴ ، حدیث ۳۲ .

۲- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۴۴۴ ، حدیث ۱۷ .

امّا در روایات عامّه

۱ – قـال رسـول اللَّه صـلی الله علیه وآله ... ؛ و لم یزل اللَّه ینقلنی من الأصـلاب الحسـنه إلی الأرحـام الطـاهره، صـفی مهـدی لا یتشعّب، شعبتان إلّا کنت فی خیرهما (۱). ترجمه : رسول خدا صـلی الله علیه وآله فرمود: پیوسته خداوند مرا از پشتهای پاک به رحمهای پاک منتقل می فرمود، مرا برگزیـد و هدایت کرد، هیچ دو گروهی را تقسـیم نمی کرد مگر آنکه من در بهترین آنها بودم . ۲ – ابن سـعد روی بسـنده عن جعفر بن محمّد عن أبیه محمّد بن علی بن الحسـین علیهما السـلام إنّ النّبی صلی الله علیه وآله قال : انّما خرجت من نکاح و لم أخرج من سـفاح من لدن آدم لم یصـبنی من سـفاح أهل الجاهلیه شـی ء لم اخرج إلّا من طهر(۲). ترجمه : امـام بـاقر علیه السـلام از پیغمبر صـلی الله علیه وآله نقـل کرده که فرمود : من از زمـان آدم ازنکـاح به وجود آمـدم نه از زنا ؛ و زنا (رایـج در زمان) جاهلیّت به هیچ وجه به من اصابت نکرد، من به جز از پاکی به وجود نیامدم . ۳ – قال النّبی صـلی الله علیه وآله : أنا أشـرف النّاس حسبا (۳). ترجمه : پیغمـبر صـلی الله علیه وآله فرمـود : من از نظر نژاد از همه مردم برترم . و روایـات دیگری نیز نقل شـده که در کتاب « فضائل الخمسه » (۴) آمده است . ۴ – قال النّبی صـلی الله علیه وآله : لم یزل ینقلنی اللَّه من أصلاب الطّاهرین إلی أرحام المطهرات

ص: ۲۴۸

۱- کنز العمال : ج ۱۱ ، ص ۴۲۸ ، حدیث ۳۲۰۱۰

۲- طبقات، ابن سعد : ج ۱ ، ص ۳۳ .

۳- کنز العمال : ج ۱۱ ، ص ۴۳۵ ، حدیث ۳۲۰۴۴ .

۴- فضائل الخمسه، فیروزآبادی : ج ۱ ، از صفحه ۵ به بعد

حتّی أخرجنی فی عالمکم و لم یدنّسی بدنس الجاهلیه (۱). ترجمه : پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود : پیوسته خداوند مرا از پشتهای پاک به رحم های پاک انتقال داد تا مرا به سوی جهان شما بیرون کرد، و مرا به آلودگیهای جاهلیّت نیالود . ۵ - قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله : إنّ اللّه اصطفی من ولد آدم ابراهیم واتّخذه خلیلاً و اصطفی من ولد ابراهیم، إسماعیل، ثمّ اصطفی من ولد إسماعیل نزار ثمّ اصطفی من ولد نزار مُضَر ثمّ اصطفی من مضر کنانه ثمّ اصطفی من کنانه قریشاً، ثمّ اصطفی من قریش بنی هاشم، ثمّ اصطفی من بنی هاشم بنی عبدالمطلب ثمّ اصطفانی من بنی عبدالمطلب (۲). ترجمه: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: خداوند از فرزندان آدم، ابراهیم را برگزید و او را خلیل خود قرار داد ، و از میان فرزندان حضرت ابراهیم ، اسماعیل را برگزید ؛ سپس از میان فرزندان اسماعیل نزار را برگزید ؛ بعداً، از میان فرزندان نزار، مُضَر را برگزید واز میان فرزندان مضر، کنانه را برگزید؛ سپس ازمیان فرزندان کنانه، قریش را، و از میان قریش بنی هاشم را ، و از میان بنی هاشم ، فرزندان عبدالمطلب ؛ و سپس از میان آنها مرا برگزید . ۶ - ابن عساکر درباره پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید : « باب ذکر طهاره مولده و طبیب أصله و کرم محتده » (۳). وی در این باب از پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود :

۱- سیره حلبیّه : ج ۱ ، ص ۳۰ ؛ درّ المنثور : ج ۵ ، ص ۹۸ ؛ سیره دحلان : ج ۱ ، ص ۱۸ .

۲- ذخائر العقبی : ص ۱۰ ؛ و صحیح مسلم و سنن ترمذی، مختصراً .

۳- تهذیب، ابن عساکر : ج ۱ ، ص ۳۴۶ .

« ... لم يزل اللَّه ينقلنى من الأصلاب الحسنه إلى الأرحام الطيّبه مهذّبا لا يتشعّب شعبان إلّا كنت فى خير هما . قد أخذ اللَّه بالنبوّه ميثاقى و بالإسلام عهدى » (۱). ترجمه : رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : پیوسته خداوند مرا از پشتهای خوب به رحمهای پاک و پاکیزه انتقال داد ؛ و هیچ نسلی به دو شعبه تقسیم نمی شدند مگر آنکه مرا در بهترین از آنها قرار داد . و خداوند از من پیمان پیغمبری گرفت و اسلام را برعهده من گذاشت . حافظ سیوطی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود : « أنا محمّد بن عبداللَّه، ابن عبدالمطلب بن هاشم، بن عبد مَناف، بن قُصَیّ، بن کِلاب، بن مُرّه، بن کَعب، بن لُؤَیّ، بن غالب، بن فِهر، بن مالک، بن النّضر، بن کِنانه، بن خُزَیمه بن مُدْرِکه ، بن اِلیاس ، بن مُضَر ، بن نِزار ، بن مَعَدّ ، بن عدنان . و ما افترق الناس فرقتین إلّا جعلنی اللَّه فی خَیرهما . فأخرجت من بین اَبَویّ فلم یُصِبنی شی ء من عهد الجاهلیه . و خرجت من نکاح و لم أَخْرُج من سِفاح من لدن آدم حیث انتهیت إلی أبی و أمی . فأنا خیرکم نسباً و خیرُکم أباً »(۲). ترجمه : منم محمّد بن عبداللَّه، پسر عبدالمطلب ... ؛ و هیچگاه مردم دو فرقه نشدند ، مگر آنکه خدا مرا در بهترین آنها قرار داد ، پس من از بین پدر و مادرم

۱- تهذیب : ص ۳۴۹ .

۲- الجامع الصغیر : ج ۱ ، ص ۲۶۱ .

خارج شدم ؛ در حالی که چیزی از عهد جاهلیّت به من نرسید (از نظر نسبی از آلودگیهای جاهلیّت، پاک بودم) و خارج شدم از نکاح و از زمان آدم تا آنکه به پدر و مادر رسیدم ، از زنا خارج نشدم (پدران و مادرانم همیشه از راه مشروع ازدواج کرده اند)، پس من بهترین شما مردم هستم از جهت نسب و از جهت پدر .

آثار پیوند نسبی

مرحوم صدوق در « رساله اعتقادیّه »، در باب الاعتقاد فی العلویه می فرماید : « اعتقادنا فی العلویه انّهم آل رسول اللَّه صلی الله علیه وآله و انّ مودّتهم واجبه، لأنّها أجر الرساله قال اللَّه تعالی : « قل لا ـ أسالکم علیه أجراً إلّا المودّه فی القربی » . والصدقه علیهم محرّمه لأنّها أوساخ ما فی أیدی الناس و لا طهاره لهم إلّا صدقتهم بعبیدهم و إمائهم، و صدقه بعضهم علی بعض . و امّا الخمس فإنّها تحل لهم عوضاً عن الزکاه لأنّهم قد منعوا منه و إعتقادنا فی المسیی منهم، انّ علیه ضعف العقاب . و فی المحسن منهم انّ لهم ضعف الثواب ». ترجمه : اعتقاد ما در مورد فرزندان علی علیه السلام این است که : اینها آل رسولند، ودوستی آنها برما واجب است، زیرا دوستی آنها اجر رسالت است . خداوند درقرآن فرموده : بگو ای پیغمبر ، من از شما اجرت مطالبه نمی کنم ، مگر دوست داشتن خویشانم را . و صدقه بر آنها حرام است، زیرا صدقات آلودگیهای اموالی است که در دستِ مردم است و مردم پاک نمی شوند مگر به دادن صدقه به غلامان و کنیزانشان وصدقه دادن بعضی از آنها به بعضی .

امّا خمس به جای زکات برای آنها حلال است، زیرا آنها از گرفتن زکات منع شـده انـد و اعتقاد ما در مورد بدکاران آنها این است که دو برابر کیفر می بینند ، ودر مورد نیکوکاران آنها بر این باوریم که دو برابر ثواب داده می شوند .

از نظر آیات و روایات

۱ - « وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُم بِإِیمَـانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ مَآ أَلَتْنَاهُم مِنْ عَمَلِهِم مِن شَیْ ءٍ » (۱). و کسانی که ایمان آوردنـد و فرزنـدانشان آنان را پیروی کردند، ما آنان را به پدرانشان رساندیم، و از کردار پدرانشان چیزی نکاستیم . « عن أبی عبـداللّه علیه السـلام فی قول اللّه عزّوجـلّ : « و الّـذین آمنوا و اتّبعتهم ذرّیتهم بایمـان ألحقنـا بهم ذرّیتهم » . قـال: فقال: قُصـرت الأبناء عن عمل الآباء . فألحقوا الأبناء بالآباء لتقر بذلک أعینهم » (۲) ترجمه : از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود : در مورد آیه « الّـذین آمنوا ... » ؛ که اعمال فرزنـدان کمتر از اعمال پدرانشان می باشد ، ولی فرزندان آنها را خداوند به پدرانشان ملحق می کند تا چشـمشان روشن شود . و در « درّ المنثور » ذیل آیه فوق آمده : « و أخرج سعید بن منصور و هنّاد و ابن جریر و ابن المنذر و ابن أبی حاتم و الحاکم و البیهقی فی سـننه عن ابن عباس، قال انّ اللّه لیرفع ذرّیه المؤمن معه فی الجنّه و ان کانوا دونه فی العمـل، لتقرّ بهم عینه . ثمّ قرأ : و الّـذین آمنوا و اتّبعتهـم ذرّیتهم بإیمـان، الآیه » (۳). ترجمه : سـعید بن منصور ، هناد ، ابن جریر ، ابن منذر ، ابن ابی حاتم ، حاکم

۱- طور / آیه ۲۱ .

۲- تفسیر نور الثقلین : ج ۵ ، ص ۱۳۹ ، حدیث ۲۲ .

۳- درّ المنثور : ج ۶ ، ص ۱۱۹ .

و بیهقی در سننش ، همه از ابن عباس نقل کرده انـد که : خداوند فرزندان مؤمن را بامؤمن، در بهشت به مقامات عالیه بالا می برنـد، ولو اینکه آنها کمتر از آن مؤمن، عمل داشته باشـند ، برای اینکه مؤمن چشـمش به فرزندانش روشن گردد ؛ سـپس ابن عباس این آیه را تلاوت کرد: «والّذین آمنوا واتّبعتهم ذرّیتهم بایمان ...» تا آخر آیه.

« و أخرج البزار و ابن مردویه، عن ابن عباس رفعه إلی النّبی صلی الله علیه وآله قال : إنّ اللّه یرفع ذریه المؤمن إلیه فی درجته و ان کـانوا دونه فی العمـل، لتقرّ بهم عینه . ثمّ قرأ : « والّـذین آمنوا و اتّبعناهـم ذریاتهم بایمان ألحقنا بهم ذریاتهم و ما ألتناهم من عملهم من شی ء » قال : و ما نقصنا الآباء بما أعطینا البنین » (۱). ترجمه : بزار و ابن مردویه، از ابن عباس نقل کرده اند که او به پیغمبر صـلی الله علیه وآله نسـبت داده، که فرمود : خداونـد ذرّیه مؤمن را، در همان درجه که در بهشت دارد، نزد او می برند، اگر چه از نظر عمل، به مقدار آن مؤمن عمل نداشته اند، به خاطر اینکه چشم آن مؤمن روشن گردد ؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود : «الّـذین آمنوا ...» تا آخر؛ سـپس فرمود : (در معنی آیه) که ما به خاطر آن چه به فرزنـدان می دهیم ، چیزی از پـدران کم نمی کنیم .

ص: ۲۵۳

۱- همان مدرک .

« و أخرج الطبرانی و ابن مردویه، عن ابن عباس ان النّبی صلی الله علیه وآله قال : إذا دخل الرجل الجنّه سأل عن أبویه و ذریته و ولده ؛ فیقال انّهم لم یبلغوا درجتک و عملک، فیقول : یا ربّ قد عملت لی و لهم، فیؤمر بإلحاقهم به . و قرأ ابن عباس فی قوله : و الّذین آمنوا و اتّبعتهم ذرّیتهم، الآیه »(1) ترجمه : طبرانی و ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : هنگامی که مردی وارد بهشت می شود ، از پدر و مادر خود و از فرزندانش سؤال می کند، به او گفته می شود که آنها هنوز به درجه وعمل تو نرسیده اند، عرض می کند: خداوندا ، برای خود و آنها هر دو عمل کرده ام، آنگاه دستور داده می شود که آنها را به او ملحق کنند ؛ و ابن عباس آیه فوق را تلاوت کرد . ۲ - « جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا وَ مَن صَلَحَ مِنْ ءَابَآئِهِمْ وَ أَزْوَجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ وَ الْمَلَآئِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِم مِّن کُلِّ بَابٍ »(2). که آن منزل ، بهشتهای عدن است که در آن بهشت خود و همه پدران و زنان و فرزندان شایسته خویش داخل می شوند، در حالی که فرشتگان بر آنها از هر در وارد می گردند .
« أخرج ابن أبی حاتم و أبوالشیخ عن سعید بن جبیر رضی الله عنه قال : یدخل الرجل الجنه فیقول : أین أمی، أین ولدی، أین زوجتی ؟ فیقال : لم یعملوا مثل عملک .

۱- درّ المنثور : ج ۶ ، ص ۱۱۹ .

۲- رعد / آیه ۲۳ .

فیقول : کنت أعمل لی ولهم . ثمّ قرأ « جنّات عدن یدخلونها و من صلح » . یعنی : من آمن بالتوحید بعد هؤلاء من آبائهم و أزواجهم و ذرّیاتهم » (۱). ترجمه : ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از سعید بن جبیر رضی الله عنه نقل کرده اند که : هنگامی که مردی وارد بهشت می شود ، می پرسد : مادرم و فرزندانم و همسرم کجا هستند ؟ می گویند : آنها به اندازه عمل تو عمل نکرده اند . او می گوید : من برای خودم وآنها عمل کردم . سپس این آیه را خواند : « جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا وَ مَن صَلَحَ مِنْ ءَابَآئِهِمْ وَ أَزْوَجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ وَ الْمَلَآئِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِم مِّن کُلِّ بَابٍ ». یعنی : پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان ، آنها که توحید را پذیرفته اند ، با او وارد بهشت می شوند . و در عوالم حضرت فاطمه علیها السلام آمده : « قال النّبی صلی الله علیه وآله : إنّ فاطمه أحصنت فرجها، فحرّم اللَّه ذُرِّیَّتها علی النّار » (۲). ترجمه : از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود : همانا فاطمه دامان خود را حفظ کرد، پس خداوند ذریّه او را بر آتش حرام کرد .

۱- درّ المنثور : ج ۴ ، ص ۵۷

۲- عوالم فاطمه علیها السلام : ص ۳۰۸ ، حدیث ۱ .

« عن ابن مسعود رضی الله عنه قال : قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: إنّ فاطمه أحصنت فرجها، فحرّم اللَّه ذرّیتها علی النّار ... ». ترجمه : فاطمه دامان خود را از آلودگی حفظ کرد ، پس خداوند آتش را به فرزندان او حرام کرد . و بعد از نقل این حدیث می گوید : « ... هذا حدیث صحیح لم یُخرجاه » (۱) و در « الغدیر » (۲)برای این حدیث، اسناد دیگری از اهل سنّت نقل کرده است . ۳ - « وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَکَانَ لِغُلَامَیْنِ یَتِیمَیْنِ فِی الْمَدِینَهِ وَ کَانَ تَحْتَهُ کَنزٌ لَّهُمَا وَ کَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً فَأَرَادَ رَبُّکَ اَن یَبْلُغَآ أَشُدَّ هُمَا وَ یَسْتَخْرِجَا کَنزَ هُمَا رَحْمَهً مِّن رَبِّکَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی »(۳) و امّا جریان (بازسازی) آن دیوار این بود که : آن دیوار از آن دو پسر یتیم بود که در این شهر زندگی می کردند و زیر آن گنجی وجود داشت ؛ خدای تو خواست که آن دو پسر به رشد برسند وگنج خود را بیرون بیاورند، که این رحمتی ازجانب خدا بود؛ و من این کار را به دستور خود نکردم . « عن إسحاق بن عمار قال : سمعت أبا عبداللَّه علیه السلام یقول : انّ اللَّه لیصلح بصلاح الرجل المؤمن ولده و ولد ولده، و یحفظه فی دویرته و دویرات حوله . فلا یزالون فی حفظ اللَّه لکرامته علی اللَّه .

ص: ۲۵۶

۱- مستدرک الحاکم : ج ۳ ، ص ۱۵۲ .

۲- الغدیر : ج ۲ ، ص ۶۱ ؛ و ج ۳ ، ص ۱۷۵ .

۳- کهف / آیه ۸۲ .

ثمّ ذكر الغلامین فقال : « و کان أبوهما صالحاً » . ألم تر انّ اللَّه شکر صلاح أبویهما لهما » (۱). ترجمه : از اسحاق بن عمار نقل شـده که: از امام صادق علیه السـلام شـنیدم که می فرمود: خداونـد به خاطر صالـح بودن پـدر ، فرزنـد و فرزنـدِ فرزنـد او را به صلاح می رساند ، و او را در خانه اش و خانه های اطرافش حفظ می کند ؛ و آنان پیوسته در حفظ خدا هستند ، چون احترام آن مؤمن بر خدا لازم است . سپس داستان آن دو پسر را نقل فرمود، و فرمود : پدرشان صالح بود . آیا نمی بینی که خداوند به نفع این دو پسر از صالـح بودن پـدرشان قـدردانی کرد ! « عن العیاشـی ، عن زراره و حمران ، عن أبی جعفر و أبی عبـداللَّه علیهما السلام قالا : یحفظ الأطفال بصلاح آبائهم، کما حفظ اللَّه الغلامین بصلاح أبویهما » (۲). ترجمه : از عیاشی روایت شده ، که او از زراره و حمران ؛ که آنها از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده اند ، که آنها فرمودند : فرزندان، به خاطر صالح بودن پدرانشان حراست می شوند، همچنان که خداوند آن دو پسر را به خاطر صالح بودن پدر و مادرشان حفظ فرمود . « و عن العیاشی ، عن مسعده بن صدقه ، عن جعفر بن محمّد ، عن آبائه علیهم السلام ، أنّ النّبی صلی الله علیه وآله قال : إنّ اللَّه لیخلف العبد الصالح من بعد موته فی أهله و ماله وإن کان أهله أهل سوء .

۱- تفسیر نور الثقلین : ج ۳ ، ص ۲۸۹ ، حدیث ۱۸۸ .

۲- بحار الانوار : ج ۶۴ ، ص ۲۳۶، حدیث ۱، باب أنّ اللَّه یحفظ بصلاح الرجل أولاده و جیرانه.

ثمّ قرأ هذه الآيه إلى آخرها : « و كان أبوهما صالحاً » (۱). ترجمه : از عیاشی روایت شده ، که او از مسعده بن صدقه ، و او از جعفر بن محمّد ، از اجدادش علیهم السلام نقل فرموده اند که ، آنها از پیغمبر صلی الله علیه وآله نقل فرموده ، که فرمود : خداوند پس از مرگ هر بنده صالحی، جانشین او می شود در حفظ زن و بچّه اش و مالش، ولو آن که زن و بچّه او بد کاره باشند ؛ سپس این آیه : « و کان أبوهما صالحاً » را تا آخر قرائت فرمود . در تفسیر « کشّاف »، در تفسیر این آیه می نویسد : « قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله : « إنّ اللّه یرفع ذریه المؤمن فی درجته و إن کانوا دونه لتقرّ بهم عینه » . ثمّ تلا هذه الآیه . فیجمع اللّه لهم أنواع السرور : بسعادتهم فی أنفسهم ، و بمزاوجه الحور العین ، وبمؤانسه الإخوان المؤمنین، و بإجتماع أولادهم و نسلهم بهم » (۲). ترجمه : پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود : خداوند ذریّه مؤمن را در درجه و مقام همان مؤمن قرار خواهد داد، گرچه از او پائین باشند تا چشم آن مؤمن را روشن سازد ؛ سپس این آیه (فکان أبوهما صالحاً) را تلاوت فرمود، پس خداوند در آنها انواع سرور و شادیها را جمع می نماید (با چند چیز) : با سعادت پیدا کردن خودشان ، با همسری با حور العین، با همدم شدن با

۱- بحار الانوار : ج ۶۴ ، ص ۲۳۶، حدیث ۴ .

۲- کشّاف : ج ۴ ، ص ۴۱۱ ، ذیل تفسیر آیه ۲۱ سوره طور .

برادران مؤمن و بـا گرد آمـدن اولاد و دودمانشـان بر گرد آنهـا . « و أخرج ابن أبی حـاتم، عن ابن عبـاس قـال: انّ اللَّه یصـلح بصـلاح الرّجل ولـده و ولد ولده و یحفظه فی ذرّیته و الدویرات حوله فما یزالون فی ستر من اللَّه و عافیه » (۱). ترجمه : ابن أبی حاتم از ابن عباس نقل می کند : که خداوند به خاطر صالح بودن مرد ، فرزندان و فرزندانِ فرزندان او را صالح می گرداند ، و او را در ذریّه وی محافظت می فرمایـد و او را در خـانه هـای اطرافش حفـظ می فرمایـد ، و زیر پوشـش و عـافیت پروردگـار خواهند بود . « وأخرج ابن مردویه، عن جابر قال : قال رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله: انّ اللَّه یصـلح بصلاح الرّجل الصالح ولده و ولـد ولـده و أهـل دویرات حوله . فما یزالون فی حفظ اللَّه مادام فیهم » (۲). ترجمه : ابن مردویه از جـابر نقل می کنـد که او گفت : پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود : خداوند به خاطر صالح بودن مرد صالح، فرزاندان و فرزندانِ فرزندان و مساکین خانه های اطراف او را صالح می گرداند . و پیوسته در حفظ الهی می باشند تا آن مردِ صالح در بین آنهاست . « عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس - رضی اللَّه عنهما - و کان أبوهما صالحاً . قال : حفظا لصلاح أبیهما، و ما ذکر عنهما صلاحاً » (۳)

۱- درّ المنثور : ج ۴ ، ص ۲۳۵ .

۲- همان مدرک .

۳- مستدرک الحاکم : ج ۲ ، ص ۳۶۹ .

ترجمه : از سعید بن جبیر نقل شده که او از ابن عباس - رضی اللّه عنهما - در مورد آیه « وکان أبوهما صالحا »، گفت : با صالح بودن پدر ومادر، آن دو پسر محفوظ مانند، و از صالح بودن خود آن دو فرزند سخنی به میان نیامده است .

مفاخرت در اسلام

آیا می توان به نسب، افتخار کرد ؟! در دوران جاهلیّت که مردم به شدّت گرفتار انحطاط اخلاقی بودند، هر فرد یا قبیله، در صدد خودخواهی و خودمحوری خود و تحقیر و کوبیدن شخصیّتِ دیگران بود، و بازار فخر و مباهات بسیار داغ بود ؛ و از طرفی چون از فضائل و کمالات معنوی بهره ای نداشتند تا آنها را ملاک فضیلت و برتری خویش قرار دهند، از این رو به اموری واهی - که فاقد هرگونه ارزش معنوی بود - استناد می کردند، از قبیل : بزرگی جمجمه، گشادی دهن، بلند بودن صدا، و دختر به بیگانه ندادن و فزونی غارت و ... . و در این زمینه از شعراء استفاده می کردند و شعراء هم با مبالغه و اغراق گوئی و مدیحه سرائی، موقعیّت خود را نزد قبائل تثبیت می کردند . و بدین وسیله جایزه و صله های سنگین دریافت می داشتند . و گاهی یک فرد تمام دارائی خود را به شاعری پیشکش می کرد و گاهی صورت رسمی به خود می گرفت . زیرا هر سال یک بار که بازار عکّاظ در مکّه تشکیل می شد، خیمه ای از چرم

سرخ برای نابغه زیبائی - که سرآمد شعراء جاهلی بود - نصب می کردند . و شعراء اشعاری را که در مفاخره سروده بودند، آنجا قرائت می کردند . و«نابغه» که کارشناس شعر بود، هرشعری را که از بهترین اشعار تشخیص می داد، معرّفی می کرد و آن قصیده به کعبه آویزان می شد . و به دنبال این مفاخرتها، جنگها و درگیریها پدید می آمد . که نمونه ای از مفاخرتهای غائله ساز، عبارتند از : مفاخرات یمن و مصر ، اوس و خزرج ، عامر بن طفیل و علقمه ، فزاره و بنی هلال ، امیّه و هاشم ، قبیله عبدمناف و بنی سهم و یا بنی حارثه و بنی الحارث و ... بود . و نیز گاهی برای پیروزی و غلبه بر رقیب، منافره می کردند ؛ یعنی هر یک نفرات، خود را به رخ دیگران می کشیدند . بدین صورت که افراد قبیله را سرشماری می کردند . و اگر احساس کمبود می کردند، فرزندانی که در رحم مادر بودند، آنها را نیز ضمیمه می کردند . و اگر باز نفراتشان به اندازه کافی نبود، به قبرستانها رفته مرده ها را نیز سرشماری می کردند و به افراد قبیله می افزودند . که قرآن کریم آنها را مذمّت نموده و می گوید : « أَلْهَیکُمُ التَّکَاثُرُ * حَتَّی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ » (۱).

ص: ۲۶۱

۱- تکاثر / آیات ۱ و ۲ .

کثرت جمعیّت، شما را آنچنان به غفلت و بی خبری دچار نموده که به گورستان رفته اید ! و مردگان را نیز احصاء می نمائید . و یا احیاناً معاقره می کردند (یعنی شتران خود را پی می کردند). مثلاً : یکی از آنها یک شتر می کُشت و مردم قبیله را اطعام می کرد، دیگری متقابلاً دو شتر می کشت، باز اوّلی سه شتر می کشت . و همین طور به تعداد شتران افزوده می شد، تا گاهی متجاوز از پنجاه شتر کشته می شد ؛ و این یک آفت اقتصادی بزرگی بود برای مردم آن عصر ، که اسلام شدیداً این عمل را تحریم، و مسلمانان را از خوردن گوشت چنین شترانی منع کرد . که در زمان حضرت علی علیه السلام معاقره بین « غالب » ، پدر فرزدق شاعر ، با « سحیم »، رئیس قبیله رباح، که به کشته شدن صد شتر منجر شد . و حضرت علی علیه السلام گوشت آن شتران را که به خاطر معاقره کشته شده بودند، تحریم کرد (۱). این مفاخرتهای زیانبار که از کبر و نخوت نشأت می گرفت ، از نظر اسلام مورد نکوهش قرار گرفت . در قرآن عظیم می خوانیم : « یـا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُم مِّن ذَکَرٍ وَ أُنثَی وَ جَعَلْنَاکُمْ شُعُوباً وَ قَبَآئِلَ لِتَعَارَفُواْ إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَیکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ » (۲).

۱- در کتاب : « اسلام و عقائد و آراء بشری » به تفصیل ذکر شده است .

۲- حجرات / آیه ۱۳ .

ای مردم، ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را طائفه ها و قبیله ها قرار دادیم تا بدین وسیله یکدیگر را بشناسید . همانا گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست . خداوند دانا و آگاه است . پیشوای گرامی اسلام، روز فتح مکّه خطبه ای خواند و ضمن سخنان خویش اعلام نمود که : اسلام، افتخارات دوره جاهلیّت را از میان برد و به آنها خاتمه داد . « عن أبی جعفر علیه السلام: لمّا کان یوم فتح مکه قام رسول اللَّه صلی الله علیه وآله فی الناس خطیباً فحمِدَ اللَّه و أثنی علیه ثمّ قال : أیّها الناس لیبلغ الشاهد الغائب، انّ اللَّه قد أذهب عنکم بالإسلام نَخْوَه الجاهلیه و التفاخر بآبائها و عشایرها . أیّها الناس انّکم من آدم و آدم من الطین . ألا و انّ خیرکم عند اللَّه و أکرمکم علیه الیوم أتقاکم وأطوعکم له ... الخ »(۱). ترجمه : امام باقر علیه السلام فرمود : روز فتح مکّه، پیغمبر گرامی صلی الله علیه وآله به پا خواست و خطبه خواند : در آغاز خطبه خدای را حمد و ثنا گفت ، سپس فرمود : مردم ، البته حاضرین به غائبین برسانند، که خداوند در پرتو اسلام ، تکبر جاهلیّت و تفاخر به پدران و عشایر را از میان برد .

مردم ، شما همه از آدمید و آدم از خاک ؛ آگاه باشید که امروز بهترین و گرامی ترین فرد نزد خدا کسی است که تقوایش بیشتر و اطاعتش از حضرت باری تعالی فزونتر باشد .

۱- سفینه البحار : ج ۲ ، ص ۶۱۳ .

بعضـی از مسـلمانان که عادت دیرینه آباء و اجداد خویش را از یاد نبرده بودند و گاه به پدران خود مباهات می کردند، و اگر در حضور یکی از ائمّه معصومین علیهم السـلام آنگونه سـخن می گفتنـد، فوراً امام علیه السـلام تذکّر می داد و آنان را متوجّه روش نادرستشان می نمود : « عن عقبه بن بشـیر الاسدی قال : قلت لأبی جعفر علیه السـلام : أنا عُقبه بن بشـیر الاسدی و أنا فی الحسب الضخم من قومی . قال : فقال : ما تمنّ علینا بحسبک ؟ إنّ اللّه رفع بالإیمان من کان الناس یسمّونه وضیعاً إذا کان مؤمناً . و وضع بالکفر من کان الناس یسـمّونه شـریفاً إذا کان کافراً . فلیس لأحـد فضل علی أحـد إلّا بالتقوی » (۱). ترجمه : عقبه بن بشـیر اسـدی می گوید : به امام باقر علیه السـلام عرض کردم : من عقبه بن بشـیر اسدی هسـتم و در قوم خود از جهت شـرافت پدری، بسـیار عظیم و رفیع هسـتم . حضـرت فرمود : با حسب خود بر ما منّت مگذار . که خداوند به وسـیله ایمان کسـی را که مردم او را پست می خواننـد ، اگر مؤمن باشد ، بالا برد و به واسـطه کفر کسـی را که مردم او را شـریف می خوانند ، اگر کافر باشد، پست نمود . پس هیچ کس بر دیگری فضیلت ندارد مگر به تقوا .

ص: ۲۶۴

۱- اصول کافی : ج ۲ ، ص ۳۲۸ ، حدیث ۳ ، باب الفخر و الکبر .

سؤال : در این جا سؤالی مطرح است که : با این همه عنایتی که اسلام، در ترک مفاخره داشته، تا جایی که حضرت علی علیه السلام فرمود : « من فخر فجر » (۱) . یعنی : هرکس فخر کند گناه کرده . پس چرا در بسیاری از احادیث دیده می شود که ائمّه علیهم السلام با اصحاب یا با دیگران مفاخره داشته اند ؟ مانند : ۱ – مفاخره حضرت علی علیه السلام با عبّاس و شیبه : عباس گفت : چون من عموی پیغمبرم و من سقایت و آب دادن به حجّاج را به عهده دارم ، از حضرت علی افضل می باشم . و شیبه اظهار کرد که من از حضرتِ علی افضلم ؛ چون آباد کردن مسجد الحرام به عهده من است و پرده داری کعبه نیز به من واگذار شده . حضرت علی علیه السلام متقابلاً فرمودند : « أنا أفضل منكما، لقد صلّيت قبلكما ستّ سنين و أنا أُجاهد فی سبیل اللّه ». ترجمه : من چون شش سال، قبل از شما نماز می خوانده ام و جهاد در راه خدا کرده ام ، از شما برترم . و آیه نوزده سوره توبه نازل شد : « أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَآجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْأَخِرِ وَ جَاهَدَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِندَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ » (۲)

۱– اصول کافی : ج ۲ ، ۳۹۴ .

۲– توبه / آیه ۱۹ .

آیا آبیاری حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را مانند کسی قرار می دهید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده . اینها با هم نزد خدا برابر نیستند و خدا مردم ستمگر را هدایت نمی کند . ۲ – عن سلمان فارسی و مقداد و أبی ذر قالوا : انّ رجلاً فاخر عليّاً علیه السلام . فقال له رسول اللّه صلی الله علیه وآله : – یا علیّ – فاخر أهل الشرق والغرب والعجم والعرب . فأنت أقربهم نسبا (۱). ترجمه : از سلمان فارسی و مقداد و أبوذر نقل شده که : روزی مردی با حضرتِ علی علیه السلام مفاخره کرد . پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله به او فرمودند : یا علی، با اهل شرق وغرب و عجم و عرب مفاخره کن، که تو از نظر نسب به من از همه نزدیکتری . و همین روایت را با اختلافِ تعبیر، علّامه مجلسی رحمه الله ذکر نموده است (۲). ۳ – حضرت علی علیه السلام در حضور عمر به مفاخره پرداخته، فرمودند : اللّه اکرمنا بنصر نبیه و بنا اقام دعائم الإسلام و بنا اعزّ نبیه و کتابه و اعزّنا بالنّصر و الاقدام فی کل معترک تطیر سیوفنا منه الجماجم عن فراخ الهام و یزورنا جبریل فی أبیاتنا بفرائض الإسلام و الأحکام فنکون اوّل مستحلّ حلّه و محرم للّه کل حرام نحن الخیار من البریه کلّها و نظامها و زمام کل زمام (۳).

۱– الفضائل، جبرئیل بن شاذان القمی : ص ۱۴۵ .

۲– بحار الانوار : ج ۳۶ ، صفحات ۱، ۶۸ و ۹۳ .

۳– مناقب آل أبی طالب : ج ۲ ، ص ۲۰ .

ترجمه : خداونـد، مـا را به خاطر یاری کردن پیغمبرش گرامی داشت، و به وسـیله ما پایه های اسـلام سـرپا شـد . و به وسـیله ما خداونـد پیغمبر صـلی الله علیه وآله وکتـابش را عزیز کرد، و ما را هم به خاطر یاری و اقـدام به کارها عزیز کرده . به وسـیله ما درمعرکه جنگ شمشـیرها کاسه های سـر دشـمنان را از روی مغز کله ها می پرانـد . و جبریل در خانه های ما به زیارت ما می آیـد، با آوردن واجبات و احکام اسـلام ؛ ما اوّل کسانی بودیم که حلال خدا را حلال ، و حرام خدا را حرام می دانستیم . ما از همه مردم بهتریم ، ما عامل نظام جامعه و سـردمداران جامعه می باشـیم . ۴ - معاویه به حضـرت علی علیه السلام نامه نوشت، و در ضـمن نامه نوشـته بود : « نحن بنو عبد مناف و لیس لبعضـنا فضل علی بعض ». ترجمه : ما همه فرزندان عبد مناف هستیم، و هیچ یک بر دیگری برتری نداریم . حضـرت علی علیه السـلام در جواب نوشتند : « و أمّا قولک « إنّا بنو عبد مناف لیس لبعضنا فضـل علی بعض »، فکـذلک نحن . ولکن لیس اُمیّه کهـاشم و لاـ حرب کعبـد المطلب و لاـ أبوسـفیان کـأبی طالب و لا الطلیق کالمهاجر و لا المنافق کالمؤمن و لا المبطل کالمحقّ . فی أیدینا فضل النبوّه الّتی مَلِکنا بها العرب و استعبدنا بها العجم، والسّلام » (۱).

ص: ۲۶۷

۱- کتاب سلیم بن قیس : ج ۲ ، ص ۸۰۹ ، حدیث ۳۴ .

ترجمه : ما هم فرزندان عبد منافیم ؛ ولکن (جدّ بزرگ شما) امیّه ، مانند (جدّ بزرگ ما) هاشم نبود ؛ (جدّ شما) حرب ، مانند (جدّ ما) عبدالمطلب نبود ؛ (پدر تو) ابوسفیان، مانند (پدر من) ابوطالب نبود ؛ آزاد شده (که شما هستید)، مانند (ما که) مهاجر هستیم ، نیستید ؛ منافق (که شما هستید) ، مانند (ما که) مؤمن هستیم، نیستید ؛ (شما که) بر باطل هستید، مانند (ما که) بر حقّیم، نیستید ؛ ما از فضیلت نبوّت برخورداریم، که با داشتن این فضیلت، صاحب اختیار عرب شدیم و عجم را به بند کشیدیم . ۵ – حضرت علی علیه السلام خطبه ای دارند به نام «خطبه الافتخار»، در آنجا می فرمایند : « أنا کسرت الأصنام، أنا رفعت الأعلام، أنا بنیت الإسلام – إلی آخر الخطبه – » (۱). ترجمه : من بودم که بتها را شکستم، من بودم که پرچم اسلام را به اهتزاز درآوردم، من بودم که اساس اسلام را پایه گذاری کردم ... . ۶ – مفاخره مهاجرین و انصار و حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام در روز شوری و غیره(۲). ۷ – مفاخره حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام (۳). ۸ – مفاخره امیرالمؤمنین علیه السلام با فرزندشان حضرت حسین علیه السلام (۴).

۱- بحار الانوار : ج ۳۸ ، ص ۷۸ .

۲- بحار الانوار : ج ۸ ، ص ۳۶۰ ، طبع قدیم .

۳- بحار الانوار : ج ۳۳ ، ص ۳۸ ؛ الجنه العاصمه : ص ۷۰ .

۴- مجمع النورین، مرندی: ص ۱۹۲ ؛ حلیه الابرار، سیدهاشم بحرانی: ج ۱، از صفحه ۲۸۵ به بعد.

۹ – مفاخره حضرت زهرا علیها السلام با عایشه (۱). ۱۰ – مفاخره امام حسن علیه السلام با معاویه و مروان و مغیره و ولید و عتبه بن ابی سفیان (۲) ۱۱ – مفاخره جبرئیل و اسرافیل (۳) ؛ و موارد دیگر ... . ۱۲ – « و فی کتاب المناقب لابن شهر آشوب : أبو محمّد الفحام قال : سأل المتوکل ابن الجهم : مَن أشعر الناس ؟ فذکر شعراء الجاهلیه والاسلام، ثمّ انّه سأل أبا الحسن . فقال: الحمانی حیث یقول : لقد فاخرتنا من قریش عصابه بمدّ خدود و امتداد أصابع فلما تنازعنا المقال قضی لنا علیهم بما نهوی نداء الصوامع ترانا سکوتا و الشهید بفضلنا علیهم جهیر الصوت فی کلّ جامع فانّ رسول اللّه أحمد جدّنا و نحن بنوه کالنجوم الطوالع قال : و ما نداء الصوامع یا أبا الحسن ؟ قال : أشهد أن لا إله إلّا اللّه و أشهد أنّ محمّداً رسول اللّه . محمّد، جدّی أم جدّک ؟ فضحک المتوکّل ثمّ قال : هو جدّک لاندفعک عنه » (۴).

۱- بحار الانوار : ج ۳۳ ، ص ۶۳ ، حدیث ۳۲ .

۲- بحار الانوار : ج ۴۰ ، ص ۹۳ و ۱۰۳ .

۳- بحار الانوار : ج ۱۶ ، ص ۳۶۴ ، حدیث ۶۸ .

۴- مناقب آل أبی طالب : ج ۳، ص ۵۱۰ .

ترجمه : متوکّل از علی بن جهم پرسید : بهتر از همه مردم چه کسی شعر می سرود ؟ او بعضی از شعرای جاهلیّت و عدّه ای از شعرای اسلام را نام برد . متوکّل توجّهی نکرد و رو به امام هادی (أبا الحسن علیه السلام) کرد و همان سؤال را از حضرت پرسید ؟ حضرت هادی علیه السلام فرمودند : بهترین شاعر حمّانی (أبو زکریا یحیی بن عبدالحمید بن عبدالرّحمن کوفی) است (۱)، آنجا که می گوید : از میان قبیله قریش گروهی به ما فخر فروشی کردند، به زیبایی صورت و درازی انگشتان ؛ وقتی که ما طرح دعوی کردیم ، به نفع ما و بر زیان ایشان حکم شد به خاطر علاقه به اذان ؛ تو ما را ساکت می بینی، در حالی که گواه بر فضیلت ما برآنها آوای بلند (اذان) در (مناره های) مساجد است . به راستی رسول خدا احمد صلی الله علیه وآله جدّ ما است و ما فرزندان او و همچون ستارگان درخشانیم . متوکّل پرسید : « نداء الصوامع » چیست ؟ فرمود : أشهد أن لا إله إلّا اللَّه و أشهد أنّ محمّداً رسول اللَّه صلی الله علیه وآله . محمّد صلی الله علیه وآله جدّ من است یا جدّ تو ؟ متوکّل گفت : بی شکّ جدّ تو است، ما شما را از او دفع نمی کنیم .

۱- به کتاب : « الکنی و الالقاب : ج ۲ ، ص ۱۹۱ » مراجعه شود .

جواب : آنچه با مراجعه به آیات و روایات در جواب این سؤال به نظر می رسد، آن است که : در اسلام فخر فروشی و مباهاتِ به مردم که ناشـی از خود بزرگ بینی و تکبّر است ، ممنوع شـناخته شده، خصوصاً اگر پایگاه افتخار امری، موهوم و غیرواقعی باشد، مانند دارا بودن مال ، یا داشتن آباء و عشیره متعین و بزرگ . زیرا هم وسیله ابراز کبرِ فخر کننده، هم موجب تحقیر مردم و کوچـک شـمردن آنـان است، و این هر دو امر، در تعـالیم اسـلام ممنوع است . ولی اگر مفـاخره به منظور بیان فضائل و ذکر ارزشـهای واقعی است و از انگیزه کبر و خود بزرگ بینی، خود پسـندی و جاه طلبی به دور است، نه تنها هیـچ منعی ندارد، که شاید در پاره ای از موارد، مفاخره لازم و واجب باشد . مانند خطبه امام سجاد علیه السلام در مسجد اموی دمشق . شاهد بر این مـدّعی، آیات کریمه قرآن است که هر کجا از « فخور » (فخر کننده) مذمّت شده، با قید « مختال » (متکبّر) ذکر شده است : « اِنَّ اللَّهَ لَـا یُحِبُّ مَن کَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا » (۱). « وَ اللَّهُ لَـا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ »(۲). و تفاخر به عنوان یکی از مظاهر زنـدگی مادّی دنیوی مطرح شده : « اعْلَمُواْ أَنَّمَا الْحَیَوهُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِینَهٌ وَ تَفَاخُرُ بَیْنَکُمْ وَ تَکَاثُرٌ فِی الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ » (۳)

ص: ۲۷۱

۱- نساء / آیه ۳۶ .

۲- حدید / آیه ۲۳ ؛ و لقمان / آیه ۱۸ .

۳- حدید / آیه ۲۰ .

در نتیجه، می فهمیم که تفاخرِ مذموم آن تفاخری است که انگیزه مادّی و دنیوی داشته باشد . « و عن جابر بن عبداللَّه – رضی اللَّه عنهما – قال : کان لآل رسول اللَّه صلی الله علیه وآله خادم تخدمهم یقال لها : « بریره » ، فلقیها رجل فقال لها : – یا بریره – غطّی شعیفاتک ، فانّ محمداً صلی الله علیه وآله لن یغنی عنک من اللَّه شیئا . قالت : فأخبرت النّبی صلی الله علیه وآله، فخرج یجرّ رداءه مُحمارّه و جنتاه . و کنّا معشر الانصار نعرف غضبه بجرّ ردائه و حمره و جنیته . فأخذنا السلاح ثمّ أتیناه فقلنا : – یا رسول اللَّه – مُرنا بما شئت .

والّذی بعثک بالحقّ نبیّاً، لو أمرتنا بآبائنا و أمهاتنا و أولادنا لمضینا لقولک فیهم . ثمّ صعد المنبر فحمد اللَّه و أثنی علیه ثمّ قال : من أنا ؟ قالوا : أنت رسول اللَّه . قال : نعم، ولکن من أنا ؟ قلنا : محمّد بن عبداللَّه ، بن عبد المطلب ، بن هاشم ، بن عبد مناف . قال صلی الله علیه وآله : أنا سیّد ولد آدم و لا فخر و أوّل من ینفض التراب عن رأسه و لا فخر و أوّل داخل الجنّه و لا فخر و صاحب لواء الحمد و لا فخر و فی ظلّ الرّحمن یوم لا ظل إلا ظله و لا فخر . ما بال أقوام یزعمون ان رحمی لا تنفع . بل تنفع حتّی تبلغ حکم و « حاء » (و هم إحدی قبیلتین من الیمن).

إنّی لأشفع، فأشفع، حتّی إن من أشفع له لیشفع فیشفع . حتّی إن إبلیس لیتطاول طمعاً فی الشفاعه » (۱). ترجمه : از جابر بن عبداللَّه انصاری مروی است که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله کنیزی داشتند به نام « بریره » که پیوسته در خدمت آن بزرگوار بود . پس مردی به او رسید و گفت : ای بریره، موهای پراکنده خود را بپوشان، که پیغمبر کیفر هیچ گناهی را از تو دفع نمی کند . جابر گفت : من این خبر را به پیغمبر صلی الله علیه وآله رساندم . پیغمبر خدا در حالی که عبایش به زمین می کشید وهر دوگونه آن بزرگوار سرخ شده بود، خارج شد، و ما انصار چون از کشیده شدن عبای آن حضرت و سرخ شدن گونه هایش غضب وی را می شناختیم ، سلاح جنگ برداشتیم و خدمت آن بزرگوار رسیدیم و عرض کردیم : ای رسول خدا، به هر چه خواهی فرمان بده، به آن خدایی که تو را به حقّ برانگیخته سوگند که اگر دستوری ، حتّی در مورد پدران و مادران و فرزندانمان صادر فرمایی، اجرا خواهیم کرد . سپس پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله به منبر رفتند و پس از حمد و ثنای الهی فرمودند : من کیستم ؟ اصحاب گفتند : شما رسول خدا هستی . فرمود : آری ، ولکن بگوئید من کیستم ؟ گفتیم : محمّد بن عبداللَّه بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف .

۱- ذخائر العقبی : ص ۶ .

فرمود : من سیّد فرزندان آدمم، ولی فخر هم نمی کنم . من اوّل کسی هستم که روز حشر خاک از سر او می ریزد ، ولی فخر نمی کنم . من اوّل کسی هستم که داخل در بهشت می شوم ، ولی فخر نمی کنم . من صاحب لواء و پرچم حمد هستم، ولی فخر نمی کنم . من زیر سایه رحمان هستم، روزی که هیچ سایه ای بجز سایه او نیست، ولی فخر نمی کنم . چه گمان می برند قوم و جماعتی که می گویند : خویشاوندی با من سودی ندارد؛ بلکه خویشاوندی با من سودمند است، حتّی برای قبیله « حاء »، که یکی از دو قبیله ای هستند که در یمن زندگی می کنند . همانا من شفاعت می کنم و شفاعتم پذیرفته می شود، حتّی کسانی که من آنان را شفاعت کرده ام، آنها هم شفاعت می کنند ، و شفاعت آنها هم پذیرفته می شود تا جایی که ابلیس هم، به امید شفاعت گردن می کشد . « عن أبی جعفر علیه السلام قال : جلس جماعه من أصحاب رسول اللّه صلی الله علیه وآله ینتسبون ویفتخرون، و فیهم سلمان رحمه الله . فقال عمر : ما نسبک أنت یا سلمان ؟ و ما أصلک ؟ فقال : أنا سلمان بن عبداللّه کنت ضالًّا فهدانی اللّه بمحمّد علیه السلام و کنت عائلاً فأغنانی اللّه بمحمّد علیه السلام و کنت مملوکاً فأعتقنی اللّه بمحمّد علیه السلام فهذا حسبی و نسبی یا عمر » (۱).

ص: ۲۷۴

۱- بحار الانوار : ج ۶۳ ، ص ۲۸۹ ، حدیث ۲۳ ؛ أمالی، شیخ طوسی : ج ۱ ، ص ۱۴۶ .

ترجمه : از امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود : عدّه ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بودند و نسبهای خود را برمی شمردند و به آن افتخار می نمودند، و در میان آنها سلمان رحمه الله هم بود . عمر رو کرد به سلمان و گفت : ای سلمان ، نسب و نژاد تو چیست ؟ سلمان گفت : من سلمان بنده خدایم ، من گمراه بودم، خدا مرا به وسیله محمّد هدایت فرمود ؛ و درویش و بینوا بودم، خدا مرا به وسیله محمّد بی نیاز نمود . و نیز بَردِه بودم، خدا مرا بوسیله محمّد آزاد ساخت ؛ اینها حسب و نسب من است، ای عمر . ملاحظه کنید که عمر و اصحابی که آنجا حضور داشتند، متّکی به نسب و نژادِ فاسد خویش بودند و سلمان متّکی به ارزشهای معنوی و ارتباط با پیغمبر صلی الله علیه وآله . و اگر تقوا و معنویّات، نباشد، امتیازات دیگر، فاقد ارزش است . « عن أبی عبداللَّه علیه السلام : أتی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله رجل فقال : یا رسول اللَّه أنا فلان بن فلان – حتّی عدّ تسعه – . فقال له رسول اللَّه صلی الله علیه وآله : أما إنّک عاشرهم فی النار » (۱). ترجمه : مردی شرفیاب محضر رسول اکرم صلی الله علیه وآله شد و عرض کرد : ای رسول خدا ، من فلانی پسر فلانی هستم ؛ و پدران خود را تا نه پشت شمرد ، پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمودند : تو دهمی آنها هستی، که همه در آتش هستید .

۱- جامع السعادات : ج ۱ ، ص ۳۶۴ ؛ و بحار الانوار : ج ۲۲ ، ص ۱۳۱ ، حدیث ۱۱۰ .

او در مفـاخره پـدرانی را معرّفی می کنـد که همه به خاطر بی دینی و بی تقوایی محکوم به آتش انـد . در این صورت مفاخره کننـده ای که آنها را مایه افتخار خود می داند ، او نیز به حکم پیغمبر صـلی الله علیه وآله، محکوم به آتش است . « أبو عبداللّه علیه السـلام قـال : افتخر رجلان عنـد أمیرالمؤمنین علیه السـلام . فقال علیه السـلام : أتفتخران بأجساد بالیه، و أرواح فی النار ؟ » (۱). ترجمه : دو نفر خدمت حضـرت علی علیه السلام مفاخره می کردند . حضرت فرمودند : آیا به اجساد پوسیده و روحهایی که در آتش انـد، افتخار می کنید ؟ (یعنی اگر به اجسادشان می بالید، که پوسـیده است و اگر به ارواحشان مباهات می کنید، کـه در آتش است). در این مـوارد، علّت آنکه افتخـار کننـده مـورد نکـوهش قرار می گیرد، آن است که پـدرانی را که هیچ ارزش اسـلامی ندارنـد، مـوجب افتخـار خـود می دانـد . و در روایـات دیگر، مشاهـده می کنیـم ، کـه در حقیقت، انگیزه غلطِ مفـاخره است که بـاعث و موجب ممنوعیّت اظهـار و ابراز آن می باشـد : « قـال علی علیه السـلام : مـا لإبن آدم و الفخر ؟! أوّله نطفه ، و آخره جیفه ، لا یرزق نفسه ، و لایدفع حتفه » (۲).

۱- بحار الانوار : ج ۳۷ ، ص ۵۵ ، حدیث ۴ ؛ و ج ۶۳ ، ص ۲۹۱ ، حدیث ۲۹ .

۲- نهج البلاغه : ج ۴ ، ص ۱۰۴ ، شماره ۴۵۳ ، کلمات قصار .

ترجمه : پسر آدم را چه مناسبتی است که فخر کند و یا ناز نماید . که اوّل او منی، و آخر او مردار بد بو است ! نه خود را روزی می دهد و نه مرگ خویش را دفع می نماید . و حضرت علی علیه السلام در مذمّت شیطان فرمود : « إعترضته الحميّه، فإفتخر على آدم، بخلقه » (۱). ترجمه : (پس شیطان) به آفرینش خود بر آدم فخر و نازش نمود . « عن أبی جعفر علیه السلام قال : عجباً للمختال الفخور ! و انّما خلق من نطفه ثمّ يعود جيفه و هو فيما بين ذلك لا يدرى ما يصنع به » (۲). ترجمه : از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود : شگفتا از متکبّر فخر فروش ، در حالی که از نطفه آفریده شده ، سپس به صورت مردار می شود . و در بین این دو حالت نمی داند با او چه خواهند کرد . از بحثهای گذشته نتیجه می گیریم که مفاخره در دو صورت ممنوع و مورد نکوهش قرار گرفته، و موجب انحطاط اخلاقی است : ۱ - در صورتی که در مفاخره، به چیزهایی استناد شود که از نظر اسلامی هیچ گونه ارزش معنوی ندارد . ۲ - در صورتی که انگیزه آن کبر و خودخواهی و خودپرستی و تفوق بر دیگران و خود محوری و تحقیر انسانها باشد .

۱- نهج البلاغه : ج ۲ ، ص ۱۳۸ ، خطبه ۱۹۲ .

۲- بحار الانوار : ج ۷۳، ص ۲۲۹ .

برای همین جهت است که غالباً در کلمه « فخر »، تکبر، تضمین شده است . از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نقل شد که فرمود : « أنا سیّد ولد آدم، و لا فخر » (۱) ترجمه : من بزرگ فرزندان آدم هستم ، و خود خواهی و کبری هم ندارم ؛ که حدیث آن گذشت .

و امّا پیوند سببی و آثار آن

در قرآن کریم چنین می خوانیم : « يَا نِسَآءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَآءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ » (۲) ای زنان پیغمبر، شما همانند دیگر زنان نیستید اگر تقوا را پیشه کنید . باز در آیات دیگر می خوانیم : « يَا نِسَآءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَ مَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحًا نُّؤْتِهَآ أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا » (۳). ای همسران پیغمبر! هرکدام از شما گناه آشکار وفاحشی مرتکب شود، عذاب او دو چندان خواهد بود ، و این برای خدا آسان است ، و هرکس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت و برای او روزی بسیار نیکو مهیّا ساخته ایم .

۱- ذخائر العقبی : ص ۶ .

۲- احزاب / آیه ۳۲ .

۳- احزاب / آیات ۳۰ و ۳۱ .

و در سوره « احزاب » آمده : « النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أَمَّهَاتُهُمْ » (۱). پیغمبر نسبت به مؤمنین از خود آنها اولی تر است، و همسران او مادران مؤمنین محسوب می شوند .

امّا از نظر روایات

پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله در خطبه تزویج حضرت فاطمه علیها السلام بالای منبر چنین فرمودند : « الحمد للّه المحمود بنعمته، ... ؛ انّ اللّه جعل المصاهره نسبا لاحقاً و أمراً معترضا و شجّ به الارحام و الزمها الانام، قال اللّه تعالی : « و هو الّذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً » (۲)» (۳). ترجمه : حمد خدائی را که به خاطر نعمتهایش مورد ستایش قرار می گیرد ؛ خداوند پیوند زناشویی را وسیله ارتباط آیندگان (به گذشتگان) قرار داد و آن را حدّ وسط (بین گذشته و آینده) قرار داده و بدین وسیله رحمها را به یکدیگر پیوند داد و ازدواج را بر آنها لازم کرد .

خداوند می فرماید : « واو کسی است که از آب، بشر را آفرید و آن را نسب وسبب قرار داد ».

۱- احزاب / آیه ۶ .

۲- فرقان / آیه ۵۴ .

۳- تفسیر نور الثقلین : ج ۴ ، ص ۲۴ ، حدیث ۷۹ .

و امّا پیوند مکتبی

(که مولود تبعیّت فکری و اخلاقی و عملی است) خداونـد متعال می فرمایـد : « وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ مَآ أَلَتْنَاهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَیْ ءٍ کُلُّ امْرِی ءِ بِمَا کَسَبَ رَهِینٌ » (۱). کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان آنان را پیروی کردند در ایمان ، ما آنها را به پدرانشان رسانیدیم و از کردارشان چیزی نکاستیم . که هر کسی در گرو کاری است که کرده است . و نیز می فرمایـد : « وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُواْ عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَآ أَبَداً ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ » (۲). پیشوایان پیشینیان از مهاجرین و انصار و کسانی که از آنان به نیکوکاری پیروی کرده انـد، خداونـد از آنها خوشـنود و آنها هم از خداوند خوشـنودند . و خداوند برای آنها بهشـتهایی آماده کرده ، که جویها از زیر درختان آن روان است و در آن پاینده و جاویدند . این است رستگاری بزرگ . در سوره ابراهیم، از حضرت ابراهیم نقل فرموده که گفت : « فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصَانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ » (۳).

۱- طور / آیه ۲۱ .

۲- توبه / آیه ۱۰۰ .

۳- ابراهیم / آیه ۳۶.

پس کسی که از من پیروی کند، از من است و کسی که نافرمانی مرا کند، پس خدایا تو بخشنده و مهربانی . در سوره آل عمران آمده : « إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَـٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ » (1). نزدیک ترین افراد به ابراهیم کسانی هستند که او را پیروی کردند . و این پیغمبر (محمّد صلی الله علیه وآله) و کسانی که به او ایمان آوردند ؛ و خداوند ولیّ مؤمنین است . طالوت به لشکریان خود گفت : کسانی که به دستور من عمل کنند و از نهر نخورند، از من می باشند، و اگر نه از من نیستند : « فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّى وَ مَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّى إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ » (2). وقتی طالوت لشکر خود را جدا کرد ، گفت : (ای لشکر)، خداوند شما را با نهری (از آب) آزمایش خواهد کرد . کسی که از آن بیاشامد از من نیست . و کسی که از آن نخورد، مگر یک پیمانه از دست خود، او از من است .

۱- آل عمران / آیه ۶۸ .

۲- بقره / آیه ۲۴۹ . از ۴۹۱ تا آخر

امّا از نظر روایات

« قال علی علیه السلام : إن أولی الناس بالانبیاء أعلمهم بما جاؤا به . ثمّ تلا : « إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْرَاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هَـذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ ». (ثمّ قال :) إن ولیّ محمّد من أطاع اللَّه و إن بَعُدَت لُحمته . و إنّ عدوّ محمّد من عصی اللَّه و إن قربت قرابته » (۱) ترجمه: نزدیـک ترین مردم به پیغمبران، دانـاترین ایشاننـد به آنچه را آنـان آورده انـد. سـپس آیه « إن أولی ... » را تلاوت فرمود . و سـپس فرمود : دوست و نزدیک ترین افراد به محمّـد کسـی است که خدا را فرمان برد، اگر چه خویشـی او با پیغمبر دور هم باشد . و دشمن محمّد کسی است که خدا را فرمان نبرد اگر چه خویشاوندان نزدیک او باشد . در تفسیر « نورالثّقلین » آمـده : « عن محمّـد الحلبی عن أبی عبـداللَّه علیه السـلام قال : من اتقی اللَّه منکم و اصـلح فهو منا أهل البیت، قال : منکم أهل البیت ؟ قـال : منـا أهـل البیت، قـال فیها ابراهیم : « فمن تبعنی فانّه منی ». قال عمر بن یزیـد : قلت له : من آل محمّـد ؟ قال : أی واللَّه من آل محمّد [أی واللَّه من آل محمّد] من أنفسهم .

۱- نهج البلاغه : ج ۴ ، ص ۲۱ ، کلام ۹۶ .

أمـا تسـمع اللَّه يقـول : « ان أولى النـاس بـإبراهيم لَلَّذين اتبعـوه » . و قول ابراهيم : « فمن تبعنى فـإنّه منى » » (۱) ترجمه : محمّد حلبی از امام صادق علیه السـلام نقل می کند که آن حضـرت فرمودند : کسـی که از شـما صالح و دارای تقوا باشد، از ما اهل بیت است . حلبی گفت : از شـما اهـل بیت است ؟ فرمود : آری، از مـا اهـل بیت است . در این مورد حضـرت ابراهیم فرمود : هرکس از مـن پیروی کنـد از من است . عمر بن یزیـد گفت : به آن حضـرت عرض کردم ، منظـور این است که از آل محمّد صلی الله علیه وآله است ؟ فرمود : آری، به خدا قسم از خود آل محمّد است . آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید : « نزدیک ترین افراد به ابراهیم کسـانی هسـتند که از او پیروی می کننـد » ؟ و گفتـار حضـرت ابراهیم را که فرمـود : « هرکس مرا تبعیّت کنـد او از مـن اسـت ». حضـرت علی علیـه السـلام در مـورد محمّـد بن ابی بکر فرمودنـد (پس از اینکه به شـدّت در مرگ او ناراحت بودند) : « ما یمنعنی ؟ انّه کان لی ربیباً و کان لبنیّ أخا و کنت له والداً اعدّه ولداً »(۲).

۱- تفسیر نور الثقلین : ج ۲ ، ص ۵۴۸ ، حدیث ۱۰۳ .

۲- سفینه البحار : ج ۲ ، ص ۳۶۳ .

ترجمه : چه چیز می تواند مرا از عزاداری برای او باز دارد ؟! او پسر زن من بود و برادر پسران من بود و من برای او پدر بودم و او را فرزنـد خود به حساب می آوردم . و می فرمود : « هو ابنی من ظهر أبی بکر » (۱). ترجمه : او فرزند من، از پشت ابوبکر بود . روایات زیادی وجود دارد که با کلمه « منّی، یا منّا، یا لیس منّی، یا لیس منّا »، پیوند مکتبی و تبعیّت را نفی یا اثبات کرده اند . پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله در مورد حضرت علی علیه السلام فرمودند : « علیّ منّی و أنا منه » (۲). ترجمه : علی از من است و من از اویم . و یا فرمودنـد : « حسین منّی و أنا من حسین » (۳) ترجمه : حسین از من است و من از اویم . و در مورد سلمان، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله به ابی ذر فرمود :

۱- سفینه البحار : ج ۲ ، ص ۳۶۴ .

۲- مناقب ابن مغازنی : ص ۲۲۱ .

۳- تاریخ دمشق، ابن عساکر : ص ۷۹ .

« انّ سـلمان منّا أهل البيت ». ترجمه : همانا سلمان از ما اهل بيت است . در تفسير فرات كوفى آمده : « عن خيثمه الجعفى قال : دخلت على أبى جعفر عليه السـلام فقـال : يـا خيثمه أبلغ موالينـا منّا السـلام و أعلمهم انّهم لم ينالوا [أ : لاينالون] ما عنـداللّه إلّا بالعمـل . و قـال رسول اللّه صـلى الله عليه وآله : سـلمان منّا أهل البيت . إنّما عنى بمعرفتنا و إقراره بولايتنا » (۱). ترجمه : خيثمه جعفى گفت : وارد شدم بر جعفر بن محمّد (الصادق عليه السـلام) فرمود : اى خيثمه، سـلام مرا به دوستانمان برسان و به آنها اعلام كن كه آنهـا به مقـام قرب نمى رسـند مگر با عمل . و پيغمبر صـلى الله عليه وآله فرمود : سـلمان از ما اهل بيت است . و منظورِ آن حضـرت اين بوده كه او به خـاطر شـناخت مـا و اقرارش به ولايت ما ، از ما اهل بيت قلمـداد شـده است . شـيخ مفيد رحمه الله در كتـاب « الاختصـاص » آورده : « عن محمّـد بن مسـلم ، عن أبى جعفر محمّـد بن على البـاقر عليهمـا السـلام قـال : سمعت جابربن عبداللّه الانصارى يقول : سألت رسول اللّه صـلى الله عليه وآله عن سـلمان الفارسـى ؟ فقال صـلى الله عليه وآله : سلمان بحر العلم لا يقدر على نزحه .

ص: ۲۸۵

۱- تفسير فرات كوفى : ص ۱۷۱ ، حديث ۲۱۹ ، من سوره التوبه .

سلمان مخصوص بالعلم الاوّل والآخر ، أبغض اللَّه من أبغضه ، و أحبّ من أحبّه .

قلت : فما تقول فی أبی ذر ؟ قال : و ذاک منّا، أبغض اللَّه من أبغضه، و أحبّ اللَّه من أحبّه . قلت : فما تقول فی المقداد ؟ قال : و ذاک منّیا، أبغض اللَّه من أبغضه، وأحبّ اللَّه من أحبّه . قلت : فما تقول فی عمّار ؟ قال : و ذاک منّا ، أبغض اللَّه من أبغضه ، و أحبّ من أحبّه . قال جابر : فخرجت لأبشّرهم . فلمّا ولّیت ، قال : إلیّ إلیّ - یا جابر - و أنت منّیا أبغض اللَّه من أبغضک، و أحبّ من أحبّک » (۱) ترجمه : محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود : من از جابر بن عبداللَّه انصاری شنیدم که می گفت : از پیغمبر صلی الله علیه وآله سؤال کردم از سلمان فارسی ؟ فرمود : سلمان دریای علم است که کسی قادر نیست بر کشیدن آب آن . سلمان به علم اوّل و آخر اختصاص داده شده ، خدا دشمن دارد دشمنش را ودوست دارد دوست او را . گفتم درباره ابی ذر چه می فرمایید ؟ فرمود : او از ما است، خدا دشمن می دارد دشمنانش را، و دوست دارد دوستانش را . گفتم درباره مقداد چه می فرمایید ؟

ص: ۲۸۶

۱- الاختصاص : ص ۲۲۲ .

فرمود : او از ما است، خـدا دشـمن می دارد دشـمنان او را ودوست دارد دوسـتانش را . گفتم در مورد عمّار چه می فرماییـد ؟ فرمود : او از ما است ، خدا دشـمن می دارد دشـمنان او را و دوست دارد دوسـتانش را . جابر گوید : از خدمت حضرت بیرون شدم که به آنان بشارت بدهم، در هنگام خروج، حضرت صدا زدند : جابر، بیا به سوی من، بیا به سوی من . و فرمود : تو از ما هستی، خـدا دشـمن دارد دشـمنان تو را و دوست دارد دوسـتان تو را . و همچنین می نویسـد : « قـال : جری ذکر سـلمان وذکر جعفر الطیّار بین یـدی جعفربن محمّـد – صـلی اللّه علیهم – و هو متّکی ء، ففضّل بعضـهم جعفراً علیه و هناك أبو بصـیر . فقال بعضهم : إنّ سلمان کان مجوسیاً ثمّ أسلم. فأستوی أبو عبداللّه علیه السلام جالساً مغضباً و قال : یا أبابصیر جعله اللّه علویاً بعد أن کان

مجوسیاً و قرشیاً بعد أن کان فارسیاً، فصلوات اللّه علی سلمان »(۱) ترجمه : در حضور امام صادق علیه السلام از سلمان و جعفر طیار سخن به میان آمد، و آن بزرگوار تکیه کرده بود ؛ بعضی جعفر را از سلمان برتر شمردند ، و ابوبصیر هم درآنجا بود . یکی از حضّار گفت : سلمان نخست مجوسی بود و سپس اسلام آورد . حضرت صادق علیه السلام بلند شدند و به حالت غضب نشستند، و فرمودند: ای ابابصیر، خداوند او را علوی قرار داد پس از اینکه مجوسی بود و قرشی قرار داد پس از آنکه فارسی بود، درود خدا بر سلمان . ودر مورد کسانی که یا از نظر فکری یا عملی، پیروی از اهل بیت علیهم السلام نداشته اند، فرموده اند : ۱ – قال الرضا علیه السلام : لیس منّا من زعم أن اللّه عزّوجلّ جسم (۲). ترجمه : کسی که معتقد باشد که خدا جسم است، از ما نیست . ۲ – قال علیّ بن الحسین علیهما السلام : ... نحن نور لمن تبعنا، و نور لمن اقتدی بنا . من رغب عنّا لیس منّا، و من لم یکن معنا فلیس من الإسلام فی شی ء (۳). ترجمه : ما نوریم برای کسانی که از ما پیروی می کنند، و نوریم برای کسانی که به ما اقتداء می کنند .

۱- الاختصاص : ص ۳۴۱ .

۲- بحار الانوار : ج ۴۴ ، ص ۱۹۷ ، حدیث ۶ .

۳- بحار الانوار : ج ۲۳ ، ص ۳۱۳ ، حدیث ۲۰ .

و کسانی که به ما تمایل ندارند، از ما نیستند، و کسانی که با ما نباشند، سهمی از اسلام ندارند . ۳ – قال الصادق علیه السلام : لیس منّا من لم یؤمن بکرتنا و [لم] یستحل متعتنا (۱). ترجمه : کسانی که ایمان به رجعت ما ندارند، و متعه ای را که ما حلال می دانیم، حلال نمی دانند، از ما نیستند . ۴ – قال علیه السلام : ... لیس منّا من لم یملک نفسه عند الغضب (۲). ترجمه : کسی که هنگام خشم بر خود مسلّط نباشد، از ما نیست . ۵ – قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله : لیس منّا من خان بالأمانه (۳) ترجمه : کسی که در امانت خیانت کند، از ما نیست .

۶ – قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله : لیس منّا من یحقّر الأمانه حتّی یستهلکها إذا استودعها، و لیس منّا من خان مسلماً فی أهله و ماله(۴). ترجمه : رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : هرکس امانتی را به ودیعت گرفته، کوچک بشمارد تا از بین برود، از ما نیست . و هرکس به خانواده و مال مسلمانی، خیانت کند، از ما نیست . ۷ – عن موسی بن جعفرعلیهما السلام قال: لیس منّا من ترک دنیاه لدینه، أوترک دینه لدنیاه(۵).

۱- بحار الانوار : ج ۴۹ ، ص ۹۲ ، حدیث ۱۰۱ .

۲- بحار الانوار : ج ۷۱ ، ص ۲۶۶ ، حدیث ۱۷۸ .

۳- بحار الانوار : ج ۶۸ ، ص ۱۷۲ ، حدیث ۱۴ .

۴- بحار الانوار : ج ۶۸ ، ص ۱۷۲ ، حدیث ۱۳ .

۵- بحار الانوار : ج ۷۱ ، ص ۳۲۱ ، حدیث ۱۸ .

ترجمه : هرکس دنیای خود را به خاطر دین، یا دین خود را به خاطر دنیا ترک کنـد، از ما نیست . ۸ - قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: لیس منّا من لم یرحم صـغیرنا، و یوقّر کبیرنا و یعرف حقّنا (۱). ترجمه : کسی که به اطفال صغیر ما ترحّم نکند، و به پیران ما احترام نگذارد و حقّ ما را نشـناسد، از ما نیست . ۹ - عن أبی الحسن موسـی علیه السلام قال : لیس منّا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم ، فإن عمل خیرا استزاد اللَّه منه ، و حمد اللَّه علیه . و إن عمل شرا سیّئه استغفر اللَّه منه و تاب إلیه (۲). ترجمه : از موسـی بن جعفر علیهما السـلام روایت شـده که فرمود : از ما نیست کسـی که هر روز از خود حسابرسـی نکند . و اگر عمل خیری کرده، از خـدا بخواهـد که به او توفیق دهـد که بیشتر کار خیر انجام دهد و حمد خدا را به جا آورد . و اگر بد کرده، از خـدا طلبِ آمرزش کند و توبه نماید . ۱۰ - قـال الرضا علیه السـلام : لیس منّا من لم یؤمنه جاره بوائقه (۳). ترجمه : کسی که همسایگانش از شرّ او در امان نباشند، از ما نیست .

۱- بحار الانوار : ج ۸۹، ص ۲۳۱ ، حدیث ۲۸ .

۲- بحار الانوار : ج ۶۳، ص ۷۲ ، ح ۲۴ ؛ و ج ۷۱، ص ۳۱۱ ، ح ۱ ؛ و ج ۱ ، ص ۱۵۲ ، ح ۳۰ .

۳- بحار الانوار : ج ۷۴، ص ۱۵۱ .

۱۱ – قال الرضا علیه السـلام : لیس منّا من غش مسـلماً و لیس منّا من خان مسـلماً(۱) ترجمه : کسـی که با مسلمانان صادقانه و خالصانه رفتار نکند، از ما نیست ؛ و کسـی که به مسلمانی خیانت کند، از ما نیست . ۱۲ – قال الرضا علیه السلام : لیس منّا من غش مؤمناً أو ضرّه أو ماکره (۲). ترجمه : کسـی که با مؤمنان خالصانه رفتار نکند یا زیانی به آنان رساند یا با آنان حیله گری کند، از ما نیست . ۱۳ – قال الصادق علیه السلام : إنّ أبغضکم إلیّ المترأّسون المشاؤون بالنمائم ، الحسده لإخوانهم، لیسوا منّی و لا أنا منهم (۳). ترجمه : کسانی که بیش از همه مورد خشم من هسـتند، کسانی هستند که ریاست طلبند ، و افرادی که سخن چینی می کننـد و اشخاصـی که نسـبت به برادران خود حسـد می ورزنـد، نه آنهـا از من انـد و نه من از آنها هسـتم . ۱۴ – قال الصادق علیه السـلام : لیس منّا من أذاع حدیثنا . فإنّه قتلنا قتل عمد، لا قتل خطأ (۴). ترجمه : کسانی که جریان کار ما را منتشر می کنند، از ما نیستند ؛ و آنها هستند که ما را به طور عمد، نه از روی خطا، به کشتن می دهند .

۱- بحار الانوار : ج ۶۴ ، ص ۳۸۷ ، حدیث ۳۵ ؛ و ج ۶۸ ، ص ۲۸۴ ، حدیث ۲ .

۲- بحار الانوار : ج ۶۸ ، ص ۶۶ ، حدیث ۵ .

۳- بحار الانوار : ج ۷۱ ، ص ۲۸۸ ، حدیث ۲ .

۴- بحار الانوار : ج ۲ ، ص ۷۹ ، حدیث ۷۲

۱۵ – قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله : لیس منّا من ضرب الخدود، و شقّ الجیوب (۱) ترجمه : کسانی که (در مرگِ بستگان خود) به صورت می زنند یا گریبان چاک می زنند ، از ما نیستند . (البته در مورد حضرت أبی عبداللَّه علیه السلام استثناء شده است) (۲).

۱– بحار الانوار : ج ۷۵ ، ص ۹۳ ، حدیث ۴۵ .

۲– عن خالد بن سدیر أخی حنان بن سدیر قال : سألت أبا عبداللَّه علیه السلام عن رجل شق ثوبه علی أبیه أو علی امّه أو علی أخیه أو علی قریب له ؟ فقال : لابأس بشقّ الجیوب ، قد شقّ موسی بن عمران علی أخیه هارون ، و لایشقّ الوالد علی ولده، و لا زوج علی امرأته، و تشقّ المرأه علی زوجها و إذا شقّ زوج علی امرأته أو والد علی ولده فکفارته حنث یمین ، فإذا خدشت المرأه و جزّت شعرها أو نتفته ففی جزّ الشعر عتق رقبه أو صیام شهرین متتابعین أو إطعام ستّین مسکینا ، و فی الخدش إذا أدمیت ، و فی النتف کفّاره حنث یمین ، و لاشی ء فی اللطم علی الخدود سوی الاستغفار و التوبه، و لقد شققن الجیوب و لطمن الخدود الفاطمیات علی الحسین بن علی علیهما السلام، و علی مثله تلطم الخدود و تشق الجیوب . (وسائل الشیعه : ج ۱۵ ، ص ۵۸۳ ، حدیث ۱ ، کتاب الایلاء و الکفارات ، باب ۳۱). ترجمه : خالد بن سدیر، برادر حنّان بن سدیر، گفت : از امام صادق علیه السلام پرسیدم از مردی که گریبانش را برای (مرگِ) پدرش یا برای (مرگ) مادرش یا برای (مرگ) برادرش یا برای (مرگ) یکی از خویشانش درید ؟ حضرت فرمود : گریبان چاک زدن اشکالی ندارد، موسی بن عمران برای (مرگ) برادرش هارون گریبان خود را چاک زد، ولی نباید پدر برای (مرگ) فرزند، و نه شوهر برای (مرگ) زن، گریبان چاک بزند، و زن می تواند برای (مرگ) شوهر گریبان چاک بزند واگر مرد برای زنش و پدر برای فرزندش، گریبان چاک زد، کفّاره آن کفّاره شکستن قسم است ؛ واگر زن (پوست خود را) خراش داد یا موی خود را چید یا کَند ، باید یا یک بنده آزاد کند یا دو ماه پشت سرِ هم روزه بگیرد، یا شصت مسکین اطعام کند ؛ و در خراش دادن اگر خون افتاد و در کندن مو ، کفّاره شکستن قسم است . و برای به صورت زدن، کفّاره ای جز توبه و استغفار نیست . و فاطمیات گریبان چاک زدند و به صورت زدند برای شهادت حسین بن علی علیهما السلام . و برای مثل امام حسین علیه السلام باید به صورت زد و گریبان چاک زد .

۱۶ – عن أبی الحسن الثالث عن آبائه عن الصادق علیهم السلام قال : لیس منّا من لم یلزم التقیه، و یصوننا عن سفله الرعیّه (۱). ترجمه : کسانی که پیوسته تقیّه نمی کنند ، و ما را از زبان مردم پست، حفظ نمی کنند، از ما نیستند . ۱۷ – قال أبی عبداللّه علیه السلام : لیس منّا من لم یحسن صحبه من صحبه و مرافقه من رافقه و ممالحه من مالحه و مخالقه من خالقه (۲). ترجمه : از ما نیست، کسی با همراهان خود خوش رفتاری نمی کند، و با کسانی که با او سازش می کنند، خوب سازش نمی کند، و با کسانی که با او شوخی می کنند ، خوب شوخی نمی کند ، و با کسانی که با او خوش اخلاقی می کنند ، خوش اخلاقی نمی کند . سؤال : آیا اگر پیوند مکتبی نبود، پیوند نسبی و سببی اثری خواهد داشت ؟ جواب : خداوند، پیوند مکتبی را شرط اثر داشتن پیوند نسبی و سببی قرار داده ؛ یعنی هرگاه پیوند مکتبی نباشد، آن دو پیوند هیچ یک، هیچ اثری نخواهند داشت . در مورد پیوند نسبی خداوند می فرماید : « وَ نَادَی نُوحٌ رَّبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنتَ أَحْکَمُ الْحَاکِمِینَ * قَالَ یَا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صَالِحٍ » (۳)

۱– بحار الانوار : ج ۶۸ ، ص ۳۹۵ ، حدیث ۱۴ .

۲– فروع کافی : ج ۴ ، ص ۲۸۶ ، حدیث ۴۷۰۲۱ .

۳– هود / آیات ۴۵ و ۴۶ .

نوح عرض کرد : پروردگارا، پسر من از خانـدان من است و وعـده تو (در مورد نجات خاندانم) حقّ است و تو از همه حکم کننـدگان برتری . خداونـد فرمـود : او از خانـدان تـو نیست، زیرا او (دارای) عمـل غیر صالـح است . « عن الحسن بن موسـی الوشاء البغـدادی قال : کنت بخراسان مع علی بن موسـی الرضا علیهما السـلام فی مجلس و زیـد بن موسـی حاضـر قد اقبل علی جماعه فی المجلس یفتخر علیهم و یقول : نحن . - و ابوالحسن علیه السـلام مقبل علی قوم یحدّثهم - . فسـمع مقاله زید فالتفت إلیه فقـال : ... . قـال الحسن الوشـاء : ثمّ التفت إلیّ فقال : یا حسن کیف تقرؤن هـذه الآیه : « قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ » ؟ فقلت : من الناس من یقرء « إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ » . ومنهم من یقرء « إِنَّهُ عَمِلَ غَيْرَ صَالِحٍ » . فمن قرء إنّه عملٌ غیر صالـح نفاه عن أبیه . فقال علیه السـلام : کلّا لقـد کان إبنه، ولکن لمّا عصـی اللّه عزّوجلّ نفاه عن أبیه . کـذا من کان منّا لم یطع اللّه عزّوجلّ فلیس منّا . و أنت إذا أطعت اللّه فأنت منّا أهل البیت » (۱). ت

۱- تفسیر نور الثقلین : ج ۲ ، ص ۳۶۹ ، حدیث ۱۴۱ ؛ عیون أخبار الرّضا علیه السـلام : ج ۲ ، ص ۷۴ ، حدیث ۳ ، باب ۳۲ ؛ معانی الاخبار : ص ۱۰۵ ، حدیث ۱ .

رجمه : حسن بن وشاء گفت : من در خراسان با حضرت علی بن موسی الرّضا علیه السلام در مجلس او بودم و زید بن موسی نیز حاضر بود، و در حالی که روی به جماعت نموده و بر ایشان افتخار کرده ، می گفت : ما . و حضرت رضا روبروی مردم بود و با ایشان در گفتگو بود که گفتار زید را شنید ، برای همین به او متوجّه شده و فرمود : ... . حسن وشاء گفت : سپس حضرت رو به من فرمود و گفت : ای حسن، شما مردم چگونه آیه « یـا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِـكَ إِنَّهُ عَمَـلٌ غَيْرُ صَالِـح » را می خوانید ؟ گفتم : بعضی مردم « إِنَّه عَمَلٌ غَيْرُ صَالِح » می خوانند . و بعضی « إِنَّه عَمِلَ غيرَ صَالِح » می خوانند . آنها که « عَمَلٌ غير صَالِـح » می خوانند ، پسر نوح را از نوح نفی می کند . و حضرت فرمودند : این طور نیست ؛ بلکه او پسر نوح بوده ولی چون نافرمانی خدا کرد، خداوند او را از نوح نفی فرمود . همچنین کسی که از فرزندان ما اطاعت خداوند عزّوجلّ را نکند، از ما نیست ؛ وتو اگر اطاعت خدا را بکنی، تو از ما اهل بیت می باشی . حضرت علی علیه السلام می فرمایند : أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ إِنَّمَا النَّاسُ لِأُمٍّ وَ لِأَبٍ هَل تَرَاهُم خُلِقُوا مِن فِضَّةٍ أَم حَدِيدٍ أَم نُحاسٍ أَم ذَهَبٍ

هَل تَرَاهُم خُلِقُوا مِن فَضْلِهِم هَل سِوَى لَحْمٍ وَّ عَظْمٍ وَ عَصَبٍ إِنَّمَا الْفَخرُ لِعَقلٍ ثَابِتٍ وَ حَيَآءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ (۱)

۱- دیوان أمیرالمؤمنین امام علی علیه السلام، ترجمه مصطفی زمانی : ص ۶۹ ، حرف الباء .

ترجمه : ای کسی که از روی جهل و نادانی به نسب خود می بالی، (بـدان که) همه مردم از یک پدر و مادرند . آیا فکر می کنی مردم از نقره آفریـده شـده انـد ، یـا از آهن و یـا مس و یـا طلاـ ؟ آیـا چیزی غیر از گـوشت و اسـتخوان و عصب هست ؟ افتخار، تنها به عقل پایـدار و حیاء و عفّت و ادب است . و نیز می فرمایند : کُن اِبْنَ مَن شِئتَ وَ اکْتَسِب أَدَباً یُغْنِکَ مَحْمُودُه عَنِ النَّسَب فَلَیسَ یُغْنِی الحَسِیبَ نِسْبَتُه بِلاـ لِسَانٍ لَه وَ لاـ أَدَب اِنَّ الْفَتَی مَنْ یَّقُولُ هَا أَنَا ذا لَیْسَ الْفَتَی مَنْ یَّقُولُ کَانَ أَبِی(۱)ترجمه : فرزنـد هرکس می خواهی بـاش، تربیت بیـاموز تـا امتیازهـای علم و ادب از خویشاونـد بی نیـازت سازد . کسـی که شخصـیّت خانوادگی دارد، بدون داشتن بیان و تربیت، خویشاوندانش برای او فائده ندارند . جوانمرد کسی است که بگوید من این چنین هستم (و این امتیاز را دارم) ، نه اینکه بگوید پدرم چنین و چنان بود . « فخر الدنیا بالأموال و فخر الآخره بالأعمال ». « و الفخر بالهمم العالیه لا بالرمم البالیه ».

ص: ۲۹۶

۱- دیوان أمیرالمؤمنین امام علی علیه السلام : ص ۶۶ .

و در مورد پیوند سببی در قرآن کریم چنین آمده : « ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ کَفَرُواْ امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ کَانَتَا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنَا صَالِحَیْنِ فَخَانَتَا هُمَا فَلَمْ یُغْنِیَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَیْئاً وَ قِیلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِینَ » (۱). خدا برای کافران، زن نوح و لوط را مثال آورد، که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آن دو (پیغمبرِ خدا) خیانت کردند . و آن دو پیغمبر (با وجودی که دارای مقام نبوّت بودند) نتوانستند آنها را از قهر خدا برهانند . و حکم شد آن دو زن را با دوزخیان به آتش در افکنید . توجّه کنید به جمله « فَلَمْ یُغْنِیَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَیْئاً »، کاملاً این جمله اثبات می کند که اگر تبعیّت مکتبی نباشد، ارتباط سببی منشأ هیچ اثری نخواهد بود . در مناقب ابن شهر آشوب آمده : « دخل زید بن موسی بن جعفر علیه السلام علی المأمون فأکرمه و عنده الرضا علیه السلام فسلم زیدٌ علیه فلم یجبه . فقال : أنا ابن أبیک و لا تردّ علیّ سلامی ! فقال علیه السلام : أنت أخی ما أطعت اللَّه فإذا عصیت اللَّه فلا أخاءَ بینی و بینک » (۲). ترجمه : زید فرزند حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بر مأمون وارد شد ، مأمون او را گرامی داشت ، در حالی که حضرت رضا علیه السلام هم نزد مأمون بود .

۱- تحریم / آیه ۱۰

۲- مناقب آل أبی طالب : ج ۳، ص ۴۷۱ .

پس زید به حضرت سلام داد، لیکن حضرت جواب او را نداد . زید گفت : من فرزند پدر تو هستم و تو جواب سلام مرا نمی دهی ! حضرت فرمودند : تو برادر منی مادامی که خدا را اطاعت کنی ، پس همین که خدا را معصیت کردی ، دیگر میان من و تو برادری نیست .

نتیجه

از بحثهای گذشته به این نتیجه می رسیم که پیوند نسبی منشأ آثاری بس عظیم است و پیوند سببی نیز خواصّی دارد، ولی هر دو در گرو پیوند مکتبی است . « عن سلیمان بن جعفر قال : سمعت الرضا علیه السلام یقول : إن علی بن عبداللّٰه بن الحسین ابن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام و امرأته و بنیه من أهل الجنه . ثمّ قال : من عرف هذا الأمر من ولد علی و فاطمه علیهما السلام لم یکن کالناس » (۱) ترجمه : سلیمان بن جعفر گوید : از حضرت رضا شنیدم که می فرمود : علی بن عبداللّٰه بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام و همسرش و فرزندانش از اهل بهشتند . سپس فرمود : هرکس از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام ولایت وامامت را معتقد باشد، با دیگر مردم یکسان نیست . پس اگر این آثار و خواص را خواستیم ارزیابی کنیم، نباید منهای تبعیّت مکتبی ارزیابی کنیم ، بلکه پس از احراز تبعیّت، نوبت به امتیازاتی می رسد که از ناحیه

۱- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۳۷۷ .

پیوندِ نسبی یا سببی برای انسانها حاصل می شود . بنابراین اگر در حدیث آمده که : « و لا فضل لعربیّ علی عجمیّ و لا عجمیّ علی عربیّ، و لاـ أحمر علی أسود و لاـ أسود علی أحمر إلّـا بـالتّقوی » (۱) ترجمه: هیـچ عربی بر هیچ عجمی و هیچ سـفیدی بر هیـچ سـیاهی فضـیلت نـدارد، جز به تقوا ؛ بدین معنی است که منهای تقوا ، سـفید بودن و عرب بودن امتیازی نیست . خلاصـه آنکه ، ادلّه و اخبـار پیونـد مکتبی ، به اصـطلاح، حـاکم است نسـبت به ادلّه و اخبار مربوط به پیونـد نسبی و سـببی . و در یک رباعی که منسوب به « صاحب بن عبّاد » است، چنین آمده : لَعَمْرُک ما الانسان الّا بدینه فلاتترک التقوی اتّکالًا علی النّسب لقد رفع الإسلام سلمانَ الفارسی و قد وضع الشرک الشریف أبالهب (۲) ترجمه : به جان تو قسم ، انسان، انسانِ کامل نیست مگر به دینش . پس نباید تقوا را به خاطر اتّکاء به نسب ترک کنی . که اسلام ، مقام سلمان فارسی را بالا برد . و شرک ، مقام ابولهب را که از خاندان شریفی بود، پائین آورد .

ص: ۲۹۹

۱- میزان الحکمه : ج ۱۰ ، ص ۶۲۸ .

۲- نفس الرّحمان فی فضائل سلمان : ص ۵۲۱ ، باب ۱۲ .

دو مغالطه بزرگ

۱ – پاره ای از کسانی که در مقام سلبِ هرگونه امتیازی از ذریّه پیغمبر صلی الله علیه وآله می باشند، هر گاه سخنی از امتیازات نژادی آنها به میان می آید ، بلافاصله به روایاتی مشابه روایتِ : « و لا فضل لعربیّ علی عجمیّ و لا عجمی علی عربی ، ... » استناد می کنند . یا آیه : « إنّ أکرمکم عند اللَّه أتقاکم » را مطرح می سازند . درحالی که ما اگر خواستیم بدانیم انتساب به پیغمبر صلی الله علیه وآله ، آیا مایه افتخار وعامل برتری آنها بر دیگران است یا نه ؟ باید در مقام مقایسه، دو فرد یا دو گروه را در نظر بگیریم که هر دو دارای تقوا هستند و یکی از آنها از ذریّه پیغمبر صلی الله علیه وآله است ودیگری از ذریّه پیغمبر صلی الله علیه وآله نیست . آن وقت به قضاوت بنشینیم . برمبنای قرآن وروایات حکم کنیم که آیا وابستگان به پیغمبرصلی الله علیه وآله افضل اند یا نه؟ نه اینکه، در یک طرف یک نفر از ذریّه پیغمبر صلی الله علیه وآله را که کاملاً بی تقوا است، قرار دهیم و از طرف دیگر، یک فرد با تقوا که از ذریّه آن بزرگوار نیست، با فرد اوّل مقایسه کنیم . بدیهی است که احدی ذریّه بی تقوا را بر غیرذریّه باتقوا ترجیح نمی دهد . زیرا ما قبلاً گفتیم بی تقوایی پیوند نسبی و سببی را قطع می کند . ۲ – برای سلب امتیاز از فرزندان و ذراری پیغمبر صلی الله علیه وآله به روایاتی تمسّک می کنند که مربوط به تساوی حقوق مسلمین در امور مالی است .

ص: ۳۰۰

در حالی که ممکن است دونفر یا دو گروه از نظر حقوق مالی یکسان باشند، ولی از جهت علم، تقوا، نژاد و فضائلِ نفسانی یکی بر دیگری تفوق داشته باشد . سلمان و بعضی از منافقینِ صدر اسلام از بیت المال به طور مساوی سهم می بردند، ولی در مورد سلمان، پیغمبر می فرمود : « سلمان منّا أهل البیت » . و پیامبر صلی الله علیه وآله در مورد بعضی از منافقین، اجازه نداشت حتّی بر آنها نماز بخواند و بر بالای قبرِ آنها بایستد : « وَ لَاتُصَلِّ عَلَی أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ أَبَداً وَ لَاتَقُمْ عَلَی قَبْرِهِ »(۱). سؤال : آیا ذراری حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و اولاد حضرت فاطمه علیها السلام در صورتی که واجد صفتِ تقوا باشند، بر دیگران امتیازی دارند ؟ و آیا ممکن است فضائل پیغمبر صلی الله علیه وآله به آنان سریان و جریان داشته باشد ؟ جواب : از میان دانشمندان اهل سنّت فردی به نام « محمّد امین ابن عمر، مشهور به ابن عابدین » مجموعه رسائلی دارد به نام « رسائل ابن عابدین » . یکی از رساله های این نویسنده، رساله ای است به نام «العلم الظاهر فی نفع النسب الطاهر » . در این رساله بحثی مبسوط پیرامون این مطلب دارد، که : آیا انتساب به رسول اللّه صلی الله علیه وآله برای فرزندان آن حضرت، سودمند است یا نه ؟ و اثباتاً و نفیاً ادلّه مفصّلی را ایراد کرده . و بالاخره او بر این باور است که این پیوند امتیازی برای آنها است و سود هم نصیب آنها خواهد شد .

۱- توبه / آیه ۸۴ .

و بعد از ذکر چهارده حدیث در این مورد، می گوید : « إلی غیر ذلک من الأحادیث الوارده فی ذلک، مما یشهد بنجاتهم و حسن حالهم ولو عند وفاتهم . و أمّا الآیه السابقه فهی وارده فی شأن الکفّار، بدلیل السباق والسیاق، بشهاده ماتقدم من النصوص الدالّه علی ان نسبه الشریف نافع لذرّیته الطّاهره وانّهم اسعد الانام فی الدنیا و الآخره . و لقد أکرم فی الدنیا موالیهم حتّی حرم أخذ الزکاه علیهم وما ذلک إلّا لإنتسابهم إلیهم ولم یفرق بین طائعهم و عاصیهم . فکیف و مع أنّهم مکرمون لأجلهم . و متفضل علی غیرهم لفضلهم . منتسبون إلی أشرف المخلوقات و أفضل أهل الأرض و السموات الّذی أکرمه تعالی بما لا مبلغ لِأَقلّه و شفّعه بما لا یحصی من أهل الکبائر المُصرّین علیها فضلًا عن الصغائر . و أسکنهم لأجله فسیح الجنان و سبّل علیهم رداءَ العفو و الغفران . أفلا یکرمه بإنقاذ ولده الّذین هم بضعه من جسده ؟ و ینسی قرابتهم له و یقطعهم ... ؟! و قد روی فی تفسیر قوله : « وَ أَمَّا الْجِدَارُ ... » (۱) الآیه انّه کان بینهما و بین الاب الّذی حفظاً فیه سبعه آباء . فلا ریب فی حفظ ذرّیته صلی الله علیه وآله و أهل بیته فیه و ان کثرت الوسائط بینهم و بینه .

۱- کهف / آیه ۸۲ .

و لهـذا قال جعفر الصادق علیه السـلام فیما أخرجه الحافظ عبـد العزیز بن اخضـر فی « معالم العتره النبویّه »: احفظوا فینا ما حفظ العبـد الصالـح فی الیتیمین و کان أبوهما صالحاً » (۱). ترجمه : به ضـمیمه روایـاتِ دیگری که در این مـورد رسـیده است ، که گواهی می دهد به نجات آنها (فرزندان پیغمبر) و اصـلاح شدن آنها اگر چه هنگام مرگشان ؛ و امّا آیه گذشته (فَإِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَیْنَهُمْ) (۲) ، در شأن کفّار نازل شده، به دلیل قبل، و به قرینه سـیاق و به شـهادت روایات گذشته ، که همگی دلالـت دارد بر اینکـه نسب شـریف پیغمـبر صـلی الله علیـه وآلـه برای ذریّـه او سودمنـد اسـت . و ذریّه او در دنیـا و آخرت از سعادتمنـدترین مردم انـد . زیرا آنها وابسـته اند به اشـرف مخلوقات و بهترین اهل زمین و آسـمانها ، که خداوند او را در حدّی مورد تکریم قرار داده، که برای کمترین آن، انـدازه ای نمی توان معیّن کرد ، و شـفاعت او را در حـدّ بی نهـایت از کسانی که مرتکب گناهان کبیره می شوند و اصـرار بر آن هم دارند ، پذیرفته است . چه رسد به گناهان صـغیره . و به خاطر پیغمبر صـلی الله علیه وآله در بهشت آنان را اسـکان خواهـد داد و آنان را زیر پوشـش آمرزشِ خویش قرار خواهد داد . آیا خداوند با آزاد کردن فرزندان پیغمبر، که آنها پاره تنِ آن پیغمبر می باشند، او را گرامی نخواهد داشت ؟!

ص: ۳۰۳

۱- رسائل ابن عابدین : ص ۵ .

۲- مؤمنون / آیه ۱۰۱ .

آیا خداوند خویشاوندی آنها را فراموش خواهد کرد و آنها را از پیغمبر خواهد برید ؟! در تفسیر « و امّا الجدار ... » چنین آمده : که بین آن دو پسر یتیم و بین پدری که به خاطر او، این دو فرزند محفوظ ماندند، هفت پشت، فاصله بود . پس شکّی نیست که ذریّه پیغمبر و اهل بیت او به خاطر پیغمبر ، حفظ خواهند شد، گرچه بین آنها و پیغمبر واسطه های زیاد باشد . بدین جهت امام جعفر صادق علیه السلام طبق روایتِ حافظ عبدالعزیز بن اخضر در کتاب « معالم العتره النبویّه » فرمود : به خاطر حفظ ما (فرزندانمان) را حفظ کنید ، همچنان که بنده صالح خدا در ضمن حفظ شدن فرزندانش محفوظ ماند . و دانشمندان شیعه نیز کتب فراوانی در این زمینه نوشته اند، که معروفترین آنها کتاب «فضائل السادات» است که نویسنده آن العلّامه المحدّث السیّد محمّد اشرف، سبط سیّد الحکماء و المحقّقین، مرحوم میرداماد است . او با اسناد و مدارک معتبره ای که از خاصّه و عامّه نقل کرده، امتیازات فرزندان پیغمبر را برشمرده که ذکر آنها از حوصله این کتاب خارج است . ولی تیمّناً به چند حدیث اکتفا می کنیم : ۱ – قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله : أنا شافع یوم القیامه لأربعه أصناف – و لو جاؤا بذنوب أهل الدنیا – : رجل نصر ذرّیتی، و رجل بذل ماله لذرّیتی عند الضیق، و رجل أحبّ ذرّیتی باللسان و القلب، و رجل سعی فی حوائج ذرّیتی إذا طرد أو شرد (۱)

۱- فضائل السّادات : ص ۴۳۸ ، سند ۱۶ .

ترجمه : رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : من چهار طائفه را شفاعت می کنم - اگرچه با گناهِ تمام مردم دنیا وارد محشر شوند - : مردی که یاری کند ذرّیه مرا . و مردی که درحال تنگدستی مال خود را به ذرّیه من بدهد .

و مردی که ذرّیه مرا به قلب و زبان دوست دارد . و مردی که در بر آوردن نیازهای ذرّیه من تلاش کند، آن هنگام که مردم او را از خود برانند یا او را فراری دهند . ۲ - عن علیّ بن أبی طالب علیه السلام قال : اللَّه اللَّه فی ذرّیه نبیّکم، فلا یُظلمنَّ بین أظهرکم و أنتم تقدرون علی الدفع عنهم (۱). ترجمه : خدا را ، خدا را ، در ذرّیه پیغمبرتان صلی الله علیه وآله ؛ و نباید در بین شما به آنها ظلم شود، در حالی که شما بر دفع ظلم از آنها قدرت داشته باشید .

۳ - عن علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام : النَظَر إلی ذرّیتنا عباده . فقیل له یابن رسول اللَّه : النَظَر إلی الأئمّه منکم عباده أو النظر إلی جمیع ذرّیه النّبی صلی الله علیه وآله ؟

فقال : بل النظر إلی جمیع ذرّیه النّبی عباده ما لم یفارقوا منهاجه و لم یتلوّثوا بالمعاصی(۲) ترجمه : حضرت رضا علیه السلام فرمودند : نگاه کردن به ذرّیه ما عبادت است ؛ پرسیدند یابن رسول اللَّه ، تنها نظر کردن به امامان از شما عبادت است یا نظر کردن به همه ذرّیه پیغمبر صلی الله علیه وآله ؟

۱- من لایحضره الفقیه : ج ۴ ، ص ۱۹۱ ، حدیث ۵۴۳۳ ، باب رسم الوصیه .

۲- عیون أخبار الرّضا علیه السلام : ج ۲ ، ص ۵۱ .

فرمودنـد : بلکه نظر کردن به همه ذرّیه پیغمبر عبـادت است تـا وقتی که از روش پیغمبر سـرپیچی نکرده انـد و دامن خود را به گناه آلوده نکرده اند .

هدف از تکریم و اختـرام سادات

هدف از تکریم و احترام سادات و ویژگیهایی که برای آنها ذکر شده ، چیست ؟

الف – هر انسانی دارای دو نوع شخصیّتِ وجودی است : ۱ – وجود حقیقی . ۲ – وجود تنزیلی . وجود حقیقی به معنای بودن خود شـخص است . و وجود تنزیلی بقـاء آثـار او است که : « إنّ آثارنـا تـدلّ علینـا » حتّی در مقـام معرفتِ بـاری تعالی هم، از برهان « إنّ » (یعنی از اثر به مؤثّر پی بردن) اسـتفاده می شود و مخلوقات پروردگار، که آیاتِ حضرت اویند، وسیله معرفت او قرار می گیرند : « لکلّ شی ء له آیه تدلّ علی انّه واحد ». ب – پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله که اشرف ممکنات است و دین او همگـانی است : « وَ مَآ أَرْسَـلْنَاکَ إِلَّا کَآفَّةً لِّلنَّاسِ بَشِیراً وَ نَـذِیراً » (۱). و او خـاتم انبیـاء است « مَّا کَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٍ مِّن رِّجَالِکُمْ وَ لَکِن رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِیِّینَ » (۲) .

ص: ۳۰۶

۱– سبا / آیه ۲۸ .

۲– احزاب / آیه ۴۰ .

و دین او تـا قیـامت به قوّت خود بـاقی است : « وَ مَن یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلَامِ دِیناً فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ »(۱). بنابراین ، او بایـد همچنان زنده و جاویـد بمانـد ، و چون سـنّت خـدا بر این جـاری است : « کُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَهُ الْمَوْتِ » (۲) و پیغمبر خدا هم از این سـنّت مسـتثنی نیست ، زیرا به وی نیز خطـاب می شـود : « إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُم مَّیِّتُونَ » (۳). و بر این مبنـا ، وجودِ حقیقی او که در بین ما نیست، از وجود تنزیلی او بایـد بهره گرفت . و خداوند با طرحها وبرنامه های گوناگونی وجود تنزیلی او را حفظ فرموده است. از باب نمونه، نـام او و شـهادت به رسالت او را در اذان قرار داده، که در شـبانه روز در تمام مأذنه های عالم حـدّاقل ده نوبت، نام او و رسالت او با نـدای بلنـد، توأم با نام و یاد خـدا، مطرح شود : « وَ رَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ »(۴) و نیز قرآن که خداونـد خود عهده دار حفظ آن شده : « إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ » (۵).

۱- آل عمران / آیه ۸۵ .

۲- آل عمران / آیه ۱۸۵ .

۳- زمر / آیه ۳۰ .

۴- انشراح / آیه ۴ .

۵- حجر / آیه ۹ .

یادگاری است از آن پیامبر بزرگ، که آیات کریمه اش گویای تمام زوایای زندگی اوست . و بی شکّ یکی از آثاری که می تواند یاد او را برای همیشه زنده نگهدارد ، فرزندان و خویشان او هستند . که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در آن خطبه تاریخی که پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه وآله در مسجد مدینه ایراد فرمود، به این حقیقت تصریح کرد ... . « أما کان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله أبی یقول : المرءُ یحفظ فی ولده »(۱). ترجمه : آیا پیامبر صلی الله علیه وآله نفرمود : (در ظرفِ) وجود فرزندان است که شخصیّتِ مرد محفوظ می ماند . و نیز سیّد علی خان از أمالی شیخ طوسی نقل کرده از حضرت علی علیه السلام که فرمود : « قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله : احفظونی فی عمّی العبّاس فإنّه بقیه آبائی »(۲). ترجمه : پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود : مرا در عمویم عبّاس نگهداری کنید که او یادگار پدران من است (۳) و در تفسیر نور الثّقلین آمده : « عن برید بن رویان قال : قال الحسین علیه السلام لنافع بن الازرق : ... ؛ یابن الازرق

۱- فاطمه بهجه قلب المصطفی : ص ۳۴۶ .

۲- الدرجات الرّفیعه : ص ۸۰ .

۳- مشابه این تعبیر را نیز در صفحه ۸۳ آورده است .

اسئلک عن مسأله فأجبنی عن قول اللّه لا إله إلّا هو : « و امّا الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینه و کان تحته کنز لهما (إلی قوله :) « کنزهما » » من حُفظ فیهما ؟ قال : فأیّهما أفضل، أبویهما أم رسول اللّه و فاطمه ؟ قال : لا، بل رسول اللّه و فاطمه بنت رسول اللّه صلی الله علیه وآله . قال : فما حفظهما حتّی خلی بینهما و بین الکفر ؟ »(۱) ترجمه : امام حسین علیه السلام به نافع بن الازرق فرمود : ای ابن ازرق، از تو سؤالی دارم، آن را به من پاسخ بده ؛ از گفتار پروردگار یگانه که فرمود : « و امّا الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینه و کان تحته کنزلهما (إلی قوله :) «کنزهما» » (در توضیح اینکه : چرا حضرت خضر دیوار خرابی را بازسازی کرد . حضرت خضر به حضرتِ موسی فرمود : این دیوار از دو پسر یتیم بود در این شهر، و زیر آن گنجی پنهان بود ؛ تا آنجا که فرمود : « گنج آن دو »). حضرت امام حسین علیه السلام پرسیدند : خداوند چه کسی را در این داستان می خواست حفظ کند ؟ آیا پدر و مادر این دو پسر افضل بودند یا پیغمبر خدا و فاطمه ؟ نافع بن ازرق گفت : بلکه رسول خدا و فاطمه دختر رسول خدا . از حضرت علی علیه السلام آمده : « أحسنوا فی عقب غیرکم تحفظوا فی عَقَبکم » (۲)

۱- تفسیر نور الثقلین : ج ۳ ، ص ۲۸۹ ، حدیث ۱۸۹ .

۲- نهج البلاغه : ج ۴ ، ص ۶۳ ، شماره ۲۶۴ ، کلمات قصار .

ترجمه : نسبت به بازماندگان از دیگران احسان کنید، تا شما در بازماندگانتان بمانید . (یعنی : اگر آنها بمانند، شما هم به خاطر آنها نامتان باقی خواهد ماند). در نامه ای که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به یحیی بن عبداللَّه الحسن نوشته اند، به وی توصیه فرموده اند که از خلیفه امان بگیرد ؛ و نتیجه این امان خواهی را چنین بیان کردند : « فیؤمنک و یرحمک و یحفظ فیک أرحام رسول اللَّه »(۱). ترجمه : اگر تو در امان ماندی، با بودن تو ارحام رسول اللَّه صلی الله علیه وآله که در گذشته بوده اند، محفوظ می مانند و بقاء تو موجب بقاء نام آنها خواهد بود . زمخشری در « کشّاف » و فخر رازی در « تفسیر کبیر » در ذیل آیه مورد بحث آورده اند : « « و کان أبو هما صالحاً » اعتداد بصلاح أبیهما و حفظ لحقه فیهما . و عن جعفر بن محمّد الصادق علیهما السلام : کان بین الغلامین و بین الأب الّذی حفظاً فیه سبعه آباء . و عن الحسین بن علی – رضی اللَّه تعالی عنهما – أنّه قال لبعض الخوارج فی کلام جری بینهما بم حفظ اللَّه الغلامین ؟ قال : بصلاح أبیهما . قال : فأبی و جدّی خیر منه »(۲). ترجمه : زمخشری در ذیل جمله « وکان أبوهما صالحاً » گفته : این جمله توجّه به صلاحیّت پدر آن دو پسر یتیم بوده و حفظ حقّ آن پدر در این دو فرزند .

۱- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۳۶۷ ، حدیث ۱۹ .

۲- کشّاف : ج ۲ ، ص ۷۴۲ ؛ تفسیر کبیر : ج ۲۱ ، ص ۱۶۲ .

او از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود : بین آن دو پسر و بین پدری که آن دو پسر به خاطراو محفوظ ماندند ، هفت پشت فاصله بوده . و از حضرت امام حسین علیه السلام نقل شده که به بعضی از خوارج فرمود : در گفتگویی که بین آنها واقع شد ، به چه چیز خدا آن دو پسر را حفظ فرمود ؟ گفت : به خاطر صلاح پدرشان . فرمود : پدر و جدّ من بهتر از آن پدر بودند . در بحار الأنوار از أمالی شیخ طوسی، نقل کرده : « عن الرّضا عن آبائه علیهم السلام قال : قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله : کلّ نسب و صهر منقطع یوم القیامه إلّا نسبی و سببی » (۱) ترجمه : از امام رضا، از پدرانشان علیهم السلام نقل شده که فرمود: پیغمبر خدا فرمود : هر نسب و سببی روز قیامت قطع می شود مگر نسب و سبب من . « قال زین العابدین علیه السلام : خلق اللَّه الجنه لمن اطاعه و أحسن و لو کان حبشیاً . و خلق النار لمن عصاه و لو کان سیّداً قرشیّاً » (۲). ترجمه : امام سجّاد علیه السلام فرمود : خدا بهشت را آفریده برای هرکس که خدا را اطاعت کند و نیکی نماید اگرچه برده حبشی باشد . و آتش را خلق نموده برای هرکس که نافرمانی او را بکند اگرچه قرشی باشد .

۱- بحار الانوار : ج ۷ ، ص ۲۳۸ ، حدیث ۲ .

۲- مناقب آل أبی طالب : ج ۳ ، ص ۲۹۱ ، فی باب امامه علی بن الحسین علیهما السلام .

ابن بطریق در کتاب « العمده » آورده : « أخبرنا ... عن ابن عبّاس و عن عمر بن الخطّاب قال : قال النبی صلی الله علیه وآله : کلّ سبب و نسب ینقطع یوم القیـامه إلّا ما کان من سـببی و نسبی » (۱). ترجمه : پیغمبر صـلی الله علیه وآله فرمود : هر خویشاوندی سببی و نسبی در روز قیامت منقطع خواهد شد ، مگر خویشاوندی که از جانب سـبب و نسب من باشد . و همچنین می نویسد : « أخبرنـا ... ؛ عن ابن عمر قـال : قـال رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله : لمّـا خلق اللَّه عزّوجـلّ الخلق اختار العرب فاختار قریشاً من العرب و اختار بنی هاشم من قریش فأنا خِیَرَه من خیره . ألا، فأحبّوا قریشاً و لاتبغضوها، فتهلکوا . ألا کلّ سبب ونسب ینقطع یوم القیامه إلّا سـببی ونسبی » (۲). ترجمه : پیغمبر صـلی الله علیه وآله فرمود : چون خـدای عزّوجـلّ خلا۔یق را آفریـد، از بین آنـان عرب را انتخاب نمود، و از بین عرب قریش را، و از بین قریش بنی هاشم را ؛ پس من برگزیده ای هستم از برگزیدگان ؛ آگاه باشـید، قریش را دوست دارید ، و بغض آنها را نداشـته باشـید که هلاک خواهید شد . آگاه باشید، هر سبب و نسبی در قیامت قطع خواهد شد مگر سبب و نسب من . و سیوطی در کتاب « الجامع الصغیر » (۳)احادیثی به همین مضمون آورده است .

۱- العمده، ابن بطریق (المتوفّی سنه ۶۰۰) : ص ۱۵۶ .

۲- همان مدرک .

۳- الجامع الصغیر : ج ۲ ، صفحات ۱۶۹، ۲۴۲ و ۳۳۶ .

جلد دوّم

اشاره

ص: ۳۱۳

فصل سیزدهم

احادیثِ وجوبِ خمس، در ارباح مکاسب

مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب « وسائل » ، در باب وجوب خمس در ارباح مکاسب و تجارات و زراعات و صناعات ، احادیثی را جمع آوری نموده ، که ده حدیث می باشد ، و اینک به تحلیل آنها می پردازیم . بعنوان مقدمه لازم است در اینجا یک بحث اساسی و اصولی مطرح شود و سپس اخبار مربوطه ، به دقّت بررسی گردد .

آیا نقد و بررسی سلسله سند در روایات ضرورت دارد ؟

و آیا تنها راه شناختِ صحّت و اعتبار احادیث، رسیدگی به سند آنها است ؟ جواب : گروهی از فقهاء و دانشمندان از زمان علّامه حلّی و استاد بزرگوارش سیّد بن طاووس ، حدیث را به چهار نوع تقسیم کرده اند : صحیح ، حسن ، موثّق و ضعیف . به این ترتیب که اگر تمام سلسله سندِ حدیث ، امامی و موثّق باشند، حدیث را صحیح می نامند . و اگر همه سلسله سند یا بعضی از آنها امامی و ممدوح اند ولی توثیق نشده اند، آن را حسن می نامند .

ص: ۳۱۵

و اگر همه یا بعضی آنها امامی نباشند ولی توثیق شده باشند ، آن را موثّق نامند والّا حدیث ضعیف خوانده می شود . و سه قسم اوّل را معتبر می نامند و عمل به آنها را جایز می شمارند . و عمل به حدیث ضعیف را جایز نمی دانند . مرحوم آیه اللّه العظمی خوئی در کتاب « معجم رجال الحدیث » می فرمایند : « ان کلّ خبر عن معصوم لا ـ یکون حجّه ، و إنّما الحجّه هو خصوص خبر الثقه أو الحسن . و من الظاهر أن تشخیص ذلک لا یکون إلّا بمراجعه علم الرجال و معرفه أحوالهم و تمییز الثقه و الحسن عن الضعیف » (۱). ترجمه : هر خبری که از معصوم، نقل شود، حجّت نیست، تنها خصوص خبر ثقه یا حسن حجّت است . و از چیزهایی که روشن است ، این است که این چیزها تشخیص داده نمی شود مگر به مراجعه به علم رجال و شناخت حالات آنان و جدا کردن ثقه یا حسن از ضعیف . این گروه قائلند هر حدیثی را که در کتب متداوله حدیث مشاهده می کنیم ، باید سند آن را به طور کامل بررسی کنیم و اگر معتبر باشد، استناد و عمل به آن جایز والّا مردود است . و تنها راه شناخت حدیث معتبر، نقد وبررسی در اسناد آن است .

۱- معجم رجال الحدیث : ج ۱ ، ص ۲۰ .

و شیخ بهائی قدس سره در « مشرق الشّمسین » می فرماید : « و أوّل من سلک هذا الطّریق من علمائنا المتأخّرین شیخنا العلّامه جمال الحقّ والدّین الحسن بن المطهّر الحلّی - قدّس اللّه روحه - » (۱) ترجمه : اوّلین کسی که از میان علماء متأخّرین این راه را پیمود ، مرحوم علّامه حلّی است . و گروه دیگری بر این باورند که حدیث تنها بر دو نوع تقسیم می شود : صحیح و ضعیف .

اگر قرائن خارجیّه موجب وثوق و اطمینان به صدور شود ، آن را صحیح و الّا ضعیف و غیر قابل استناد می دانند . مرحوم شیخ بهائی قدس سره می فرماید : « تبصره : قد استقرّ اصطلاح المتأخّرین من علمائنا - رضی اللّه عنهم - علی تنویع الحدیث المعتبر - و لو فی الجمله - إلی الأنواع الثلاثه المشهوره . أعنی : الصحیح ، والحسن ، و الموثّق . بأنّه ان کان جمیع سلسله سنده إمامیّین ممدوحین بالتّوثیق، فصحیح، أو إمامیین ممدوحین بدونه کلًا أو بعضاً مع توثیق الکلّ فموثّق . و هذا الإصطلاح لم یکن معروفاً بین قدمائنا - قدّس اللّه أرواحهم - کما هو ظاهر لمن مارس کلامهم .

ص: ۳۱۷

۱- مشرق الشّمسَین : ص ۳۱ .

بـل كان المتعارف بينهم إطلاق الصـحيح على كلّ حـديث اعتضـد بما يقتضـى إعتمادهم عليه، أو اقترن بما يوجب الوثوق به و الرّكـون إليه و ذلـك أُمور ... » (۱). و نظير ايـن مطـالب را نيز مرحـوم فيض قـدس سـره در مقـدّمه « وافى » (۲) آورده اسـت . مرحوم شيخ انصارى در بحث حجيّه خبر واحد، ذيل استناد به آيه نبأ مى فرمايند : « و على ما ذكر فيثبت من آيه النبأ ، منطوقاً و مفهوماً ، حجّيه الأقسام الأربعه للخبر الصحيح و الحسن و الموثّق و الضعيف المحفوف بقرينه ظنّيه .

ولكن فيه من الاشـكال ما لا يخفى، لأنّ التبيّن ظاهر فى العلميّ ... . نعم يمكن دعوى صدقه على الاطمينان الخارج عن التحيّر و التزلزل بحيث لا يعـدّ فى العرف العمل به تعريضاً للوقوع فى النـدم . فحينئذٍ لا يبعد إنجبار خبر الفاسق به » (۳). مرحوم فيض در كتاب « وافى » مى فرمايـد : « و قـد جرى صاحبا كتابى (الكافى و الفقيه) على متعارف المتقـدّمين فى اطلاق الصّحيح على ما يركن إليه و يعتمد عليه ، فحكما بصحه جميع ما أورداه فى كتابيهما من الأحاديث، و إن لم يكن كثير منه صحيحاً على مصطلح المتأخّرين . قال صاحب الكافى فى أول كتابه فى جواب من التمس عنه التصنيف : و قلت انّك

۱- مشرق الشّمسَين : ص ۲۴ - ۲۶ .

۲- وافى : ج ۱ ، ص ۲۲ ، المقدمه الثانيه .

۳- فرائد الأُصول : ج ۱ ، ص ۱۲۵ و ۱۲۶ ، المقصد الثانى ، الظن .

تحبّ أن يكون عنـدك كتاب كاف يجمع من جميع فنون علوم الـدّين، ما يكتفى به المتعلّم و يرجع إليه المسترشـد و يأخذ منه من يريـد علم الدّين ، و العمل بالآثار الصّحيحه عن الصادقين عليهم السـلام والسـنن القائمه الّتى عليها العمل، و بها يؤدّى فرض اللّه و سنه نبيّه صلى الله عليه وآله إلى أن قال : و قد يسّر اللّه و له الحمد تأليف ما سألت ، و أرجو أن يكون بحيث توخّيت . و قال صاحب (الفقيه) فى أوّله : إنّى لم أقصـد فيه قصـد المصـنفين فى إيراد جميع مـا رووه، بـل قصـدت إلى إيراد مـا أفتى به و أحكم بصـحّته و أعتقد فيه أنّه حجّه فيما بينى و بين ربّى ، تقدّس ذكره . و جميع ما فيه مستخرج من كتب مشهوره عليها المعوّل و إليها المرجع . و قال صاحب (التهذيب) فى كتاب العدّه : انّ ما أورده فى كتابى الأخبار انّما اخذه من الاُصول المعتمده عليها »(۱). و مرحوم حاجى نورى مى فرمايد : « و كتاب الكافى بينها (الكتب الأربعه) كالشّـمس بين نجوم السّماء و امتاز عنها بأمور . إذا تأمّل فيها المنصف يستغنى عن ملاحظه حال آحاد رجال سند الأحاديث المودعه فيه و تورثه الوثوق و يحصل له الإطمينان بصـدورها و ثبوتها و صـحّتها بالمعنى المعروف عند الأقدمين » (۲). مرحوم شـيخ انصارى در كتاب « فرائـد »، در بحث ظنّ مى فرمايد :

۱- وافى : ج ۱ ، ص ۲۳ .

۲- مستدرك الوسائل : ج ۳ ، ص ۵۳۲ ، الفائده الرّابعه من الخاتمه ، چاپ قديم قم .

« هـذا تمام الكلام فی الأدلّه الّتی أقاموها علی حجّیه الخبر . و قـد علمت دلاله بعضـها و عدم دلاله البعض الآخر . والإنصاف أنّ الدالّ منها لم یدلّ إلّا علی وجوب العمل بما یفید الوثوق و الاطمینان بمؤدّاه، و هو الّذی فسّـِر به الصـحیح فی مصـطلح القدماء . والمعیـار فیه أن یکون احتمـال مخـالفته للواقع بعیـداً بحیث لا یعتنی به العقلاء و لایکون عنـدهم موجباً للتحیّر و التردّد الّـذی لا ینافی حصول مسمی الرجحان » (۱). مرحوم فیض در کتاب « وافی » می فرماید : « و علی هذا جری العلّامه و الشهید فی مواضع من کتبهما مع أنّهما الأصل فی الإصطلاح الجدید »(۲). آیه اللّه بروجردی رحمه الله می فرماید : « (قلت :) قد أشـرنا مراراً إلی أن بناء مثل الکلینی و الشیـخ و الصـدوق قدس سـرهم لم یکن علی ایداع جمیع ما وجدوه فی الجوامع الأوّلیه فی جوامعهم الّتی بأیدینا . و لعلّ المتتبع فی فقه الشـیعه الإمامیّه یعثر علی أکثر من خمسـمأه مسأله أفتی فیها المشایخ طرّاً بفتوی یسـتکشف بسـببها وجود النص فیها مع عدم کونه مذکوراً فی جوامعهم الّتی ألفوها لضـبط الأحادیث . و یشهد لذلک وجود أخبار کثیره فی جامع مع عدم ذکرها فی جامع آخر . و لعلّ الوجه فی ذلک أن بنائهم لم یکن علی نقل جمیع ما یجدونه فی الجوامع الأوّلیه

۱- فرائد الأُصول : ج ۱ ، ص ۲۲۱ ، المقصد الثانی فی الظنّ .

۲- وافی : ج ۱ ، ص ۲۴ .

بـل على نقـل خصوص ما كان لهم طريق مسـلسل إلى رواتها . و بالجمله – لا ينبغی لأحـد أن يرتاب فی أنّ الجوامع الأوّليه الّتی ألّفها الطبقه السادسه من أصحابنا، كانت مشتمله على أخبار كثيره لم يودعها المشايخ الثلثه فی الجوامع الاربعه التی بأيدينا . و لا يخفی أنّ المحقّق و العلّامه قـدس سـرهم أيضاً قـد عثرا على هـذه النكته . و لـذلك تراهما فی نظائر هـذه المسأله يعتمـدان على فتوی الأقدمين و يستكشفان بذلك وجود النصّ » (۱).

نگاهی به کتب اربعه و دیگر کتب أخبار

۱ – مرحوم سيّد مرتضی (متوفّای ۴۳۶) در کتـاب « تبانيـات » می فرمايـد : « إنّ أكثر أخبارنـا المرويّه فی كتبنا معلومه مقطوع على صـحّتها، إمّا بالتواتر من طريق الإشاعه و الإذاعه ، أو بأماره و علامه دلّت على صحّتها ، و صدق رواتها . فهی موجبه للعلم ، مقتضـيه للقطع ، و إن وجـدناها مودعه فی الكتب بسـند مخصوص معيّن من طريق الآحـاد » (۲). ترجمه : بيشتر اخبـاری که در کتب ما روايت شـده، صـحّت آنها قطعی و معلوم است، يا به تواتر از طريق پخش و نشـر آنها و يا به واسـطه نشانه ها و اماراتی که بر صحّت و راستگويی راويان آنها دلالت دارد .

ص: ۳۲۱

۱- البدر الزّاهر فی صلاه الجمعه و المسافر : ص ۲۳۰ .

۲- منتقی الجُمان : ج ۱ ، ص ۲ .

و آن نشانه ها سبب علم و موجب قطع به صدور آنها می شود ، مگر اینکه ما آنها را با سندهای مخصوص و معیّنی ، که از طریق آحاد در کتب به ودیعت نهاده شده، پیدا می کنیم . ۲ – شیخ طوسی رحمه الله در کتاب « فهرست » می فرماید : « و أصحاب الاصول ینتحلون المذاهب الفاسده و إن کانت کتبهم معتمده »(۱) ۳ – صاحب معالم می فرماید : « حکی المحقق رحمه الله عن الشیخ ... ؛ أن قدیم الأصحاب وحدیثهم، إذا طولبوا بصحه ما أفتی به المفتی منهم، عولوا علی المنقول فی أصولهم المعتمده وکتبهم المدوّنه فیسلّم له خصمه منهم الدعوی فی ذلک . و هذه سجیّتهم من زمن النّبی صلی الله علیه وآله إلی زمن الائمّه علیهم السلام . فلو لا أنّ العمل بهذه الأخبار جائز لأنکروه [الصحابه] و تبرّؤا من العمل به » (۲) ترجمه : مرحوم محقّق رحمه الله از شیخ طوسی نقل می کند که قدماءِ اصحاب هنگامی که از آنها دلیلی برای صحّت فتوای آنها درخواست می شد، به روایات منقوله در کتب موردِ اعتماد استناد می کردند و طرف نزاع آنها، آن را می پذیرفت واین عادت آنان بود از زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله تا زمان ائمّه علیهم السلام . پس اگر عمل به این اخبار جایز نبود، انکار می کردند، و از عمل به آنها بیزاری می جستند .

۱- الفهرست : ص ۲ .

۲- معالم الدّین فی الاصول، ابن الشّهید الثانی : ص ۱۹۲ .

۴ - مرحوم شیخ حسن ، فرزند شهید ثانی ، در کتاب پر ارج « منتقی الجُمان فی الأحادیث الصّحاح و الحسان » چنین می فرماید : « و إذا اُطلقت الصحّه فی کلام من تقدّم، فمرادهم منها الثُّبوت أو الصدق » (۱) و همچنین می فرماید : « و توسّعوا فی طرق الرّوایات، و أوردوا فی کتبهم ما اقتضی رأیهم إیراده من غیر التفات إلی التّفرقه بین صحیح الطریق و ضعیفه ، و لا تعرُّضٍ للتمیز بین سلیم الإسناد و سقیمه ، اعتماداً منهم فی الغالب علی القرائن المقتضیه لقبول ما دخل الضعف فی طریقه » (۲). ایشان، صحّت در اصطلاح متقدّمین را به این صورت بیان می کنند که : هرگاه در کلام متقدّمین صحّت مطرح شده، منظور آنها ثبوت و صدق مضمون حدیث بوده ؛ و می فرماید : آنان در طریق روایات سخت گیری نمی کردند و در کتابهایشان آنچه رأیشان بود، ذکر می کردند، بدون آنکه توجّهی به این داشته باشند که بین صحیح و ضعیفِ حدیث فرق بگذارند یا بین سند سالم یا ناسالم روایتی، تمییز قائل باشند، زیرا به قرائنی متّکی بودند که موجب می شد خبری که در طریقش ضعفی وجود دارد ، مورد قبول قرار گیرد . ۵ - علّامه محمّد تقی مجلسی رحمه الله در کتاب شریف « روضه المتّقین » می فرماید : « فإنّک إذا تتبعت کتب الرجال وجدت أکثر أصحاب الاصول الاربعمأه غیر مذکور

ص: ۳۲۳

۱- منتقی الجُمان : ج ۱ ، ص ۱۵ .

۲- منتقی الجُمان : ج ۱ ، ص ۲ .

فی شأنهم، تعدیل و لا جرح ، (اما) لانّه یکفی فی مدحهم و توثیقهم أنهم أصحاب الاصول ... . و کانت هذه الاصول عند أصحابنا و یعملون علیها مع تقریر الأئمّه الّذین فی أزمنتهم سلام اللّه علیهم ایاهم علی العمل بها . و کانت الاُصول عند ثقه الإسلام، و رئیس المحدّثین، و شیخ الطائفه و جمعوا منها هذه الکتب الأربعه ...؛ (و أما) لبعد العهد بین أرباب الرجال و بین أصحاب الاُصول » (۱) ترجمه : شما هرگاه کتب رجال را بررسی کنید، می بینید که درباره اکثر صاحبان اصول چهارصدگانه جرح یا تعدیلی صورت نگرفته و این، یا بدین جهت است که در مدح و توثیق آنها همین قدر کافی بوده که صاحب اصول بوده اند، که این اصول نزد اصحاب ما (شیعه) بوده و به آن عمل می کرده اند و ائمّه ای که با آنها هم زمان بوده اند، شیعه را از عمل به این اصول منع نکرده اند . و این اصول نزد شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی قدس سرهم بوده و آنها کتب اربعه را از همان اصول گرفته اند ؛ و یا به این جهت است که صاحبان رجال با صاحبان اصول فاصله زمانی زیادی داشته اند . ۶ – و علّامه مجلسی رحمه الله (متوفّای ۱۱۱۱) در کتاب « مرآه العقول » می فرماید :

« و الحقّ عندی فیه : أنّ وجود الخبر فی أمثال تلک الأصول المعتبره ممّا یورث جواز العمل به ، لکن لابدّ من الرجوع إلی الأسانید لترجیح بعضها علی بعض عند التعارض،

۱– روضه المتّقین : ج ۱ ، ص ۸۶ .

فإنّ کون جمیعها معتبراً لا ینافی کون بعضها أقوی » (۱). ترجمه : حقّ در نظر من ، در مورد جواز عمـل به روایات کتب معتبره روایی این است که وجود خبر در امثـال این اصولِ معتبره موجب جواز عمـل به آن خبر می شود . و رجوع به سـندها به خـاطر ترجیـح بعضـی از آنها است بر بعضـی دیگر ، آنجا که با هم متعارض باشـند، و همه آن اخبار معتبر باشد ، منافاتی ندارد با آن که بعضـی از آنها نسبت به بعض دیگر قوی تر باشد . ۷ - و نیز آن بزرگوار در « ملاذ الأخیار »، که شـرحی بر تهـذیب است ، می فرمایـد : « و الّذی یقوی عندی و أوردت دلائله فی الکتاب الکبیر ، هو أن جمیع الأخبار الموردہ فی تلک الاصول الاربعه و غیرها من تألیفات الصـدوق و البرقی و الصـفّار و الحمیری و الشـیخ و المفیـد، و ما تیسّر لنا - بحمـد اللّه - من الاصول المعتبره المـذکوره فی کتب الرجـال، و قـد أدخلت أخبارهـا فی کتاب البحار کلّها مورد العمل، ... . لکن لابـدّ من رعایه أحوال الرجال عنـد الجمع بین الأخبار و التعارض بینها » (۲). ترجمه : آنچه (در مورد عمـل به اخبـار کتب معتـبره) به نظر من قوی است (در بین اقوال) و دلائـل آن را در کتـاب کبیر (بحـار) ذکر کرده ام، این است که همه اخباری که در کتابهای اصول چهارگانه و غیر اینهـا از تألیفـات صـدوق و برقی و صـفّار و حمیری و شـیخ مفیـد و کتب معتبره ای که در کتب رجال نام آنها برده شـد و روایات آنها را در

۱- مرآه العقول : ج ۱ ، ص ۲۲ .

۲- ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار : ج ۱ ، ص ۲۷ .

کتاب بحار جمع آوری کرده ام، همه آنها مورد عمل است، لکن رعایت احوال رجال نیز لازم است برای جمع بین اخبار و در مورد تعارض بین آنها . ۸ - باز آن مرحوم در « اربعین »، در ضمن شرح حدیثی، می فرماید : « کانت الاصول المعتبره الاربعمائه عندهم أظهر من الشمس فی رابعه النهار . فکما إنّا لا نحتاج إلی سند لهذه الاصول الاربعه و إذا أوردنا سنداً فلیس إلّا للتیمّن والتبرّک و الإقتداء بسنّه السلف . و ربّما لم ینال بذکر سند فیه ضعف أو جهاله لذلک . فکذا هؤلاء الأکابر من المؤلّفین لذلک کانوا یکتفون بذکر سند واحد إلی الکتب المشهوره و إن کان فیه ضعف أو مجهول . و هذا باب واسع شاف نافع ان أتیتها یظهر لک صحّه کثیر من الأخبار الّتی وصفها القوم بالضعف » (۱). ترجمه : اصول چهارصدگانه نزد اصحاب ائمّه همچون خورشید در وسط روز بود، و همان طوری که ما نیازی به رسیدگی به سند اصول چهارگانه نداریم و اگر سندی را ذکر می کنیم، صرفاً جهت تیمّن و تبرّک و پیروی از روش گذشتگان است و چه بسا به همین جهت سندی را که در آن ضعف یا جهالتی باشد ، همچنین آن مؤلّفین بزرگوار هم، به ذکر یک سند که منتهی به کتب معتبره شود، اکتفا می کردند اگر چه در آن سند ضعف یا جهالتی بود . و این دری بسیار وسیع و شافی و نافع است که اگر رو به آن کردی، برای تو

۱- أربعین : ص ۵۱۰ ، حدیث ۳۵ .

صحّت بسیاری از روایاتی که دیگران آنها را به ضعف توصیف کرده اند، آشکار خواهد شد . سپس هفت شاهد برای اثبات صحّت روایات نقل می کند، که قابل توجّه است . ۹ - مرحوم شیخ یوسف بحرانی (متوفّای ۱۱۸۶) در « حدائق الناظره » ، بعد از بحث مفصّلی در این زمینه، می فرماید : « قد عرفت ... ؛ أنّ أخبار کتبنا المشهوره محفوفه بالقرائن الدّاله علی صحّتها » (۱). ترجمه : دانستی که اخبار کتابهای مشهوره توأم به قرائنی است که بر صحّت آنها دلالت دارد . ۱۰ - و نیز صاحب حدائق، در کتاب « درّهٌ نجفیّه » می فرماید : « و نوّعوا الحدیث إلی الأنواع الأربعه ... . و نحن نقول لنا علی بطلان هذا الاصطلاح و الحکم بصحّه أخبارنا وجوه من الأدلّه الّتی لا یداخلها عیب و لا علّه ... » (۲). و هشت دلیل می آورد . ۱۱ - مرحوم شهید ثانی (متوفّای ۹۶۶) در کتاب « الرّعایه » می فرماید : « و کان قد استقرّ أمر المتقدمین علی أربعمأه مصنف، سمّوها الاصول و کان علیها اعتمادهم ... .

۱- حدائق الناظره : ج ۱ ، ص ۲۳ .

۲- درّهٌ نجفیّه : ص ۱۶۸ .

و لخصّيها جماعه فی کتب خاصه تقريباً علی المتناول و أحسن ما جمع منها الکتاب الکافی لمحمّد بن يعقوب الکلينی و التهذيب للشيخ أبی جعفر الطوسی ، ... ؛ و أمّا الاستبصار ... . فکتاب من لايحضره الفقيه » (۱). ترجمه : کار گذشتگان بالاخره بر پايه چهارصد کتاب استوار گرديد، که آنها را بنام اصول نام گذاری کردند و تمام اعتمادشان بر آنها بود؛ و گروهی آنها را به خاطر اينکه طالبين زودتر دسترسی پيدا کنند، تلخيص کرده اند . و بهترين کتابهايی که آن اخبار را جمع کرده است ، کافیِ محمّد بن يعقوب کلينی و تهذيب أبی جعفر طوسی و استبصار و من لايحضره الفقيه می باشد . ۱۲ - مرحوم شيخ بهائی (متوفّای ۱۰۳۱) در کتاب « وجيزه » می فرمايد : « جميع أحاديثنا إلّا ما ندر ينتهی إلی ائمتنا الاثنی عشر سلام اللَّه عليهم أجمعين و هم ينتهون فيها إلی النبی صلی الله عليه وآله ... . وکان قدجمع قدماء محدّثينا - رضی اللَّه عنهم - ماوصل إليهم من أحاديث أئمّتناعليهم السلام فی أربعمأه کتاب يسمّی « الاصول » ثمّ تصدّی جماعه من المتأخّرين شکر اللَّه سعيهم لجمع تلک الکتب و ترتيبها تقليلًا للانتشار و تسهيلًا علی طالبی تلک الاخبار فألّفوا کتباً مبسوطه مبوبه و اصولا مضبوطه مهذّبه مشتمله علی الأسانيد المتصله بأصحاب العصمه سلام اللَّه عليهم کالکافی و کتاب من لايحضره الفقيه و التهذيب و الاستبصار ومدينه العلم و الخصال و الامالی و عيون أخبار الرّضا عليه السلام و غيرها » (۲)

۱- الرّعايه : ص ۷۲ و ۷۳ .

۲- الوجيزه : ص ۶ .

ترجمه : همه اخبـار ما ، مگر انـدکی از آنها ، همه به ائمّه دوازده گانه ما می رسـد واخبار آنها هم به پیغمبرصـلی الله علیه وآله می رسد . و محدّثین ما اخباری را که از ائمّه علیهم السـلام به دسـتشان رسیده ، در چهارصد کتاب جمع آوری نموده اند ، که آنهـا اصول نامیـده می شود . سـپس جمعی از متأخّرین – که خـدایشان از آنان سپاسـگذاری کنـد – عهـده دار جمع آوری و ترتیب این کتب شدنـد، که از پراکنـدگی آنها کاسـته شود و طالبین راحت تر بتوانند از آنان اسـتفاده کنند . و کتابهایی دسـته بندی شده، که مشـتمل بر سـندهایی بود که متّصل به اهل بیتِ عصمت علیهم السلام می شد، تألیف نمودند . همانند : کافی و من لایحضـره الفقیه و تهـذیب و اسـتبصار و مـدینه العلم و خصـال و أمـالی و عیون أخبار الرّضا علیه السـلام و غیر اینها . ۱۳ – مرحوم شـیخ حرّ عـاملی (متوفّـای ۱۱۰۴) در کتـاب « وسـائـل » می نویسـد : « الفائـده التاسـعه فی ذکر الاسـتدلال علی صـحّه أحادیث الکتب الّتی نقلنا منها هذا الکتاب و أمثالها تفصـیلاً »(۱). ترجمه : فائده نهم در ذکر اسـتدلال بر صحّت احادیثی است که ما در این کتاب (وسائل)، و در امثال آن نقل کرده ایم . سپس بیست و دو دلیل بر این مدّعا ذکر می کند .

۱– وسائل الشّیعه : ج ۲۰ ، ص ۹۶ .

۱۴ – محقّق کرکی (متوفّای ۹۴۰) در کتاب « هـدایه الابرار » می فرمایـد : « إنّا لا ندعی صـحّه کلّ خبر فی الدنیا کما یتوهّمه کـثیر ممن لا ـ یفهم مقاصـدنا . بـل نـدعی بـأن الاخبـار المنقوله فی کتب أئمه الحـدیث الموجوده الآـن خصوصـاً (الکـافی ومن لایحضـره الفقیه و ما عمل به الشـیخ فی کتبه کلّها) صـحیحه » (۱). ترجمه : مـا ادّعـا نـداریم که هرچه از اخبار در دنیا هست ، صحیـح است . بلکه ادّعـای مـا این است که اخبـار منقـوله در کتب ائمّه حـدیث که الآـن موجـود است، خصوصـاً کـافی و من لایحضـره الفقیـه و آنچه شـیخ در همه کتبش به آنهـا عمـل کرده، صـحیح است . ۱۵ – و مرحـوم امین استرآبـادی در کتـاب « الفوائـد المـدنیّه » می گویـد : « و أقول : من تأمّل فیمـا ذکره المحقّق الحلّی فی أوایـل کتـاب المعتبر و فی کتـاب الا ـصول فی مبحث العمل بخبر الواحـد و فی فهرستی الشـیخ و النجاشـی و فیما ذکره رئیس الطّائفه فی مبحث العمل بخبر الواحـد من کتاب العـدّه . و مـا ذکره فی اخر کتـابی الأخبار و غیرها بعین الإعتبار و الإختبار، یقطع بأنّ أحادیث الکتب الاربعه و غیرها من الکتب المتـداوله فی زماننـا مکتوبه من اصول قـدمائنا الّتی کـانت مرجعهم فی عقایـدهم و أعمـالهم . و یقطع بأنّ الطّرق المـذکوره فی تلـک الکتب إنّمـا ذکرت لمجرّد التبرّک باتّصـال السّـند وباتّصـال سلسـله المخـاطبه اللّسـانیه إلی مؤلّفی تلـک الا ـصول ولـدفع تعییرالعامّه أصحابنا، بأنّ أحادیثهم مأخوذه من اصول قدمائهم، و لیست بمعنعنه » (۲)

ص: ۳۳۰

۱– هدایه الأبرار : ص ۱۷ .

۲– الفوائد المدنیّه : ص ۵۲ .

ترجمه : کسی که به گفته های محقّق حلّی در اوائل کتاب « معتبر » و کتاب «اصول» او، در بحث عمل به خبر واحد، وبه گفته های شیخ ونجاشی در فهرستهایشان و به آنچه مرحوم شیخ الطّائفه (شیخ طوسی) در مبحث عمل به خبر واحد از کتاب عدّه و آنچه در دو کتاب اخبارش (تهذیب و استبصار) و غیر اینها، با دقّت و توجّه بیندیشد ، قطع پیدا می کند که احادیث کتب اربعه (تهذیب و استبصار ومن لایحضره الفقیه و کافی) و غیر اینها از کتبی که در زمان ما متداول است ، از اصول قدماء ما گرفته شده ، که آن اصول مأخذ افکار و عقاید و اعمال آنها بوده و قطع پیدا می کند که طرق مذکوره در آن کتب صرفاً به خاطر تیمّن و تبرّک ذکر شده و به جهت اتّصال سند و به خاطر اتّصال سلسله سند، زبان به زبان تا برسد به مؤلّفین آن اصول . و به جهت اینکه عامّه، اصحاب را سرزنش می کردند که احادیث شیعه از اصول قدمایشان گرفته شده و زبان به زبان نبوده است . ۱۶ - مرحوم فیض (متوفّای ۱۰۹۱) در کتاب « وافی » می فرماید : « کان المتعارف بینهم [أی القدماء قدس سرهم] اطلاق الصحیح علی کلّ حدیث اعتضد بما یقتضی الإعتماد علیه و اقترن بما یوجب الوثوق به و الرکون إلیه ... »(۱) و نیز می فرماید : « فالأولی الوقوف علی طریقه القدماء » (۲)

۱- وافی : ج ۱ ، ص ۲۲ .

۲- وافی : ج ۱ ، ص ۲۵ .

ترجمه : متعارف بین قدماء این بود که صحیح را بر هر حدیثی اطلاق می کردند که توأم با شواهدی بود که سبب اعتماد بر آن حدیث شده وموجب وثوق واطمینان به آن بود ... . پس بهتر آن است که بر پایه همان طریقه قدماء ایستادگی شود . ۱۷ - مرحوم محقّق سبزواری در کتاب « ذخیره المعاد »، در بحث وجوب وضوء برای مسِّ نوشته های قرآن، در مورد احمد بن محمّد می فرماید : « احمد بن محمّد مشترک است بین دو نفر : احمد بن محمّد بن الحسن بن الولید و احمد بن محمّد بن یحیی، و این دو نفر با اینکه موثّق نیستند، اشکالی در سند ایجاد نمی کند ... » (۱) سپس اضافه می کند که : « و الغرض من ذکرهما رعایه اتصال السند و الاعتماد علی الأصل المأخوذ منه فلا یضرّ جهالتهما و عدم ثقتهما . و ما یوجد فی کلام الأصحاب من تصحیح الأخبار الّتی أحدهما أو نظیرهما فی الطریق مبنی علی هذا لا علی التوثیق » (۲). ۱۸ - مرحوم محقّق خوانساری (آقا جمال) در کتاب « مشارق الشموس » ، ضمن بررسی سند حدیثی می فرماید : « و هذا الطریق لیس بصحیح ... ؛ لأنّ فیه حسین بن عبداللّه الغضایری و لم ینص

۱- ذخیره المعاد : ص ۳ .

۲- ذخیره المعاد : ص ۳ .

الأصحاب على توثيقه ... ؛ و إن كان يمكن أن يقال : أنّ عدم توثيق حسين بن عبداللّه لايضرّ . إذ الظاهر أنّ الشيخ رحمه الله فى الكتابين (التهذيب و الإستبصار) ما حذف أوّل سنده من الروايات انّما أخذه من الاصول المشهوره المتواتره انتسابها إلى أصحابها كتواتر انتساب الكتابين إليه رحمه الله الآن و كذا ساير الكتب المتواتره الإنتساب إلى مصنّفيها . ثمّ فى آخر الكتابين انّما ذكر طريقه اليها للتّبرک و التيمّن و لمجرد اتصال السند و إلّا فلا حاجه اليه كما أشار إليه نفسه رحمه الله أيضا فى آخر الكتابين و حينئذ إذا كان فى تلك الطرق من لم يوثقه الأصحاب فلا ضير واللّه أعلم بحقيقه الحال »(۱). ۱۹ - مرحوم تفرشى در كتاب « نقد الرجال » مى فرمايد : « الفائده الخامسه : اعلم ان الشيخ الطوسى قدس سره صرّح فى آخر التهذيب و الإستبصار بان هذه الأحاديث الّتى نقلناها من هذه الجماعه اخذت من كتبهم و اصولهم . و الظاهر إنّ هذه الكتب و الاصول كانت عنده معروفه كالكافى و التّهذيب و غيرهما عندنا فى زماننا هنا كما صرّح به الشيخ محمّد بن علىّ بن بابويه رضى الله عنه فى اوّل كتاب «من لايحضره الفقيه » . فعلى هذا لو قال قايل بصحّه هذه الأحاديث كلّها و ان كان الطريق إلى هذه الكتب و الاصول ضعيفاً إذا كان مصنّفوا هذه الكتب و الاصول و ما فوقها من الرجال إلى المعصوم عليه السلام ثقات لم يكن مجازفا » (۲)

۱- مشارق الشموس : ص ۱۳ .

۲- نقد الرجال : ص ۴۲۶ .

۲۰ - مرحوم نراقی در « مناهج » و کتاب « عوائد » ، (که ما از کتاب « عوائد الایّام » نقل می کنیم)، می فرماید : « المقام الرّابع فی اثبات حجّیه کلّ خبر حصل الظن بصدقه إمّا من جهه الرّاوی أو من جهه اخری خارجیّه إلّا إذا کان دلیل علی عدم حجّیته ، و الدّلیل علیه مضافا إلی ان کلّ ما یدلّ علی حجّیه الخبر فی الجمله من طریقه العرف و العاده و الاجماع و الخبر المحفوف بالقرینه یدلّ علی حجّیه کلّ خبر مظنون الصّدق لم یدلّ علی عدم حجّیه دلیل اخر اذ علی ذلک جرت طریقه عاده النّاس و علی ذلک انعقد الاجماع اذ القدمآء منّا یعملون بالخبر الصّحیح و الصّحیح عندهم ما یقترن بقرینه مفیده للظن بصدقه و المتأخّرون المنوّعون للأحادیث إلی الاقسام الأربعه نوّعوها الیها لتمییز المفید للظن عن غیره و لذا تری یعملون بالضّعیف المظنون صدقه بانجبار شهره أو نحوه من الاخبار المحفوفه بالقرائن و قرأنها وارده علی الاخبار المظنون الصّدق أیضاً أنّه قد ثبت ممّا ذکر حجّیه الخبر الغیر المعلوم صدقه فی الجمله و انه حکم الشارع بحجّیته و صدر حکمه المطاع بها » (۱) ۲۱ - مرحوم فاضل تونی (متوفّای ۱۰۷۱) در کتاب « الوافیه » می فرماید : « یصحّ العمل بتلک الأخبار سواء کان الرّاوی عدلًا أو غیر عادل و سواء کان الحدیث صحیحاً أو حسناً أو موثّقاً أو ضعیفاً أو مرسلًا أو موقوفاً أو منقطعاً أو منفصلًا » (۲). و نیز می نویسد : « أن أحادیث الکتب الأربعه، ... ؛ مأخوذه من اصول و کتب معتمده معول علیها . کان مدار العمل علیها عند الشیعه .

۱- عوائد الأیّام : ص ۱۶۷ .

۲- الوافیه : ص ۱۶۶ .

و کان عـده من الأئمّه علیهم السـلام عالمین بأنّ شـیعتهم یعملون بها فی الأقطار و الأمصار ، وکان مدار مقابله الحدیث وسـماعه فی زمن العسکریین علیهما السلام، بل بعد زمن الصادق علیه السلام، علی هذه الکتب »(1). به طور خلاصه، نتیجه ای که از این بحث گرفته شـد، این است که فقهاء در مورد احادیث سه نظریّه دارنـد : 1 – مطلق احادیثِ منقوله در کتب معتبره قابل اسـتناد است . 2 – تنهـا احادیثی که محفوف به قرائن است، واجـد اعتبار است . 3 – روایاتی که با فتاوی فقهاءِ سـلف و قـدماء ، که یا معاصـر با ائمّه علیهم السـلام یا قریب العهـد به زمان ائمّه علیهم السـلام بوده انـد، و با آراء ائمّه علیهم السـلام آشـنا بوده انـد و نظریّاتِ فقهی اهل بیت علیهم السـلام را به خوبی می دانسـتند، موافقت دارد . و ما می بینیم هر سه گروه، به همه یا بعض اخبار وجوب خمس در فاضل مؤنه اسـتناد کرده انـد . و حتّی کسانی که مقیّد بوده که دقیق، روایات را از جهت سـند بررسـی کنند، باز به بعضی از همین روایات استناد کرده اند . امّا بهانه جویان که هدفی جز تضعیف مکتب و فقه شیعه را ندارند ، سعی کرده اند بالاخره هر حدیثی را به شـکلی زیر سؤال برده ، ردّ کنند تا آنجا که می توانسـته اند ، سند را مخدوش کرده و الّا به دلالت حدیث اعتراض نموده اند ، که در طی بحثهای آینده روشن خواهد شد که با ایراد، هر چند واهی، چگونه

1- الوافیه : ص 277 .

خواسته اند راه استدلال به احادیث مربوطه را مسدود نمایند ؛ و آنها به مباحث فقهی بسنده نکرده اند، در مسائل عقیدتی شیعه نیز با همین شیوه احادیث شیعه را بمباران و عقائد شیعه را سُست کرده اند . ما با لطف و عنایت خداوند، احادیث را یک به یک مطرح و ضمن تحلیل اخبار، جوابگوی بهانه های اسرائیلی گونه آنها هم خواهیم بود، إن شاء اللّه .

امّا احادیث وجوب خمس در ارباح مکاسب

حدیث اوّل

« و عنه، عن أحمد بن محمّد، عن علی بن مهزیار، عن علی بن محمّد بن شجاع النیسابوری ، أنّه سأل أبا الحسن الثالث علیه السلام عن رجل أصاب من ضیعته من الحنطه مائه کرّ ما یُزکّی ، فأخذ منه العشر عشره أکرار و ذهب منه بسبب عماره الضیعه ثلاثون کرّاً و بقی فی یده ستّون کرّاً، ما الذی یجب لک من ذلک ؟ و هل یجب لأصحابه من ذلک علیه شی ء ؟ فوقّع علیه السلام : لی منه الخمس ممّا یفضل من مؤونته » (1). اصل این حدیث را مرحوم شیخ طوسی رحمه الله ، هم در « تهذیب »(2) و هم در « استبصار » (3) نقل فرموده است .

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۴۸ ، حدیث ۲ ، کتاب الخمس ، باب ۸ .

۲- تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۶ ، حدیث ۶ .

۳- استبصار : ج ۲ ، ص ۱۷ ، حدیث ۹ ، باب ۷ .

در استبصار جمله « ما يُزكّی » نیامده و علّامه مجلسی قدس سره در « ملاذ الأخیار » می فرماید : « و كأنّه زيد من النساخ ، و على تقديره يمكن أن تكون « ما » نافيه ، أی لم يزكه ، فأخذ الساعی من قبل الخلفاء الزكاه منه » (١). ومعنی این حدیث این است که: محمّد بن علی نیشابوری از امام علی النّقی علیه السلام سؤال کرد از مردی که از مزرعه خودش صد کرّ از گندم به عنوان عشریه، به وسیله خلیفه گرفته شده و برای اصلاح و آبادی همان مزرعه سی کرّ هزینه شده ، آنچه در دست او باقی مانده ، شصت کرّ است ، آنچه به عنوان حقِّ شما در این مقدارِ باقی مانده واجب است پرداخته شود، چقدر است ؟ حضرت در جواب نوشتند : آنچه از مصارف زندگیش سر افتاد، خمس آن حقّ ما خواهد بود . آنچه از این روایت استفاده می شود، این است که : اوّلاً ـ: زمین مزرعه از خود او بوده ، چون در متن روایت « من ضيعته » آمده ؛ یعنی مزرعه خودش، نه وقف بوده نه از اراضی مفتوح العنوه . ثانیاً : زکات گندم از او گرفته شده : « فأخذ منه العشر ». ثالثاً : زکات به طور مشروع گرفته نشده، بنا بر نسخه « ما يزكّی ». رابعاً : اگر گندمی که زکات آن داده شده ، از مصرف سالیانه زیاد آمد ، خمسِ مقدار زائد باید پرداخت شود .

ص: ۳۳۷

١- ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار : ج ۶ ، ص ۳۲ .

این حـدیث گرچه از نظر سـند مجهول است ، ولی از جهت دلالت هیـچ قابل خـدشه نیست و ضـعف سـند آن هم قابل جبران است . و اینکه خمس طبق این روایت مختصّ به امام باشد، نه بدین جهت است که امام در زمان حضور مسـئول أخذ و تقسـیم خمس بین مسـتحقّین می باشـد . بـدین جهت گفته شده: «لی منه الخمس»، زیرا تقسـیم خمس وعدم اختصاص آن به امام، در متن قرآن آمده و هرگز، آنان بر خلاف قرآن، حکم نمی دادند

حدیث دوّم

« و بإسـناده عن علی بن مهزیار قال : قال لی أبو علی ابن راشـد، قلت له : أمرتنی بالقیام بأمرك و أخـذ حقّك فأعلمت موالیك بذلك، فقال لی بعضهم : و أیّ شی ء حقّه ؟ فلم أدر ما اُجیبه ؟ فقال : یجب علیهم الخمس . فقلت : ففی أی شی ء ؟ فقال : فی أمتعتهم و صنائعهم (١). قلت : و التـاجر علیه و الصانع بیـده ؟ فقال : إذا أمکنهم بعـد مؤونتهم » (٢). ترجمه : شـیخ طوسی در « تهذیب » (٣) و « استبصار »(۴) ، به اسناد خود از

١- فی نسخه : « و ضیاعهم ».
٢- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ٣۴٨ ، حدیث ٣ .
٣- تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ١٢٣ ، حدیث ١٠ .
۴- استبصار : ج ٢ ، ص ۵۵ ، حدیث ۴ ، باب ٣٠ .

علی بن مهزیـار روایت کرده که ابو علی بن راشـد به من گفت : به او (امـام) گفتم : به من امر فرموده بودی که در کار شـما اقدام کنم و حقّ شـما را از مردم بگیرم، پس من به دوسـتان تو اعلام کردم ؛ پاره ای از ایشان به من گفتند : حقّ او چیست ؟ و من ندانسـتم چه جواب بـدهم ؟ فرمـود : یـک پنجم برای آنهـا واجب است . گفتم : از چه چیز ؟ فرمود : در کالا ـ و صـنایع و مزارع ایشـان . گفتم : تـاجر و آن کس که کـاری دستی دارد هم بایـد خمس بدهـد ؟ فرمود : اگر بعـد از هزینه های زنـدگی برای او امکان هست، باید خمس بدهد . از این حدیث استفاده می شود که : ۱ - أبو علی وکیل بوده : « أمرتنی بالقیام بأمرك و أخـذ حقّـك ». و در کتـاب معجم رجـال الحـدیث، نـامه مفصّـلی را از حضـرت امـام علی النّقی علیه السـلام نقـل کرده، که حضرت در آن نامه نوشتند :

« و إنّی أقمت أبا علی بن راشـد، مقام (علی بن) الحسـین بن عبـد ربه، و من کان قبله، من وکلائی، و صار فی منزلته عنـدی و ولیته ما کان یتولاه غیره من وکلائی قبلکم، لیقبض حقّی »(۱)

ص: ۳۳۹

۱- معجم رجال الحدیث : ج ۵ ، ص ۳۱۴ .

و مرحوم شیخ طوسی نیز در کتاب « الغیبه » (۱)، نام او را جزء سفراء ممدوحین ذکر نموده است . ۲ - این که أبو علی می گوید : « به او گفتم » ، منظور از او (امام دهم علیه السلام) می باشد ؛ زیرا او تنها وکیل آن حضرت بوده است . ۳ - حضرت أبو الحسن امام علی النقی علیه السلام دستور داده بودند که او حقّشان را از مردم مطالبه نماید . ۴ - چون تعیین مقدارِ پرداخت حقّ ، با خود ائمّه بوده ، یعنی همان طور که از پاره ای از روایات ، مخصوصاً روایت علی بن مهزیار از امام جواد علیه السلام که به زودی ذکر خواهد شد ، معلوم می شود ائمّه علیهم السلام می توانستند مقدار خمس را به شیعیانشان تخفیف بدهند، و نیز می توانستند خمسِ بعضی از چیزها را ببخشند، مانند مواردی که در اخبار تحلیل ذکر شده، که بعداً به تفصیل خواهد آمد . بدین جهت، دوستان آن حضرت از أبو علی بن راشد سؤال کردند که : حقّ آن حضرت چه چیز است و از چه چیز باید خمس بدهند ؟ و حضرت هر دو مطلب را تعیین کردند، هم مقداری را که باید بپردازند و هم از چیزهایی که باید خمس آنها را بدهند . و الّا معقول نیست کسی به عنوان وکیل و نماینده امام تعیین شود و نداند خمس چیست و چقدر است و به چه چیزهایی تعلّق می گیرد . و به همین خاطر، چون نمی دانست حضرت همه خمس را می خواهند یا

۱- الغیبه : ص ۳۵۰ .

مقداری از آن را و نمی دانست که از بعضی چیزها می خواهند یا از همه چیز ، نمی دانست به مردم چه بگوید . لذا از آن حضرت سؤال کرد . علاوه بر آن، چگونه ممکن است شیعیانی که قبلاً وکلاء ائمّه در بین آنها بوده اند و حضرت أبو علی را به جای آنها معرّفی فرموده اند، ندانند که خمس چیست و به چه چیز تعلّق می گیرد ؟! ضمناً مرحوم مقدّس اردبیلی رحمه الله در شرح « إرشاد » در مورد سند و دلالت این حدیث ذکر کرده که : « أبو علی بن راشد غیر مصرّح بتوثیقه ، بل قیل : إنّه وکیل مشکور . و کأنّه لذلک ما سمّیت بالصحّه، و یمکن کونها حسنه، فتأمّل » (۱)

ترجمه : در کتب رجالیّه تصریح به توثیق أبو علی بن راشد نشده، بلکه گفته شده که او وکیل بوده و از او قدردانی شده و شاید به این جهت روایت را به عنوان صحیحه نام نبرده اند، بلکه روایت (به حسب اصطلاح اهل حدیث) حسنه است . صاحب مدارک رحمه الله نیز به تبعیّت از استاد خود (محقّق اردبیلی) به همین مطلب تصریح نموده، می فرماید : « و أمّا الروایه الرابعه، فلأنّ راویها و هو أبو علی بن راشد لم یوثق صریحاً، مع أنّها کالأُولی فی الدلاله » (۲).

ص: ۳۴۱

۱- مجمع الفائده و البرهان : ج ۴ ، ص ۳۱۳ .

۲- مدارک الأحکام : ج ۵ ، ص ۳۸۲

ترجمه : در روایت چهارم، روایت أبو علی، دو اشکال وجود دارد (یکی از جهت سند) که راوی آن، که ابو علی بن راشد است، به صراحت در کتب رجالیه توثیق نشده، (و یکی از جهت دلالت) که این روایت مثل روایت اوّلی است . (و اعتراض ایشان به روایت اوّل این بوده که : « فإنّ ظاهرها إختصاص الخمس بالأئمّه علیهم السلام » (۱)؛ یعنی ، از ظاهر روایت استفاده می شود که خمس اختصاص به ائمّه علیهم السلام دارد). و مرحوم محقّق سبزواری در جواب این دو بزرگوار می فرماید : « و ردّ بأنّه یقتضی اختصاص الخمس بالأئمّه علیهم السلام و هو خلاف المعروف من مذهب الأصحاب – و فیه تأمّل – و بأنّ راویها لم یوثق فی کتب الرجال صریحاً . و فیه نظر لأنّ الشیخ وثقه فی کتاب الرجال و منهم من عدّ الخبر حسناً ولیس بشی ء »(۲). ترجمه : استناد به حدیث أبو علی ردّ شده به اینکه این حدیث اقتضا می کند که خمس به ائمّه علیه السلام اختصاص داشته باشد و آن بر خلاف عقیده شیعه است ، و در این ایراد تأمّل است (که وجه تأمّل آن در بحث حدیث قبل ذکر شده است) ؛ و ایراد دیگری که بر این حدیث شده است ، آن است که راوی آن در کتب رجال صریحاً توثیق نشده و در این ایراد، نظر است . زیرا شیخ طوسی در کتاب رجالش او را توثیق نموده و بعضی از فقهاء این روایت

۱- مدارک الأحکام : ج ۵ ، ص ۳۸۲ .

۲- ذخیره المعاد : ص ۴۸۰ .

را حسنه می دانند، و این گفتاری بی ارزش است . و ابن داوود در کتاب رجالش، پس از نقل گفتار ابن غضائری که حسن بن راشد را تضعیف کرده، می گوید : « ابن غضائری حسن بن راشد را با حسین بن راشد اشتباه کرده است » (۱). و به همین جهت، نام حسن بن راشد را در جزء اوّل ، که خاصّ موثّقین است ، ذکر کرده است(۲) و مرحوم میرزا محمّد استر آبادی می فرماید : « حسن بن راشد أبو علی بغدادی، (یعنی وی از اصحاب امام هادی علیه السلام است)، مولی لآل المهلّب ثقه ». و در کتاب « معجم رجال الحدیث » آمده است : « یکنّی أبا علی مولی لآل المهلّب ، بغدادی ، ثقه ، من أصحاب الجواد علیه السلام ، رجال الشیخ و عدّه من أصحاب الهادی علیه السلام. أبو علی بن راشد عدّه البرقی، من أصحاب الجواد و الهادی علیهما السلام » (۳) و نیز در کتاب « مجمع الرجال » می نویسد : « عن محمّد بن الفرج قال : کتبت إلی أبی الحسن علیه السلام أسأله عن أبی علی ابن راشد و عن عیسی بن جعفر بن عاصم و ابن بند .

۱- رجال ابن داود : ص ۲۳۸ ، شماره ۱۲۰ .

۲- رجال ابن داود : ص ۷۳ ، شماره ۴۱۲ .

۳- معجم رجال الحدیث : ج ۴ ، ص ۳۲۴ ، شماره ۲۸۱۳ .

فکتب إليّ : ذکرت ابن راشد رحمه اللّه فانّه عاش سعيداً و مات شهيداً » (۱). ترجمه : محمّد بن فرج گويد : نامه ای به سوی امام هادی عليه السلام نوشتم و از آن حضرت درباره أبو علی ابن راشد و عيسی بن جعفر بن عاصم و ابن بند سؤال کردم؛ حضرت در پاسخ نوشتند : ياد کردی ابن راشد را ، که خداوند او را رحمت کند ، با سعادت زيست و شهيد از دنيا رفت . در خاتمه، مرحوم بحرانی در « حدائق » (۲)و فقيه رجالی بزرگ، آيه اللّه خوئی، در « مستند العروه الوثقی » (۳) ، و ديگر فقهاء نيز اين حديث را به عنوان حديث صحيح معرّفی نموده اند، مراجعه شود .

حديث سوّم

« و عنه ، قال : کتب إليه إبراهيم بن محمّد الهمدانی : أقرأنی علی کتاب أبيک فيما أوجبه علی أصحاب الضياع أنّه أوجب عليهم نصف السدس بعد المؤونه، و أنّه ليس علی من لم تقم ضيعته بمؤونته نصف السدس و لا غير ذلک . فاختلف مَن قِبَلنا فی ذلک فقالوا : يجب علی الضياع الخمس بعد المؤونه مؤونه الضيعه و خراجها لا مؤونه الرجل و عياله . فکتب – و قرأه علی بن مهزيار – : عليه الخمس بعد مؤونته و مؤونه عياله ، و بعد خراج السلطان » (۴)

ص: ۳۴۴

۱- مجمع الرجال : ج ۷، ص ۱۶۰ .

۲- حدائق الناضره : ج ۱۲ ، ص ۳۴۸ .

۳- مستند العروه الوثقی : ص ۲۰۸ ، کتاب الخمس .

۴- وسائل الشّيعه : ج ۶، ص ۳۴۹، حديث ۴ .

(و رواه الکلینی عن علی بن محمّد ، عن سهل بن زیاد ، عن إبراهیم ابن محمّد ، عن أبی الحسن علیه السلام نحوه)(1). ترجمه : علی بن مهزیار نقل کرده که : ابراهیم بن محمّد الهمدانی به حضرت امام علی النقی علیه السلام نامه نوشته بود که : علی بن مهزیار نامه پدرت را (2) درباره آنچه او برای دارندگان مزارع واجب کرده است ، بر من خواند که پدرت برای صاحبان صنایع نصف یک ششم را پس از مخارجی که شده ، واجب کرده است . و اینکه هرگاه کسی درآمد مزرعه اش به مؤنه اش نرسد ، نه نصف یک ششم و نه غیر آن چیزی بر عهده او نیست . بعداً بین ما در این مسأله اختلاف شد و دوستان ما گفتند : خمس بعد از هزینه، هزینه خود زمین و مالیات آن واجب است، نه هزینه خود و زن و بچّه اش . پس حضرت درجواب نوشتند - وآن جواب را علی بن مهزیار خواند (3)- : که بر او خمس واجب است، پس از کسر هزینه خود وزن وبچّه اش، وپس از مالیات سلطان . و این حدیث را مرحوم کلینی در کتاب کافی ، با این سند آورده است : از علی بن محمّد، از سهل بن زیاد، از ابراهیم بن محمّد الهمدانی .

۱- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۴۷ ، حدیث ۲۴ .

۲- مرحوم علّامه مجلسی در کتاب « مرآه العقول : ج ۶ ، ص ۲۸۲ ، حدیث ۲۴ ، باب الفی ء والأنفال و الخمس » تصریح می کند که : « این همان نامه ای است که علی بن مهزیار در راه مکّه بر دیگران خواند » ؛ و ما إن شاء اللّه ، در ضمن بررسی حدیث چهارم ، آن نامه را به تفصیل ذکر خواهیم کرد و به صحّت سند و وضوح دلالتشان خواهیم پرداخت .

۳- این جمله را فقط در نسخه تهذیب اضافه کرده است .

و مرحوم شیخ طوسی با این سند ذکر کرده است : « علی بن مهزیار قال : ... »(۱). مرحوم صدوق نیز در « من لایحضره الفقیه » (۲) همین یک حدیث را از علی بن مهزیار در باب خمس، ذکر کرده است . مرحوم محقّق نوری در کتاب « مستدرک »، از فهرست شیخ طوسی نقل کرده که : « طریق شیخ به علی بن مهزیار صحیح است »(۳). و امّا مرحوم صدوق رحمه الله به علی بن مهزیار سه طریق صحیح دارد، او می گوید : « وما کان فیه عن علی بن مهزیار فقد رویته عن أبی رضی الله عنه عن محمّد بن یحیی العطار، عن الحسین بن إسحاق التاجر ، عن علی بن مهزیار الاهوازی ؛ و رویته عن أبی رضی الله عنه، عن سعد بن عبداللَّه و الحمیری جمیعاً ، عن إبراهیم بن مهزیار ، عن أخیه علی بن مهزیار الأهوازی ؛ و رویته أیضاً عن محمّد بن الحسن رضی الله عنه، عن محمّد بن الحسن الصفّار، عن العبّاس بن معروف، عن علی ابن مهزیار الأهوازی » (۴). بنابراین، این حدیث با سه طریقِ صحیح به علی بن مهزیار منتهی می شود ، ولی نقل مرحوم شیخ کلینی به خاطر سهل بن زیاد ضعیف است . و صاحب « منتقی الجُمان » می گوید : « و روی الکلینی هذا الخبر بإسناد فیه ضعف » (۵).

۱- تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۲۳ ، حدیث ۱۱ .

۲- من لایحضره الفقیه : ج ۲ ، ص ۴۴ ، حدیث ۱۶۶۰ .

۳- مستدرک الوسائل : ج ۳ ، ص ۷۳۹ ، الفائده السادسه من الخاتمه ، طبع قدیم قم .

۴- وسائل الشّیعه : ج ۱۹ ، ص ۳۹۲ .

۵- منتقی الجُمان : ج ۲ ، ص ۱۴۳ .

ولی ابراهیم بن محمّد، از وکلاء ائمّه و ثقات اصحاب بوده است (۱). در اینجا باید عرض کنم آیا برای اثبات صحّت حدیث ، سه طریق صحیح ، کافی نیست . ما اگر به خاطر ضعف سند از نقل روایت کلینی صرف نظر کنیم ، آیا سه طریق دیگر برای ما حجّت نیست ؟! ولی چه باید کرد که بعضی از مغرضین، مگس گونه، عادت دارند بر روی زخم بنشینند و فقط به سند کافی تکیه کرده، آن را بمباران کرده و اصلاً به روی مبارکشان نیاورده اند . این روایت در « تهذیب » و « من لایحضره الفقیه » هم با اسناد صحیحه نقل شده است . و امّا اینکه گفته : از این حدیث استفاده می شود که خمس فقط حقّ امام است، جواب آن را در ذیل حدیث اوّل بیان کردیم .

حدیث چهارم

« و بإسناده عن محمّد بن الحسن الصفّار ، عن أحمد بن محمّد و عبداللّه بن محمّد جميعاً ، عن على بن مهزيار قال : كتب إليه أبو جعفر عليه السلام – و قرأت أنا كتابه إليه فى طريق مكّه . قال : إنّ الذى أوجبت فى سنتى هذه ، و هذه سنه عشرين و مائتين ، فقط لمعنى من المعانى ، أكره تفسير المعنى كلّه خوفاً من الانتشار . و سأُفسّر لك بعضه إن شاء اللّه ، إنّ مواليّ – أسأل اللّه صلاحهم – أو بعضهم قصّروا فيما

۱- به کتاب مجمع الرجال : ج ۱ ، ص ۷۰ ، مراجعه نمائید .

يجب عليهم ، فعلمت ذلک فأحببت أن أُطهّرهم وأُزكّيهم بما فعلت فی عامی هذا من أمر الخمس (فی عامی هذا). قال اللّه تعالی : « خُذْ مِن أموَالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم وَ تُزَكِّيهِم بِهَا وَ صَلِّ عَلَيهِم إنَّ صَلاتَکَ سَكَنٌ لَّهُم وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * أَلَمْ يَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ هُوَ يَقبَلُ التَّوبَةَ عَن عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ أَنَّ اللّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ المُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الغَيبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُم تَعمَلُونَ » (۱)و لم اُوجب ذلک عليهم فی کلّ عام ، و لا اُوجب عليهم إلّا الزكاه التی فرضها اللّه عليهم ، و إنّما أوجبت عليهم الخمس فی سنتی هذه فی الذهب و الفضّه التی قد حال عليهما الحول ، و لم اُوجب ذلک عليهم فی متاع و لا آنيه و لا دواب و لا خدم و لا ربح ربحه فی تجاره و لا ضيعه إلّا [فی] ضيعه . سأُفسّر لک أمرها ، تخفيفاً منّی عن موالیّ ، و منّاً منّی عليهم لما يغتال السلطان من أموالهم و لما ينوبهم فی ذاتهم . فأمّا الغنائم و الفوائد فهی واجبه عليهم فی کلّ عامّ . قال اللّه تعالی : « وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِنْ شَیءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی القُرْبی وَ اليَتَامی وَ المَسَاكِينِ وَابنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُم آمَنْتُم بِاللّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَی الجَمْعَانِ وَاللّهُ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ » (۲). و الغنائم و الفوائد - يرحمک اللّه - فهی الغنيمه يغنمها المرء و الفائده يفيدها ، والجائزه من الإنسان للإنسان التی لها خطر .

ص: ۳۴۸

۱- توبه / آيات ۱۰۳ - ۱۰۵ .

۲- أنفال / آيه ۴۱ .

و المیراث الذی لایحتسب من غیر أب و لا ابن، و مثل عدوّ یصطلم فیؤخذ ماله، ومثل مال یؤخذ لا یعرف له صاحب ، و ما صار إلی موالیّ من أموال الخرمیه الفسقه ، فقد علمت أنّ أموالاً عظاماً صارت إلی قوم من موالیّ . فمن کان عنده شی ء من ذلک فلیوصل إلی وکیلی ، و من کان نائیاً بعید الشقّه فلیتعمّد لإیصاله – ولو بعد حین – فإنّ نیه المؤمن خیر من عمله . فأمّا الذی أُوجب من الضیاع و الغلّات فی کلّ عام فهو نصف السدس ممّن کانت ضیعته تقوم بمؤونته . و من کانت ضیعته لا تقوم بمؤونته فلیس علیه نصف سدس و لا غیر ذلک . أقول : تقدّم الوجه فی إیجاب نصف السدس و به تزول باقی الإشکالات فی هذا الحدیث »(1). ترجمه : علی بن مهزیار نقل کرده که : حضرت أبو جعفر (امام محمّد تقی علیه السلام) به او نامه ای نوشته اند، و می گوید : – من آن نامه را در طریق مکّه خواندم – که فرموده بود : من فقط آنچه را در این سال ، که سال ۲۲۰ است ، واجب کردم . یک مطلب از مطالب بود که از انتشار همه آن مطلب کراهت دارم و پاره ای از آن را برای تو – إن شاء اللّه – تفسیر خواهم کرد . و تفسیرش این است که : همانا دوستان من – که من از خداوند صلاح آنها را خواهانم – یا بعضی از آنها در پرداخت آنچه بر آنها واجب شده، کوتاهی کرده اند ومن از آن اطّلاع پیدا کردم .

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۴۹ ، حدیث ۵ ؛ تهذیب الأحکام : ج ۴، ص ۱۴۱، حدیث ۲۰ ؛ و إستبصار : ج ۲ ، ص ۶۰ ، حدیث ۱۲ .

پس خواستم آنان را پاک و پاکیزه کنم با آن برنامه ای که نسبت به خمس در این سال اجراء کردم . خداوند فرموده : از اموال مردم صدقه بگیر تا آنها را پاک و پاکیزه کنی و بر آنان درود بفرست ، زیرا دعا و درود تو آرامشی است برای آنها و همانا خداوند شنوا و دانا است ؛ مگر آنها نمی دانستند خداوند توبه را از بندگانش قبول می نماید و صدقات را دریافت می کند و همانا خداوند توبه پذیر و مهربان است ؛ و بگو به وظائف خود عمل کنید که خدا و رسولش و مؤمنان کارهای شما را به زودی می بینند و شما به زودی به سوی عالم غیب و شهادت (خداوند) باز گردانده خواهید شد، پس به شما خبر خواهد داد آنچه را که پیوسته انجام داده اید . و من هر ساله آن (خمس) را بر شما واجب نخواهم کرد و بر آنان واجب نمی کنم مگر زکاتی را که خداوند آن را بر شما واجب کرده . و من در این سال خمس را بر آنان واجب کردم در طلا و نقره ای که سال بر آن گذشته باشد . و من خمس را بر کالاها و ظرفها و چهارپایان و خدمتگذاران و سودی که از تجارت برده اند وبر آب وزمین واجب نکردم مگر در زمینهایی که برای تو تفسیر خواهم کرد . اینها تخفیفی است از جانب من بر دوستانم و منّتی است از من بر آنها . زیرا سلطان به زور از آنها اموالشان را می گیرد و به خاطر مصائبی که بر آنها وارد می شود . امّا غنائم و فوائد، پس آن در هر سال بر آنان واجب می شود .

ص: ۳۵۰

خداونـد فرمود : بدانید آنچه را به دست شـما افتاد از راه غنیمت، خمس آن مالِ خداوند و رسول و خویشان پیغمبر و یتیمان و مسـکینان و مسافرانِ وامانده است، اگر به خدا و آنچه ما بر بنده خودمان (محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه وآله) نازل کردیم ، آن روز که حقّ و باطل از هم جدا شد . یعنی همان روزی که دو لشـکر با هم برخورد کردند (روز جنگ بدر)، ایمان دارید و خداوند بر هر چیز توانا است . پس غنائم و فوائد - خدا تو را رحمت کند - پس آن درآمدهایی است که هرکس به دست می آورد، و فائـده ای که به دست او می رسـد، و جـائزه با ارزشـی است که از انسانی به انسان دیگر می رسـد، و میراثی است که بـدون اینکه از نـاحیه پـدر یا فرزنـد باشـد، از راهی که گمان نمی کرده به او رسـیده، وماننـد دشـمنی که خود را تسـلیم کند ومالش گرفته شود، وماننـد مالی که گرفته می شود بدون آنکه صاحبش شـناخته شود. و اموالی که از خرّمیان فاسق، به دسـت دوسـتان من رسیده، که اطّلاع پیدا کردم اموال زیادی از آنان به دست گروهی از دوستان من رسیده . پس اگر کسی چیزی از آن اموال نزد او هست ، آنها را به وکیل من برساند . و اگر کسـی دور باشد و سـرزمین او بسـیار با ما فاصله دارد ، باید جدّیت کنـد تا آنها را به ما برسانـد ولو بعد از مدّتی . زیرا نیّت مؤمن از عمل او بهتر است . امّا آنچه را از زمینهای زراعتی و غلّات در هر سال واجب کردم، نصف از شش یک است، آن هم از کسی که درآمد زراعتش به مؤنه و مخارجش برسد .

ولی کسی که درآمد زراعتش به مقدار مخارجش نیست ، نه نصف از شش یک ونه چیز دیگر بر او واجب نیست . این بود ترجمه تحت اللفظی این حدیث شریف . ولی برای رفع ابهام، به عنوان توضیح به سه نکته اشاره می کنیم تا اگر احیاناً اشکالاتی هم در دلالت این حدیث، مطرح شده، به کلّی مرتفع شود، إن شاء اللّه . ۱ - این حدیث در سال آخر عمر آن حضرت نوشته شده ، که - إن شاء اللّه - بعداً به اثبات خواهد رسید .

و به احتمال قوی حضرت با جمله « لمعنی من المعانی أکره تفسیر المعنی کلّه »، اشاره به آن کرده اند . و همچنان که پیغمبر اسلام - صلوات اللّه علیه و آله - در آخر عمر مبارک خویش مأمور شدند که به وسیله گرفتن صدقه از مسلمین آنها را پاک کنند و امر شد :

« خذ من أموالهم صدقه تطهّرهم و تزکّیهم و صلّ علیهم ». امام علیه السلام نیز خواسته اند به پیغمبر اکرم - صلوات اللّه علیه و آله - تأسّی کنند. لذابه همین آیه در کلمات خودشان استناد کردند . و ضمناً عنایت داشتند که زمان شهادت خود را کتمان کنند . زیرا خوف آن بود که افشاء شود و انتشار آن مصلحت نبود . ۲ - حضرت چون می دانستند که سال آینده در قید حیات نیستند، تنها برای همین سال برنامه ریزی کردند و نسبت به سالهای آینده مطلبی بیان نفرمودند .

ص: ۳۵۲

در مناقب ابن شهر آشوب آمده : « محمّد بن الفرج كتب إلى أبو جعفر عليه السلام : احملوا إليّ الخمس، فإنّى لست آخذه منكم سوى عامى هذا . فقبض فى تلك السنه » (۱). ۳ – برای همین سال برنامه ویژه ای مشتمل بر چند دستور مطرح فرمودند : الف – نسبت به امر زكات، كه امری است واجب، تأكيد فرمودند و امر به پرداخت آن نمودند . و در مورد خمس و زكات، فقط زكات را به طور مطلق واجب كردند و فرمودند : « لا أُوجب عليهم إلّا الزكاه الّتى فرضها اللّه عليهم ». ب – در مورد خمس فرمودند : خمس ما يحتاجى را كه با پول خمس نداده خريدارى شده و اموال مورد نياز و لوازم زندگى از قبيل ظروف، چهارپايان و خدمتكارانى كه از درآمد سالهای قبل تهيّه شده، بر شيعيان منّت نهاده و به جهت تخفيف به آنها واجب نكردم . و در اين وقت، تخفيف منّتى بزرگ بود ، بر مردمى كه مى خواستند در اين اموال تصرّف كنند، كه اگر امام عليه السلام آنان را معاف نكرده بود، عموماً گرفتار تصرّفِ غيرمجاز و غير مشروع در آن اموالِ مورد ابتلاء خود مى شدند . امّا پولهاى نقدى ، طلاها و نقره ها كه سال بر آنها گذشته ، چون خمس آنها پرداخت نشده و مصرف هم نشده و طبعاً زائد بر مؤنه سالهاى قبل بوده است .

۱- مناقب آل أبى طالب : ج ۳، ص ۴۹۵ .

لـذا برای پاک شـدن مال مردم، واجب کردند که خمس آنها را بپردازند . و امّا سود تجارت و سـرمایه ها را نیز ، طبق ظوابطی که بعـداً بیان فرمودنـد ، واجب کردنـد . ج - با جمله « فی الـذهب و الفضّه الّتی قد حال علیهما الحول »، بیان فرمودند که : در وجـوب خمس، مضـیّ حول و گذشـتن یـک سـال، شـرط است . که در کتب فقهیّه در این زمینه به طور مستوفی بحث شـده، مراجعه شود . د - فرمودند اگر کسـی ضـیعه (سرمایه)اش کفاف هزینه های زندگیش را می دهد، از خمسی که بدهکار است تخفیفاً لازم نیست ۱۵ بدهد، بلکه ۱۱۲ (نصف سُدس) بدهد کافی است . در هر سالی (که من زنده ام) ؛ و هرکس سـرمایه اش کفاف هزینه هایش را نمی دهد، هیچ چیز بر او نیست، نه ۱۱۲ (نصف) نه چیز دیگر .

اشکالات موهومه

بعضـی از نویسـندگان، از قـدماء و متأخّرین، نقطه ضـعف هایی در این حدیث شـریف به نظرشان آمده که برای ردّ کردن این حدیث به آنها تمسّک جسته اند ؛ ما نخست، اشکالات را یادآوری و سپس به جواب هریک می پردازیم .

اشکال اوّل از نظر سند حدیث

دو راوی که احمـد بن محمّـد و عبداللّه بن محمّدند ، هر دو مجهولند و در کتب رجال معروف نیسـتند ؛ ضـمناً راوی متّصل به معصوم آن علیّ بن مهزیار است که

قهرمـان خمس اربـاح مکـاسب، و تمام روایاتی که مربوط به این موضوع است ، از این شـخص است . او نصـرانی و اهل اهواز بوده و بعداً مسلمان شده است .

اشکال دوّم از حیث تاریخ

الف – در ابتـدای این حـدیث، این عبارت دیده می شود : « أوجبت فی سـنتی هذه ، و هذه سـنه عشـرین و مأتین » ؛ یعنی : من گرفتن خمس یـا این حقّی که در این نـامه است فقط در این سال، که سال دویست و بیست هجری است، واجب کردم . تاریخ تعیین شده در این حدیث و حوادثی را که متضـمّن است، با حقایق و وقایع تاریخی سازگار نیست و قابل مناقشه است ؛ زیرا بر طبق تواریـخ معتبره، وفات امام محمّد تقی علیه السـلام در سال دویست و نوزده یا دویست و بیست بوده است . و در اوّل همان سالِ وفات او، معتصم عبّاسـی حضرتش را به بغداد دعوت کرد و با احترام و تجلیل تمام، او را در عمارتهای خاصّ خلیفه منزل داد و تا روز وفاتش در همانجا بود . پس صدور چنین نامه ای از آن حضـرت، در این سال، بسیار بعید است . ۱ – مسعودی در « مروج الذهب » می نویسد : « و فی هذه السـنه – و هی سـنه تسع عشـره و مائتین – قبض محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن علی بن الحسـین بن علی بن أبی طـالب، و ذلک لخمس خلون من ذی الحجه، و دفن ببغـداد فی الجانب الغربی بمقابر قریش » (۱)

۱- مروج الذهب : ج ۴ ، ص ۶۰ ، چاپ بیروت .

پس مسعودی ، مورّخ بزرگ شیعی ، سال وفات او را در پنجم ذی الحجّه سال دویست و نوزده هجری، دانسته است . ۲ - ابن خلکان نیز در « وفیات الاعیان »(۱) ، وفات آن حضرت را در پنجم ذی الحجّه ۲۱۹ یا ۲۲۰ دانسته است . ۳ - مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی در کتاب « منتهی الآمال » و « تتمه المنتهی »، وفات آن حضرت را در سال ۲۱۹ یا ۲۲۰ نگاشته است . ۴ - در خبری که در کتاب « عیون أخبار الرّضا علیه السلام » نقل شده، مرحوم صدوق قدس سره نیز، وفات حضرت جواد علیه السلام را در سال ۲۱۹ تأیید می کند . زیرا در آن خبر، داستان حرکت حضرت رضا علیه السلام از مدینه به طوس وبیمار شدن آن حضرت، هفت روز قبل از رسیدن به طوس، وعیادت مأمون از آن حضرت است. در آن حدیث حضرت رضا علیه السلام به مأمون می فرماید : « أحسن - یا أمیرالمؤمنین - معاشره أبی جعفر، فإنّ عمرك و عمره، هکذا . و جمع بین سبّابتیه » . یعنی : ای امیر مؤمنان (مأمون)، با أبو جعفر (امام محمّد تقی علیه السلام) به خوبی معاشرت کن، زیرا عمر تو و عمر او مانند این دو انگشتِ سبّابه من است . حضرت، دو سبّابه خود را پهلوی هم گذاشت . یعنی : یکی پس از دیگری .

۱- وفیات الاعیان : ج ۲ ، ص ۲۳ ، چاپ تهران .

و چون مـأمون، در سال ۲۱۸ فوت نموده است ، پس از یک سال بعـد از او ، حضـرت جواد علیه السـلام فوت نموده است، که همان سال ۲۱۹ باشد . ۵ – در کتاب « اثبات الوصیه » منسوب به مسعودی، تولّد حضرت جواد علیه السلام را در شب نوزده ماه رمضان سال ۱۹۵ هجری نوشته، و عمر آن حضرت را بیست و چهار سال و چند ماه دانسته است، هر چند وفات آن حضرت را در پنجم ذی الحجّه سـال ۲۲۰ نوشـته است، لکن اشـتباه است . زیرا مـاه ذی الحجّه ماه عربی است و اگر آن حضـرت در پنجم ذی الحجّه سال ۲۲۰ وفات نموده باشـد، سنّ مبارکش بیست و پنـج سال و چند ماه می شود . و چون در تاریخ تولّد آن جناب اختلافی نیست، پس تاریـخ وفات او همان سال ۲۱۹ خواهـد بود . بنـابراین، حضـرتش یک سال، قبل از نگارش این نامه فوت نموده بود . پس چگونه علیّ بن مهزیـار آن نـامه را در سال ۲۲۰ در راه مکّه ارائه داده است و مطـالبه خمس و حقوق فلاـن و بهمان، برای آن حضرت می کرده است ؟! در حالی که بر فرض، در سال ۲۲۰ هم آن حضرت وفات نموده باشد، چون مهمان خلیفه و تحت نظر او بوده است، چگونه چنین نامه ای نوشـته است ؟ و این مال و خمس را برای چه کسـی می خواسته است ؟! شایـد برای همـان علیّ بن مهزیار، که یک باره همه را به وی تحلیل نمایـد !!! و چون معمولاً راه مکّه در ماه ذی القعـده و ذی الحجّه برای حجّ آماده است، مطالبه این حقوق بعد از وفات حضرت بوده و همان برای علیّ بن مهزیار خوب است .

ب : اشکال دیگری که به این نامه وارد است، آن است که در قسمتی از عبارات نامه، حضرت علیه السلام نوشته اند : « و ما صار إلی موالیّ من أموال الخرّمیه الفسقه . فقد علمت أنّ أموالاً ـ عظاماً صارت إلی قوم من موالیّ . فمن کان عنده شی ء من ذلک فلیوصله إلی وکیلی ». در این عبارت، سخن از اموال خرّمیان رفته است که حضرت فرموده باشد : « من دانستم که اموال مهمّی از خرّمیانِ فاسق، عائد شیعیان من شده، پس هر که در نزد او چیزی از این بابت هست، آن را به وکیل من تحویل دهد ! ». اینک باید دید، این عبارت چگونه با تاریخ خرّمیان، موافق است . بنابر تواریخ معتبره، بابک خرّمی در سال ۲۲۱ (یعنی دو سال بعد از وفات حضرت جواد علیه السلام) کارش سخت بالا گرفت و عساکرِ او به طرف شهرستانها روی آوردند . اینک متن عبارت مسعودی در « مروج الذهب » : « و کان بَدْءُ ما وصفنا فیما فعله المعتصم سنه إحدی و عشرین و مائتین . و اشتد أمر بابک ... ، و سار عساکره نحو تلک الأمصار، ففرق الجیوش، و هزم العساکر، و قتل الوُلَاهَ، و أفنی الناس ، فسیّر إلیه المعتصم الجیوش و علیها الأفشین ، و کثرت حروبه واتصلت ، و ضاق بابک فی بلاده حتّی انفضّ جمعه، و قتل رجاله » (۱)

۱- مروج الذهب : ج ۴ ، ص ۶۳ .

پس شکستی که نصیب بابک شده، از سال ۲۲۱ به بعد بوده و اگر اموال نصیب کسانی شده که شاید از شیعیان هم در میان آنان بوده اند، از این سال به بعد است، پس چگونه حضرت در سال ۲۲۰ اموال خرّمیه را، که سال بعد نصیب آنها شده، مطالبه می نماید ؟

اشکال سوّم از حیث متن و مضمون

در این مورد، اشکالات عدیده ای به چشم می خورد : الف - چگونه این نامه به علیّ بن مهزیار رسیده، در حالی که حضرت در قصرِ خلیفه تحت نظر بوده انـد، چنانچه گذشت ؟ ب - حضرت چه نیازی به این اموال داشته اند، با توجّه به اینکه : اوّلاً : آن بزرگوار خود هر سال یک میلیون دینار از بیت المال مأخوذ می داشت. ثانیاً : حضرتش خدم و حشم و لشکر و سپاه و عائله ای نداشتند و به شیعیان و خویشانشان نیز دسترسی نداشتند، که محتاج گرفتن این اموال باشند . ج - در ابتدای این نامه آمده : « إنّ الذی أوجبت فی سنتی هذه »، یعنی من آنچه را امسال واجب کردم . و صدور این عبارت از امام معصوم علیه السلام بسیار بعید است . زیرا واجب کردن و حرام نمودن، آن هم سال به سال، جز در شأن خدای متعال، در شأن هیچ شخص دیگری نیست . چه هیچ کس را حقّ وضعِ حکم و تعیین قانون پس از انقطاعِ وحی نیست . و هرگز امام علیه السلام، چنین کاری نمی کند .

د - خمس را فقط در طلا و نقره واجب کرده و از اشیاء هفتگانه ای که فقهاء خمس را در آنها واجب می دانند، نامی نبرده است . ه - مضیّ حول، یعنی گذشتن سال در اشیائی شرط است که متعلّق به زکات باشد . و در این حدیث، مضیّ حول را شرط تعلّقِ خمس قرار داده و می گوید : در طلا و نقره ای خمس را واجب کردم که سال بر آن گذشته باشد، در حالی که در تعلّق خمس، مضیّ حول شرط نیست . و - هیچ شخصی نگفته که در ظروف « آنیه » و چهارپایان « دواب » وخدمتگذاران « خدم »، خمس واجب است تا اینکه نیازی به اسقاط داشته باشد ؟! و بفرماید : « و لم اُوجب ذلک علیهم فی متاع و لا آنیه و لا دواب و لا خدم و لا ربح فی تجاره و لا ضیعه ». ز - اگر طبق این روایت که می فرماید : « لم اُوجب ذلک فی ... ، و لا ربح ربحه فی تجاره » ؛ (یعنی : خمس به سود تجارت تعلّق نگیرد). پس خمس در ارباح مکاسب برای چیست ؟ ح - در این حدیث ، به سبب تخفیفی که بر مردم داده شده ، منّت گذارده و گفته شده : « تخفیفاً منّی عن موالیّ و منّاً منّی علیهم ». این منّت را چگونه باید توجیه کرد ؟ و چگونه مورد پیدا می کند ؟

ص:۳۶۲

ط - تعیین نصف سدس که فرموده : « فأمّا الذی أُوجب من الضیاع و الغلّات فی کلّ عام فهو نصف السدس »، با اینکه آنچه واجب است پرداخت شود ، خمس است ، معلوم نیست بر چه قاعده و ملاکی است ؟

امّا جواب از این اشکالات

امّا جواب از اشکال اوّل که مربوط به سند حدیث می باشد

صاحب مدارک درباره سند حدیث می فرماید : « و أمّا روایه علیّ بن مهزیار فهی معتبره السند » (1). به طور تحقیق هیچ یک از فقهاء و محدّثین در صحّت و اعتبار حدیث تردید ننموده اند و حتّی مرحوم سبزواری در کتاب « ذخیره المعاد » و صاحب مدارک و صاحب جواهر و مرحوم حاجی آقا رضا همدانی . هر کدام از این علماء، در بحثهای مربوط به خمس، و همچنین غیر از آنها نیز، تصریح به صحّت آن نموده اند . و این قاطعیّت، بدین جهت است که در سلسله سندِ این حدیث از محمّد بن الحسن الصفّار و دو برادر به نامهای أحمد و عبداللّه، فرزندان عیسی، و علیّ بن مهزیار نام برده شده است . و عموم علمای رجال نیز ایشان را توثیق نموده اند .

ص: ۳۶۰

۱- مدارک الأحکام : ج ۵ ، ص ۳۸۳ .

از جمله ، نجاشـی در کتاب « رجال » خود ، در معرّفی محمّد بن الحسن بن فَرُّوخ صفّار می گوید : « ثقه، عظیم القدر، راجحاً، قلیل السـقط فی الروایه » (۱). که او از أحمـد بن محمّـد بن عیسـی و برادرش عبـداللَّه بن محمّـد بن عیسـی ، ملقّب به « بنان »، حـدیث مورد بحث را روایت کرده است . ولی در سـند، نـام جـدّ أحمـد و عبـداللَّه را ذکر نکرده است . امّـا همانطور که دأبِ علمای رجال است، راویان مشترک یا مجهول را به واسـطه اساتید یا شاگردانشان شناسائی می کنند . و به طوری که از بسیاری از اسـنادِ روایات، مخصوصاً اسـنادی که مرحوم شـیخ در « استبصار » و « تهذیب » ذکر می فرماید، به دست می آید، محمّد بن حسن صـفّار از شاگردان أحمد بن محمّد بن عیسی وبرادرش عبداللَّه بن محمّد بن عیسی بوده است. مثلاً : در کتاب « استبصار » (۲) صـفّار از أحمد بن محمّد بن عیسـی این روایات را نقل کرده است . و شیخ طوسی در کتاب « فهرست » (۳) نیز صفّار را از شاگردان أحمد بن محمّد بن عیسی می شمارد.

۱- رجال نجاشی : ص ۲۵۱ .

۲- استبصار : ج ۱ ، ص ۶۷ ، حدیث ۲۰۳ ، باب فی التسـمیه علی حال الوضوء ؛ و ج ۱ ، ص ۸۰ ، حدیث ۲۵۰ ؛ و ج ۱ ، ص ۹۱ ، حدیث ۲۹۲ ؛ و ج ۱ ، ص ۹۱ ، حدیث ۲۹۳ ؛ و ج ۱ ، ص ۹۳ ، حدیث ۳۰۰ ، أبواب ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه ؛ و ج ۱ ، ص ۹۹ ، حدیث ۳۲۳ ، بـاب وجوب غسـل المیت و غسل من مسّ میتا ؛ و ج ۱ ، ص ۲۲۷ ، حدیث ۸۰۸ ، باب المسافر یخرج فرسخا أو فرسخین .

۳- فهرست : ص ۲۵ .

و أحمـد بن محمّد بن عیسـی نیز از چهره های به نام و مورد سـتایش علمای رجال است . و مرحوم مامقانی در کتاب مشـهور « تنقیـح المقـال » پس از نقـل عبـارات علمـاء در توثیق وی، می گویـد : « و بالجمله فوثاقه الرّجل متّفق علیها بین الفقهاء و علماء الرّجال، متسالم علیه من غیر تأمّل من أحد و لا غمز فیه بوجه من الوجوه »(۱). و همچنین مرحوم فیض کاشانی در « وافی » او را توثیق نموده است(۲). و این دو برادر از شـاگردان علیّ بن مهزیـار بوده و از وی نقـل حـدیث می کرده انـد، چنـانچه شـیخ در کتاب « استبصار »(۳)حـدیثی از عبـداللّه بن محمّـد بن عیسـی از علیّ بن مهزیار نقل کرده ؛ ونیز حدیثی از أحمد بن محمّد بن عیسی از علیّ بن مهزیـار نقل فرموده است (۴). خلاصه اینکه، به قرینه شاگرد و اسـتاد، أحمـد بن محمّـد و عبـداللّه بن محمّد فرزنـدان محمّد بن عیسـی کاملاً تمییز داده می شوند . علیّ بن مهزیار (راوی متّصل به معصوم این روایت) از رجال بزرگ و مورد وثوق بوده و احدی از فقهاء و رجالیّین نقطه ضعفی از او نگرفته اند و متّفقاً او را توثیق کرده اند .

ص: ۳۶۲

۱- تنقیح المقال : ج ۱ ، ص ۹۱ .

۲- وافی : ج ۱ ، ص ۲۰ ، المقدمه الثانیه .

۳- استبصار : ج ۳ ، ص ۵۲ ، حدیث ۱۷۰ ، باب فیمن له علی غیره مال فیجحده .

۴- استبصار : ج ۴ ، ص ۷۱ ، حدیث ۲۶۱ ، باب أنّه لا یؤکل من صید الفهد .

نجاشی در رجال و علّامه حلّی در خلاصه، درباره او گفته اند : «وكان ثقةً فی روايته، لا يُطعَنُ عليه، صحيحاً اعتقاده . وصنّف الكتب المشهوره» (۱) ترجمه : او در روایت مورد وثوق و اعتماد بوده، هیچ کس درباره او بدگویی نکرده، اعتقاداتش صحیح بوده و متجاوز از سی کتاب در موضوعات مختلف نوشته است . و مرحوم کشّی در کتاب رجالش ، چندین روایت در جلالت مقام وی – ضمن توقیعات ائمّه طاهرین علیهم السلام – نقل کرده است (۲). مرحوم شیخ طوسی نیز در کتاب « فهرست » خود، در توثیق او می نویسد : « علی بن مهزیار الأهوازی رحمه الله جلیل القدر ، واسع الروایه ثقه . له ثلاثه و ثلاثون کتاباً » (۳). ترجمه: علیّ بن مهزیار الاهوازی مردی گرانقدر واز ائمّه بسیار نقل روایت نموده و مورد وثوق است، و سی و سه کتاب دارد . او مردی نیست که بتوان با بهانه هایی واهی بر روایات او خطّ بطلان کشید. او شخصی است که زمانِ سه امام (حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی علیهم السلام) را درک کرده واز اصحاب و وکلاء آن بزرگواران و مورد توجّه و وثوق آنان بوده است . آیا می توان مرد بزرگی را به بهانه اینکه پدرش یا جدّش مسیحی بوده اند و سپس

۱- رجال نجاشی : ص ۲۵۳ ؛ و خلاصه الأقوال : ص ۹۲ .

۲- رجال کشّی : ص ۴۵۹ .

۳- فهرست : ص ۸۸ .

مسلمان شده اند، طرد کرد ؟! مگر سلمان فارسی قبلاً خودش و پدرش مسلمان بوده اند ؟! کدام یک از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله، مسلمان از مادر متولّد شده اند و پدرانشان مسلمان بوده اند ؟! و دوّمین مطلبی را که بهانه عدم قبول روایت او قرار داده، آن است که علیّ بن مهزیار، قهرمان نقل روایات خمس فاضل مؤنه است . این بهانه واهی نیز با مراجعه به روایات عدیده ای که در مورد خمس از ائمّه دیگر و با نقل روات دیگر - همچون أبو بصیر و عبداللّه بن سنان و سماعه ذکر شده - جوابگوی این گفتار عامیانه است . علاوه بر این با مراجعه ای اجمالی به کتاب « وسائل الشّیعه » آشکار می شود که تنها پنج روایت در این زمینه از علیّ بن مهزیار رسیده است (۱). و بقیّه روایات را رُوات دیگر نقل کرده اند . در وثاقت وی همین بس که اموالی را که به عنوان وکالت از حضرت جواد علیه السلام به دست آورده ، به إذن آن بزرگوار به مصرف خویش می رساند . چنانچه در « تنقیح المقال » می گوید : « و منها ما نقله من قوله : و کتبت إلیه : أسأله التوسّع علیّ و التحلیل لما فی یدیّ فکتب : وسّع اللّه علیک و لمن سألت التوسعه من [فی] أهلک و أهلبیتک .

ص: ۳۶۴

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، کتاب الخمس ، باب ۸ .

و لک - یا علی - عنـدی أکثر من التوسـعه . و أنا أسـئل اللَّه أن یصـحبک العافیه و یقـدمک علی العافیه و یسترک بالعافیه ، إنّه سمیع الدعاء » (۱)

امّا جواب از اشکال دوّم از جهت تاریخ

بند الف - تاریخ ولادت و وفات حضرت جواد علیه السلام ۱ - مرحوم کلینی رحمه الله می فرماید : « ولد علیه السلام فی شهر رمضان من سـنه خمس و تسعین و مأه . و قبض علیه السلام سنه عشرین و مأتین فی آخر ذی القعده . و هو ابن خمس و عشرین سنه و شهرین و ثمانیه عشر یوماً »(۲) ترجمه : آن بزرگوار در ماه رمضان سال ۱۹۵ تولّد یافت وآخر ذی قعده سال ۲۲۰ رحلت نمود، و سنّ آن حضـرت، بیست و پنج سال و دو ماه و هجده روز بود . ۲ - و نیز از محمّد بن سـنان نقل می کند که گفت : « قبض محمّد بن علی و هو ابن خمس و عشـرین سنه و ثلاثه أشهر و إثنی عشر یوماً، توفّی یوم الثلثاء، لست خلون من ذی الحجّه سنه عشرین و مأتین » (۳).

۱- تنقیح المقال : ج ۲ ، ص ۳۱۱ .
۲- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۴۹۲ .
۳- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۴۹۷ .

ترجمه : محمّـد بن علی (حضـرت جواد علیه السـلام) از دنیـا رفت و سنّ آن بزرگوار بیست وپنـج سال وسه ماه ودوازده روز بود، روز سه شنبه ششم ذی حجّه سال ۲۲۰. ۳ – شیخ مفید می فرماید : « و کان الإمام بعد الرّضا – علیّ بن موسی – إبنه محمّد بن علی الرضا علیهما السـلام ... ؛ و کان مولده علیه السـلام فی شهر رمضان سنه خمس و تسعین و مأه بالمدینه . و قبض ببغداد فی ذی القعـده سـنه عشـرین و مأتین . و له یومئذ خمس و عشـرون سـنه » (۱) ترجمه : امـام پس از علیّ بن موسـی الرّضـا علیه السـلام، فرزنـدش محمّـد بن علی الرضـا (حضـرت جواد علیه السـلام) است، ولادت آن بزرگوار در سال ۱۹۵ در مـدینه بود و وفات آن حضرت در بغداد سال ۲۲۰ بود . و در آن وقت حضرت، بیست و پنج سال داشت . ۴ – ابن شهر آشوب می نویسد : « و محمّد بن علی الجواد ... ؛ ولد بالمدینه لیله الجمعه التاسع عشر من شهر رمضان و یقال : للنصف منه . و قال ابن عیاش : یوم الجمعه لعشـر خلون من رجب سـنه خمس و تسعین و مأه ، و قبض ببغداد مسموماً فی آخر ذی القعده . و قیل : یوم السبت لست خلون من ذی الحجّه سنه عشرین و مأتین ، ... . و عمره خمس و عشرون سنه . قالوا : و ثلاثه أشهر و اثنان و عشرون یوماً » (۲)

ص: ۳۶۶

۱- إرشاد : ص ۳۳۹ ، باب ۲۳ .

۲- مناقب آل أبی طالب : ج ۳ ، ص ۴۸۶ و ۴۸۷ .

ترجمه : و حضرت جواد علیه السلام شب جمعه نهم ماه رمضان و به قولی نیمه رمضان به دنیا آمد . و ابن عیاش گوید : روز جمعه دهم ماه رجب سال ۱۹۵ در مدینه متولّد، و در آخر ماه ذی قعده در بغداد مسموم گردید . و به قولی : روز شنبه ششم ماه ذی حجّه سال ۲۲۰ رحلت فرمود ؛ و مدّت عمرِ آن بزرگوار بیست و پنج سال بود ، و بعضی سه ماه و دوازده روز به آن افزوده اند . و قریب به همین مضمون را ابن فتّال نیشابوری (متوفّای ۵۰۸)، آورده است (۱) ۵ - مرحوم محدّث قمی چنین گوید : « در تاریخ وفات حضرت جوادعلیه السلام اختلاف است . اشهر آن است که در آخر ماه ذی قعده سال دویست و بیستم هجری شهید شد وبعضی ششم ذی حجّه گفته اند ... . و مسعودی وفات آن حضرت را در پنجم ذی حجّه سال دویست و نوزده ذکر نموده (۲) . ودر وقت وفات از سنّ شریفش، بیست و پنج سال و چند ماهی گذشته بود » (۳) و نیز محدّث قمی در « تتمّه المنتهی » در وقایع سنه ۲۱۹ می نویسد : « و هم در این سال در پنجم ذی حجّه و به قول مشهور در سنه دویست و بیست

ص: ۳۶۷

۱- روضه الواعظین : ص ۲۶۷ .
۲- به زودی به نادرستی قولِ مسعودی اشاره خواهیم کرد .
۳- منتهی الآمال : ج ۲ ، ص ۶۱۷ .

در آخر ذی قعده حضرت امام محمّد تقی – صلوات اللّه علیه – در بغداد وفات یافت » (۱). ۶ – و در کتاب « إثبات الوصیّه » منسوب به مسعودی ، در شرح حالات حضرت جواد علیه السلام چنین آمده :

« و روی أنّه ولد علیه السلام لیله الجمعه لإِحدی عشره لیله بقیت من شهر رمضان سنه خمس و تسعین و مأه » (۲). و در جای دیگر می نویسد : « و مضی صلَّی اللَّه علیه فی سنه عشرین و مأتین من الهجره فی یوم الثلاثاء لخمس خلون من ذی الحجه، فکانت سِنّه أربعاً و عشرین سنه و شهوراً . لأنّ مولده کان فی سنه خمس و تسعین » (۳). ترجمه : روایت شده که آن حضرت شب جمعه، یازده شب به ماه رمضان باقی مانده ، سال ۱۹۵ متولّد گردید ؛ و سال ۲۲۰ از هجرت روز سه شنبه ، پنج روز از ماه ذی حجّه گذشته، رحلت فرمود . و سنّ آن حضرت بیست و چهار سال و چند ماه بود . زیرا ولادت آن بزرگوار در سال (صد) و نود و پنج بوده است . عجیب است از اشتباهی که مسعودی در اینجا نموده که : ولادت آن حضرت را

۱- تتمه المنتهی : ص ۳۰۰ .

۲- إثبات الوصیّه : ص ۱۸۱ .

۳- إثبات الوصیّه : ص ۱۹۰ .

در ماه رمضانِ سال ۱۹۵، وفات او را در پنجم ذی حجّه ۲۲۰ و سنّ آن حضـرت را بیست و چهار سال و اندی نوشته است . در صورتی که روی این حساب، سنّ حضـرت بیست و پنـج سال و دو ماه و شانزده روز می شود، مطابق آنچه مرحوم کلینی قدس سره فرمـوده است . و البته به قرینه روایـات و کتب دیگر، اشـتباه ایشـان، در تعیین سـال نبـوده، بلکه در تعیین سنّ آن بزرگـوار است . ۷ - باز مسـعودی در کتاب « مروج الذهب » می نویسد : « وفی هذه السـنه - وهی سنه تسع عشره ومائتین - قبض محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب ، و ذلک لخمس خلون من ذی الحجه ، و دفن ببغداد فی الجانب الغربی بمقابر قریش مع جده موسـی بن جعفر . و صَـلّی علیه الواثق . و قبض وهو ابن خمس و عشرین سنه، و قبض أبوه علی بن موسـی الرّضا و محمّد ابن سـبع سنین و ثمانیه أشهر . و قیل غیر ذلک » (۱). و در جای دیگر گویـد : « وَ قُبِضَ علیٌ بن موسی الرضا بطوس ... ، و ذلک فی صفر سنه ثلاث و مائتین » (۲). ترجمه : در این سال که سال ۲۱۹ می باشد، محمّد بن علی (حضرت جوادعلیه السلام) بن موسی بن جعفر بن علی بن الحسین بن علی بن أبیطالب درگذشت .

۱- مروج الذهب : ج ۳ ، ص ۴۶۴ .

۲- مروج الذهب : ج ۳ ، ص ۴۴۱ .

و این حـادثه در روز پنجم مـاه ذی حجّه بود، و در بغـداد در نـاحیه غربی در قبرسـتان قریش در کنار جـدّش موسـی بن جعفر، مـدفون گردید، و الواثق باللّه بر آن حضـرت نماز گذارد و آن حضـرت در سنّ بیست و پنج سالگی درگذشت و هنگام وفاتِ پـدرش علیّ بن موسـی الرّضـاعلیه السـلام، حضـرت جواد هفت سـال وهشت مـاه داشت. و غیر از این نیز گفته انـد . و علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام در ماه صفر در طوس ، در سال ۲۰۳ رحلت نمود . طبق این نقل، ولادت حضرت جواد ماه رجب سال ۱۹۵ بوده است . زیرا مسعودی می گوید : حضرت رضا علیه السلام در ماه صفر ۲۰۳ وفات فرمود . و در آن وقت سنّ حضرت جواد هفت سـال و هشت مـاه بود . و این درست بـا مـاه رجب ۱۹۵ تطبیق می کنـد، و اگر مـاه رجب ۱۹۵ حضرت متولّد شده باشد و عمر حضرت نیز بیست و پنج سال باشد، همانطور که مسعودی می گوید. بنابراین سال وفات مصادف با پنجم ذی حجّه سال ۲۲۰ خواهـد شـد ، نه در ماه ذی حجّه سال ۲۱۹ . پس مسـعودی در تعیین سال وفات دچار اشـتباه شـده ، همانطور که در تعیین سنّ حضـرت در « إثبات الوصیه » اشتباه کرده بود . ۸ - مرحوم اربلی در کتاب « کشف الغُمّه » می نویسـد : « و أنّه قبض ببغداد ، و کان سـبب وروده إلیها أشخاص المعتصم له من المدینه ؛ فورد ببغداد للیلتین بقیتاً من المحرّم سنه عشرین و مأتین . و توفّی بها فی ذی القعده من هذه السنه »(۱).

ص: ۳۷۰

۱- کشف الغمّه : ج ۳، ص ۱۵۴ .

ترجمه: او در بغـداد از دنیا رفت، وسـبب ورود او به بغـداد این بود که معتصم او را از مدینه به بغداد احضار کرد، و دو شب از محرّمِ سال ۲۲۰ بـاقی مانـده بود . و در همـان بغـداد – از همین سال – از دنیا رفت . ۹ – ابن فتّال نیشابوری در کتاب « روضـه الواعظین » می فرمایـد : « و قبض ببغداد قتیلاً مسـموماً فی آخر ذی القعده . و قیل : مات یوم السـبت لست خلون من ذی الحجه سنه عشـرین و مئتین . فله یومئذ خمس و عشـرون سنه » (۱). ترجمه : در آخر ماه ذی قعـده مسـموم و کشـته شد . وگفته شده: روز شنبه شش روز از ذی حجّه سال ۲۲۰ گذشته بود که از دنیا رفت. بنابراین ایشان آن روز بیست و پنج ساله بوده اند . ۱۰ – مرحوم کلینی قدس سـره می فرماید : « ولد علیه السـلام فی شهر رمضان من سنه خمس و تسعین و مائه و قبض علیه السلام سنه عشـرین و مائتین فی آخر ذی القعده و هو ابن خمس و عشـرین سـنه و شـهرین و ثمانیه عشر یوماً و دفن ببغداد فی مقابر قریش عنـد قبر جدّه موسـی علیه السـلام . و قد کان المعتصم أشـخصه إلی بغداد فی أوّل هذه السـنه الّتی توفّی فیها علیه السـلام »(۲). ترجمه : در ماه رمضان سال ۱۹۵ به دنیا آمد و سال ۲۲۰ در آخر ذی قعده از دنیا رفت و سنّ آن حضرت، بیست و پنج سال و دو ماه و هجده روز بود ؛ و در بغداد در قبرسـتان قریش، نزد قبر جدّش موسـی بن جعفر علیهما السلام، به خاک سپرده شد . و معتصم در اوّل سالی که از دنیا رفت، او را به بغداد احضار کرد .

ص: ۳۷۱

۱– روضه الواعظین : ص ۲۶۷ .

۲– اصول کافی : ج ۱ ، ص ۴۹۲ .

امّا جواب از اشکال دوّم از جهت تاریخ

بند ب – تاریخ خرّمیه از سال ۴۱ هجری تا سال ۱۳۲، دودمانی به نام بنی امیّه، خلافت اسلامی را قبضه کردند . و از این سلسله جمعاً چهارده تن (که سه نفر اوّل آنان سفیانی و باقی مروانی بودند) به خلافت رسیدند . خلافت بنی امیّه در واقع، یک حکومت عربی محسوب می شد . و حاکمیّت ننگین هزار ماهه آنان، بر مردم بسیار تلخ گذشت . زیرا آنان از هیچ ظلم و ستم و جنایتی روگردان نبودند . و عموم مردم، مخصوصاً موالی (ایرانیان)، از آنان ناراضی بودند . چون نوعاً عمّال خود را از بین اعراب انتخاب می نمودند و ضمناً ایرانیان را به عنوان موالی تحقیر می نمودند و با مردم با خشونتِ تمام رفتار می کردند . با توجّه به اینکه خلفای این سلسله نوعاً به امور مربوط به دیانت چندان توجّه و اعتنائی نداشتند و حتّی ظواهرِ اسلام را هم رعایت نمی کردند، به همین سبب عامّه مسلمین و مخصوصاً ایرانیان در حقّ این طایفه بدبین بودند . این بود که به تدریج، انقلابها و نهضتهایی بر علیه بنی امیّه برپا شد . از جمله : أبومسلم خراسانی در سال ۱۲۹ هجری در خراسان در رأس گروهی که سیاه جامگان (مسوّده) خوانده می شدند، خروج کرد و بالاخره با شکست دادن مروان، خلافت امویان را ساقط نموده، و دولت عبّاسیان را تأسیس کردند . قدرت و نفوذ أبومسلم به قدری روز افزون بود که مانع توسعه قدرت و نفوذ خلیفه عبّاسی (منصور) به نظر می آمد .

و منصور در مقام قتل أبومسلم برآمده و بالاخره با خدعه و نیرنگ ، او را در سال ۱۳۷ هجری هلاک کرد . هواداران أبومسلم به بهانه خونخواهی، و گاه به عنوان تجدید خاطره أبومسلم به نهضتهایی دست زدند . که قیام : سنباد (۱)ومقنع (۲)واستادسیس (۳) ویوسف البَرم (۴)و اسحاق ترک (۵) از آن جمله، مشهور است . ولی انگیزه این نهضتها در واقع استقلال طلبی ایرانیان و احیاء کردن سنن ملّی و میهنی بود .

۱- سنبادِ مجوسی، از سرداران و نزدیکان و پیروان أبومسلم بود که پس از مرگ أبومسلم، سال ۱۳۷، به عنوان خونخواهی أبومسلم بر منصور، خلیفه عبّاسی، خروج کرد و در همان سال به دست یکی از اُمرای طبرستان به قتل رسید .

۲- مقنع، نیز یکی از سرداران أبومسلم بود، وی از جمله کسانی است که تحت تأثیر افکارِ مزدک قرار گرفت و همین که نیرویی به دست آورد، به تبلیغ آراءِ مزدک پرداخت و در سال ۱۶۰ خروج کرد و در سال ۱۶۷ طرفدارانش که سپید جامگان (مبیّضه) خوانده می شدند، شکست خوردند و وی پس از این حادثه، خودکُشی کرد .

۳- استادسیس، سردار شورشگرِ مجوسی مذهب ایرانی، در اواخر عهد منصور سنه ۱۵۰ در سیستان و هرات خروج کرد و جمعیّت زیادی به او گرویدند و وی تا مرو پیشروی کرد و چند بار لشکر خلیفه را شکست داد و عاقبت محاصره گشت و خودِ او فرار کرد، امّا به زودی دستگیر و در سال ۱۵۱ به قتل رسید .

۴- یوسف البرم، همان یوسف بن ابراهیم است که سنه ۱۶۰ در خراسان بر مهدی عبّاسی خروج کرد و خلق بسیاری به وی گرویدند و به دستور مهدی او را اسیر کرده و به قتل رساندند ؛ (تاریخ طبری : ج ۶ ، ص ۳۵۸).

۵- اسحاق ترک، شهرت سردار ترک یا ایرانی که در ماوراء النّهر به خونخواهی أبومسلم خراسانی بر خلیفه (۱۳۶ - ۱۵۸) منصور عبّاسی خروج کرد ... ؛ و بعد چنان فرا نمود، که وی جانشین زرتشت است و زرتشت هم زنده است . و به زودی، دین خویش پدید خواهد کرد ؛ (دائره المعارف فارسی : ج ۱ ، ص ۱۳۳).

در کتاب « دائره المعارف فارسی » می نویسد : « در واقع، ایرانیها، خاصّه « شعوبیه » از همان اوائل امر، مسأله عرب و اسلام را از هم جدا کرده، قبول اسلام را مستلزم قبول حکومت و سیادتِ عرب نشمردند . به همین جهت، در مورد مسأله استیلای عرب و قبول اسلام لاأقل چهار نوع فکرِ مختلف وجود داشت . که هریک به نحوی در نهضتها و قیامهای ملّی و محلّی متجلّی و منعکس بوده، اوّل فکر تأسیس یا اصلاح ادیان و مذاهب قدیم ایران . که بدان وسیله عدّه ای از عامّه را که هنوز خاطره عقائد کُهَن را فراموش نکرده بودند، متّحد کنند . و این فکر، در قیام و اقدام کسانی امثال : بهافرید(۱)، سنباد، استادسیس، مقنع، بابک خرّم دین (۲) تجلّی یافت ... » (*).

ص: ۳۷۴

۱- دائره المعارف فارسی : ج ۱ ، ص ۳۳۱ . (۱) بهافرید، رئیس فرقه ای معروف به بهافریدیّه و مدّعی نبوّت ، که در اواخر عهد بنی اُمیّه ، در « خوّاف » نیشابور پدید آمد، و به امر أبومسلم خراسانی کشته شد، و چون نبوّت زرتشت را تصدیق داشت ، عدّه ای از مجوس خراسان بدو گرویدند .

۲- بابک خرّم دین ؛ وی مردی است که پدرش ذاتاً اهل مدائن بود و در روستای میمندیه ، دِه بلال آذربایجان سکونت کرد و پس از ازدواج با زنی از اهل همان ده ، پسری به نام « بابک » پیدا کرد ، سپس در نزاع با فردی کشته شد و بابک و مادرش با کمال فقر در خانه به سر می بردند . از قضا، بین جاویدان بن سهل که رئیس خرّم دینان آذربایجان بود، با مردی به نام أبوعمران بر سر ریاست خرّم دینان جِدال و مشاجره ای سخت پیش آمد و سالیانی میان آنها جنگ ادامه پیدا کرد . به این صورت که در فصل تابستان با یکدیگر می جنگیدند و در زمستان به واسطه برف و سرمای زیاد جنگ تعطیل می شد . در یکی از سالها جاوید بن سهل برای فروش گوسفندان خویش به زنجان آمد و اتّفاقاً راهها به واسطه برف مسدود شد . ناچار جاوید به ده بلال آباد پناهنده شده، از اهالی ده، منزل خواست، او را به منزل مادر بابک راهنمایی کردند . مادر بابک برای وی غذای ساده ای طبخ کرد و بابک از جاوید پذیرائی نمود . جاوید که بابک را زیرک یافت، از مادر وی درخواست کرد که اجازه بدهد بابک را با خود به « بذ »، که محلّ سکونت جاوید بود، ببرد و ماهیانه پنجاه درهم به وی بدهد، مادر موافقت نشان داد و در نتیجه جاوید، بابک را به بَذ برد . چندی نگذشت که از نو بین جاویدان و أبوعمران جنگ درگرفت و در آن جنگ أبوعمران کشته شد و جاویدان نیز مجروح گردید و پس از چند روزی جاویدان درگذشت. پس از وفات وی زنش به ازدواج بابک درآمد و او را به ریاست خرّم دینان معرّفی کرد و وی همچنان بر خرّم دینان ریاست می کرد و در سال ۲۰۱ در رأس گروهی که سرخ جامگان (محمّره) خوانده می شدند، خروج کرد . وی بیست و دو سال با خلیفه عبّاسی جنگید تا بالاخره معتصم عبّاسی، افشین حیدر را به جنگ وی فرستاد و پس از سه سال جنگ با بابک، وی را به فریفت و او را دستگیر کرد و نزد معتصم فرستاد و معتصم او را با وضع فجیعی در سال ۲۲۳ کُشت .

گرچه بعضی عقیده دارند که اینان در واقع انحرافی نداشته اند، بلکه خلفای عبّاسی برای لکّه دار کردن رهبران انقلاب، آنان را به زندقه متّهم کردند . ولی آنچه مسلّم است، این است که : افراد و فرقه هایی بر علیه خلفای عرب قیام و نهضتهایی به راه انداختند که مهمترین آنها خرّمیه (خرّم دینان) بود . بهتر است برای معرّفی این فرقه از کتاب « لغت نامه دهخدا »، که از پنجاه و چهار کتابِ تاریخ و غیره استخراج و تلخیص شده است، استفاده کنیم . دهخدا در این باره می نویسد : « در باب کلمه خرّم دینی بعضی از مورّخین اشتباه کرده اند و آن را فقط نام اَتباع بابک دانسته اند . ولی از قرائن کاملاً پیدا است که خرّم دینی اسم عامّی است برای پیروان مذهب جدیدی که در قرن دوّم در ایران ظاهر شده .

ص: ۳۷۵

و شاید بازماندگان مزدکیان زمان ساسانیان در دوره های اسلامی به این نام خوانده شده باشند و خرّم دین نام مسلک و مذهب ایشان بوده »(۱). باز در همین صفحه از کتاب « دائره المعارف فارسی » به نقل از کتاب « الأنساب » سمعانی می نویسد : « و اینکه در کتابهای عربی به نام « بابک خرّمی » و در کتابهای فارسی به اسم «بابک خرّم دین» خوانده می شود، از آن جهت است که وی معروفترین کسی است که در ترویج مذهبِ خرّم دین با خرّمیان کوشیده است، در باب تاریخ این مذهب اطّلاع کافی به دست نیست .... ؛ چیزی که ظاهراً مسلّم است این است که مذهب خرّمیان یکی از فروع مذهب مزدک بوده و خرّمیان را مزدکیان جدید باید دانست » (۲). و در جای دیگر می نویسد : « قطعاً بابکیان یا خرّم دینان منحصر به اَتباع بابک در آذربایجان نبوده اند، بلکه در سایر نواحی، مخصوصاً در مرکز ایران و در اطراف اصفهان و ناحیه جبال، یعنی تمام قلمروی که میان آذربایجان و طبرستان و خراسان و بغداد و فارس و کاشان و خوزستان واقع است . و شامل ناحیه نهاوند و همدان و ری و اصفهان و کاشان و قم و سمنان و قزوین است، خرّم دینان بوده اند »(۳).

۱- لغت نامه دهخدا : ج ۹ ، ص ۱۰۵ ، در ضمن حرف « ب »، در شرح بابک خرّم دین .

۲- لغت نامه دهخدا : ج ۹ ، ص ۱۰۵ .

۳- لغت نامه دهخدا : ج ۹ ، ص ۱۰۶ .

و همچنین می نویسد : « مدّت تسلّط بابک را در این نواحی، مورّخین، عموماً بیست سال نوشته اند ... ؛ مدّت جنگهای خرّم دینان به شمار درست شصت و یک سال بوده است، زیرا در سال ۱۶۲ خروج کرده اند و در سال ۲۲۳ بابك دستگیر و کشته شده است » (۱). مسعودی در « مروج الذهب » می نویسد : « و لمّا نمی قتل أبی مسلم إلی خُراسان و غیرها من الجبال اضطربت الخرّمیه . و هی الطائفه الّتی تدعی بالمسلمیه القائلون بأبی مسلم و إمامته . و قد تنازعوا فی ذلك بعد وفاته : فمنهم من رأی أنّه لم یمت و لن یموت حتّی یظهر فیملأـ الأرض عدلاً . و فرقه قطعت بموته و قالت بإمامه ابنته : فاطمه، ... . ومنهم کان بابک الخرّمی الذی خرج علی المأمون و المعتصم بالبدین من أرض الران و أذربیجان » (۲). ترجمه : وقتی خبر قتل أبومسلم به خراسان جبال و غیر خراسان رسید، خرّمیه به جنبش درآمدند و آنها طائفه ای بودند که به مسلمیه خوانده می شدند و قائل به امامت أبومسلم بودند، و پس از مرگ أبومسلم، اختلاف و کشمکش پیدا کردند . بعضی از آنان معتقد بودند که وی نمرده و نمی میرد تا آنکه عدالت را در جهان برپا دارد .

۱- لغت نامه دهخدا : ج ۹ ، ص ۱۰۸ .

۲- مروج الذهب : ج ۳ ، ص ۲۹۳ و ۲۹۴ .

و فرقه ای از آنهـا به مرگ وی یقین داشـتند و پس از وی دخترش فـاطمه را امـام می دانسـتند، ... . و از خرّمیه بود بابـک خرّم دین، که در مـدائن در سـرزمین ران و در آذربایجان بر مأمون و معتصم خروج کرد . تلاشـها و تبلیغات و جنگهای این فرقه را طبری در جلد شـشم و هفتم ، در حوادث سالهای : ۱۹۲ - ۲۰۱ - ۲۰۴ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۱۸ - ۲۱۹ ، به تفصیل نگاشته و در ضمن حوادث سنه ۲۱۹ می نویسد : « و فی هذه السـنه قدم إسـحاق بن إبراهیم بغداد من الجبل یوم الأحد لإحدی عشره لیله خلت من جمادی الأولی و معه الأسری من الخرّمیه » (۱). ترجمه : و در این سال (۲۱۹) اسحاق بن ابراهیم از جبل (یعنی تمـام قلمروی که میـان آذربایجـان وطبرسـتان و خراسـان وبغـداد وفارس وکاشان وخوزسـتان واقع است) (۲)، روز شنبه یازدهم جمادی الاولی وارد بغداد شد . و اسیرانی که از خرّم دینان دستگیر کرده بود، با او بودند .

خلاصه تحقیق آنکه :

۱ - خرّمیه منحصـر به پیروان بابک نبوده ، بلکه بابک، یکی از خرّمیه بود و پیروانش نیز یک دسـته از خرّمیه بودنـد . ۲ - عدّه ای از خرّمیه در خوزستان سکونت داشته اند .

ص: ۳۷۸

۱- تاریخ طبری : ج ۷، ص ۲۲۴ .

۲- لغت نامه دهخدا : ج ۹ ، ص ۱۰۶ ، ذیل کلمه بابک خرّم دین .

۳ – جنگهـای آنـان اعمّ از پیروان بابک و غیر آنها، نه تنها در سالهای ۲۲۱ الی ۲۲۳ نبود حتّی در سال ۲۱۹ جنگ برقرار بوده ومسـلمین به غنائم واُسـراء دست یافته اند، و شـکست خرّمیه پیش از سال ۲۲۱ هم بـوده است . ۴ – ممکن است در سـال ۲۲۰ جنگی بین مسـلمین و برخی از خرّمیه رخ داده و آنان شـکست خورده وغنائمی نصـیب مسـلمین شده ، ولو تاریخ آن را ضـبط نکرده باشـد . نتیجه اینکه : وقوع جنگ بین خرّمیه و مسـلمین در سال ۲۲۰ و پیروزی مسـلمین و به دست آوردن غنائم، امکان پـذیر و قابل قبول است و نفی آن، به بهانه جوئی، شبیه تر است، تا به تحقیق در یک امر تاریخی . امّا جواب از اشـکال سوّم از جهت متن و مضـمون بند الف – آنچه در تواریخ آمده، دو روز به آخر محرّم ۲۲۰ حضرت جواد علیه السلام وارد بغداد شدند و در ماه ذی قعده همین سال، به شـهادت رسـیدند و در هیچ تاریخی دیده نشده که حضـرت در بغداد محدودیّتی داشته اند یا در قصـر خلیفه سـکونت داشـته انـد . و لـذا نوشـته اند : « وادخلت امرأته أُم الفضل إلی قصـر المعتصم، فجعلت مع الحرم » (۱) ترجمه : بعد از وفات آن بزرگوار، همسرش أمّ الفضل، به قصر معتصم برده شد و جزء حرمسرای او قرار گرفت .

۱- أعیان الشیعه : ج ۲ ، ص ۳۶ .

از این عبارت، استفاده می شود که قبلاً ـ در حرمسرای معتصم نبوده و الّا این عبارت معنی و مفهومی نداشت . سؤال : ممکن است گفته شود چگونه با اینکه امام علیه السلام به شیعیان دسترسی نداشتند نامه را به آنها می رساندند ؟ در جواب می گوئیم : چگونه می شود که امام جواد علیه السلام در بغداد دسترسی به شیعیان خود نداشته باشند ؟! در صورتی که بغداد، در زمان آن حضرت، مخصوصاً محلّه کرخ و مسجد براثا، یکی از مراکز مهمّ تشیّع بود و خاندانهای سیاسی و مذهبی ، همانند : آل یقطین و آل نوبخت، که کارگردانهای دستگاه خلافت عبّاسی بودند، در بغداد زندگی می کردند و در پیشبرد اهداف ائمّه علیهم السلام نقش به سزائی داشتند .

امّا جواب از اشکال سوّم از جهت متن و مضمون

بند ب – لازم است تاریخچه مختصری از بغداد و کرخ و شیعیان آن شهر را بیان نمائیم ، تا معلوم شود که آیا شیعیان نیاز به سهم امام داشته اند یا نه ؟! قال الشیخ الصدوق فی کتاب إکمال الدّین : « حدّثنا أحمد بن محمّد بن یحیی العطّار رضی الله عنه قال : حدّثنا أبی، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن مهران (۱)، عن خاله أحمد بن زکریّا قال : قال لی الرِّضا علیٌّ ابن موسی علیهما السلام أین منزلک ببغداد ؟ قلت : الکرخ . قال : أمّا إنّه أسلم موضع »(۲).

۱- فی بعض النسخ : « محمّد بن حمدان »

۲- إکمال الدّین و إتمام النّعمه : ج ۲ ، ص ۳۷۱ ، حدیث ۴ ، باب ۳۵ .

ترجمه : احمد بن زکریّا گوید : حضرت رضا علیه السلام به من فرمود : منزل تو در کجای بغداد است ؟ گفتم : کرخ . فرمود : سالم ترین محلّ است . و در اصول کافی آمده : « عن الحسین بن نعیم الصحاف قال : کنت و أنا و هشام بن الحکم و علی بن یقطین ببغداد » (۱). ترجمه : حسین بن نعیم صحاف گفت : من و هشام بن حکم و علیّ بن یقطین در بغداد بودیم . و در کتاب « أصحاب الرّضا علیه السلام » آمده است : « أحمد بن عبداللَّه الکرخی ؛ أحمد بن عبداللَّه بن محمّد الحجّال الکرخی ... ؛ أحمد بن عبداللَّه بن مِهران بن خانبه الکرخی »(۲).

شیعه در بغداد

یاقوت حموی در مورد بغداد می نویسد : « فصل : فی بدءِ عماره بغداد . کان أوّل من مصَّرها و جعلها مدینه، المنصور باللَّه أبوجعفر عبداللَّه بن محمّد بن علی بن عبداللَّه بن عبّاس بن عبدالمطلب، ثانی الخلفاء» (۳)

ص: ۳۸۱

۱- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۳۱۱ ، حدیث ۱ .
۲- الجامع لرواه و أصحاب الإمام الرّضا علیه السلام : ص ۸۵ ، الجزء الأوّل .
۳- معجم البلدان : ج ۱ ، ص ۳۶۱ ، باب الباء و الغین .

ترجمه : اوّلین کسی که بغداد را به صورت شهر درآورد، منصور بود . و در مورد سبب بناءِ کرخ بغداد می نویسد : « کرخ بغداد : و چون منصور شهر بغداد را بنا کرد، دستور داد بازارها را در مقابل دروازه ها قرار دهند، در مقابل هر دری یک بازار، پیوسته چنین بود تا زمانی که یکی از فرمانده های رومی به نمایندگی از طرف پادشاه روم بر منصور وارد شد، منصور به ربیع دستور داد او را در شهر بگرداند تا با دقّت دیوارها و درها و ساختمانهای اطراف شهر را بازرسی کند و او را بر بالای دیوارها ببرد تا آنجا که از اوّل تا آخر شهر برود و سردرب ها و طاقها و همه را به او نشان بدهد . ربیع دستور منصور را انجام داد، وقتی برگشت نزد منصور، منصور از او پرسید : شهر مرا چگونه دیدی ؟ گفت : بنای زیبائی و شهر محکمی دیدم، هیچ عیبی نداشت جز اینکه دشمنانِ تو در این شهر با تو هستند . گفت : دشمنان من چه کسانی هستند ؟ گفت : بازاریان، جاسوسان از همه جا می رسند و به عنوان تجارت وارد می شوند و تجّار هم پستچی های همه آفاقند ، اخبار را بدست می آورند و هرچه را بخواهند، شناسائی می کنند و بدون اینکه کسی بفهمد، برمی گردند . منصور سکوت کرد، وقتی سفیر روم برگشت، منصور دستور داد بازاریان را از شهر خارج کنند، و ابراهیم بن حبیش کوفی و خراش بن مسیّب یمانی را فرا خواند

و دستور داد آنها بين « صراه » و « نهر عيسى » بازارى بسازند »(۱). و مانند همين عبارت را در كتاب « مراصد الاطّلاع » آورده و ادامه مى دهد كه : « و أن يجعل صنوفاً و يرتِّب كلّ صنف موضعه، فسُمِّيت : الكَرْخ، بذلك » (۲). ترجمه : آنجا را طبقه بندى كردند و نام آنجا را كرخ نهادند . بعداً حموى مى نويسد : « ... و أهل الكرخ كلّهم شيعه إماميه لا يوجد فيهم سُنّىٌّ البته » (۳). ترجمه : و اهل كرخ همه شيعه امامى هستند و سنّى در بين آنها يافت نمى شود . و بلاذرى در كتاب « فتوح البلدان » مى نويسد : « قالوا و كانت بغداد قديمه، فمصّرها أميرالمؤمنين المنصور رحمه اللّٰه . و ابتنى بها مدينه و ابتداها فى سنه ۱۴۵ ... . و جعل مجمع الأسواق بالكرخ . و أمر التجّار فأبتنوا الحوانيت، و ألزمهم الغله » (۴). ترجمه : بغداد قديمى بود، منصور آنجا را به صورت شهر درآورد و در سال ۱۴۵ شروع كرد ... ؛ و همه بازارها را در كرخ قرار داد . و به تجّار دستور داد، پس مغازه هاى خود را در آنجا ساختند .

۱- معجم البلدان : ج ۴ ، ص ۱۲۷ ، باب الكاف و الراء .

۲- مراصد الاطّلاع : ج ۳ ، ص ۱۱۵۶ .

۳- معجم البلدان : ج ۴ ، ص ۱۲۸ .

۴- فتوح البلدان : ص ۳۰۳ .

طبری نیز، قریب به همین مضامین را – ضمن حوادث سال ۱۴۶ – در تاریخ خود نقل کرده(۱) ؛ و از همه مفصّل تر، ابن کثیر شامی (أبوالفداء) در تاریخ « البدایه والنهایه » ذکر کرده است (۲). مرحوم آیه اللّه شیخ محمّد حسین مظفّر قدس سره می نویسد : « حوّل المنصور عاصمه ملکه من الکوفه إلی الهاشمیّه و منها إلی بغداد ، ... ؛ انتقل المنصور إلی بغداد بحاشیته و جیشه وانتقل الناس معه، فتمصّرت ... . و ما مضی عهد طویل علی تمصیر بغداد إلّا و صارت بعض محلاتها خالصه فی التشیع لا یشارکه فیها أحد من غیرهم، کمحله الکرخ » (۳). ترجمه : منصور پایتخت حکومت خود را از کوفه به هاشمیّه و از آنجا به بغداد منتقل کرد ... ؛ منصور با تمام اطرافیان و لشکریان خویش به بغداد منتقل شد و مردم نیز به بغداد روی آوردند و آنجا به صورت شهری درآمد ... . و زمانی از شهر شدن بغداد نگذشته بود، که بعضی از محلّات آن اختصاص به شیعه پیدا کرد و در آنجا احدی از غیر شیعه با آنها شریک نبود، مانند محلّه : کرخ . و در مورد شهادت حضرت جواد علیه السلام می فرماید : « و ذلک ان قدم لزوجته ابنه المأمون سمّاً و حملها علی ان تدفعه للإمام . فأجابته إلی ما أراد . فمات قتیلاً بسمّ المعتصم .

۱- تاریخ طبری : ج ۶ ، صفحه ۲۶۴ به بعد .

۲- البدایه و النهایه : ج ۱۰ ، ص ۹۶

۳- تاریخ الشیعه : ص ۷۸ .

و عنـدما شاهـدت (زوجته امّ الفضـل) أثر السمّ قـد بان فی بـدن الإمام ترکته وحیـداً فی الـدار، حتّی قضـی نحبه . و احتشـدت الشـیعه علی الدار واستخرجوا جنازته – و السیوف علی عواتقهم – و قد تعاقدوا علی الموت . لأنّ المعتصم حاول ان یمنعهم عن تشییعه . و تعرف من مثل هـذه الحادثه کثره الشـیعه ذلک الیوم فی بغـداد و قوتهم علی المراس، و من کثره الرواه، تعرف کثره العلم فیهم . و من کـثره الحجـاج و الجـدال – لا ـ سیّما فی الإمـامه – تعرف قوه الحجّه عنـدهم ، و قوّه الکفـاح عن المـذهب، و اتضاح أمرهم »(۱). ترجمه : معتصم سـمّی برای همسر آن حضرت، که دختر مأمون بود، فرستاد . و او را وادار کرد که آن سمّ را به امام بدهـد . و او خواسـته معتصم را اجابت کرد، و امام با سمّ معتصم به شـهادت رسـید . و هنگامی که اثر سمّ را در بدن امام مشاهده کرد، آن حضـرت را در خانه تنها گذاشت تا امام از دنیا رفت . و گروهی از شیعیان، به خانه آن حضرت آمدند و جنازه او را بیرون بردنـد و آنها شمشـیرهایشان را روی شانه هایشان نهاده بودند و با هم تا سـر حدّ مرگ هم پیمان شدند، زیرا معتصم می خواست آنها را از تشییع جنازه باز دارد .

۱- تاریخ الشیعه : ص ۵۷ .

مرحوم مظفّر ادامه می دهد و می نویسد : ما از مثل این حادثه، استفاده می کنیم که شیعیان در آن روز جمعیّت فراوان و توان کافی داشتند . و از فراوان بودن راویان در آن عصر، معلوم می شود علم در بین آنان رونق داشته و از اینکه زیاد بحث و گفتگوهای علمی، مخصوصاً در مسأله امامت داشتند، معلوم می شود که برای دفاع از حریم دین و مبارزه با دشمنانِ دین نیرومند بوده اند . و در مورد شهادت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید : « و ذرّ الملح علی الجرح انّه (هارون) لم یسمح لأولیائه بتشییعه . بل أمر، فحمله الحمالون، فوضعوه علی الجسر . ونکأ القرحه بالنداء علیه : هذا امام الرافضه ... . و لمّا شاهد سلیمان بن جعفر – عمّ الرشید – ما یصنع السندی، بجنازه الإمام، أمر فأخذوها من أیدی الشرطه . و وضعها فی الجانب الغربی . و أمر منادیه : فنادی بالنّاس لحضور الجنازه و تشییعها . و أکثر الشیعه فی بغداد تقیم فی الجانب الغربی . و کانت محله الکرخ – علی سعتها – کلّها شیعه . فهرع النّاس، فحملوه علی الأعناق، حتّی أو صلوه إلی تربته » (۱)

ص: ۳۸۶

۱- تاریخ الشیعه : ص ۴۷ و ۴۸ .

ترجمه : و نمک پاشیدن روی زخم این است که هارون به پیروانش اجازه نداد موسی بن جعفر علیهما السلام را تشیع کنند . بلکه دستور داد تا حمّالها آن حضرت را بیاورند و روی پل قرار دهند . و نیشتر به این جراحت، فریاد کردن آنها بود که : این امام رافضیان است ... . و چون سلیمان بن جعفر، عموی هارون الرّشید، عملکردِ سِتَندی را نسبت به جنازه امام مشاهده کرد، دستور داد جنازه را از مأمورین گرفتند . و آن را در ناحیه غربی قرار داد . ودستور داد تا به مردم اعلام کنند که برای تشییع جنازه آن حضرت، حاضرشوند و اکثر شیعیان، در بغداد بودند و در ناحیه غربی زندگی می کردند . و محلّه کرخ با تمام وسعت آن، همه شیعه بودند . و مردم، با سرعت جنازه آن حضرت را بر گردنهاشان حمل کرده و سپس به خاک سپردند . یاقوت حموی می نویسد : « براثا : با ثاء سه نقطه و الف مقصوره . محلّه ای بود در کنار بغداد در قبله کرخ و در طرف جنوبی درِ محوَّل . و تنها یک مسجد جامع داشت که شیعه در آنجا نماز می خواندند . و آن مسجد به همراه آن محلّه – به طور کلّی – خراب شد، به گونه ای که اثری از آن باقی نماند .

ص: ۳۸۷

امّا مسجد جامع را من خودم، باقیمانده از دیوارهای آن را درک کردم که آن را در زمان ما خراب کردند . و در ساختمانها به کار بردند و در سال ۳۲۹ ساختمان مسجد « براثا » به پایان رسید و در آن خطبه خوانده می شد . و قبل از مسجد شدن، گروهی از شیعه در آنجا جمع می شدند و صحابه را سبّ می کردند . و راضی باللّه به آنجا حمله کرد و هر که را در آنجا بود، دستگیر و زندانی نمود ومسجد را خراب و با خاک یکسان کرد . و شیعه این خبر را به « بُجْکم ماکانی »، نخست وزیر بغداد، گزارش دادند، سپس او دستور داد تا آن مسجد را بازسازی کرده و توسعه دهند . و سپس دستور داد تا نام « راضی » بر بالای آن نوشته شود . و پیوسته تا سال ۴۵۰ نماز در آنجا برپا می شد سپس تا الآن معطّل مانده » (۱).

آلِ یَقْطین

« آلِ یَقْطین، خاندانی علمی و سیاسی شیعی در سده ۲ ق / ۸ م . مشهورترین چهره های این خاندان، دو تن هستند : ۱ - ابوالحسن یقطین بن موسی بغدادی (د ۱۸۶ ق / ۸۰۲ م)، محدّث و از کارگزاران خلافت عبّاسیان .

ص: ۳۸۸

۱- معجم البلدان : ج ۱ ، ص ۲۸۷ ، باب الباء و الراء .

او در کوفه زاده شده و در همان جا زیست . به دلیل مخالفت با امویان و هواخواهی از عبّاسیان از سوی مروان حمار (د ۱۳۲ ق / ۷۴۹ م) تعقیب شد . و از این رو همراه خانواده اش به مدینه گریخت . پس از سقوط امویان و قدرت یافتن عبّاسیان به بغداد آمد ... . یقطین که هوشمند بود واز درایت سیاسی و قدرت جنگاوری کافی بهره داشت، نزد دو تن از نخستین خلفای عبّاسی (ابوالعبّاس سفّاح : ۱۰۴ – ۱۳۶ ق / ۷۲۲ – ۷۵۳ م ؛ و ابوجعفر منصور : ۹۵ – ۱۵۸ ق / ۷۱۳ – ۷۴۴ م) پایگاهی بلند یافت . در ۱۶۷ ق / ۸۷۳ م، که خلیفه مهدی عبّاسی (۱۲۷ – ۱۶۹ ق / ۷۴۴ – ۷۸۵ م) فرمان داد مسجد الحرام در مکّه، و مسجد النّبی در مدینه بازسازی شود و گسترش یابد، یقطین از سوی خلیفه مأمور اجرای این فرمان گردید (ابن تغری بردی، ۲ / ۵۲؛ ابن جبیر، ۶۸). ابن اثیر این رویداد را در ۱۶۴ ق / ۷۸۱ م می داند (۶ / ۷۶). با اینکه برخی درباره شیعی بودن او تردید کرده اند، شیعه بودن او قطعی می نماید (مامقانی، ۳ / ۳۳۳ ؛ خویی ۱۲ / ۲۳۶). به گزارش بیشتر محدّثان ومورّخان شیعی، او در پنهان با امام جعفر صادق علیه السلام (۸۰ یا ۸۳ – ۱۴۸ ق / ۶۹۹ یا ۷۰۲ – ۷۶۵ م) پیوند ارادت داشت و حقوق اموال را به آن حضرت می پرداخت . سرانجام نزد منصور و مهدی از او سعایت شد ، امّا آسیبی به او نرسید (ابن ندیم، ۳۱۴). می توان این احتمال را پذیرفت که با وجود شیعی بودن یقطین، حضور او در

دستگاه خلافت، به دلایل خاصّ سیاسی وضرورتها با اشاره امام صادق علیه السلام باشد. وی در بغداد درگذشت . ۲ - علیّ بن یقطین (۱۲۴ - ۱۸۲ ق / ۷۴۲ - ۷۹۸ م)، محدّث، فقیه، متکلّم و از بزرگان شیعی . وی در کوفه زاده شد و همراه پدر به مدینه هجرت کرد و پس از آن به بغداد آمد . در آغاز، به داد و ستد ابزار (نوعی ادویه) پرداخت (طوسی ، اختیار ، ۲ / ۷۲۹)، سپس در دستگاه خلافت عبّاسیان راه یافت و از کارگزاران مهدی عبّاسی (طبری ۳/۵۲۲) و از نزدیکان خلیفه هارون الرشید (د ۱۹۳ ق / ۸۰۹ م) گردید . در شیعی بودن او تردید نیست، امّا مذهب او همانند پدرش از نظر عبّاسیان پنهان بود . وی با امام موسی کاظم علیه السلام (۱۲۸ - ۱۸۳ ق / ۷۴۶ - ۷۹۹ م) ارتباط نزدیک داشت و نزد آن امام از اعتبار بسیاری برخوردار بود . نویسندگان شیعی بر این باورند که او به توصیه امام کاظم علیه السلام در دستگاه خلافت باقی ماند تا از ستمدیدگان پشتیبانی کند و یاور شیعیان باشد (امین ۸ / ۳۷۱)، از این رو بارها درباره مذهب و ارتباط او با امام کاظم علیه السلام به هارون سعایت شد، ولی گزندی به او نرسید . در مورد ایمان و پارسایی علی بن یقطین روایات بسیاری آمده است . از جمله، اینکه امام کاظم علیه السلام بهشت را برای او تضمین کرده است (طوسی، اختیار، ۲ / ۷۲۹).

ص: ۳۹۰

او از راویان موثّقی است که یک حدیث از امام صادق علیه السلام و احادیث بسیاری از امام کاظم علیه السلام نقل کرده است و راویان متعدّدی از وی روایت کرده اند . کتابهایی به او منسوب است (طوسی، فهرست، ۲۳۴). او در زمانی که امام کاظم علیه السلام زندانی بود، در بغداد درگذشت . (۳ -) خزیمه، (۴ -) یعقوب و (۵ -) عبید، سه فرزند دیگر یقطین، نیز از راویان حدیث و از اصحاب امام کاظم علیه السلام بوده اند »(۱)

موقعیّت علمی و مذهبی و سیاسی بغداد آن عصر

« برای معرّفی کامل « بغدادِ » آن روز، شاید یک کتاب هم کم باشد، در عین حال ضرورت دارد در اینجا دور نمائی از وضع سیاسی و علمی آن ترسیم کنیم . از آغاز تأسیس « بغداد » به دست أبو جعفر منصور، دوّمین خلیفه عبّاسی، وانتقال مرکز خلافت به آنجا (۱۴۶ ه)(۲)همانطور که این شهر مرکز ثقل سیاست جهان اسلام گردید و بر سراسر قلمرو اسلام حکومت می کرد همچنین بزرگترین پایگاه علم و مجمع دانشمندان در فنون مختلف قرار گرفت، در طول چند قرن دانشمندان از هر سوی به جانب « بغداد » متوجّه و در آنجا متوطن شدند و یا به طور موقّت جهت کسب و نشر علم، رحل اقامت افکندند .

ص: ۳۹۱

۱- دائره المعارف بزرگ اسلامی : ج ۲ ، ص ۱۸۴ .

۲- بنا به نقل خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (ج ۱ ، ص ۶۶) : منصور در سال ۱۳۶ ه به خلافت رسید و در ۱۴۵ به پی ریزی و ساختمان بغداد آغاز کرد و در ۱۴۶ ساختمانهای شهر پایان یافت و دستگاه خلافت به آنجا منتقل گردید، دیوار خارجی شهر وکلیّه عملیات ساختمانی در اواسط سال ۱۴۹ تمام شد ؛ در این مورد اقوال دیگری با تفاوت، اندک نقل گردیده است .

بزرگترین فقهاء و ارباب مذاهب اسلام : أبو حنیفه، شافعی، احمد حنبل، داود ظاهری، و نیز بزرگترین محدّثان از جمله مؤلّفین « صحاح ست » (۱) و بزرگترین مورّخان مانند : محمّد بن اسحق، واقدی، ابن سعد کاتب واقدی، یعقوبی، مسعودی، طبری، بلاذری، ابن قتیبه دینوری، أبوالفرج اصفهانی، تمام یا مقداری از عمر خود را در این دیار سر کرده و برخی از آنان تا دم مرگ در آن عاصمه دانش گذرانیده و همانجا دفن شده اند . کما اینکه برخی از آنان مثل : مسعودی، بلاذری، یعقوبی و ابن قتیبه در بغداد متولّد و همانجا نشو و نما کرده اند (۲).

امّا شعرای معروف امثال « متنبی » شاید کمتر کسی است که گذار وی به بغداد و دربار خلفاء برای ثناء گفتن و صله گرفتن نیفتاده باشد . امّا علوم عقلی و فلسفی و ریاضی و طب و به اصطلاح « علوم اوائل » شالوده آن در اسلام در این شهر ریخته شد . بزرگترین دانشمندان ومترجمان از اطراف واکناف بلاد به بغداد فراخوانده شدند و به تألیف و ترجمه کتب مربوط به این رشته ها پرداختند .

ص: ۳۹۲

۱- صحاح ست، شش کتاب معتبر حدیث اهل سنّت و به منزله کتب اربعه شیعه است ومؤلّفان آن کتب عبارتند از : ۱ - أبو عبداللَّه محمّد بن اسمعیل بخاری (۱۹۴ - ۲۵۶) صاحب صحیح بخاری ؛ ۲ - مسلم بن حجّاج النیشابوری (م ۲۶۱) صاحب صحیح مسلم ؛ ۳ - أبو داود سلیمان بن اشعث سجستانی (متوفّی ۲۷۵ در بصره) صاحب سنن أبی داود ؛ ۴ - أبو عیسی محمّد بن عیسی ترمذی (م ۲۷۹) صاحب صحیح ترمذی ؛ ۵ - أبو عبد الرّحمن أحمد بن علی بن شعیب نسائی (م ۳۰۳) صاحب سنن نسائی ؛ ۶ - أبو عبداللَّه محمّد بن یزید قزوینی (م ۲۷۳) صاحب سنن ابن ماجه .

۲- شرح زندگی دانشمندانِ نام برده در این سطور، به تفصیل در تاریخ بغداد آمده است .

اوّلین مؤسّسه و مجمع علمی و یا کتابخانه رسمی به نام « بیت الحکمه » که محلّ کار مترجمان ودانشمندان نامی بود، درعصر هارون الرّشید دربغداد به وجود آمد(۱)و پس از آن، کتابخانه های دیگری فراهم آمد که تا عصر « شیخ طوسی » باقی بود و چنانکه خواهیم گفت مورد استفاده وی قرار گرفت . برای پی بردن به موقعیّت « بغداد » در آن اعصار مطالعه دو کتاب ضرورت دارد، یکی « فهرست ابن ندیم » و دیگر « تاریخ بغداد » . فهرست ابن ندیم در سال ۳۷۷ تألیف گردیده و مؤلّف آن خود در بغداد به شغل کتاب فروشی و « وراقی » اشتغال داشته و کتبی که به بازار عرضه می شده و به دست وی می رسیده، همه را فهرست کرده است . و با بسیاری از دانشمندان و پیشوایان مذهبی معاصر خود مربوط و دوست بوده و احتمالاً دکان وی چنانکه در عصر ما مرسوم است، محل تردّد و تلاقی فضلا و دوست داران کتاب بوده است . امّا تاریخ بغداد نوشته خطیب بغدادی معاصر «شیخ طوسی» است که در تمام دوران اقامت شیخ در بغداد، در این شهر می زیسته و بعداً تا سال ۴۶۳ که در قید

۱- در ماهیّت این محل که آیا مدرسه یا کتابخانه و یا مرکز تحقیق و تألیف و ترجمه کتب بوده، اختلاف است ؛ به کتاب تاریخ علوم عقلی در اسلام، نوشته آقای دکتر صفا صفحه ۴۸، مراجعه شود . بنا به نقل کتاب « خریطه بغداد : ص ۲۵۴ » بیت الحکمه و همچنین کتابخانه شاپور و دارالعلم شریف رضی ، همه در جانب غربی بغداد واقع بوده است . تاریخ تأسیس بیت الحکمه معلوم نیست و حتّی احتمال وجود آن، پیش از هارون هم می رود و مسلّماً تا عصر ابن ندیم، اواخر قرن چهارم، باقی بوده است ؛ جهت تفصیل بیشتر به کتاب مذکور مراجعه کنید .

حیات بوده (۱) به بغداد رفت و آمد می کرده و با بسیاری از علمای معاصر خود ملاقات کرده و کمتر دانشمندی است که از ابتدای تأسیس این شهر تا عصر وی به این شهر آمده باشد و وی نام و ترجمه او را در کتاب خود نیاورده باشد، در این کتاب ترجمه ۷۸۳۱ نفر به طور مفصّل یا مختصر آمده است .

موقعیّت شیعه در بغداد

آنچه گفته شد سوابق علمی بغداد از لحاظ کلّی بود ؛ امّا از لحاظ تشیّع از عصر حضرت صادق علیه السلام به بعد بیشتر ائمّه علیهم السلام به بغداد قدم گذارده اند و از جمله امام هفتم علیه السلام و امام نهم علیه السلام چندی در آنجا توقّف کرده اند و بالاخره همانجا درگذشته اند و در قبرستان قریش (کاظمیّین فعلی) دفن شده اند . دانشمندان و رجال شیعه از آغازِ بنای بغداد در آن تردّد یا توطن کرده وبا دستگاه خلافت و وزارت به خصوص در دوران برامکه ارتباط داشته اند . از جمله هشام بن الحکم محمّد بن أبی عمر، علیّ بن یقطین و خاندان وی، خاندان نوبختی، خاندان ابن قولویه، خاندان اسکافی و خاندان سیّد مرتضی در این شهر متوطن بوده اند . هرقدر از عمر بغداد می گذشت، تمرکز و تجمّع شیعیان در این شهر بیشتر احساس می شد تا بالاخره در قرن سوّم و چهارم و پنجم، « بغداد » مرکز عمده

۱- خطیب بغدادی در پایان عمر در محلّه درب السلسله، جنب نظامیه، سکنی داشته و در ۴۶۳ (سه سال بعد از شیخ طوسی) همانجا فوت نموده و شیخ ابواسحاق شیرازی (اوّلین مدرس نظامیه) جنازه او را تشییع کرده و به جامع منصور طرف غربی بغداد، حمل کرده است (دلیل خارطه بغداد : ص ۳۱۹).

این طائفه گردید و دانشمندانِ آنجا ریاست مطلقه بر کلیّه شیعیان پیدا کردند و چنانکه می دانیم « نواب اربعه » (۱) که در نیمه آخر قرن سوّم و اوائـل قرن چهـارم (از ۲۶۰ تا ۳۲۹) سِـمَت وکالت خاصّ ناحیه مقدّسه را داشـتند و مرجع عموم شـیعه امامیّه گردیدنـد، در « بغداد » زندگی می کردند . و آرامگاه آنان تا این عصـر در محلّه های قدیمی این شـهر مزار است . رشـته علم کلام شیعه که عهده دار پاسداری و دفاع از مذهب بود، در این شهر توسّط هشام بن الحکم (۲) پی ریزی شد و همچنان ادامه یافت تا اواخر قرن چهارم

ص: ۳۹۵

۱- ایشان عبارتنـد از : ۱ - عثمان بن سـعید عمری، که اوّل وکالت امام هادی و امام عسـکری وسـپس وکالت از ناحیه مقدّسـه امام دوازدهم داشـته است ۲ - فرزنـد وی أبوجعفر محمّـد ابن عثمـان عمری، که درحـدود پنجاه سال پس از پـدر خود، وکیل ناحیه بوده ودر ۳۰۴ یا ۳۰۵ هجری درگذشته است ۳ - أبوالقاسم حسین بن روح نوبختی، قائم مقام أبوجعفر عمری، متوفّی به سال ۳۲۶، ۴ - أبوالحسن علیّ بن محمّدالسـمری که پس از نوبختی عهده دار نیابت گردیدودر ۳۲۹ درگذشت وپیش از وفات توقیع امام به دست وی صادر شد مبنی بر اینکه دوران نیابت خاصّه پایان یافت .

۲- وی از موالی بنی شیبان یا کنده است، زادگاهش کوفه، محل نشو و نمایش واسط وتجارتش در بغداد بوده و در اواخر عمر به آنجـا انتقـال یـافته و از ملازمـان یحیی بن خالـد برمکی و سرپرست مجالس کلام و مناظره وی گردیـده است . او بحث در امـامت را آغاز کرد و به قول شـیخ طوسـی : « و کان ممّن فتق الکلام فی الامامه، و هـذب المـذهب فی النظر » [فهرست : ص ۱۷۵] در مناظره و حاضـر جوابی مهارت داشـته و از نام کتب وی پیداست که مخالف سرسـخت فلاسفه و معتزله بوده و ظاهراً از اوّلین کسـانی است که در ردّ فلسـفه یونـانی و ایرانی و نیز در اثبات امامت، کتاب نوشـته انـد . هشام ابن الحکم مورد توجّه امام صادق و کاظم علیهما السـلام بوده و احادیثی از آن دو امام روایت می کرده . در بغداد در قصـر وضاح مقیم بود و پس از زوال برامکه به مدّتی اندک در ۱۷۹ و یا در دوران خلافت مأمون در سال ۱۹۹ از دنیا رفته است و از خود شاگردانی مانند ابن أبی عمیر، یونس ابن عبدالرّحمن و دیگران به جای گذارده و رشته علم کلام شیعه به وسیله نامبردگان به این دانشمندان منتهی می گردد (خلاصه از رجال نجاشی، فهرست شیخ طوسی و رجال کشّی).

به وسیله شیخ مفید به اوج خود رسید، و او با مهارت و استادی چشم گیری در این شهر انقلابی به پا کرد و هزاران نفر را با قدرت منطق خویش به این مذهب وارد نمود و همین مکتب بود که متکلّم زبردستی مانند سیّد مرتضی علم الهدی را تربیت کرد . مرجعیّت مفید و سیّد مرتضی و اساتید و معاصران ایشان و حتّی شیخ طوسی به طوری که از مطاوی حالات آنان به دست می آید ، بیشتر در رشته کلام و دفع شبهات مخالفان بود و ظاهراً در آن اعصار این علم مقدّم بر همه علوم حتّی فقه و حدیث و دارای اهمیّت بیشتری بوده است و این امر از رساله های متعدّد به نام اجوبه مسائل که از شهرهای دور دست از نامبردگان سؤال می شده، و همچنین کتب ردّیه که نام همه آن رسائل و کتب در فهرست مؤلّفات و این طبقه از دانشمندان دیده می شود، کاملاً مشهود است؛ وپس از رشته کلام، فقه واصول و شاید مهمتر از آن دو، علم حدیث بود. اصولاً حدیث به لحاظ اینکه صرفاً علمی نقلی است، در « بغداد » که محل تردّد و تلاقی محدّثان بوده ، بیش از سایر مراکز رواج داشت و تقریباً می توان گفت : کلیّه منقولات و احادیث اسلامی و از جمله روایات اهل بیت، نزد محدّثان « بغداد » گرد آمد . صرف نظر از راویان قرن دوّم و سوّم شیعه، شخصیّت نامدار محمّد بن یعقوب کلینی، که در شهر « ری » مرجعیّت و زعامت داشته، در اواخر عمر به علّت نامعلومی و شاید برای نشر حدیث و روایت کتاب کافی به این شهر هجرت کرده و همانجا از دنیا رفته است . وی کتاب مهمّ « کافی » را که به احتمال قوی پیش از هجرت به بغداد تألیف کرده است، در این شهر نشر داده و اغلب راویان این کتاب در « بغداد » می زیسته اند

ص: ۳۹۶

و همانجا آن را برای دیگران روایت کرده اند (۱) همچنین معاصر «کلینی» علیّ بن بابویه قمی ، والد شیخ صدوق ، به این شهر آمده و با وکلای امام ملاقات کرده است (۲)؛ صدوق نیز در سال ۳۵۵ به بغداد وارد شده است (۳). حدیث شیعه از آغاز، دو مرکز مهم داشته : « کوفه و قم » و بغداد محلّ تلاقی این دو رشته حدیث بوده است ؛ زیرا محدّثانِ « کوفه و قم » مرتّباً به آنجا می آمدند ومعلومات خود را روایت می کردند ؛ و احیاناً در آنجا مقیم می شدند . به نسبت اجتماع علمای شیعه در « بغداد »، کتب این طائفه نیز از بلاد دور و نزدیک در آنجا گرد آمد ؛ مثلاً، محمّد بن مسعود عیّاشی، یکی از دانشمندان شیعه ساکن « سمرقند » و دارای تألیفات زیاد بوده است و ابوالحسن قزوینی قاضی در سال ۳۵۶ برای اوّلین بار قسمتی از کتب وی را با خود به بغداد آورد (۴).

۱- نظر به این که اکثر یا تمام مشایخِ کلینی اهل قم یا ری بوده اند و خود وی تا دوران اواخر عمر در ری مرجعیّت داشته، از طرفی به نقل نجاشی در رجال صفحه ۲۹۲، بیست سال تمام به تألیف این کتاب اشتغال داشته ؛ پس به احتمال قوی تألیف آن، در همان شهر صورت گرفته، امّا در اواخر عمر، این کتاب را در بغداد روایت کرده و اکثر ناقلین آن از علمای عراق می باشند .

۲- از جمله در سال ۳۲۸ ، یک سال قبل از وفات ، در بغداد بوده است (رجال نجاشی : ص ۱۸۵) ؛ و به گفته شیخ طوسی در رجال صفحه ۴۸۲، در سال تناثر نجوم ۳۲۹ نیز به بغداد وارد شده و تلعکبری از وی حدیث شنیده است .

۳- رجال نجاشی : ص ۳۰۳ ؛ وبنا به آنچه دوست دانشمند، جناب آقای میرزا عبدالرّحیم ربانی، در مقدّمه بحار (ج ۱ ، ص ۳۶) تحقیق کرده اند علاوه بر این، در سال ۳۵۲ ه نیز صدوق در بغداد بوده است و در اثناء این دو سال سفرهایی به کوفه، همدان و مکّه کرده است . این جانب در مقدّمه کتاب « المقنع » شرح حال جامعی از صدوق آورده ام ؛ و در کتاب « کتب اربعه و مشایخ ثلاثه » آن را تکمیل خواهم کرد .

۴- علّامه در خلاصه (ص ۱۰۱) در ترجمه وی می گوید : « قدم بغداد سنه ست و خمسین وثلاثمأه و معه من کتب العیّاشی قطعه، و هو اوّل من اوردها بغداد و رواها ... ».

و در نتیجه، کتابخانه های معتبری برای شیعه فراهم آمد . از جمله : کتابخانه أبی نصر شاپور بن اردشیر (۱)، وزیر بهاء الدّوله بویهی فرزند عضد الدّوله است، که در سال ۳۸۱ در محلّه « بین السورین » یکی از محلّات «کرخ» بغداد (۲) به همّت آن وزیر دانشمند شیعه مذهب، تأسیس شد . و از لحاظ جامعیّت و اشتمال بر نفائس کتب ، بی نظیر بود و با کتابخانه «بیت الحکمه» رقابت می نمود . و نیز کتابخانه شخصی سیّد مرتضی، بطوری که نوشته اند : مشتمل بر هشتاد

ص: ۳۹۸

۱- بنا به گفته ابن اثیر (در تاریخ خود : ج ۹ ، ص ۱۰۱) : « وی کاتبی سدید بود و در سال ۳۸۳ کتابخانه را تأسیس نمود و بیش از ده هزار جلد کتاب در آن گرد آورد ... » ؛ در حاشیه این کتاب نوشته شده : « وی سه بار وزارت بهاء الدّوله و هم وزارت مشرف الدّوله را عهده دار شد . مردی عفیف، نیکوکار، سلیم النفس و خوش معاشرت بود لیکن عمال خود را زود عزل می کرد تا به عیش و نوش و خوش گذرانی نگرایند، بر کتابخانه املاک و عایدات بسیار وقف کرد وهنگام مرگ در سال ۴۱۶ نزدیک نود سال عمر داشت ».

۲- ساختمان اصلی بغداد به نام مدینه السلام در سمت غربی دجله، نزدیک کاظمین فعلی به طور مدوّر با چهار دروازه بدین کیفیّت بنا شده بود : ۱ - خندق دور شهر ۲ - سیل بند مرتفع با آجر و ساروج ۳ - فیصل خارجی به مساحت پنجاه ذرع بدون ساختمان، جهت محافظت شهر از آتش سوزی دشمن ۴ - سور اعظم به ارتفاع سی ذرع و به ضخامت ۵/۲۲ ذرع، در پائین و ۱۲ ذرع در بالا ۵ - فیصل داخلی به عرض ۱۵۰ ذرع محوّطه بدون ساختمان جهت دفاع از شهر ۶ - دیوار دوّم که محیط بر میدان بزرگ داخلی و ساختمانها و قصر بوده است و فاصله ما بین دو دیوار بین السّورین نامیده می شده است و بعدها شهر کرخ در جانب جنوبی این شهر ساخته شد و تدریجاً شهر اصلی ویران و به جای آن محلّاتی به وجود آمد که ضمیمه کرخ گردید و نام آن محلّات به نام اصلی آن نامیده شد ؛ مانند محلّه باب الکوفه، باب البصره، باب الشام، باب خراسان ؛ و به نظر بنده محل کتابخانه شاپور فیصل داخلی شهر اصلی بوده که در آن هنگام بین السورین نامیده می شده است ؛ دلیل خریطه بغداد : صفحه ۴۹ ملاحظه شود .

هزار جلد کتاب بوده است (۱) ؛ و همچنین برادر وی سیّد رضی ، محلّی به نام «دار العلم» تأسیس کرد، که دارای کتابخانه مهمّی بوده است (۲). علاوه بر این سه کتابخانه، به طور حتم دانشمندان و رجال دیگر شیعه کتابخانه های شخصی داشته اند . و از « فهرست ابن ندیم » به دست می آید که کتب شیعه در آن تاریخ در « بغداد » رواج داشته و قسمت مهمّی از آن کتب به دست ابن ندیم رسیده و نام آنها را در فهرست خود با پاره ای از خصوصیّات ضبط کرده است (۳). موقعیّت و نفوذ شیعه در « بغداد » بیشتر مرهون رجالی امثال علیّ بن یقطین (۴) است، که از ابتدای خلافت بنی عبّاس در دستگاه آنان اعتبار و شخصیّتی داشته اند و همچنین « برمکیان » با دانشمندان شیعه بی ارتباط نبودند .

۱- ابوالقاسم تنوخی ملازم سیّد مرتضی گفته است : کتب سیّد را شماره کردیم، هشتاد هزار مجلّد از مصنّفات ومحفوظات ومقروات وی بود وبه گفته ثعالبی به سی هزار دینار تقویم گردید پس از اینکه قسمت عمده آن را به وزرا و رؤسا اهدا کردند (روضات : ج ۴، ص ۲۹۶ و ۲۹۷).

۲- دار العلم شریف رضی مدرسه ای بوده که طلّاب علم در آن سکنی داشته اند و کلیّه ما یحتاج ایشان (از جمله کتابخانه) در آن آماده شده بوده است (روضات : ج ۶، ص ۱۹۶).

۳- از جمله، آثار و کتب عیّاشی را شیخ طوسی در فهرست (ص ۳۱۷)، از فهرست ابن ندیم نقل می کند و گویا مأخذ دیگری جز آن، در دست نداشته است .

۴- یقطین پدر علی از دعاه بنی العبّاس بود و مروان او را تعقیب می کرد و او از موطن خود کوفه فرار کرد، مادر علی نیز با وی و برادرش عبید به مدینه فرار کرد تا اینکه پس از روی کار آمدن دولت عبّاسی، به کوفه برگشتند ؛ علیّ بن یقطین از مقرّبان دستگاه خلافت بود و نزد سفاح و منصور و مهدی و هارون اعتبار داشته و در سال ۱۸۲ ه در سنّ ۵۷ در بغداد درگذشت، در حالی که امام موسی بن جعفر علیهما السلام محبوس بود، و ولیعهد محمّد بن الرشید بر جنازه او نماز گذارد و پدر او بعد از وی در سال ۱۸۵ وفات یافته است . علی و اخلافش از مؤلّفان و رواه شیعه بوده اند (فهرست شیخ : ص ۱۱۷ ؛ و رجال نجّاشی : ص ۱۹۴ و جز آن).

ازجمله هشام بن الحکم، غالباً ملازم وهمنشین یحیی بن خالد برمکی بوده است. از مطالعه تاریخ و حدیث به دست می آید که همواره رجال شیعه دارای مناصبِ مهمّی در مرکز خلافت و سایر بلاد بوده اند . و از اینکه خلفا به طرد و تکفیر پیشوایان شیعه ترتیب اثر می داده اند و کسانی مانند : ابن أبی العزاقر (۱) و حسین بن منصور حلّاج (۲) را که مورد طرد آنان واقع می شدند، اعدام می کردند . این امر مسلّم می شود که طائفه شیعه در قرن چهارم در بغداد رسمیّت داشته اند و سخن علمای آنان منشأ اثر بوده است . با توجّه و اعتراف به این سوابق، در عین حال نمی توان انکار کرد که قدرت و عظمت شیعیان در « بغداد » و به طور کلّی در « عراق و ایران » در دوره « دیالمه » به اوج خود رسید .

ص: ۴۰۰

۱- وی ابوجعفر محمّد بن علی شلمغانی است که مدّعی نیابت خاصّه امام غایب و بلکه الوهیت و حلول بود و هنگامی که حسین بن روح، نایب سوّم ناحیه مقدّسه، فساد عقیده او را اعلان نمود، از طرف خلیفه مورد تعقیب قرار گرفت تا بالاخره بر اثر فتوای قضاه در ذی قعده ۳۲۲ کشته شد (وفیات الاعیان : ج ۲ ، ص ۱۵۵).

۲- ابو معتب حسین بن منصور بیضاوی معروف به حلّاج، صاحب دواعی و مقالات مشهوره خود را در عداد ابواب ناحیه مقدّسه در غیبت صغری به شمار می آورد و از ناحیه مقدّسه توقیعی در تکذیب وی صدور یافت و علمای شیعه معاصر و متأخّر از وی، غالباً وی را مذموم دانسته اند و برخی امثال خواجه نصیر طوسی و شیخ بهائی و قاضی نور اللّه از او دفاع نموده و تأویلاتی برای کلمات کفرآمیز وی آورده اند و به هر حال از آغاز، بین مسلمین درباره وی اختلاف نظر وجود داشته و بر اثر تکفیر قضاه در ۳۰۹ ه به طرز ناهنجاری کشته و سوزانیده شد . جهت توضیح بیشتر به کتب تراجم از جمله روضات الجنّات (ج ۳، ص ۱۰۷ به بعد)، مراجعه نمائید .

دیالمه

این سلسله ایرانی الاصلِ شیعه مذهب مدّت صد و سیزده سال (از سال ۳۳۴ تا سال ۴۴۷ هجری) بر شهر بغداد مرکز خلافت عبّاسی با کمال اقتدار حکومت می کردند . بطوری که از خلیفه بجز نام و تشریفات اثری نبود . و معتبرترین پادشاه این سلسله عضد الدّوله است که در سال ۳۶۷ « بغداد » را ضمیمه قلمرو حکومت خود نمود و تا سال ۳۷۲ در قید حیات بود . وی در اسلام، نخستین پادشاهی است که به عنوان « ملک » پس از نام خلیفه در خطبه نام برده شد و محل دفن علی علیه السلام را آشکار کرد و بر آن بقعه وبارگاه ساخت و وصیّت نمود که او را در جوار آن حضرت به خاک سپارند(۱). این پادشاه توجّه و علاقه خاصّی به شیخ مفید داشت . و گاهی برای ملاقات « مفید » به منزلش می رفت . بطور کلّی مجامع و محافل شیعه از لحاظ کمیّت و کیفیّت در عصر دیالمه نضج گرفت . و حوزه های درس و بحث و مجالس مناظره آنان با ارباب مذاهب در بغداد علنی بود . دانشمندان شیعه در همه جا با سلاطین « دیالمه » و وزرای آنان مرتبط و منظورِ نظر ایشان بودند .

۱- وفیات الاعیان : ج ۴ ، ص ۵۰ به بعد .

از جمله، باید رابطه شیخ صدوق و برادرش حسین بن علی بن بابویه با صاحب عبّاد، وزیر دانشمند و ادب پرور « دیالمه » (۱) و مجالس مناظره صدوق در حضور رکن الدّوله پدر عضد الدّوله را در ری (۲)یادآور شویم . قدرت شیعه در بغداد هنگام تسلّط دیالمه بر آن شهر به جایی رسید که رفته رفته در محلّه کرخ بطور جدا از اهل سنّت مجتمع شدند و به نبردهای علنی با آنان پرداختند و همواره از طرف خلیفه برای آنان نقیبی تعیین می شد . و به احتمال قوی، نقیب شیعه همان نقیب علویّین بود که به شریف أبو أحمد و پس از وی به ترتیب به فرزندانش سیّد رضی و سیّد مرتضی و بعداً به فرزند سیّد رضی أبو أحمد عدنان واگذار گردید . واین خاندان در آن عصر متشخّص ترین خاندان شیعه در بغداد و مرجع خاص و عام بودند . و علاوه بر منصب نقابت، امارت حجّ و نظارت بر مظالم و برخی از نواحی عراق به آنان محوّل می گردید »(۳).

ص: ۴۰۲

۱- صدوق ، کتاب عیون اخبار الرّضا را برای صاحب بن عباد نوشته و در آغاز فضائل ومحاسن خصال و همچنین شعر وی را راجع به مرقد مطهّر حضرت رضا علیه السلام آورده است . ابیات وی معروف و مطلع آن، این است : یا زائراً سائراً إلی طوس مشهد طهر و أرض تقدیس و امّا برادر صدوق، حسین بن بابویه، که مردی دانشمند و کثیر الرّوایه بوده است نیز کتابی برای صاحب نوشته است (رجال نجاشی : ص ۵۰).

۲- روضات الجنّات : ج ۶ ، ص ۱۴۱ به بعد ؛ موضوع مناظره، وضعیّت صحابه بعد از پیغمبر و علّت مذمّت شیعه نسبت به آنان بوده است .

۳- هزاره شیخ طوسی، علی دوانی : ج ۱ ، ص ۳۶ - ۴۶

خاندان نوبختی

« یکی از شخصیّتهای بزرگ این خانـدان أبو محمّـد الحسن بن أبی الحسن موسـی بن الحسن بن أبی الحسن محمّد بن العبّاس ابـن اسـماعیل بن أبی سـهل بن نـوبخت المنجم البغـدادی است، که او خـواهر زاده أبی سـهل اسـماعیل بن علی بن اسـحاق بن اسماعیل بن أبی سهل بن نوبخت می باشد .

امّا نوبخت

اسمی است فارسی برای مرد فارسی زبانی که به دانستن علم نجوم شهرت داشت و در اواخر دولت اموی و اوائل دولت عبّاسی می زیست و بیش از صـد سـال عمر کرد، و برای خالـد بن یزیـد بن معاویه جهت به کار گرفتن نجوم و ترجمه اشـتغال داشت، سپس در دوران خلافـت عبّاسـیان در دسـتگاه منصـور بـود، و چون برقراری حکومت منصور را به وی خـبر داد و کشـته شـدن ابراهیم بن عبـداللّه را به اطّلاع او رسانـد و منصور دریـافت که پیش گوئیهای او درست بوده (۱)، دو هزار جریب از زمینهـای حویزه را به او واگزار کرد ودر آن زمان مقام وشـهرتی بسـزا پیـدا کرد و منصور را در ساختمان بغداد و تنظیم نقشه های شـهر (۲) و اسـتخراج طالع ستارگان و مسائل نجومی یاری می کرد ، و او بود که ساعت شروع به ساختمان بغداد را که روز بیست و سوّم تموز بود، تعیین کرد (۳)، و به دست أبی جعفر منصور اسلام را اختیار کرد (۴)،

۱- تاریخ کامل، ابن اثیر : ج ۵ ، ص ۲۷ .

۲- علم الفلک ، ابن واضح یعقوبی : ص ۱۴۴ .

۳- آثار الباقیه، أبو ریحان بیرونی : ص ۲۷۰ .

۴- مروج الذّهب : ج ۸ ، ص ۲۹۰ .

پس نـام او را عبـداللّه گزارد (۱)، سـپس همسـرش زرّین و فرزنـدش أبی سـهل به او پیوسـتند، و اصـل و ریشه این خانـدان از دودمان بیب بن جوذرز .

که این پدر و پسر از شجاعان دولت کیانی در ایران بودند .

امّا أبو سهل بن نوبخت

أبو سـهل در بکـار گرفتن علم نجوم و ترجمه جانشـین پـدر شـد و او نیز در کنـار منصور بود ؛ زیرا پـدرش وقتی از کار افتاد . منصور به او گفت : فرزندت را به جای خود قرار ده که به جای تو به خدمت ادامه دهد . نوبخت فرزند خود أبو سهل را طلبید و به او دسـتور داد که نزد خلیفه برود . أبوسـهل گویـد: مـوقعی که بر منصـور وارد شـدم، به من گفت: خـودت را معرّفی کن. گفتم : نام من خرشاذماه طیماذاه مابازار دباد خسروانشاه . منصور گفت : همه آنچه گفتی اسم تو است ؟ گفتم : آری . منصور خندیـد و گفت : یکی از دو کار را انجام بده، یا از این اسم طولانی فقط من به کلمه طیماذ اکتفا می کنم و یا کنیه ای به جای اسم برای تو انتخاب می کنم . و آن أبو سهل است . أبو سهل می گوید : من همین کنیه را انتخاب کردم (۲).

۱- تاریخ الحلّاج، ماسینیون فرانسوی : ص ۱۴۳ .

۲- باب الکنی من أخبار الحکماء، ابن القفطی : ص ۲۶۶ ؛ و تاریخ علم الفلک : ص ۱۴۳ .

و او حـدود هشـتاد سـال عمر کرد و هفت نفر از خلفـاء را درک کرد و در سـال ۲۰۲ در عصـر مأمون از دنیا رفت . و سـهل و سلیمان و اسـحاق و اسـماعیل و هارون و محمّد و عبیداللّه و دیگر فرزندان را از خود به جای گذاشت، که همه از شخصـیّتهای سرشناس بودند .

امّا اسماعیل بن أبی سهل

کنیه او أبو اسحاق بود، او از شخصیّتهای بزرگ و فضلاء بغداد بود، و از ندیمان ابراهیم مهدی خلیفه عبّاسی (۱)، و از اصحاب امـام رضـا علیه السـلام و فرزنـد بزرگوارش حضـرت هادی علیه السـلام بود . أبی نؤاس شاعر، متوفّی سـنه ۱۹۸، در مـدح او و فرزنـدانش مثل حسـین و عبّاس و اسـحاق قصائدی سـروده، ولی پس از اینکه أبو اسـحاق برادرش سـلیمان را هجو کرد، او نیز اسماعیل را هجو کرد . جاحظ در کتاب « البخلاء » (۲) گوید : أبو نؤاس سَرِ سفره اسماعیل نوبخت می چرید، همچنان که شتر در علف زار؛ ولی بعد از مدّتی دوستی او را ناسپاسی کرد.

امّا حسن بن محمّد بن عبّاس ابن اسماعیل بن أبی سهل بن نوبخت

او از فضـلاء و متکلّمین بزرگ شیعه بود(۳) و از بزرگـان خانـدان نوبختیّه ، که ابن کثیر شامی در تاریخش از او یاد کرده و از برقانی نقل می کند که او شیعی

ص: ۴۰۵

۱- معجم الادباء، یاقوت حموی : ج ۵ ، ص ۱۵۵ .

۲- کتاب البخلاء : ص ۷۷ .

۳- مجالس المؤمنین، قاضی نور اللّه : ج ۱ ، ص ۴۲۶ .

معتزلی بود، ولی برای من معلوم شد که او مرد راستگوئی بوده . و از عقیقی نقل کرده که او گفته است : حسن در حدیث ثقه و مورد اعتماد بوده و عقیده او عقیده معتزله بوده . و ابن شهر آشوب او را به فیلسوف امامی توصیف کرده است .

امّا موسی بن الحسن بن محمّد بن العبّاس بن اسماعیل بن أبی سهل بن نوبخت (۱۶۴)

او به أبی کبریاء معروف بوده(۱)، ونجاشی او را به عبادت کردن وخوش قلم بودن و شناخت نجوم و سخن زیاد گفتن و زیاد بودنِ تألیفات توصیف کرده . و از تألیفات او کتاب « الکافی فی أحداث الأزمنه » می باشد . و او از شخصیّتهای بزرگ شیعه در بغداد بوده و او خوش بیان و بزرگوار بوده، و او با خواهر أبی سهل اسماعیل ازدواج کرد و از او در قرن سوّم هجری حسن بدنیا آمده که او مؤلّف « فرق الشیعه » است .

مرکز خاندان نوبختی

چون نوبخت منجم ایرانی، دریافت که خاندان نوبخت همچون سایه به خلیفه منصور دوانقی چسبیده شده اند، و منصور به مصاحبت با او علاقه دارد و با هم در ساختن شهر بغداد و تأسیس آن به صورت پایتخت همکاری داشته اند . نوبخت از نظر علمی و منصور عملاً با هم مشارکت داشته اند ، طبعاً اوّل کسی که در شهر « مدینه السلام » با منصور سکونت پیدا کرد، نوبخت بود .

۱- نضد الإیضاح: ص ۳۴۲، فهرست نجاشی : ص ۲۹۰، منهج المقال : ص ۳۴۷ (بابی کبریاء).

مورّخین نوشته اند در مشرق ناحیه رصّافه، آنجا که الآن به « شورجه » نامیده می شود، خانه هایی باستانی وجود دارد . که خانه حسین بن روح نوبختی در آنجا بوده و قبر او هم فعلاً در همان جا است . أبو سهل بن نوبخت در کار نجوم به جای پدر نشست، و او و فرزندانش شهرت بسزائی در علم نجوم پیدا کردند و اصول و فصول آن علم را به عربی ترجمه کردند، و تنها به این علم اکتفا نکردند، کتب فلاسفه را نیز که در علوم گوناگون نوشته شده بود، از فارسی به عربی ترجمه کردند(۱) و در اکثر علومی که سودمند بود، برتری پیدا کردند، و در شعر و ادب عربی نبوغ داشتند و به جامعه از نظر فرهنگی خدمت کردند، هم در ترجمه و هم در تألیف و إنشاء و تدریس و بحثهای کلامی، همچنان که به دولت عبّاسی از روی اخلاص و حقیقت، در مشورتها و اداره کردن امور مملکت و وزارت خدمت کردند . هم از جهت دینی خوب بودند و هم پس از سالیانی عجمیّت در آنها ذوب شد و نژاد عربی سالمی پیدا کردند، از این رو به مقام بلند و دامنه داری رسیدند و از قرن اوّل تا پنجم هجری این موقعیّت والا امتداد پیدا کرد . و این خاندان در اسلام بنیانی رفیع از عظمت برای خود بنا نهادند، که کمتر از موقعیّت پدرانشان در ایران نبود ؛ اسم آنها در کتب تاریخی همچنان باقی ماند . نوبختیان در دولت عبّاسی، کلید دربهای افلاک را در دست داشتند، ستارگان را رصد می کردند و پیوسته مراقب ستارگان و حرکات آنها بودند .

۱- تاریخ علم الفلک : ص ۱۴۶ ؛ و فهرست، ابن ندیم : ص ۲۴۷ .

آنها خزینه دار خانه های حکمت و جانشینان فلاسفه و زبان آنان و چراغهای روشن و گنجهای علمی و کلید رموز و مشکلات علوم بودنـد . و در عین حـال که در نجوم تخصّـص داشـتند و فلسـفه را تـدریس می کردنـد، به دینِ خود و دسـتورات آن هم پایبنـد بودنـد وبه اسـلام و شـعائر آن ارج می نهادنـد . و دلیـل اخلاص آنها این است که آنان هیـچ گاه دست از مـذهب خود برنداشـتند ، با اینکه زمان آنها زمان فرقه گرائی بود . از زمان منصور به بعد معتقد به اسلام بودند و تنها مذهب جعفری داشتند ، و پیوسـته به همین روش و دین و مذهب وفادار بودند و به اندازه سَـرِ موئی تا آخر کار تمایل و انحراف پیدا نکردند . و علی رغم اختلافاتی که مردم در عقائـد و مـذاهب خود پیـدا کردنـد، آنان هیـچ تغییری در گرایشـهای دینی و مذهبی خود ندادند، همچنـان که آنهـا از نظر سیاسـی نیز همچنـان دولت عبّاسـی را تأییـد می کردنـد و بـا همه تحوّلاـت و نابسامانیهـا و انقلابهـای گوناگونی که در حکومتِ آنها به وجود می آمـد، آنها به روش خود ادامه دادند . آری، این خاندان جلیل پیوسـته به فلسـفه و نجـوم و زعـامت علمی و ریـاست شخصـیّتهایی همچـون أبـو سـهل و ابن روح و ابن کبریـاء شـهرت داشـتند، تـا زیر لوای آنها شخصـیّتی چون حسن بن موسـی که از شاخه های این درخت بود، به وجود آمـد و در مجالس و محافل علمی آنها رشـد پیـدا کرد . و بعید نیست اگر از چنین درختانی چنین ثمراتی حاصل آید »(۱)

۱- مقدّمه کتاب « فرق الشیعه ».

و از اموری که نشانگر تمرکز شیعه در بغداد است ، روایتی است که علّامه شیخ عبداللّه بحرانی رحمه الله در کتاب «عوالم» ازمرحوم صدوق قدس سره در «عیون أخبار الرّضاعلیه السلام» نقل فرموده، که ذیلاً آن را می خوانید . « هنگامی که حضرت رضا علیه السلام به شهادت رسید ، حضرت أبی جعفر (امام جواد علیه السلام) هفت ساله بود، بین مردم در بغداد و در شهرها اختلاف افتاد . ریّان بن الصلت و صفوان بن یحیی و محمّد بن حکیم و عبدالرّحمان بن الحجاج و یونس بن عبدالرّحمان و گروهی از شخصیّتهای شیعه و افراد مورد وثوق از آنها، در خانه عبدالرّحمان بن الحجاج، که در برکه زلزل بود، جمع شدند و از مصیبت (شهادت حضرت رضا علیه السلام) گریه می کردند .

یونس بن عبدالرّحمان به آنان گفت : گریه را رها کنید ، تا بدانیم بالاخره امرِ امامت به عهده چه کسی است ؟ و برای حلّ مسائل به چه کسی باید مراجعه کنیم ؟ تا این طفل (حضرت جواد علیه السلام) بزرگ شود . ریّان بن الصلت بلند شد و دست خود را به گلوی او گذاشت و پیوسته به او سیلی می زد و به او می گفت : تو تظاهر به ایمان می کنی و در باطن شکّ و شرک داری، اگر کار امامت از جانب خدا است، اگر این فرزند یک روزه هم باشد، همانند یک پیرمرد عالم و بالاتر از او خواهد بود . و اگر از طرف خدا نباشد، اگر هزار سال هم عمر کند، او یکی از مردم عادّی خواهد بود، و این مطلبی است که باید در آن بیندیشی . همگان به او رو آوردند و او را سرزنش و توبیخ کردند . و آن زمان مصادف با ایّام حجّ بود ، و از فقهاء بغداد و شهرها و دانشمندانشان

هشتاد نفر در آنجا گرد آمده بودند، همه به قصد حجّ حرکت کردند، و همه به مدینه آمدند تا حضرت جواد علیه السلام را ملاقات کنند . وقتی به مدینه رسیدند ، همه به درِ خانه امام صادق علیه السلام آمدند ، چون منزل امام صادق علیه السلام خالی بود، همه وارد شدند و بر فرش بزرگی نشستند . عبداللّٰه بن موسی بر آنها وارد شد و در صدر مجلس نشست، و یک نفر صدا زد : این پسر پیغمبر است، هرکس سؤالی دارد بپرسد . از عبداللّٰه سؤالاتی شد که جوابهای لازم را نداد و شیعیان به حیرت افتاده، غصّه دار شدند و فقهاء مضطرب گشتند و بلند شدند و تصمیم به بازگشت گرفتند و پیش خود گفتند : اگر حضرت جواد علیه السلام بود، جوابهای کامل به ما می داد، و این مطالب و جوابهای نامناسب و غیر لازم را نمی داد . ناگهان دری به روی آنها گشوده شد و « موفّق »(۱) وارد شد . و گفت : این امام جواد است ! همه بلند شدند ایستادند و از او استقبال و بر او سلام کردند . حضرت جواد علیه السلام وارد شد، در حالی که دو پیراهن بر تن داشت و عمامه و دو گیسو داشت و نعلین به پا داشت و نشست . همه از سخن گفتن خودداری کردند . آن کس که قبلاً مسائل را از عبداللّٰه پرسیده بود، از امام جواد همان مسائل را سؤال کرد . و حضرت حقّ را به او جواب داد .

۱- نام خادم حضرت جواد علیه السلام می باشد .

همه خوشحال شدند و در حقّ او دعا کردند و لب به مدح او گشودند . و گفتند : عموی شما عبداللَّه چنین و چنان جواب داد ! حضرت فرمودند : لا إله إلّا اللَّه، ای عمو این مطلب مهمّی است نزد خدا که تو فردا در محضر عدل خدا بایستی و خداوند به تو بفرمایـد : چرا چیزی را که نمی دانستی برای بندگان من به آن فتوی دادی وحال آنکه دربین امّت از تو عالم تر هم بود ؟! » (۱)

امّا جواب از اشکال سوّم از جهت متن و مضمون

بند ج – « أوجبت فی سنّتی هذه »

احکـام الهی بر دو گونه است، بعضـی از آنها احکام مطلقه است . مثل : وجوب صـلاه، و پاره ای از آنها مبتنی بر مشیّت افراد است . مثلاًـ : در مورد نـذر اموری که متعلّق نـذر است ، ممکن است – فی حـدّ نفسه – واجب نباشـد ، ولی انسان می توانـد با مشیّت و دل خواه خود نـذر کنـد و این امر راجح را بر خود واجب کند و بگوید : « للَّه علیّ ... »(۲) همانطور که می تواند در بعضی موارد چیز مباحی را بر خود حرام کند .

۱- عوالم : ج ۲۳ ، ص ۵۴۹ ، حدیث ۳ .
۲- مسالک الأفهام : ج ۳ ، ص ۱۴۷ ؛ مجمع البیان : ج ۱ ، ص ۳۸۳ ؛ تبیان : ج ۲ ، ص ۳۴۹ ؛ و در مفردات راغب (ص ۴۸۷، کتاب النون) آمـده : « نـذر : النَّذر أن توجب علی نفسک ما لیس بواجب لحـدوث أمر»؛ ودر کتاب المغنی والشّرح الکبیر (ج ۱۱ ص ۳۳۱) شرح المغنی ابن قدامه آمده : « (مسئله) : و هو أن یلزم نفسه للَّه تعالی شیئا فیقول : للَّه علیّ أن أفعل کذا » .

چنانچه پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله بعضی زنان را بر خود حرام کرده بود . و بدین جهت، خداوند از روی عتاب، به وی خطاب کرده و می فرماید : « یَآ أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ » (۱). در اینجا خداوند با قطع نظر از مشیّت پیغمبر، زنان پیغمبر را بر او حلال کرده بود و پیغمبر مجاز بوده با مشیّت خود آن را بر خود حرام کند . و او نیز حرام کرد . ولی خداوند او را بر آن مشیّت، مورد عتاب قرار داده، نه به عنوان جعل یک قانون، در قبال قوانین حق تعالی . یا در مورد حقوق : کسی که بر دیگری حقّی دارد، می تواند از آن حقّ صرف نظر کند و می تواند بدهکار را ملزم به پرداخت نماید . مثلاً : مردی در عقد ازدواج برای همسر خود مهریه قرار داده، آن زن می تواند از مهر خود صرف نظر کند و می تواند مهریه را مطالبه کند و شوهر را ملزم به پرداخت نماید . و چون در این گونه موارد، حکم خدا بر مبنای مشیّت افراد تغییر می یابد و ملاک حلّیت و حرمت یا وجوب و عدم وجوب مشیّت انسانها است ، این گونه احکام را هم می توان به خداوند نسبت داد، هم به انسانها . مثلاً : در مورد نذر هم می توان گفت : خداوند متعلّق نذر را پس از نذر بر انسانها واجب می کند . و نیز می توان گفت : انسانها بر خود متعلّق نذر را به وسیله نذر واجب کرده اند .

۱- تحریم / آیه ۱ .

امّا در مورد بحث خمس : خمس حقّی است که خداوند برای ائمّه علیهم السلام و سادات قرار داده است . و آنان نیز حقّ دارند، حقّ خود را مطالبه کنند و افراد را ملزم کنند که حقّ آنان را بپردازند . یعنی بر آنها واجب کنند که خمس مال خود را بپردازند . همچنان که با تعیین وکلاء در بلاد، برای گرفتن اخماس – عملاً – حقّ خود را مطالبه می کردند . و همچنین حقّ دارند از حقّ خود صرف نظر کنند و مردم را از پرداخت آن معاف دارند . و به اصطلاح، خمس را تحلیل نمایند . چنانچه در روایات عدیده ای که در صفحات آینده ملاحظه خواهید نمود ، ائمّه علیهم السلام در بعضی از سالها، شیعه را به خاطر وجود شرایط خاصّی، معاف یا در بعضی موارد مثل (متاجر و مناکح و مساکن) با توجّه به شرایط خاصّی خمس را برای شیعه تحلیل کرده اند . و تحلیل، چنانچه بعداً گفته خواهد شد، یک امر کلّی نیست بلکه در هر زمان بستگی به حکم امامِ آن عصر دارد که از طرف خود إصاله و از طرف سادات ولایه، – در بعضی سالها – یا در پاره ای از موارد تحلیل نماید . پس اگر در روایت علیّ بن مهزیار، امام علیه السلام می فرماید « أوجبت فی سنّتی هذه »، این وجوب جعل یک قانون نیست تا گفته شود هیچ کس را حقّ وضع حکم و تعیین

ص: ۴۱۳

قانون پس از انقطاع وحی نیست . و هرگز امام علیه السلام چنین کاری نمی کند تا گفته شود امام چه حقّی دارد که واجب کند و حرام کند یا مباح . بلکه مطالبه یک حقّ است که چون سال آخر عمر آن بزرگوار بوده، فقط نسبت به همان سال، تصمیم گیری کرده اند .

امّا جواب از اشکال سوّم از جهت متن و مضمون

بند د – ه – و – ز – ح –

از بیانات گذشته معلوم شد که در غیر نقدینه (طلا و نقره)، در موارد دیگر نیز خمس واجب است . وحضرت علیه السلام تحت عنوان «غنائم و فوائد»، حکم وجوب خمس در آن موارد را ذکر فرموده اند . و معلوم شد که حضرت علیه السلام – تخفیفاً – خمسِ لوازم زندگی و مایحتاج مردم که در دست آنها بود و با پول غیر مخمّس خریداری کرده بودند را تحلیل نموده اند . زیرا در خودِ روایت فرمودند : « و إن موالیّ ... قصّروا فیما یجب علیهم ». و معلوم شد این تحلیل، تنها مربوط به همان سال بوده و جمله « لم اوجب » تنها مربوط به همان سال است . و نیز معلوم شد که منّت بر شیعه، بدین جهت است که آنها را از گرفتار شدن به تصرّفات غیر مشروع، نجات دادند .

و امّا جواب از اشکال سوّم از جهت متن و مضمون

بند ط –

در این مورد از امام هادی علیه السلام، فرزند حضرت جواد علیه السلام، سؤالی شد نسبت به ۱۱۲ (نصف سدس) که پدرشان در آخرین سال عمر خود تعیین فرموده بودند : « علی بن مهزیار قال : کتب إلیه [أی إلی الهادی علیه السلام] إبراهیم بن محمّد الهمدانی : أقرأنی علیّ، کتاب أبیک فیما أوجبه علی أصحاب الضیاع . أنّه أوجب علیهم نصف السدس بعد المؤنه . و أنّه لیس علی من لم تقم ضیعته بمؤنته نصف السدس، و لا غیر ذلک . فأختلف – من قبلنا – فی ذلک . فقالوا: یجب علی الضیاع، الخمس بعد المؤنه، مؤنه الضیعه و خراجها، لامؤنه الرجل و عیاله ؟ فکتب – و قرأه علی بن مهزیار – : علیه الخمس بعد مؤنته و مؤنه عیاله و بعد خراج السلطان » (۱). و صاحب « وسائل » در ذیل حدیث می فرماید : « أقول : وجه إیجابه نصف السدس إباحته الباقی للشیعه، لإنحصار الحقّ فیه کما یأتی» (۲). ترجمه حدیث : ابراهیم بن محمّد الهمدانی به امام هادی علیه السلام نوشت : که از

۱– تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۲۳ ، حدیث ۱۱ .

۲– وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۴۹ ، حدیث ۴ .

روی نامه پدر شما برای من خواندند در مورد آنچه آن حضرت واجب کرده بود بر صاحبان سرمایه . که آن حضرت ۱۱۲ (نصف سدس) را بر آنها بعد از مؤنه واجب کرده و فرموده بود که : کسانی که سرمایه آنها کفاف هزینه های زندگی آنها را نمی دهد، چیزی بر آنها نیست، نه نصف سدس و نه غیر آن . و کسانی اختلاف کرده و گفته اند که : مراد از مؤنه – که پس از کسر آن خمس واجب می شود – مؤنه خود سرمایه است نه مؤنه زندگی شخص و زن و بچّه اش . حضرت هادی علیه السلام نوشتند – و علیّ بن مهزیار بر وی خواند – که : خمس پس از کسر مؤنه سرمایه و مؤنه خود و زن و بچّه صاحب مال و مالیات سلطان است . این حدیث نشانگر آن است که این قسمت مربوط به خمس است و ۱۱۲ (نصف السدس) را حضرت جواد علیه السلام بابت خمس تعیین کرده بودند و بقیّه را إباحه نموده بودند . و این مختصّ به زمان خود آن حضرت بوده و الّا باید بعد از کسر هزینه ها به مقدار خمس پرداخت شود .

ادامه احادیث وجوب خمس در ارباح مکاسب

حدیث پنجم

حدیثی است که شیخ طوسی در « تهذیب » نقل کرده است : « محمّد بن الحسن بإسناده عن محمّد بن علی بن محبوب، عن محمّد بن الحسین،

عن عبـدالله بن القـاسم الحضـرمی ، عن عبـدالله بن سـنان قال : قال أبو عبـدالله علیه السـلام : علی کلّ أمری ء غَنِم أو اکتسب، الخمس ممّا أصاب لفاطمه علیها السـلام، و لمن یلی أمرها من بعـدها من ذرّیتها الحجج علی الناس، فذاک لهم خاصه یضـعونه حیث شاؤوا، و حرّم علیهم الصدقه، حتّی الخیّاط یخیط قمیصاً بخمسه دوانیق فلنا منه دانق إلّا من أحللناه من شیعتنا لتطیب لهم به الولاده . إنّه لیس من شی ء عندالله یوم القیامه أعظم من الزنا . إنّه لیقوم صاحب الخمس فیقول : یا ربّ، سل هؤلاء بما أبیحوا ؟ » (۱). ترجمه : عبدالله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود : خمس بر عهده هر کسی است که غنیمتی به دست آورد یـا کسبی انجام دهـد از نوع اموالی که به فاطمه علیها السـلام می رسـد، و به کسانی که متصـدّی امر فـاطمه علیهـا السـلام باشـند از فرزنـدانش که حجّتهـای خداینـد بر مردم . این خمس خاصّ ایشان است، هر کجا خواسـتند می توانند مصرف کنند، زیرا صدقه بر آنها حرام شده است، حتّی اگر نخی باشد که بخواهند پیراهن (لباسی) را با آن بدوزند که معادل پنـج دانگ باشـد، یک دانگ از آن از ما است جز کسانی که از بین شـیعیانمان بر آنها حلال کرده باشـیم تا حلال زاده باشـند . البته هیچ چیز در قیامت نزد خداوند بزرگتر از زنا نیست . روز قیامت صاحب خمس برخاسته و می گوید : پروردگارا، از ایشان بپرس به چه علّت و جهت آن را مباح کردند ؟

ص: ۴۱۷

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۵۱، حدیث ۸ ؛ و تهذیب الأحکام : ج ۴، ص ۱۲۲، حدیث ۵ .

این حـدیث گرچه از نظر سـند به اتّفاق همه فقهاء ضـعیف و غیر قابل اسـتناد است به خاطر عبـداللّه بن القاسم الحضـرمی، ولی سنـد آن قابل جبران است . و از نظر دلالت، نقطه ضـعفی نـدارد . و مطالب ذیل از آن به دست می آیـد : ۱ - در هر غنیمت و فائـده و درآمدی، خمس بر هرکس لازم است ؛ أعمّ از غنائم جنگی و غیره (علی کلّ أمری ء ... الخمس). ۲ - از همه اموال لازم نیست، بلکه از امـوالی که خمس آن به فـاطمه و ائمّه می رسـد(۱) (ممّا أصاب لفاطمه علیها السـلام). ۳ - فاطمه علیها السـلام مصداق واقعی ذی القربی است که در آیه خمس مطرح شده وپس از فاطمه ورثه فاطمه هستند (ممّا أصاب لفاطمه) . و لذا وقتی در این حدیث امام صادق علیه السـلام می خواهند نوع اموالی را که متعلّق خمس است، مشخّص کنند، با ذکر یک مورد از موارد مصـرف خمس (ذی القربی)، آن اموال را معیّن می نمایند، چون دیگر موارد مصـرف، مانند ابن سبیل و یتامی و مسـاکین، که هم مورد مصـرف زکـات هسـتند (غیر ساداتشـان) ، هم مورد مصـرف خمس (سادات آنها) . لـذا فقط ذوی القربی را ذکر کرده است . چون ذوی القربی از زکات سهمی ندارند .

۱- در مورد اینکه امر فاطمه علیها السلام چیست، در «فصل هفتم» از همین کتاب (ج ۱، ص ۱۴۳)، سخن گفته ایم .

۴ - اختیـار تقسـیم آن با ائمّه علیهم السـلام است (یضـعونه حیث شاؤوا)؛ ونسـبت این حقّ به آنها نه بـدین جهت است که آنها فقط مورد مصرف خمس می باشند، و دیگران حقّی ندارند . و ما در « فصل نهم » از همین کتاب(۱)، ضمن توضیح اینکه چرا خمس را به «خمس اللّه» تعبیر کرده، ذکر کردیم . ۵ - چون اهل بیت علیهم السـلام از صدقه محرومند، به جای آن خمس به آنها داده می شود (إذ حرّم علیهم الصدقه). ۶ - به کمترین چیزها هم خمس تعلّق می گیرد (حتّی الخیّاط یخیط قمیصاً بخمسه دوانیق فلنـا منه دانق). ۷ - خمسِ بعضـی از چیزهـا را برای شـیعیانشان حلاـل کرده انـد . از جمله : خمس کنیزانی را که جزء غنـائم جنگی می باشـند . که غنـائم جنگی یکی از اموری است که به آنهـا خمس تعلّق می گیرد . که اگر خمسِ آن را حلال نمی کردند ، سـبب می شد افرادی که می خواسـتند از آنها استفاده کنند ، غاصبانه در آنها تصرّف کنند و مبتلا به زنا بشوند (و مبغوض ترین اعمال نزد خدا در قیامت زنا است) . در نتیجه اگر از آن کنیزان فرزندی به وجود می آمد، زنا زاده بود . برای پیشـگیری از زنا و حرام زادگی، خمس کنیزان را بر شیعیان خودشان حلال کردند تا از زنا و زنا زادگی پیشگیری شود . که ما بعداً به تفصیل در اخبارِ تحلیل از آن سخن خواهیم گفت .

۱- همین کتاب : ج ۱ ، ص ۱۵۴ .

۸ – خمس حقّی است که صاحبان آن در قیامت در محضر عدل پروردگار از کسانی که آن را برای خود حلال کردند، باز خواست می کنند : (إنّه لیقوم صاحب الخمس).

نتیجه گیری

پس از تحقیق کافی در روایات پنجگانه معلوم شد روایات اکثراً از نظر سند ودلالت بی اشکال و مطابق با آیه کریمه خمس است . و ائمّه علیهم السلام در زمان حضور عهده دار دریافت و تقسیم آن هستند . و آنچه در زمان ما معمول و جاری است، مستند به کتاب و روایات معتبره است . و تحلیل – چنانچه بعداً خواهیم گفت – محدود به موارد خاصّه است . و کسانی که فقهاءِ بزرگ شیعه را متّهم می کنند و معتقدند آنها بدون هیچ سند ومدرک اقدام به دریافت خمس می کنند، کأنّه مصداق أتم و أکمل این آیه شریفه اند : « وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُّبِينًا » (۱) نگاهی عمیق به وضع موجودِ دشمنان روحانیّت شیعه، مصادیق این آیه شریفه را به روشن ترین صورت در جامعه می توانیم شناسائی کنیم .

حدیث ششم

« محمّد بن الحسن بإسناده عن سعد بن عبداللّه، عن أبی جعفر، عن علی بن مهزیار،

ص: ۴۲۰

۱– نساء / آیه ۱۱۲ .

عن محمّد بن الحسن الأشعری قال : کتب بعض أصحابنا إلی أبی جعفر الثانی علیه السلام أخبرنی عن الخمس، أعلی جمیع ما یستفید الرجل من قلیل و کثیر من جمیع الضروب و علی الصناع ؟ و کیف ذلک ؟ فکتب علیه السلام بخطّه : الخمس بعد المؤونه » (۱). ترجمه : مرحوم شیخ طوسی در « تهذیب » (۲) و نیز در «استبصار» (۳)، از سعد بن عبداللَّه، از أبی جعفر، از علیّ بن مهزیار از محمّد بن الحسن الأشعری روایت می کند که او گفت : بعضی از یاران ما به حضرت امام محمّد تقی علیه السلام نوشت که مرا خبر ده از خمس، که آیا بر جمیع آنچه شخص استفاده می کند از کم و زیاد و از هر نوع که باشد و بر صنعت گران (بر هر متاعی) لازم است ؟ و کیفیّت آن چگونه است ؟ و امام علیه السلام - به خطّ خود - نوشت که : خمس پس از مؤنه است . در مورد سعد بن عبداللَّه، مرحوم آیه اللَّه خوئی قدس سره می نویسد : « فإنّ سعد بن عبداللَّه ممن لا کلام و لا إشکال فی وثاقته » (۴). ترجمه : سعد بن عبداللَّه از کسانی است که هیچ حرفی و اشکالی در وثاقت او نیست .

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶، ص ۳۴۸، حدیث ۱ .

۲- تهذیب الأحکام : ج ۴، ص ۱۲۳، حدیث ۹ .

۳- استبصار : ج ۲، ص ۵۵، حدیث ۳ .

۴- معجم رجال الحدیث : ج ۹، ص ۸۰ .

و مراد از أبی جعفر، که سعد بن عبداللّٰه بسیار از او نقل می کند، احمد بن محمّد بن عیسی است، که ثقه است (۱). و علیّ بن مهزیار نیز مستغنی از توثیق است . و امّا محمّد بن الحسن الأشعری همان محمّد بن الحسن بن أبی خالد الأشعری القمی است (۲) ولی وثاقت و یا حسن او ثابت نشده (۳)، پس او مجهول الحال است نه مجهول الشخص . به هر جهت، حدیث از نظر سند اعتبار ندارد . توضیحاً : محمّد بن الحسن از « بعض أصحابنا » روایت نکرده تا گفته شود روایت مرسله است، او حکایت کرده است . امّا از نظر دلالت، مرحوم علّامه مجلسی قدس سره می فرماید : « والسّکوت عن أصل السّؤال کأنّه للتّقیه » (۴) ترجمه : در روایت جواب مسائل گفته نشده و شاید به جهت تقیّه بوده است .

حدیث هفتم

« محمّد بن یعقوب، عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن الحسین بن

۱- هدایه المحدّثین : ص ۲۷۵ .

۲- معجم رجال الحدیث : ج ۱۶ ، ص ۲۱۳ .

۳- معجم رجال الحدیث : ج ۱۶ ، ص ۲۱۷ .

۴- ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار : ج ۶ ، ص ۳۴۳ .

عثمان، عن سـماعه قال : سألت أبا الحسن علیه السلام عن الخمس ؟ فقال : فی کلّ ما أفاد الناس من قلیل أو کثیر » (۱) ترجمه : مرحوم کلینی از علیّ بن ابراهیم، از پـدرش (ابراهیم بن هـاشم)، از ابن ابی عمیر ، از حسـین بن عثمان از سـماعه نقل می کند که گفت : از موسی بن جعفر علیهما السلام (أبی الحسن) پرسیدم از خمس ؟ فرمود: خمس در هر فائده ای است که مردم به دست می آورند، کم باشد یا زیاد . در مورد وثاقت علیّ بن ابراهیم و ابن ابی عمیر و حسـین بن عثمان، که در سند این حدیث ذکر شده اند، جای هیچ بحث و تردیدی نیست . و امّا در مورد ابراهیم بن هاشم و سـماعه لازم است اجمالاً توضیح داده شود . امّا ابراهیم بن هاشم ؛ مرحوم آیه اللّه خوئی قـدس سـره می فرماید : « أقول : لا ینبغی الشک فی وثاقه ابراهیم بن هاشم . و یدلّ علی ذلک عده امور : ... » (۲). ترجمه : شایسـته نیست شـکّ کردن در وثاقت ابراهیم بن هاشم . و اموری بر این مطلب دلالت دارد ... . سپس چهار دلیل برای اثبات وثاقت وی ذکر می کند . طالبین مراجعه نمایند .

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۵۰ ، حدیث ۶ ؛ و اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۴۵ ، حدیث ۱۱ .

۲- معجم رجال الحدیث : ج ۱ ، ص ۲۹۱ .

و امّا سماعه ؛ نجاشی در مورد سماعه می فرماید : « سَماعه بن مِهْران بن عبدالرّحمن الحضرمیّ، مولی عبد بن وائل بن حجر الحضرمیّ، یکنّی : أبا ناشِرَه . و قیل : أبا محمّد . کان یتّجر فی القزّ و یخرج به إلی حَرّان . ونزل [من] الکوفه فی کِنْده، روی عن أبی عبداللَّه و أبی الحسن علیهما السلام. و مات بالمدینه، ثقه ثقه » (۱). ترجمه : سماعه بن مهران بن عبدالرّحمن الحضرمی، آزاد شده عبد بن وائل بن حجر الحضرمی بود، و کنیه اش أبا ناشره بود، و گفته شده که کنیه اش أبا محمّد بوده؛ و شغلش تجارت ابریشم بود و آن را به حرّان می برد ، و در کوفه در قبیله کنده وارد شد، و از امام صادق و امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کرده، و در مدینه از دنیا رفت، کاملاً ثقه و مورد اعتماد بود؛ (و دو بار او را توثیق می کند). خلاصه آنکه اگر در واقفی بودن او تردید باشد، در وثاقت او تردیدی نیست. مرحوم مامقانی در « تنقیح المقال » (۲)اثبات می کند که او واقفی نبوده ؛ ولی به فرض که واقفی باشد، قطعاً موثّق است . و لذا دأب فقهاء بر این است که هر کجا روایتی مستند به سماعه باشد و نقطه ضعفی در دیگر رجال سند نباشد، آن روایت را موثّقه می خوانند و به آن استناد می کنند ؛ همچنان که همگان این روایت را به عنوان موثّقه ذکر می کنند .

۱- رجال نجاشی : ص ۱۳۸ .

۲- تنقیح المقال : ج ۲ ، ص ۶۷ .

قابل ذکر است که بعضی بهانه جویان ضمن اینکه او را واقفی می دانند، وفات او را قبل از وفات امام صادق علیه السلام ذکر کرده اند . وقائلند که بدین جهت او نمی تواند از حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام نقل حدیث کرده باشد . درصورتی که واقفیّه اصطلاحاً به کسانی گفته می شود که پس از امام صادق علیه السلام، امام کاظم علیه السلام را درک کرده باشند و امامت ایشان را نپذیرفته باشند .

و امّا از جهت متن : از جواب امام علیه السلام استفاده می شود که مقصود او سؤال از این بوده که خمس به چه چیزهایی تعلّق می گیرد و آیا حدّ نصابی دارد یا نه ؟ حضرت به هر دو سؤال پاسخ داده، فرموده اند : ۱ - به هر فائده ای که مردم به دست می آورند، خمس تعلّق می گیرد . ۲ - حدّ نصاب هم ندارد، کم باشد یا زیاد خمس دارد . به هر حال هیچ ابهامی در دلالت این حدیث وجود ندارد

حدیث هشتم

« و عن عدّه من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن عیسی ، عن یزید قال : کتبت : - جعلت لک الفداء - تعلّمنی ما الفائده و ما حدّها ؟

رأیک - أبقاک اللّه - أن تمنّ علی ببیان ذلک لکی لاأکون مقیماً علی حرام لا صلاه لی و لا صوم .

فکتب : الفائده ممّا یفید إلیک فی تجاره من ربحها، و حرث بعد الغرام، أو جائزه »(۱). ترجمه : مرحوم کلینی از عدّه ای از اصحاب، از احمد بن محمّد بن عیسی از یزید نقل کرده که وی گفت : نوشتم : فدایت شوم، به من بیاموز که فائده چیست و حدّ آن چقدر است ؟ - خدا تو را باقی بدارد - رأی خود را برای من بگو وبه بیان آن بر من منّت بگذار تا من بر امر حرام ایستادگی نکنم و نه برای من نماز ونه روزه ای باشد . نوشتند : فائده سودی است که از تجارت به تو می رسد و زراعت پس از پرداخت هزینه ها یا جایزه . سند حدیث ؛ هر کجا مرحوم کلینی می فرماید : « عدّه من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عیسی » ، منظور او از آن عدّه : « محمّد بن یحیی العطّار ، و علی بن موسی الکمیدانی ، و داود بن کوره و أحمد بن ادریس و علی بن ابراهیم بن هاشم » ؛ می باشد (۲). و امّا احمد بن محمّد بن عیسی بن یزید ؛ در کتاب « معجم رجال الحدیث » آمده : « أقول : فی بعض النسخ «أحمد بن محمّد بن عیسی عن یزید» و لا یبعد صحه تلک النسخه . و أحمد بن محمّد بن عیسی هو الأشعری المتقدّم »(۳).

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶، ص ۳۵۰ ، حدیث ۷؛ و اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۴۵ ، حدیث ۱۲ .

۲- وافی : ج ۱ ، ص ۳۳ ، المقدمه الثالثه .

۳- معجم رجال الحدیث : ج ۳، ص ۱۱۱ .

ترجمه : در بعضی از نسخه ها به جای « ... بن یزید »، « ... عن یزید » آمده، و بعید نیست همین نسخه صحیح باشد(۱). و مراد از « احمد بن محمّد بن عیسی » همان احمد بن محمّد بن عیسی الاشعری است . که محمّد علی اردبیلی درباره او می نویسد : « شیخ القمّیین و وجههم و فقیههم » (۲). و مراد از یزید، یزید بن اسحاق است . زیرا در شرح حال یزید بن اسحاق می فرماید : « روی عنه أحمد بن محمّد بن عیسی » (۳) و در شرح حال احمد بن محمّد بن عیسی الاشعری، ضمن افرادی که احمد بن محمّد بن عیسی از آنها نقل حدیث می کند، یزید بن اسحاق را نیز نام می برد(۴). و مکتوب الیه که از او سؤال شده، قطعاً یکی از ائمّه علیهم السلام می باشد . زیرا معمولاً کلمه « جعلت فداک » به آنها خطاب بوده، منتهی به خاطر تقیّه، از امام علیه السلام نامی برده نشده . ضمناً کلمه « فائده » چون در فقه در موردی به جز خمس استعمال ندارد،

۱- و در حدائق الناضره (ج ۱۲ ، ص ۳۵۰) همین نسخه را نقل کرده است .

۲- جامع الرواه : ج ۱ ، ص ۶۹ .

۳- جامع الرواه : ج ۲ ، ص ۱۰۶ .

۴- جامع الرواه : ج ۲ ، ص ۳۰۲ .

مشخّص است از سؤال، که مربوط به خمس است . و در زمان حضور ائمّه علیهم السلام قیمومت خمس با آنها بوده و باید مقدار و متعلّق خمس را آنها تعیین کنند . سائل از فائده و حدّ آن سؤال کرده، چون در بعضی از سالها در مقدار و در بعضی موارد تخفیف می داده اند، همچنان که در ضمن روایت چهارم گفته شد ، و بعداً نیز در بیان اخبار تحلیل خواهیم گفت - إن شاء اللّٰه - .

حدیث نهم

« و بإسناده عن الریّان بن الصلت قال : کتبت إلی أبی محمّد علیه السلام : ما الذی یجب علیّ - یا مولای - فی غلّه رحی أرض فی قطیعه لی، و فی ثمن سمک و بردی و قصب أبیعه من أجمه هذه القطیعه ؟ فکتب : یجب علیک فیه الخمس - إن شاء اللّٰه تعالی » (۱)حدیثی است که شیخ طوسی رحمه الله از ریّان بن صلت نقل کرده که او گفته : من به حضرت ابی محمّد علیه السلام (امام حسن عسکری) نامه نوشتم : ای مولای من، چه چیز بر من واجب است در غلّه آسیایی که در زمین تیولی(۲) من است، و در قیمت ماهی و بردِی (که به ضمّ باء خرمای بسیار خوب را می گویند و به فتح باء نام گیاهی است که در فارسی آن را پیزُر یا لوخ می گویند)، و در نی هائی که من از

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶، ص ۳۵۱، حدیث ۹ ؛ وتهذیب الأحکام : ج ۴، ص ۱۳۹، حدیث ۱۶.

۲- تیول : ترجمه « قطیعه » است ؛ و در قاموس (ص ۶۱۱)، قطیعه را چنین معنا می کند : « قطیعه محلّه هایی است در بغداد که منصور آنها را به شخصیّتهای دولتی خود داد تا آنها را آباد کنند و در آنجا سکونت کنند ».

نیستانهای آن زمین به فروش می رسانم ؟ حضرت در جواب نوشت : در آنچه ذکر کرده ای، خمس بر تو واجب می شود . سند این حدیث از طریق شیخ طوسی به ریّان بن الصّلت می رسد . و شیخ در کتاب « فهرست » می فرماید : « الریّان بن الصّلت، له کتاب، أخبرنا به الشیخ المفید [أبو عبداللّه محمّد بن محمّد بن النعمان]، و الحسین بن عبیداللّه، عن محمّد بن علیّ بن الحسین عن أبیه، و حمزه بن محمّد، و محمّد بن علی، عن علیّ بن إبراهیم عن أبیه، عن الریّان بن الصّلت » (۱). سند خود را به ریّان به دو طریق ذکر نموده است . بنابراین، حدیث مسند است نه مرسل . و طریق او به ریّان، از طرق معتبره است . و امّا ریّان بن الصّلت ؛ در مورد او گفته اند : « أبو علیّ الریّان الصّلت، البغدادی، الأشعری، القمی خراسانی الأصل . کان ثقه، صدوقا أدرک الرّضا و الجواد و الهادی علیهم السلام » (۲). و مکاتبه ای که شده، نشان می دهد او حضوراً حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

۱- فهرست : ص ۷۱ ، باب الراء ، شماره ۲۸۵ .

۲- رجال نجاشی : ص ۱۱۸ ؛ فهرست شیخ طوسی : ص ۷۱ ؛ رجال الطوسی : ص ۳۷۶ و ۴۱۵ ؛ رجال البرقی : ص ۵۴ - ۵۹ ؛ رجال ابن داود : ص ۹۵، باب الراء المهمله، شماره ۶۲۳ ؛ خلاصه الأقوال علّامه حلّی : ص ۷۰ ؛ معالم العلماء : ص ۵۰ ؛ نقد الرجال : ص ۱۳۵ ؛ جامع الرواه : ج ۱، ص ۳۲۳؛ تنقیح المقال: ج ۱، ص ۴۳۱؛ معجم رجال الحدیث: ج ۸، ص ۲۱۷؛ و مجمع الرجال : ج ۳، ص ۲۱ .

را درک نکرده و الّا نیاز به مکاتبه نبود . و امّا دلالت این روایت ؛ سؤال از غلّه و قیمت اجناسی است که به فروش رسانده، از قبیل ماهی و بردِی و نی . و حضرت علیه السلام در جواب نوشته اند : در همه آنها خمس واجب است . و هیچ نوع ابهامی در دلالت این حدیث وجود ندارد .

دهمین و آخرین حدیث

« محمّد بن إدريس فى آخر « السرائر » (۱) نقلاً من كتاب محمّد ابن على بن محبوب : عن أحمد بن هلال، عن ابن أبى عمير، عن أبان بن عثمان، عن أبى بصير، عن أبى عبداللّه عليه السلام قال : كتبت إليه فى الرجل يهدى إليه مولاه و المنقطع إليه هديه تبلغ ألفى درهم أو أقلّ أو أكثر، هل عليه فيها الخمس ؟ فكتب عليه السلام : الخمس فى ذلك . و عن الرجل يكون فى داره البستان فيه الفاكهه يأكله العيال . إنّما يبيع منه الشى ء بمائه درهم أو خمسين درهماً ، هل عليه الخمس ؟ فكتب : أمّا ما أكل فلا ، و أمّا البيع فنعم ، هو كسائر الضياع . أقول : و يأتى ما يدلّ على ذلك » (۲). حديثى است كه محمّد بن ادريس حلّى در «مستطرفات السرائر» از كتاب محمّد

۱- مستطرفات السرائر : ص ۱۰۰ ، حديث ۲۸ .

۲- وسائل الشّيعه : ج ۶ ، ص ۳۵۱ ، حديث ۱۰ .

بن علیّ بن محبوب، از احمد بن هلال، از ابان بن عثمان، از ابی بصـیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که ابو بصیر گفت : من به حضـرت صادق علیه السـلام نامه نوشتم درباره مردی که مولایش و تنها کسی که با او در ارتباط بوده، هدیه ای به او پرداخته، به دو هزار درهم یا کمتر یا بیشتر می رسد، آیا در آن خمس می باشد ؟ امام علیه السلام نوشت : در اینها خمس هسـت . (و سؤال کردم) از مردی کـه در خـانه او بـاغچه ای اسـت کـه در آن میـوه هسـت و زن و بچّـه از آن می خورنـد و مقـداری از آن در حدود صد یا پنجاه درهم به فروش می رسد، آیاخمس برای آن واجب می شود ؟ امام علیه السـلام نوشت : آنچه خورده شده نه، ولی آنچه فروخته شده، آری، آن مقدار هم مانند دیگر مزارع وکارهای سودمند است. بررسی سند : اوّلاً : مرحوم محمّـد بن احمـد بن ادریس حلّی همچون محقّق و سیّد مرتضـی به اخبـار و آحـاد عمـل نمی کرده انـد ، مگر اخبـار محفوف به قرائن قطعیّه. و ابن ادریس، خود، از بیست و یک کتاب از کتب معتبره، کتاب مستطرفات را جمع آوری کرده و در مقدّمه مستطرفات می فرماید : « «باب الزیادات» ممّا انتزعته و استطرفته من کتب المشیخه المصنّفین، و الرواه المحصّلین » (۱). و از جمله آن کتابها نوادر محمّد بن علیّ بن محبوب اشعری جوهری قمی

ص: ۴۳۱

۱- فی مقدّمه المستطرفات : ص ۱ ؛ من نسخه مکتبه آیه اللّه السیّد مصطفی بن الحاج السیّد أحمد بن محمّد رضا الحسینی الخوانساری .

است، که روایتِ مورد بحث هم از آن کتاب نقل شده است . و درباره محمّد بن علیّ بن محبوب گفته شده : « شیخ القمیّین فی زمانه، ثقه، عین، فقیه، صحیح المذهب » (۱) و کتاب نوادر مذکور ، مورد نظر ابن ادریس بوده که به روایات آن استناد کرده است . و امّا احمد بن هلال عبرتائی که در سند این حدیث قرار دارد . مرحوم آیه اللّه خوئی قدس سره پس از بحث مفصّلی در مورد احمد بن هلال می فرماید: « فالمتحصّل : أن الظاهر أن أحمد بن هلال ثقه ، غایه الأمر، أنّه کان فاسد العقیده . و فساد العقیده، لا یضرّ بصحّه روایاته » (۲). ترجمه : نتیجه آنکه : ظاهر این است که احمد بن هلال مورد وثوق است . در نهایت، امر این است که او فاسد العقیده بوده، و فساد عقیده او ضرر به وثاقت او نمی زند . و شاهد این مطلب آن است که بزرگانی از ثقاتِ اصحاب نظیر ابن أبی عمیر وحسن ابن محبوب و یونس ابن عبدالرّحمن و احمد ابن محمّد بن أبی نصر وغیرهم از او نقل حدیث کرده اند . و ابی بصیر در این نامه، در دو مورد سؤال کرده، که هر دو مورد جای سؤال بوده :

۱- رجال نجاشی : ص ۲۴۶ .

۲- معجم رجال الحدیث : ج ۳ ، ص ۱۵۳ .

۱ – آیا هـدیه خمس دارد یا ندارد ؟ ۲ – آیا درآمـد زمینهایی که جزء سـرمایه کسبی نیست، مانند باغچه خانه، آنها هم متعلّق خمس است یا نه ؟ این مسائلی است که هنوز هم پس از هزار سال برای مردم جای سؤال دارد .

نتیجه بحث روایی خمس

پس از این بحث تفصـیلی و مبسوط در روایاتِ دهگانه، معلوم شـد که اخبارِ مربوط به خمس در ارباح مکاسب، اگر همه آنها قابل اسـتناد نباشد، اکثر از روایاتش معتبره است به ضـمیمه روایاتی که در مورد تحلیل وارد شده است . و – إن شاء اللَّه – بعداً آن را ذکر خـواهیم کرد (از قبیـل روایت حکیم مـؤذّن بنی عیسـی). که اگر خمس واجب نبـود، تحلیـل نمی تـوانست معنـا و مفهومی داشـته باشـد . ولی مزدوران تفرقه انـداز، با اسـتفاده از علم رجال گاهی در سـند حـدیث خدشه می کنند و یا احیاناً با برداشـتهای غلط دلالت حدیث را انکار می کنند، گویا قبل از این آقایان نه کسی به علم رجال مراجعه کرده و نه کسی از علم عربیّت اطّلاعاتی داشـته تا دلالت روایات را بفهمد، و در بعضی موارد بزرگواری و جلالت مقام وآگاهی محدّثین قریب العهد به زمـان معصوم را نادیـده گرفته و آنجـا که در مقام اثبات مـدّعای خود هسـتند، چشم بسـته حتّی به اخبار عامّه هم اسـتناد می کنند . و آنجا است که ضعیف ترین سند، همچون گُرزی پُر قدرت، بر سر شیعه مظلوم فرود می آید .

فصل چهاردهم

بخشش خمس توسط اهل بیت به شیعیان

اخبار تحلیل

بررسی احادیثی که دلالت دارد بر اینکه ائمّه علیهم السلام خمس را به شیعیان بخشیده اند . قبل از رسیدگی به این اخبار، لازم است به این مسأله که مرحوم سیّد محمّد کاظم یزدی در « عروه الوثقی » ، در فصل : « فی قسمه الخمس و مستحقّه » ذکر کرده اند، توجّه شود . « مسأله ۱۹ : إذا انتقل إلی الشخص مال فیه الخمس ممّن لا یعتقد وجوبه کالکافر ونحوه لم یجب علیه إخراجه . فإنّهم علیهم السلام أباحوا لشیعتهم ذلک، سواء کان من ربح تجاره أو غیرها، و سواء کان من المناکح و المساکن و المتاجر أو غیرها » (۱)

ترجمه : اگر مالی که در آن خمس هست، از شخصی که معتقد به وجوب خمس نیست، مثل کافر و مانند آن، به شخصی منتقل شد، بر آن شخص (گیرنده) خارج

۱- العروه الوثقی و تکملتها : ج ۲ ، ص ۴۰۷ ، فصل ۲ .

کردن خمس آن مال لازم نیست ؛ زیرا ائمّه علیهم السلام آن را برای شیعیان خود مباح کرده اند . چه آن مال از سود تجارتی به دست آمده باشد، چه از راههای دیگر و چه از مناکح باشد یا مساکن یا متاجر یا غیر اینها . مرحوم آیه اللَّه حکیم در « مستمسک » (۱)، مناکح و مساکن و متاجر را توضیح داده اند : مناکح : بعضی همچون صاحب مسالک گفته اند : مراد از مناکح کنیزانی هستند که از دارالحرب به اسارت گرفته می شوند که اگر بدون اذن امام گرفته شده باشند، همه آنها مال امامند و اگر با اذن امام گرفته شده باشند، مقداری از هر کنیز مال امام است. و بعضی گفته اند : مراد از مناکح، مهریه های زنانی است که مهریه آنها از مالی پرداخت شده که در آنها خمس بوده و خمس آن را نداده اند . امّا مساکن : بعضی قائلند که : مراد زمینهایی است که از کفّار به غنیمت گرفته شده ؛ و بعضی بر این عقیده اند که : مراد زمینهایی است که مختصّ به امام است، مانند سر کوهها و زمینهای انفال . وعدّه ای دیگر گفته اند : مراد زمینهایی است که از ارباح مکاسب خریداری شده، که خمس آن را نداده اند . و قول چهارم آن است که : مراد زمینهایی است که از مالی خریداری شده که

۱- مستمسک العروه : ج ۹، ص ۵۹۱ .

خمس آن داده نشـده، أعمّ از اربـاح یـا غیر اربـاح . و امّـا متاجر : بعضـی گفته انـد : مراد آن غنائمی است که از دارالحرب در زمان غیبت گرفته شـده وشخصـی آن غنائم را خریداری می کند، آن اموالِ خریداری شده را متاجر گویند . و گروهی، متاجر را به اموالی تفسیر می کنند که خمس به آنها تعلّق گرفته شده و خمس آن را نپرداخته اند . و گروه سوّمی متاجر را اموالی می دانند که از افرادی خریداری می شود که معتقد به خمس نیسـتند . و چهارمین تفسیر آن است که متاجر خریداری اموالی است که متعلّق به شخصِ امام است، مانند چوبهایی که ازجنگلها قطع می شود ودیگر اموالی که جزء انفال است.

مشـهور از فقهـاء قائلنـد که : پرداخت خمسِ این سه چیز لازم نیست . و تنها حـدیثی که متضـمّن هر سه عنوان است، حـدیثی است که مرحوم نوری قدس سـره نقل فرموده : « سـئل الصّادق علیه السـلام ، فقیل له : یا ابن رسول اللّه صلی الله علیه وآله ، ما حـال شـیعتکم فیمـا خصـکم اللّه به ، إذا غـاب غـائبکم و اسـتتر قـائمکم ؟ فقال علیه السـلام : ما أنصـفناهم إن و اخـذناهم و لا أحببناهم إن عاقبناهم . بل نبیـح لهم المساکن لتصـحّ عبادتهم . و نبیـح لهم المناکح لتطیب ولادتهم . و نبیح لهم المتاجر لیزکوا أموالهم » (۱).

۱- مستدرک الوسائل : ج ۷، ص ۳۰۳، حدیث ۳ .

ترجمه : سؤال شد از امام صادق علیه السلام که : ای پسر رسول اللّه صلی الله علیه وآله ، برنامه شیعیان شما چگونه است نسبت به اموالی که خداوند آنها را به شما اختصاص داده است، آنگاه که آن امامی که از شما باید غائب باشد، در حال غیبت باشد و قائم از شما پنهان باشد ؟ آن حضرت فرمودند : اگر از آنها بگیریم، در حقّ آنها انصاف را رعایت نکرده ایم و اگر آنان را کیفر دهیم، که آنها را دوست نداشته ایم . پس ما برای آنها مساکن را مباح می کنیم که عبادات آنها صحیح باشد . و مناکح را مباح می کنیم تا ولادت آنها طیب و پاک باشد .

و متاجر را برای آنها مباح می کنیم تا اموالشان پاکیزه باشد . پس از ذکر این مقدّمه، می پردازیم به اخبار تحلیل، که می توان آنها را به پنج دسته تقسیم کرد : دسته اوّل – مناکح : (اخباری که صرفاً مربوط به آن است) الف : « عن أبی بصیر و زراره و محمّد بن مسلم [کلّهم] عن أبی جعفر علیه السلام قال : قال أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السلام : هلك النّاس فی بطونهم و فروجهم لأنّهم لم یؤدوا إلینا حقّنا . ألا و إن شیعتنا من ذلك و آبائهم فی حلّ » (۱)

۱- تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۳۷ ، حدیث ۸ (صحیح الفضلا) ؛ و رواه فی الوسائل ایضاً (ج ۶، ص ۳۷۹) و قال فیه : « ورواه الصدوق فی العلل [ج ۲، ص ۳۷۷، حدیث ۲، باب ۱۰۶]عن محمّد بن الحسن، عن الصفار، عن العبّاس بن معروف مثله، إلا أنّه قال: وأبنائهم ».

ترجمه : امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند : مردم، در امر شکمهایشان و فرجهایشان به هلاکت رسیدند، برای اینکه حقّ ما را ادا نکردند . آگاه باشید که شیعیان ما وپدرانشان از این جهت در حلّیتند . ملاحظه کنید، اینکه در این حدیث شریف کلمه « آبائهم » اضافه شده، نشانگر این است که این حدیث مربوط به مناکح است . زیرا اگر این حدیث، مربوط به مطلق خمس بود، « آبائهم » معنی نداشت . زیرا یا پدرانشان هم شیعه بودند که آنها جزء کلمه « شیعتنا » بودند و احتیاج به ذکر نداشت . و اگر شیعه نبودند باید خمس را بر هر مسلمانی حلال کرده باشند . و قطعاً خمس را بر همه مسلمانان حلال نکرده اند . و بر فرض که بر همه حلال کرده بودند ، ذکر کلمه « شیعتنا » و « آبائهم » چه خصوصیّت داشت ؟ این تعبیر کاشف از این است که اگر پدران شیعیان ما از زنانی استفاده کرده اند و بچّه دار شده اند که حقّ ما به آن زنان تعلّق گرفته باشد، ما آن حقّ را مباح کرده ایم که شیعیان ما طیب ولادت داشته باشند . ب : « عن محمّد بن الحسن، عن الصفار، عن العبّاس بن معروف، عن حماد بن عیسی، عن حریز، عن زراره، عن أبی جعفر علیه السلام، أنّه قال : إنّ أمیرالمؤمنین علیه السلام حللهم من الخمس . یعنی : الشیعه - لیطیب مولدهم - » (۱).

ص: ۴۳۸

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۸۳ ، حدیث ۱۵ ؛ نقلاً عن کتاب علل الشّرایع : ج ۲ ، ص ۳۷۷، حدیث ۱ ، باب ۱۰۶ .

ترجمه : حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خمس را برای شیعیان حلال کرد تا طیب مولد داشته باشند (حلال زاده باشند). ج : « علی بن إبراهیم فی تفسیره : فی قوله تعالی : « إِذَا جَآؤهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُم خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَیکُم طِبْتُم ... ». أی : طاب موالیدکم، لأنّه لا یدخل الجنّه إلّا طیب المولد . « ... فَادْخُلُوهَا خَالِدِینَ » (۱) قال أمیرالمؤمنین علیه السلام : إنّ فلاناً و فلاناً غصبونا حقّنا، و اشتروا به الاماء و تزوجوا به النساء. ألا و أنا قد جعلنا شیعتنا من ذلک فی حل، لتطیب موالیدهم »(۲). ترجمه : علی بن ابراهیم در تفسیر خود ذیل آیه : « إِذَا جَآؤهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُم خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَیکُم طِبْتُم ... ». وقتی به بهشت می رسند و درهای بهشت باز می شود، خزینه داران بهشت به آنها می گویند : درود بر شما ... . « طبتم » یعنی : علّت ورود شما به بهشت آن است که شما حلال زاده بودید . زیرا وارد بهشت نمی شوند مگر حلال زادگان، پس برای همیشه وارد بهشت می شوند . امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : فلانی (ابوبکر) و فلانی (عمر) حقّ ما را غصب

۱- الزمر : آیه ۷۳ .

۲- مستدرک الوسائل : ج ۷ ، ص ۳۰۳ ، حدیث ۲ .

کردنـد و با آن، کنیزها را خریـداری کردنـد و با آن، زنان را به ازدواج خود درآوردنـد (مهریه زنان خود قرار دادنـد). آگاه باشـید که ما شـیعیان خود را در این امر در حلّیت قرار دادیم تا طیب مولـد داشـته باشـند (و حلال زاده باشـند). د : [نقلاً عن کتاب تهذیب الأحکام (۱)] : « و بإسـناده عن محمّـد بن الحسن الصـفار، عن یعقوب بن یزید، عن الحسن بن علی الوشّاء، عن القاسم بن بریـد، عن الفضـیل، عن أبی عبـداللَّه علیه السـلام قال : من وجـد بَرْدَ حبّنا فی کبـده فلیحمد اللَّه علی أوّل النعم، قال : قلت : جعلت فداک ، ما أوّل النّعم ؟ قال : طیب الولاده .

ثمّ قـال أبو عبـد اللَّه علیه السـلام : قـال أمیرالمؤمنین علیه السـلام لفـاطمه علیها السـلام : أَحِلّی نصـیبک من الفی ء لآباء شـیعتنا، لیطیبوا . ثمّ قال أبوعبداللَّه علیه السـلام : إنّا أحللنا اُمّهات شـیعتنا لآبائهم، لیطیبوا »(۲). ترجمه : فضـیل از امام صادق علیه السلام نقـل کرده که فرمود : کسـی که خُنُکی محبّت مـا را در جگرش احسـاس نمایـد، بایـد خـدا را برای اوّلین نعمـتی که به او عطا فرموده، حمد کند . فضیل گوید : پرسیدم اوّلین نعمت چیست ؟ فرمود : پاکی ولادت است (حلال زاده بودن).

۱- تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۴۳ ، حدیث ۲۳ ، کتاب الزّکاه ، باب الزیادات .

۲- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۸۱ ، حدیث ۱۰ (صحیح).

حضـرت صادق علیه السلام فرمودند : امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام فرمودند : نصیب و سهم خودت را از فی ء برای پـدران شـیعیان حلال کن تا شـیعیانِ ما (از نظر ولادت) پاک باشـند . سـپس فرمود: ما مادران شـیعیان خودرا برای پـدرانشان حلال کردیم تـا پاک باشـند. ه : « و عنه [محمّـد بن الحسن الطوسـی] ، عن أبی جعفر ، عن محمّـد بن سـنان ، عن صباح الأزرق، عن محمّد بن مسـلم، عن أحدهما علیهما السلام قال : إنّ أشدّ ما فیه الناس یوم القیامه أن یقوم صاحب الخمس . فیقول : - یا ربّ - خمسـی ؟! و قد طیّبنا ذلک لشیعتنا، لتطیب ولادتهم و لتزکوا أولادهم . و رواه الکلینی عن محمّد بن یحیی ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن سـنان (۱). و رواه المفید فی « المقنعه » (۲) عن محمّد بن مسـلم ، و الّذی قبله عن سالم بن مکرم، والّذی قبلهما عن ضـریس، و الأوّل عن محمّد بن مسـلم » (۳) ترجمه : محمّد بن مسـلم از امام باقر یا از حضـرت صادق علیهمـا السـلام نقـل می کنـد که آن حضـرت فرمود : سـخت ترین حـال برای مردم در روز قیـامت آن وقتی است که صـاحب خمس برخیزد و بگویـد : پروردگـارا خمس من ؟! و مـا بر شـیعیان خود حلاـل کردیم تا ولادتشان پاک و اولادهاشان (از نظر ولادت) پاکیزه باشند .

۱- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۴۶ ، حدیث ۲۰ .

۲- المقنعه : ص ۲۸۰ .

۳- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۸۰ ، حدیث ۵ (ضعیف).

و : « عن ضریس الکناسی قال : قال أبو عبداللّه علیه السلام : أتدری من أین دخل علی النّاس الزنا ؟ فقلت : لا أدری. فقال: من قِبَلِ خمسنا أهل البیت، إلّا لشیعتنا الأطیبین . فإنّه محلّل لهم و لمیلادهم »(۱). ترجمه : ضریس روایت می کند از امام صادق علیه السلام که حضرت فرمود : می دانی از چه راهی زنا بر مردم وارد شده ؟ گفتم : نمی دانم . فرمود : از ناحیه خمس ما اهل بیت ، مگر برای شیعیان پاکیزه ما که خمس برای آنان و به خاطر (پاکی) ولادت آنان حلال شده است . این حدیث، در مقام بیان خبث ولادت مخالفین و طیب ولادت شیعیان می باشد از ناحیه خمس . ز : « و عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر ، عن أبی عماره ، عن الحارث بن المغیره النصری عن أبی عبداللّه علیه السلام قال : قلت له : إنّ لنا أموالاً من غلّات و تجارات و نحو ذلک . و قد علمت أنّ لک فیها حقّاً .

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۷۹ ، حدیث ۳ (صحیح) ؛ تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۳۶ ، حدیث ۵ ؛ استبصار : ج ۲ ، ص ۵۷ ، حدیث ۲ ؛ اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۴۶ ، حدیث ۱۶ .

قـال : فَلِمَ أحللنا (۱)إذا لشـيعتنا إلّـا لتطيب ولادتهم . و کـلّ من والی آبائی فهو فی حلّ ممّا فی أیـدیهم من حقّنا، فلیبلغ الشاهد الغائب » (۲) ترجمه : حـارث بن مغیره می گویـد : از امام صادق علیه السـلام پرسـیدم که برای ما اموالی است از قبیل غلّات و تجارتها و مانند اینها . و من می دانم که برای شما در آنها حقّی هست ؟

فرمود : برای چه بود که ما برای شـیعیانمان حلال کردیم، (نبود) مگر برای اینکه ولادتشان پاك باشـد (و طیب مولـد داشـته باشـند)، و کسانی که ولایت پدران مرا داشـته باشـند ، آنها نسبت به اموالی که در دست دارند ، در مورد حقّ ما ، در حلّیتند، پس حاضرین به غائبین (این موضوع را) ابلاغ نمایند .

ص: ۴۴۳

۱- اعلم إنّه لاـ خلاـف بین النحاه، ظاهراً فی أنّ « لم » النافیه لاتـدخل علی الماضـی . و السرّ فی ذلک أنّ « لم » النفی ناظر إلی بنـاء المبـدأ فی العـدم و عـدم خروجه إلی الوجود و هـذا یناسب هیئه المضارع الموضوعه للإشاره إلی ترقّب الحصول . و النفی ناظر إلی أنّ المبـدأ المترقب حصوله لم یتحصّل . بل بقی علی العدم . و لذا قالوا : بأنّ « لم » لمّا دخلت علی المضارع قلب مفاد هیئته إلی الماضی و جعل المبدأ منفیاً فی الماضی . و هذا الکلام راجع إلی ما قلنا بأنّ « لم » أفاد ان ما ترقب حصوله لم یتحصّل . و أمّا هیئه الماضـی فهی موضوعه للحکایه عن الحصول فلا یناسـبها النفی الناظر إلی عـدم الحصول . و حینئذ نقول بأنّ قوله : « لم أحللنـا » لیس إخبـارا عن عـدم حصول التحلیـل منهم علیهم السـلام . بل کلمه « لم » فی هـذه العباره لیس بلم النافیه . بل هی مرکّب عن لام الجارّه و ماء الإسـتفهامیّه « لِمَ » و مفادها السؤال عن جهه التحلیل و سـببه . و حیث إنّ کلمه الإستفهام داخل علی المسـتثنی منه و المسـتثنی یـدلّ علی السؤال عن مجموعها وإذا کان الإسـتفهام تقریریاً یکون مفاده الحصـر قضاء لمفاد الإسـتثناء کما فی قولک: هل تلـد الحیه إلّا الحیه؟ الـدّال علی حصـر ولـد الحیه فی الحیه . یکون مفاد قوله : « لم أحللنا » أنّ الحلّ حیثی . والحاصل : إنّ الروایه ببرکه تعلیل التحلیل بطیب المولد و ببرکه الحصر المستفاد منها لا تکون دلیلًا علی التحلیل المطلق .

۲- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۸۱ ، حدیث ۹ (مجهول).

ح : « الحسین بن سعید عن محمّـد بن أبی عمیر عن الحکم بن علباء الأسـدی قـال : ولیت البحرین . فأصـبت بهـا مالاًـ کـثیراً . فـأنفقت و اشـتریت ضـیاعاً کثیرهً و اشتریت رقیقـاً و أمّهـات أولاـد . و ولـد لی . ثمّ خرجت إلی مکه . فحملت عیـالی و أمّهـات أولادی و نسائی . و حملت خمس ذلک المال . فـدخلت علی أبی جعفر علیه السـلام فقلت له : إنّی ولّیت البحرین، فأصـبت بها مالاً کثیراً واشتریت متاعاً و اشتریت رقیقاً و اشتریت أمّهات أولاد و ولد لی و انفقت . و هذا خمس ذلک المال . و هؤلاء أمّهات أولادی و نسائی قد اتیتک به ؟ فقال : أما إنّه – کلّه – لنا . و قد قبلت ما جئت به . و قد حللتک من أمّهات أولادک و نسائک و ما أنفقت . و ضمنت لک – علیّ و علی أبی – الجنه » (1). ترجمه : حکم گوید : والی بحرین شدم و در آنجا به اموال بسیاری دست یافتم، آنها را خرج کردم و مزارع بسیار خریدم و نیز غلامان و کنیزانی که از آنها صاحب فرزند شدم، خریداری کردم . آنگاه به جانب مکّه آمدم و عیال و کنیزان صاحب فرزندم و دیگر همسرانم را سوار کردم .

۱- تهذیب الأحکام : ج ۴ ، ص ۱۳۷ ، حدیث ۷ (مجهول).

و خمس آن اموال را نیز بار کردم و آوردم . و وارد شدم بر امام باقر علیه السلام و به آن جناب عرض کردم : من والی بحرین بودم ومال فراوانی بدست آوردم و سرمایه ها و بردگان و کنیزانی که از آنها فرزند آورده ام، خریداری کرده ام و آنها را خرج کرده ام . و اینها هم خمس آن اموال است و اینها هم آن کنیزانی هستند که از آنان فرزند آورده ام و همسرانم همه را نزد شما آورده ام . فرمود : همه این اموال مال ما است، و من آنچه را که آورده ای، قبول کردم . و برای تو کنیزانی را که از آنها فرزند آورده ای و همسرانت را و آنچه خرج کرده ای بر تو حلال کردم . و به عهده خودم و پدرم بهشت را برای تو ضمانت کردم . توضیح آنکه: حَکَم بن علباء، به عقیده خود می خواسته خمس اموال را بپردازد؛ ولی امام مدّعی بودند که چون بدون اذن امام و با سلطه، از قِبَل حکومت جائره، این اموال گرفته شده، همه آنها مالِ شخصی امام است . لذا امام آن اموال را پذیرفتند و کنیزان و زنان را حلال کردند . در نتیجه، با توجّه به سه نکته مهمّ : ۱ – اموال مال شخصی امام بود . ۲ – از سهم شخصی خود برای شخص خاصّی تحلیل کردند . ۳ – فقط کنیزان و همسران را تحلیل کردند ؛ این روایت نمی تواند دلیل بر تحلیل خمس بر مطلق شیعیان باشد .

ط : « و عنه، عن أبی جعفر، عن الحسن بن علی الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبی سلمه سالم بن مکرم و هو أبو خدیجه، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال : قال رجل – وأنا حاضر: – حلّل لی الفروج . ففزع أبو عبداللّه علیه السلام . الطریق، إنّما یسألک خادماً یشتریها، أو امرأه یتزوّجها، أو میراثاً یصیبه، أو تجاره أو شیئاً أعطیه . فقال : هذا لشیعتنا حلال، الشاهد منهم و الغائب، والمیّت منهم و الحیّ، و ما یولد منهم إلی یوم القیامه فهو لهم حلال . أما واللّه لا یحلّ إلّا لمن أحللنا له . و لا واللّه ما أعطینا أحداً ذمّه، و ما عندنا لأحد عهد هواده و لا لأحد عندنا میثاق » (۱) ترجمه : سالم گوید : مردی به حضرت صادق علیه السلام گفت : – و من حاضر بودم – که برای من فرجها را حلال کن . حضرت از این سخن به شدّت ناراحت شدند . مردی به حضرت عرض کرد : او نمی خواهد سر راه را بر مردم به بندد، او فقط از تو می خواهد که احیاناً کنیزی بخرد یا زنی را تزویج کند یا ارثی به او برسد یا خرید و فروشی انجام دهد (بر او حلال باشد). حضرت فرمودند : این گونه چیزها بر شیعیان ما حلال است، خواه حاضر باشد

۱– وسائل الشّیعه : ج ۶، ص ۳۷۹، حدیث ۴ (ضعیف علی المشهور).

خواه غائب، زنده باشد یا مرده . و همچنین بر هر فردی از آنها که تا روز قیامت متولّد شود . همه اینها برای آنها هم حلال است . این روایت، گرچه از نظر متن، هم از نظر سؤال و هم جواب ، گویا و روشن نیست و ذکری هم از خمس در آن به میان نیامده، ولی احتمال می رود مربوط به انفال و اسیرانی باشد که مال شخصی امام بوده یا دیگر اموالِ مختصّ به امام . ضمناً راوی حدیث (سالم بن مکرم) مختلف فیه است . نجاشی او را توثیق کرده (۱)، و برقی او را تضعیف کرده . و شیخ در « فهرست » (۲)، در یک جا می فرماید : « إنّه ضعیف جدّاً ». و در مورد دیگر می گوید : « إنّه ثقه ». ی: « محمّد بن الحسن بإسناده عن محمّد بن علی بن محبوب، عن محمّد بن الحسین، عن عبداللَّه بن القاسم الحضرمی، عن عبداللَّه بن سنان قال : قال أبو عبداللَّه علیه السلام : علی کلّ امری ء غَنِم أو اکتسب الخمس ممّا أصاب لفاطمه علیها السلام، و لمن یلی أمرها من بعدها من ذرّیتها الحجج علی النّاس . فذاک لهم خاصه یضعونه حیث شاؤوا . و حرّم علیهم الصدقه .

۱- رجال نجاشی : ص ۱۳۴ .

۲- فهرست : ص ۷۹ .

حتّی الخیّاط لیخیط قمیصاً بخمسه دوانیق فلنا منه دانق إلّا من أحللناه من شیعتنا لتطیب لهم به الولاده . إنّه لیس من شی ء عند اللّه یوم القیامه أعظم من الزنا . إنّه لیقوم صاحب الخمس فیقول : - یا ربّ - سل هؤلاء بما أبیحوا »(۱). ترجمه : عبداللّه بن سنان روایت می کند از امام صادق علیه السلام که فرمود : بر هر مردی که استفاده ای ببرد یا کسبی کند، خمس آنچه را به او رسیده لازم است که آن خمس مال فاطمه علیها السلام و کسانی است که بعد از فاطمه علیها السلام عهده دار کارهای آن حضرت هستند از فرزندان آن حضرت که آنها حجّتهای خدا بر مردمند . پس این خمس اختصاص به آنان دارد، هرکجا بخواهند، می توانند مصرف کنند؛ و خداوند صدقه را بر آنان حرام کرده است . حتّی یک نخ را که بخواهند پیراهنی با او بدوزند که آن نخ، پنج دانق ارزش داشته باشد، یک دانق از آن، اختصاص به ما دارد . مگر کسانی از شیعیانمان که برای آنها خمس را حلال کرده ایم به خاطر اینکه طیب مولد داشته باشند . در قیامت چیزی نزد خداوند از زنا مهم تر نیست . و صاحب خمس می ایستد و می گوید : خداوندا ، از اینها بپرس که برای چه (حقّ ما را) مباح دانستند ؟!

۱- وسائل الشّیعه : ج ۶، ص ۳۵۱، حدیث ۸ .

و یا این روایت : « و فی کتاب (إکمال الدّین)(۱) عن محمّد بن محمّد بن عصام الکلینی ، عن محمّد بن یعقوب الکلینی، عن إسحاق بن یعقوب، فیما ورد علیه من التوقیعات بخط صاحب الزمان علیه السلام : أمّا ما سألت عنه من أمر المنکرین لی - إلی أن قال : - و أمّا المتلبّسون بأموالنا فمن استحلّ منها شیئاً، فأکله فإنّما یأکل النیران . و أمّا الخمس فقد اُبیح لشیعتنا . و جعلوا منه فی حلّ إلی أن یظهر أمرنا لتطیب ولادتهم و لا تخبث . و رواه الطبرسی فی (الاحتجاج) (۲) عن إسحاق بن یعقوب مثله » (۳). ترجمه : در توقیعات حضرت ولیّ عصر - عجّل اللَّه تعالی فرجه - در جواب سؤالات اسحاق بن یعقوب آمده : امّا اینکه از آنچه سؤال کرده بودی نسبت به امر منکرین من (۴)- تا اینکه فرمود : - و امّا کسانی که اموال ما را پنهان داشته اند، پس کسی که چیزی از آن اموال را حلال شمارد و بخورد همانا که آتش خورده است. و امّا خمس را ما برای شیعیانِ خود مباح کردیم . و آنها را نسبت به خمس در حلّیت قرار دادیم تا هنگام ظهور برای آنکه ولادتشان پاک باشد و پلید نشود .

۱- إکمال الدّین و إتمام النّعمه : ج ۲ ، ص ۴۸۵ .

۲- الاحتجاج : ج ۲ ، ص ۲۸۳ .

۳- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۸۳ ، حدیث ۱۶ .

۴- چون سؤال معلوم نیست، جواب نیز مجهول خواهد بود .

نتیجه گیری

خلاصه آنکه، آنچه از این اخبار استفاده می شود عبارت از آن است که در زمان خلفاء جور، جنگهایی بدون اذن ائمّه علیهم السلام اتّفاق می افتاد و غنائمی به دست می آمد که آن غنائم، متعلّق به امام علیه السلام بود . و در ضمن این غنائم کنیزانی هم وجود داشتند که مردم آنها را خریداری می کردند و از آنها فرزند می آوردند . و چون این کنیزان به ائمّه علیهم السلام داده نمی شدند، بنابراین خریداری آنان مشروع نبود، در نتیجه، فرزندانی که از آنها به وجود می آمدند، حلال زاده نبودند . ائمّه علیهم السلام این کنیزان را برای شیعیان خود تحلیل می کردند که اگر احیاناً کنیزی را خریدند یا تصرّف کردند و از او فرزند آوردند، بچّه های آنها حلال زاده باشند . و اگر خریداران، شیعه نبودند و از کنیزانِ خریداری شده، فرزند می آوردند و آن فرزند شیعه می شد، ائمّه علیهم السلام بر پدرانشان آن کنیزان را تحلیل می کردند که فرزندانِ شیعه آنها طیب مولد داشته باشند . و اگر جنگ با توافق ائمّه علیهم السلام انجام می گرفت و غنائمی به دست لشکریان می افتاد، ائمّه علیهم السلام و سادات خمس آن غنائم را مالك بودند ، ولی دولتهای جائر به آنها نمی پرداختند . ائمّه علیهم السلام از طرف خود، إصالهً، و از طرف ذوی القربی، ولایهً، خمس خود را تحلیل می کردند، که اگر در میان غنائم کنیزانی هستند که مورد معامله قرار می گیرند، برای شیعیان از این جهت مشکلی به وجود نیاید . یا اگر چیزی از این غنائم را مهریه زنان خود قرار دادند، برای آنها خمس را تحلیل کردند که خدشه ای در طیب مولد فرزندانشان وارد نشود .

ص: ۴۵۰

دسته دوّم – مساكن : الف – « و بإسناده عن سعد بن عبداللَّه ، عن أبى جعفر ، عن الحسن بن محبوب ، عن عمر بن يزيد، عن أبى سيّار مسمع بن عبدالملك – فى حديث – قال : قلت لأبى عبداللَّه عليه السلام : إنّى كنت ولّيت الغوص، فأصبت أربعمائه ألف درهم . و قد جئت بخمسها ثمانين ألف درهم، و كرهت أن أحبسها عنك . و أعرض لها و هى حقّك الّذى جعل اللَّه تعالى لك فى أموالنا . فقال : و ما لنا من الأرض و ما أخرج اللَّه منها إلّا الخمس ؟! – يا أبا سيّار – الأرض كلّها لنا، فما أخرج اللَّه منها من شى ء فهو لنا . قال : قلت له : أنا أحمل إليك المال كلّه . فقال لى : – يا أبا سيّار – قد طيبناه لك و حللناك منه . فضمّ إليك مالك . و كلّ ما كان فى أيدى شيعتنا من الأرض فهم فيه محلّلون ، و محلّل لهم ذلك إلى أن يقوم قائمنا فيجيبهم طسق ما كان فى أيدى سواهم . فإنّ كسبهم من الأرض حرام عليهم حتّى يقوم قائمنا، فيأخذ الأرض من أيديهم و يخرجهم منها صغره . و رواه الكلينى، عن محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب إلّا أنّه قال : إنّى كنت ولّيت البحرين الغوص . ثمّ قال فى آخره : فيجبيهم طسق ما كان فى أيديهم و يترك الأرض فى أيديهم .

ص: ۴۵۱

و أمّا ما كان فی أیـدی غیرهم فإنّ کسـبهم من الأرض حرام (۱). ثـمّ ذکر مثله » (۲). ترجمه : ابو سـیّار می گوید : به حضـرت صادق علیه السلام عرض کردم که : من متولّی و متصدّی غوص (فرو رفتن در دریا) شدم و به چهار هزار درهم دست یافتم و اینک یک پنجم آن را خدمت شـما آوردم از آن جهت که خوش نداشـتم آن را از تو حبس کنم، در حالی که آن حقّی است که خـدا برای تو در اموال مـا قرار داده. حضـرت فرمود : ای ابـا سـیّار (خیـال می کنی) برای ما از زمین و آنچه خـدا از زمین خـارج می کنـد، جز خمس نیست ؟! ای ابـا سـیّار (این طور نیست) همه زمینها از ما است و آنچه خداونـد از زمین خارج می کنـد، از مـا است . عرض کردم : (حـال که چنین است) همه آن مـالی را که به دست آوردم، به سـوی شـما حمـل می کنم . حضـرت فرمودند: اباسیّار، ما آنها را برای تو طیب وحلال کردیم، پس مال خودرا بردار . و هر آنچه از زمینها در دست شیعیان مـا است، آنهـا در حلّیتنـد و بر آنها حلال است تا قیام قائم ما – عجّل اللّه تعالی فرجه - . پس (بعـد از ظهور) زمینهایی که در دست شیعیان است، مالیات آنها را از آنها خواهد گرفت .

۱- اصول کافی : ج ۱ ، ص ۴۰۸ ، حدیث ۳ .

۲- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۸۲ ، حدیث ۱۲ (صحیح).

و امّـا زمینهـایی که در دست غیر شـیعیان است، کسب کردن آنهـا از زمینها برای آنان حرام است تا قیام قائم – عجّل اللّه تعالی فرجه – .

(و در زمـان ظهور) زمینها را از آنان خواهـد گرفت و با خواری آنها را بیرون خواهـد رانـد . ب – « و بإسـناده عن محمّـد بن علی بن محبوب، عن محمّـد بن الحسـین، عن الحسن بن محبوب، عن عمر بن یزید قال : سـمعت رجلاً من أهل الجبل یسأل أبا عبداللّه علیه السـلام عن رجل أخذ أرضاً مواتاً ترکها أهلها فعمّرها و کری (۱)أنهارها و بنی فیها بیوتاً و غرس فیها نخلاً و شـجراً ؟ قال : فقال أبو عبـداللّه علیه السـلام : کان أمیرالمؤمنین علیه السـلام یقول : من أحیی أرضاً من المؤمنین فهی له و علیه طسـقها یؤدّیه إلی الإمـام فی حال الهـدنه . فإذا ظهر القائم، فلیوطن نفسه علی أن تؤخـذ منه » (۲). ترجمه : عمر بن یزید گوید : شـنیدم مردی از اهـل کوهسـتان را که از امـام صادق علیه السـلام سؤال کرد از مردی که زمین مواتی را که اهل آن زمین آنجا را رها کرده انـد، گرفته و آبـاد کرده و نهرهـای آنجـا را کرایه داده و در آنجـا خـانه هـایی سـاخته و درخت خرما و دیگر درختان را کشت کرده ؟ امام علیه السـلام فرمودنـد : حضـرت علی علیه السـلام پیوسـته می فرمود : هر شخصـی از مؤمنین زمینی را احیاء کند، آن زمین از اوست و مالیات آن در زمان صـلح بر ذمّه اوست که باید به امام بپردازد . و اگر قائم علیه السـلام ظهور کرد، خود را برای اینکه امام زمین را از او بگیرد، آماده کند .

۱- فی نسخه : و أکری .
۲- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۸۲ ، حدیث ۱۳ (صحیح).

دسته سوّم – متاجر : « و عنه، عن أبی جعفر، عن محمّد بن سنان [سالم]، عن یونس بن یعقوب قال : کنت عند أبی عبداللّه علیه السلام فدخل علیه رجل من القماطین، فقال : – جعلت فداك – تقع فی أیدینا الأموال و الأرباح و تجارات، نعلم أنّ حقّك فیها ثابت . و أنّا عن ذلك مقصّرون . فقال أبوعبداللّه علیه السلام : ما أنصفناکم إن کلّفناکم ذلك الیوم . ورواه الصدوق بإسناده عن یونس بن یعقوب (۱). و کذا المفید فی (المقنعه) (۲) » (۳) ترجمه : یونس گوید : خدمت امام صادق علیه السلام بودم، مردی از کسبه به حضرت عرض کرد : فدایت شوم، از ارباح و اموال و تجارتها چیزهایی در دست ما هست که می دانیم حقّی در آنها برای تو ثابت است و ما در این باره مقصّریم . حضرت علیه السلام فرمود : اگر ما شما را بر پرداخت آن حقوق تکلیف کنیم، با شما با انصاف رفتار نکرده ایم . از این روایت، به قرینه اینکه می فرماید : « ذلك الیوم »، استفاده می شود که حلّیت مقطعی بوده نه حلّیت مطلقه . زیرا آن روز شیعه ، مشکلاتی داشته اند که امام سزاوار نمی دانسته از آنان خمس بگیرد .

ص: ۴۵۴

۱- من لایحضره الفقیه : ج ۲ ، ص ۴۴ ، حدیث ۱۶۵۹ .

۲- المقنعه : ص ۲۸۳ .

۳- وسائل الشّیعه : ج ۶، ص ۳۸۰، حدیث ۶ (مجهول).

دسته چهارم - مناکح و متاجر : « الحسن بن علی العسکری علیه السلام فی (تفسیره) (۱)عن آبائه عن أمیرالمؤمنین ، إنّه قال لرسول اللَّه صلی الله علیه وآله : قد علمت یا رسول اللَّه، إنّه سیکون بعدک ملک عضوض و جبریه فیستولی علی خمسی من السّبی و الغنائم، و یبیعونه فلا یحلّ لمشتریه، لأنّ نصیبی فیه، فقد وهبت نصیبی منه لکلّ من ملک شیئاً من ذلک من شیعتی . لتحلّ لهم منافعهم من مأکل و مشرب، و لتطیب موالیدهم .

و لایکون أولادهم أولاد حرام . قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله : ما تصدّق أحد أفضل من صدقتک . و قد تبعک رسول اللَّه فی فعلک . أحلّ لشیعته کلّ ما کان فیه من غنیمه و بیع من نصیبه علی واحد من شیعته . و لا اُحلّه أنا و لا أنت لغیرهم » (۲). ترجمه : از حضرت علی علیه السلام نقل شده که او خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد که : یا رسول اللَّه، می دانی که بعد از تو، به زودی حکومتی ستمگرانه و جابرانه خواهد بود که بر خمس من از اسیران و غنائم استیلا پیدا خواهند کرد . و آنها را به فروش می رسانند که برای خریدارانش حلال نخواهد بود . زیرا نصیب من در آن است ولی من نصیب خود را از آن بخشیدم به هریک از شیعیانم که چیزی از آنها را مالک شود تا منافع آنها اعمّ از خوراکیها و آشامیدنیها

۱- تفسیر الإمام العسکری علیه السلام : ص ۸۶ و ۸۷ .

۲- وسائل الشّیعه : ج ۶، ص ۳۸۵، حدیث ۲۰ .

برای آنها حلال باشد وطیب مولد داشته باشند وفرزندانشان، فرزندان حرام نباشند. پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : هیچ شخصی صدقه ای افضل از صدقه تو نپرداخته است . و رسول خدا نیز در این کار از تو تبعیّت خواهد کرد . و حلال خواهد کرد، شیعه را نسبت به هر چه در آن غنیمت و بیعی هست نسبت به سهم خودش . و نه من و نه تو بر غیر آنها حلال، نخواهیم کرد . دسته پنجم - اخبار مطلقه : الف - « و عنه، عن الهیثم بن أبی مسروق، عن السندی بن أحمد [محمّد]، عن یحیی بن عمر الزیّات، عن داود بن کثیر الرقّی، عن أبی عبداللَّه علیه السلام قال : سمعته یقول : الناس کلّهم یعیشون فی فضل مظلمتنا . إلّا أنّا أحللنا شیعتنا من ذلک . و رواه الصدوق بإسناده عن داود بن کثیر الرقی (۱) » (۲). ترجمه : داود بن کثیر گوید : از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود : همه مردم پیوسته در فزونی مظلمه ما زندگی می کنند، جز اینکه ما آنها را برای شیعیانمان حلال کردیم . توجّه فرمائید، مورد بحث، حلّیت خمس ارباح است . و در این حدیث نامی از خمس برده نشده، شاید منظور، مظالم دیگری بوده است .

۱- من لایحضره الفقیه : ج ۲ ، ص ۴۵ ، حدیث ۱۶۶۲ .

۲- وسائل الشّیعه : ج ۶، ص ۳۸۰ ، حدیث ۷ (مجهول).

ب – « العيّاشى فى (تفسيره)(۱) عن فيض بن أبى شيبه، عن رجل، عن أبى عبداللّه عليه السلام قال : إنّ أشدّ ما فيه الناس يوم القيامه إذا قام صاحب الخمس . فقال : – يا ربّ – خمسى ؟! و إنّ شيعتنا من ذلك فى حلّ » (۲). ترجمه : سخت ترين حال براى مردم، روز قيامت، آن وقتى است كه صاحب خمس برخيزد و بگويد : پروردگارا خمس من ؟! و همانا شيعيان ما از اين جهت در حلّيتند . ج – « و بإسناده عن على بن الحسن بن فضّال ، عن الحسن بن علىّ بن يوسف ، عن محمّد بن سنان ، عن عبد الصّمد بن بشير ، عن حكيم مؤذّن بنى عيس (ابن عيسى) ، عن أبى عبداللّه عليه السلام قال : قلت له : « وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَىْ ءٍ فَأَنَّ للَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ » (۳) قال : هى – واللّه – الإفاده يوماً، بيوم . إلّا أنّ أبى جعل شيعتنا من ذلك، فى حلّ، ليزكوا » (۴). ترجمه : حكيم گويد : از امام صادق عليه السلام در مورد آيه خمس « واعلموا أنّما غنمتم ... » سؤال كردم .

ص: ۴۵۷

۱- تفسير العيّاشى : ج ۲ ، ص ۶۲ ، حديث ۵۹ .

۲- وسائل الشّيعه : ج ۶ ، ص ۳۸۶ ، حديث ۲۲ .

۳- أنفال / آيه ۴۱ .

۴- وسائل الشّيعه : ج ۶، ص ۳۸۰ ، حديث ۸ (ضعيف).

حضرت فرمود : به خدا قسم این آیه مربوط به درآمد روزانه است . جز اینکه پدرم از این جهت شیعیان را در حلّیت قرار داد تا پاک باشند . و این روایت، علاوه بر ضعف سند، احتمال دارد حلّیت مربوط به پرداختِ اصل خمس نباشد . بلکه کلمه « ذلک » اشاره به « إفاده یوم بیوم » باشد . یعنی ممکن است معنی روایت این باشد که اگر به شیعیان تحمیل شود که هر روزه از درآمد روزانه خمس بپردازند، در عسر و حرج و تنگنا قرار گیرند . امام علیه السلام آنها را از این جهت، در حلّیت قرار داده و اجازه داده است که خمس را بعد از کسر مخارج و گذشتن یک سال بپردازند . و این احتمال، مستند به روایات دیگری است که در محل خود گفته خواهد شد « و إذا جاء الإحتمال بطل الإستدلال ». د - « و عنه عن أبی جعفر، عن علی بن مهزیار قال : قرأت فی کتاب لأبی جعفر علیه السلام من رجل یسأله أن یجعله فی حلّ من مأکله ومشربه من الخمس ؟ فکتب بخطّه : من أعوزه شی ء من حقّی فهو فی حلّ . و رواه الصّدوق بإسناده عن علیّ بن مهزیار مثله (1) » (2). ترجمه : علیّ بن مهزیار گوید : من در نامه ای از حضرت امام محمّد تقی علیه السلام خواندم از مردی که از آن حضرت خواسته بود که : او را از هر چه از خمس، اعمّ از خوردنی و نوشیدنی است، حلال کند .

۱- من لایحضره الفقیه : ج ۲ ، ص ۴۴ ، حدیث ۱۶۶۰ .

۲- وسائل الشّیعه : ج ۶ ، ص ۳۷۹ ، حدیث ۲ (صحیح).

حضرت به خطّ خود نوشته بودنـد : هرکس از حقّ من چیزی را نداشـته باشد که بپردازد، در حلّیت است . این حدیث، حلّیت خمس را تنها در مواردی اثبات می کند که آن شخصـی که خمس بر ذمّه او است، از پرداخت خمس عاجز باشد . ضـمناً تنها در مورد خوردنیها و نوشیدنیها تحلیل حاصل شده نه به طور مطلق . تذکّر : ملاحظه نمودید که اخبار تحلیل اکثراً از امام باقر و امـام صـادق علیهمـا السـلام نقـل شـده و آنـان خود در زمان خودشان وکلائی برای دریافت این اموال تعیین کرده انـد، که در صفحات آینده مطالعه خواهید نمود .

نظریّات و فتاوای فقهاء در مورد تحلیل

۱ - أبوعلی حسن بن علیّ بن أبی عقیل العمّانی الحذاء (متوفای حدود ۳۵۰)(۱) عبارت ایشان همان عبارتی است که از شهید در کتاب « بیان » از ابن جنید نیز نقل می کند، که ذیلًا خواهید خواند .

۱- او از فقهای بزرگ امامیّه و از متکلّمین وارسته ای است که معاصر با ثقه الإسلام کلینی بوده و از اساتید بزرگ به شمار می رود . مرحوم مـدرّس در ریحانه الأدب (ج ۷ ، ص ۳۶۰) درباره او می نویسد : « شـیخ مفید به غایت او را سـتوده و او نخستین کسـی است که در اوّل غیبت کبری فقه را مهـذب کرده و بـا قواعـد اصولیّه تطبیق نموده، طریق اجتهاد و تطبیق احکام با ادلّه و اصول آنها را باز کرد . بعـد از او « ابن جنیـد اسـکافی » هم همان طریق را پیمود ؛ بدین جهت است که در اصـطلاح فقهاء این دو فقیه جلیـل القـدر به « قـدیمین » تعبیر می شود . آراء ابن عقیل محلّ توجّه و اعتناء بیشتر محقّق حلّی و علّامه و متأخّرین قرار گرفته است (و از فتـاوای نـادره عـدم انفعـال آب قلیـل به مجرّد ملاقـات با نجس، و وجوب اذان واقامه در نماز صـبح وشام و بطلان نماز در صورت ترک آنها است) ».

۲ – أبو علی محمّد بن أحمد بن الجنید البغدادی، الملقّب بالکاتب « الإسکافی » (متوفای ۳۸۱ ه) (۱) مرحوم علّامه در کتاب « مختلف » می نویسد : « مسأله : المشهور بین علمائنا ایجاب الخمس فی أرباح التّجارات و الصّناعات و الزّراعات . و قال إبن الجنید : فامّا ما استفید من میراث أو کدّ بدن أو صله أخ أو ربح تجاره أو نحو ذلک فالأحوط إخراجه لإختلاف الروایه فی ذلک ... ؛ احتج إبن الجنید باصاله برائه الذّمه و بما رواه عبداللّه بن سنان ، قال : سمعت أبا عبداللّه علیه السلام یقول : لیس الخمس إلّا فی الغنائم خاصّه . والجواب عن الأوّل : إنّه معارض بالاحتیاط مع أنّ الأصل لا یعمل به مع قیام الموجب » (۲).

ص: ۴۶۰

۱– صاحب روضات در شرح زندگانی اسکافی (ابن جنید) گوید : « اسکافی از دانشمندان شیعه، نخستین کسی است که پایه اجتهاد در احکام شریعت را استوار کرد و به اصول فقه مخالفان خوش گمان گردیده و مطابق با قوانین اصول، به اجتهاد پرداخت و در این رشته ظاهراً از حسن بن أبی عقیل عمّانی سابق الذّکر، که معاصر با کلینی بوده، پیروی کرده ؛ ابن جنید کمتر اتّفاق افتاد که در مواقع فتوی با ابن عقیل مخالفت کرده باشد، به همین مناسبت در کلمات فقهاء آنها را با یکدیگر متذکّر شده و به لفظ «قدیمین» معرّفی کرده اند ؛ تنها تفاوتی که وی با کلینی داشت آن بود که نام برده به آراء عامّه ترتیب اثر می داد و به قیاسات حنفیّه عمل می کرد و استنباطات ظنّیه را قابل اعتماد می دانست، این گونه سلیقه های ناپسند اهل حقّ را به او بدبین نموده و به مخالفتهای او اعتنایی نکردند . نخستین کسی که مرام ابن جنید را آشکار ساخت وتصریح کرد که وی به قیاس عمل می کرده وبدان ترتیب اثر می داده، شیخ طوسی است ؛ وی در کتاب فهرست (ص ۲۶۷) پس از آنکه به پاره ای از احوال ابن جنید اشاره کرده، می نویسد : او آثار پسندیده ای از خود باقی گذارده، تنها عمل خلاف انتظاری که از وی به ظهور رسیده آن بود که معتقد به قیاس شده و کار خود را بر پایه آن استوار داشته، به همین مناسبت آثار او از درجه اعتبار ساقط گردیده و دانشمندان اسلامی بر آن اعتماد نکرده اند » ؛ (روضات : ج ۶، ص ۱۴۵ و۱۴۶).

۲– مختلف الشّیعه : ج ۱ ، ص ۲۰۲ ، المقصد السّادس فی الخمس .

ترجمه : مشهور بین علمای ما آن است که خمس در سود تجارتها و شغلها و کشاورزیها واجب شده است . و ابن جنید گوید : امّا آنچه از ارث یا دسترنج یا بخشش دوستان یا سود تجارت و امثال آن به دست می آید، احتیاط آن است که خمس آن اخراج شود . زیرا روایات، در این مورد اختلاف دارد ... . و ابن جنید به « إصاله البرائه » استدلال کرده و به روایت عبداللّه بن سنان که گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود : خمس واجب نیست الّا در غنائم و بس . (که ما در جلد اوّلِ این کتاب در مورد این روایت به طور مبسوط سخن گفته ایم، مراجعه شود) . و جواب از استدلال اوّل آن است که : این اصل معارضه دارد با «إصاله الإحتیاط» با اینکه در صورتی به اصل عمل می شود که دلیل دالّ بر وجوب نباشد . و در این مورد، ادلّه ای که بر وجوب دلالت داشته باشد، اقامه شده است . مرحوم محقّق سبزواری در « ذخیرهالمعاد » بعد از نقل عبارت فوق از ابن جنید می فرماید : « و فی البیان(1)و ظاهر ابن الجنید و ابن أبی عقیل العفو عن هذا النوع . و إنّه لا خمس فیه و الأکثر علی وجوبه و هو المعتمد لإنعقاد الإجماع علیه فی الأزمنه السابقه لزمانهما و اشتهار الروایات فیه انتهی » (2)

ص: ۴۶۱

۱- البیان، الشهید الأوّل : ص ۲۱۸ .

۲- ذخیره المعاد : ص ۴۸۰ .

ترجمه : در کتـاب « البیـان » آمـده که ظـاهر ابن جنیـد و ابن ابی عقیـل عفو از این نوع است و ظاهر از کلام آنها آن است که خمس در این نوع واجب نیست . ولی اکثر قائل به وجوب آن هستند . و آنچه مورد اعتماد است همان نظر اکثر است . زیرا در زمانهایی که قبل از زمان این دو (ابن ابی عقیل و ابن جنیـد) بوده ، اجماع بوده که در این امور خمس واجب است و روایات نیز در این زمینه بسیار فراوان است . ۳ - شیخ مفید (محمّد بن محمّد بن النعمان ؛ متوفای ۴۱۳) مرحوم شیخ در کتاب شریف « المقنعه »(۱)، به نقل صاحب حدائق، می فرماید :

« قد اختلف أصحابنا فی حدیث الخمس عند الغیبه و ذهب کلّ فریق منهم فیه إلی مقال : ... ، و بعضهم یری عزله لصاحب الأمر . فإن خشـی إدراک الموت قبل ظهوره وصـی به إلی من یثق به فی عقله و دیانته حتّی یسلم إلی الإمام علیه السلام ثمّ ان ادرک قیامه و إلّا وصـی به إلی من یقوم مقامه فی الثقه و الدیانه، ثمّ علی هذا الشرط إلی أن یظهر إمام الزّمان علیه السلام . قال : و هذا القول عنـدی أوضـح من جمیع ما تقدّمه » (۲). ترجمه : اصـحاب مـا در جریـان خمس در زمان غیبت اختلاف کرده انـد و هر گروه از آنان در این مورد عقیده و گفتاری دارند ... .

۱- المقنعه : ص ۲۸۵ و ۲۸۶ .

۲- حدائق النّاضره : ج ۱۲ ، ص ۴۳۷ و ۴۳۸ .

و بعضـی از آنان رأیشان این است که خمس برای حضرت صاحب الأمر علیه السلام باید جدا شود و کنار گزارده شود . و اگر گیرنده از این می ترسد که اجل او را مهلت ندهد و قبل از ظهور آن حضرت مرگ او را دریابد، به کسی که به عقل و دیانت او اعتماد دارد، وصیّت کند . و او اگر قیام حضرت را درک کرد که هیچ، و إلّا او نیز به قائم مقام خود در وثاقت و امانت وصیّت کند . و به همین ترتیب تا ظهور امام زمان علیه السلام. و این قول از همه اقوالِ گذشته نزد من واضح تر است. پس شیخ مفید قائل به تحلیل نیست و نسبت تحلیل به شیخ بی مورد است . ۴ - سلّار، حمزه بن عبد العزیز، أبویعلی الدیلمی (متوفای ۴۶۳ ه)

سلّار در کتاب « المراسم » تحلیل را فقط در مورد انفال آورده است . و بعد از اینکه می گوید : « الأنفال له ایضاً » و انفال را معنی می کند . می گوید : « و فی هذا الزمان، قد احلونا فیما نتصرّف فیه من ذلک کرماً و فضلاً لنا خاصّه »(۱) ترجمه : در این زمان (که زمان غیبت است) از تصرّفاتی که ما شیعه به خصوص در انفال می کنیم، ما را از روی فضل و کرامت حلال کرده اند . پس این جمله ارتباطی با مسأله خمس ندارد .

۱- المراسم : ص ۱۴۰ .

۵ – جمال الدّين حسن بن زين الدّين الشهيدالثّانی صاحب المعالم (متوفای ۱۰۱۱) با مراجعه دقيق به كلمات اين فقيه بزرگوار معلوم می شود كه ايشان تنها در موردی كه ما قبلاً ـ آن را تحت عنوان « متاجر » ذكر كرديم، قائل به تحليل است ، و تفسير متاجر را هم در آنجا بيان داشتيم . و در اين مورد اكثر قريب به اتّفاق علما قائل به تحليلند، به طوری كه گذشت . ايشان در ذيل روايت حارث بن مغيره نصری، كه ما قبلاً آن را نقل و شرح كرديم، می فرمايد : « قلت : لا يخفی قوّه دلاله هذا الحديث علی تحليل حقّ الإمام عليه السلام فی خصوص النّوع المعروف فی كلام الأصحاب بالأرباح . فإذا أضفته إلی الأخبار السّالفه الدّالّه بمعونه ما حقّقناه علی اختصاصه عليه السلام بخمسها عرفت وجه مصير بعض قدمائنا إلی عدم وجوب إخراجه بخصوصه فی حال الغيبه و تحقّقت أنّ استضعاف المتأخّرين له ناش من قلّه التفحّص عن الأخبار و معانيها والقناعه بميسور النظر فيها » (۱).

ترجمه : مخفی نماند قوّت دلالت اين حديث بر حلال بودن حقّ امام عليه السلام در خصوص آن نوعی كه معروف است در كلام اصحاب به ارباح (متاجر)، پس اگر اين خبر را به اخبار گذشته، كه دلالت داشت (به كمك تحقيقاتی كه ما كرديم) براينكه اين نوع به امام عليه السلام اختصاص دارد، اضافه كنی، می فهمی وجه اينكه بعضی از قدماء چرا قائلند به عدم اخراج اين نوع به خصوص از خمس را در حال غيبت ،

۱- منتقی الجمان : ج ۲ ، ص ۱۴۵ ، باب الخمس .

و برای تو محقّق می شود ضعیف دانستن متأخّرین این قول را که ناشی از قلّت تفحّص دراخبار ومعانی آنها است وقناعت کردن به نظر سطحی است دراخبار. توجّه به چهار نکته حقیقت امر را روشن می سازد : اوّل - اینکه می فرمایـد : « تحلیلدر خصوص نوعی که در کلام اصحاب به ارباح معروف است » کاشف از این است که نظر ایشان به تحلیل خمس نیست . زیرا کسانی که قائل به تحلیلند، فرق نمی گذارند بین ارباح و غیر ارباح . دوّم - ایشان فرموده اند : « مضافاً به اخباری که دلالت دارد بر اختصاص این نوع به امام »، این جمله دلالت دارد که دیگر موارد خمس مال امام و غیر امام از سادات است، و تحلیل در موردی است که خمس به امام اختصاص دارد و آن در مورد متاجر است که ایشان از آن، تعبیر به ارباح کرده اند و الّا در سایر موارد امام و غیر امام از سادات سهیمند . سوّم - مراد ایشان از « بعض قدمائنا » ، ابن جنید است ، که مرحوم علّامه در «مختلف» کلام ابن جنید را در مسأله مناکح ومتاجر ومساکن نقل و ردّ کرده است؛ او می گوید : « مسأله قال الشیخ فی النّهایه و المبسوط : فأمّا حال الغیبه فقد رخّصوا لشیعتهم التصرّف فی حقوقهم ممّا یتعلّق بالأخماس و غیرها ممّا لابدّ لهم منه من المناکح والمتاجر والمساکن . فأمّا [ما] عدا ذلک فلا یجوز التصرّف فیه علی حال ... .

ص: ۴۶۵

و قـال ابن الجنيـد : و تحليل ما لا يملك جميعه عنـدى غير مبرّى ء لمن وجب عليه حقّ منه لغير المحلّل لأنّ التحليل إنّما هو ممّا يملكه المحلّل لا ممّا لا ملك له و انّما إليه ولايه قبضه و توقيته وتفرقته فى أهله الّـذين سـمّاه اللّه تعالى لهم » (۱). ترجمه : شيخ در نهايه و مبسوط فرموده : در حال غيبت به شـيعيانشان اجازه داده اند كه در حقوقشان، كه مربوط به اخماس و غير آنها است كه ناچارند از آنها اسـتفاده كنند از قبيل مناكح و متاجر و مساكن، تصـرّف كنند . امّا در غير اين چيزها تصـرّف در حقّ آنها به هيچ وجه جايز نيست ... . (سـپس قول ابن جنيد را نقل مى كند كه ائمّه عليهم السـلام فقط حقّ داشتند سهم خود را به شيعيان واگزار نماينـد، ولى سـهم سادات را كه مالك نبودند، نمى توانسـتند اجازه دهند) . او مى گويد : حلال كردن چيزى كه همه آن را مالك نيستند، نزد من ذمّه كسى را كه واجب است خمس بدهد نسبت به حقّ غير محلّل برى نمى كند . زيرا تحليل فقط در مورد چيزهـايى كه محلّل مالك آن است صـحّت دارد نه در چيزهايى كه مالك نيست . و تنها امام در گرفتن و وقت معيّن كردن و تقسـيم آن به كسانى كه خداوند سـهم براى آنها قرار داده، ولايت دارد . مرحوم صاحب « منتقى » از ابن جنيد در اين عقيده حمايت مى كند (۲).

۱- مختلف الشّيعه : ج ۱ ، ص ۲۰۷ ، الفصل الثّالث فى الأنفال و مستحقّه .

۲- منتقى الجمان : ج ۲ ، ص ۱۴۵ .

و مرحوم فیض در « مفاتیح » بعد از نقل کلام ابن جنید می فرماید : « و ردّه المحقق بأن الإمام لا یحلّ إلّا ما یعلم ان له الولایه فی تحلیله »(۱). ترجمه : محقّق حرف ابن جنید را ردّ کرده به اینکه امام (معصوم) حلال نمی کند مگر چیزهایی را که می داند بر تحلیل آنها ولایت دارد . چهارم - اخباری که مؤیِّد مطالب فوق آورده، همان اخباری است که ما در مورد مناکح و متاجر ذکر کردیم . از قبیل : خبر حکم بن مسکین از یونس بن یعقوب و خبر محمّد بن سنان از یونس بن یعقوب و غیره .پس از این شواهد معلوم می شود نگرانی که گروهی از بعض متأخّرین دارند، ما نیز از این گروه داریم که دقّت در کلمات این مرد بزرگ نکرده اند . و ایشان را از قائلین به تحلیل در مطلق اخماس می دانند . و سنگی را به چاه می افکند که استخراج آن، دیگران را به زحمت می اندازد . ۶ - السیّد الاجل محمّد بن علیّ بن الحسین بن أبی الحسن الموسوی العاملی ، صاحب المدارک (متوفای ۱۰۰۹) او در ذیل عبارتِ متن شرایع که فرموده : « الخامس : ما یفضل عن مؤنه السنه له ولعیاله من أرباح التّجارات و الصناعات و الزراعات » (۲) ؛

۱- مفاتیح الشّرائع : ج ۱ ، ص ۲۲۵ ، مفتاح ۲۵۴ ، وجوب الخمس فی أرباح المکاسب .
۲- شرائع الإسلام : ج ۱ ، ص ۱۳۴ .

می نویسد : « البحث فی هذه المسأله یقع فی مواضع : الأوّل : فی وجوب الخمس فی هذا النّوع، و هو مقطوع به فی کلام أکثر الأصحاب . بل ادّعی علیه العلّامه فی التذکره و المنتهی الإجماع و تواتر الأخبار » (۱). و بعد از نقل روایات و تحقیق در آنها در آخرِ بحث می فرماید : « و بالجمله، فالأخبار الوارده بثبوت الخمس فی هذا النوع مستفیضه جداً . بل الظاهر أنّها متواتره کما ادّعاه فی المنتهی . و إنّما الإشکال فی مستحقّه، و فی العفو عنه فی زمن الغیبه و عدمه . فإنّ فی بعض الرّوایات دلاله علی أنّ مستحقّه مستحقّ خمس الغنائم . و فی بعض آخر إشعاراً باختصاص الإمام علیه السلام بذلک . و روایه علی بن مهزیار مفصله کما بیناه . و مقتضی صحیحه الحارث بن المغیره النصری، و صحیحه الفضلاء و ما فی معناهما إباحتهم علیهم السلام لشیعتهم حقوقهم من هذا النّوع . فإن ثبت إختصاصهم بخمس ذلک وجب القول بالعفو عنه مطلقاً کما أطلقه ابن الجنید، و إلّا سقط استحقاقهم من ذلک خاصّه و بقی نصیب الباقین . و المسأله قویه الإشکال ، والإحتیاط فیها مما لا ینبغی ترکه بحال ، واللّه تعالی أعلم بحقائق أحکامه » (۲).

ص: ۴۶۸

۱- مدارک الأحکام : ج ۵ ، ص ۳۷۸ .

۲- مدارک الأحکام : ج ۵ ، ص ۳۸۳ .

ترجمه : خلاصه آنکه اخبار وارده در ثبوت خمس در این نوع (ارباح) جدّاً فراوان است . بلکه ظاهر آن است که این اخبار به حدّ تواتر رسیده، همچنان که علّامه در منتهی ادّعا کرده است . و فقط، اشکال در (دو چیز است : اوّل در) مستحقّ این خمس . و (دوّم در) عفو از آن است در زمان غیبت و عدم عفو از آن، (در مورد اوّل) بعضی از روایات دلالت دارد که مستحقِّ آن همان مستحقّ خمس غنائم است . و در بعض اخبار اشعار به این دارد که این خمس اختصاص به امام علیه السلام دارد، و روایات علیّ بن مهزیار به طور کامل تفصیل داده بود . ولی در همه این اخبار (از هر دو دسته) اشکالاتی بود که دانستی . و مقتضی صحیحه حارث بن مغیره نضری، و صحیحه فضلاء و دیگر روایاتی که از نظر معنا مشابه آنها است . این است که ائمّه علیهم السلام حقوق خود را از این نوع برای شیعیانشان مباح کرده اند . نتیجه، آنکه اگر ثابت شد که خمس، اختصاص به ائمّه علیهم السلام دارد، واجب است قول به اینکه ائمّه علیهم السلام آن را بخشیده اند . همچنان که ابن جنید به طور مطلق گفته، و الّا فقط سهمی که خودِ ائمّه علیهم السلام استحقاق دارند، بخشوده شده و نصف دیگر باقی می ماند . و اشکال در مسأله بسیار قوی است وترک احتیاط سزاوار نیست ... .

۷ – المولی محمّـد بـاقر بن محمّـد مؤمن المعروف ب « المحقّق السبزواری » (متوفای ۱۰۹۰) ایشـان در آخر بحث خمس می فرمایـد : « و بـالجمله القول بإبـاحه الخمس مطلقـاً فی زمـان الغیبه لا یخلو عن قوّه . و لکن الأحوط، عنـدی، صـرف الجمیع فی الأصناف الموجودین بتولیه الفقیه العدل الجامع لشرایط الافتاء ... . و الإعتبارات العقلیه و الشواهد النقلیه مطابقان علی حسن هذا القول و رجحانه ... ؛ و بالجمله، ظنّی إنّ هـذا الوجه، أولی و أحوط » (۱). ترجمه : کوتاه سخن آنکه، قول به مباح بودن خمس در زمان غیبت خالی از قوّت نیست . لکن نزد من احوط، صـرف کردن همه خمس است زیر نظر فقیه عادل جامع شـرایط افتاء به اصـناف موجودین (یتـامی – مسـاکین – ابن السبیل از سادات) ... ؛ وملاحظات عقلی و شواهـد نقلی با هم توافق دارنـد در خوبی و رجحـان این قول ... ؛ و خلاـصه آنکه گمـان من این است که این قول اولی و احوط است . ۸ – المولی محمّد محسن بن الشاه مرتضی بن الشاه محمود، المدعوّ ب « فیض الکاشانی » (متوفای ۱۰۹۱) او در « مفاتیح » ذیل مفتاحِ ۲۵۴ می فرماید :

ص: ۴۷۰

۱– ذخیره المعاد : ص ۴۹۲ .

« و أمّا فی مثل هذا الزمان، فتسقط حصّتهم خاصّه، دون السهام الباقیه . و المسأله من المتشابهات، و العلم عند اللَّه » (۱). ترجمه: در مثـل این زمـان (زمـان غیبت) فقـط حصّه و سـهم ائمّه علیهم السـلام به خصوص ساقـط می شود نه دیگر سـهام . و مسأله از متشابهـات است و خـدا بهتر می دانـد . و در مفتاح ۲۶۰، تحت عنوان « سـقوط مـا یختصّ بالإمـام علیه السـلام حال الغیبه » می فرماید : « و الأصح عندی سـقوط ما یختصّ به علیه السلام، لتحلیلهم ذلک لشیعتهم . و وجوب صرف حصص الباقین إلی أهلها لعـدم مـانع عنه، و لو صـرف الکـل إلیهم لکـان أحوط و أحسن . ولکن یتولی ذلک، الفقیه المأمون بحقّ النیابه، کما یتولی عن الغائب »(۲)

ترجمه : صحیح تر نزد من آن است که حقّ مختصّ به امام علیه السلام ساقط می شود به جهت اینکه ائمّه آن را بر شیعیان خود حلال کرده اند . و واجب است سهم دیگران را به اهلش برسانند زیرا مانعی ندارد . و اگر همه خمس را به دیگران (سادات) برسانـنـد، احوط و احسن است . لکن به سـرپرستی فقیهی که مورد اعتمـاد در مسـأله نیابت از امام باشـد، همان طور که فقیه از غائب تولیت می کند .

۱- مفاتیح الشّرائع : ج ۱ ، ص ۲۲۵ .

۲- مفاتیح الشّرائع : ج ۱ ، ص ۲۲۹ .

۹ – العلّامه المحقّق السيّد على الطباطبائى، صاحب الرياض (متوفاى ۱۲۳۱) او در ذيل عبارت متن كه فرموده : « و مع غيبته يصرف إلى الأصناف الثلثه مستحقّهم، على الأظهر » ؛ مى نويسد : « الأشهر بين الطائفه، بل لا خلاف فيه أجده إلّا من نادر من القدماء . حكى الشيخان و غيرهما عنه القول بإباحه الخمس مطلقاً . و تبعه صاحب الذخيره . و هو ضعيف فى الغايه، لإطلاق الكتاب و السنه ممّا مضى فى بحث القسمه » (۱). و در ذيل عبارتِ « كتاب الخمس ...؛ انّه يجب فى غنائم دارالحرب ... » ؛ مى نويسد : « أرباح التجارات و الزراعات و الصنايع و جميع أنواع الإكتسابات و فواضل الأقوات من الغلّات و الزّراعات عن مؤنه السنه على الإقتصاد . و فى الإنتصار و الغنيه و الخلاف و ظاهر المنتهى و عن التذكره و الشهيد عليه الإجماع . و لعلّه كذلك لعدم وجود مخالف فيه ظاهر و لا محكى إلّا العمانى و الإسكافى حيث حكى عنهما القول بالعفو عن هذا النّوع . و فى استفادته من كلاميهما المحكى، إشكال . نعم، ربما يستفاد منهما التوقف فيه . و لا وجه له لاستفاضه الروايات بل تواترها .

۱– رياض المسائل : ج ۱ ، ص ۲۹۹ .

كما عن التـذكره و المنتهى بالوجوب . و لـذا لم يتأمّل فى أصل الوجوب أحـد من المتأخّرين و لا متأخّريهم . و إنّما تأمّل جمله من متأخّرى متأخّريهم فيما هو ظاهر الأصحاب و جمله من الروايات بل كلّها - كما يأتى بيانه إن شاء اللّه تعالى - من ان مصرف خمس هـذا النّوع مصرف ساير الأخماس . بل احتملوا قريباً اختصاصه بالإمام عليه السـلام بـدعوى دلاله جمله من الروايات عليه لـدلاله بعضـها على تحليلهم عليهم السـلام هـذا النّوع من الخمس . ولو لا اختصاصه بهم عليهم السـلام لما ساغ لهم ذلك لعـدم جواز التصرّف فى مال الغير » (۱). ترجمه : خمس در ربح تجارتها و زراعتها و صـنايع و همه انواع كسبها و آنچه از قوت مردم از قبيـل غلّات و زراعتها از مخارج سال به طور متوسّط زياد آمـده ، واجب است . و در انتصار و غنيه و خلاف و آنچه از ظاهر منتهى به دست مى آيد و به طورى كه از علّامه در تذكره و شهيد نقل شده، اين مسأله اجماعى است .

و شايد هم كه چنين باشد، زيرا مخالفى در اين مسأله نيست و از كسى هم قول به خلاف نقل نشده مگر عمانى (ابن أبى عقيل) و اسـكافى (ابن الجنيـد) كه از آنهـا حكـايت شـده كه قائـل به عفـو از اين نوع خمس مى باشـند . و در اسـتفاده اين قول از عبارتى كه از آنان نقل شده، اشكال هست .

۱- رياض المسائل : ج ۱ ، ص ۲۹۴ .

ولی شایـد از کلامشان قول به توقّف اسـتفاده شود . و قول به توقّف هم بی جا است، به جهت وجود روایات فراوان بلکه اخبار متـواتره ای کـه دلالـت بر وجـوب دارد . همـان طـور که از منتهی و تـذکره نقـل شـده . بـدین جهت هیـچ کس از متـأخّرین و متأخّرین از متأخّرین ، در اصـل وجوب تأمّل نـدارد . و اگر تـأمّلی هست تنها عـدّه ای از متأخّرین متأخّرین، در آنچه از ظاهر اصحاب وپاره ای از روایات بلکه همه روایات، همان طور که بیان آن - إن شاءاللّه - خواهدآمد، استفاده می شود، تأمّل کرده اند، در اینکه آیا مصرف این نوع خمس، مصرف سایر خمسها است یا نه ؟ بلکه آنها احتمال نزدیک داده اند که این خمس به امـام اختصـاص دارد ، بنا بر دعوای دلالت پاره ای از روایات بر این مطلب . چون بعضـی از روایات دلالت دارد که ائمّه علیهم السـلام این نوع از خمس را تحلیـل کرده انـد . و اگر این خمس، اختصـاص به آنها نـداشت، برای آنها تحلیل جایز نبود . زیرا تصـرّف در مـالِ غیر، جـایز نیست . پس صـاحب ریـاض، قائـل به تحلیـل نیسـتند . بلکه ضـمن نقـل قول از بعضـی از فقهـاء به اختصاص خمس به امام علیه السلام، استدلال آنها را به اخبار تحلیل نقل کرده اند .

ص: ۴۷۴

۱۰ – المولی محمّد باقر المجلسی شیخ الإسلام (متوفای ۱۱۱۱) در کتاب « مرآه العقول » ذیل حدیث دهم می فرماید : « و ذهب جماعه من المتأخّرین إلی أنّ هذا النّوع من الخمس حصّه الإمام منه أو جمیعه ساقط فی زمان الغیبه، للأخبار الدالّه علی أنّهم علیهم السلام أباحوا ذلک لشیعتهم مع أنّ بعض المتأخّرین قالوا : بأنّ جمیع هذا الخمس للإمام . و المسأله فی غایه الإشکال، إذ إباحه بعض الأئمّه علیهم السلام فی بعض الأزمنه لبعض المصالح لا یدلّ علی السقوط فی جمیع الأزمان، مع أنّه قد دلّت أخبار کثیره علی أنّهم لم یبیحوا ذلک . و فی بعض أخبار الاباحه إشعار بتخصیصها بالمناکح . و ما دلّ علی الإباحه فی خصوص زمان الغیبه ، أخبار شاذّه ، لا تعارض الأخبار الکثیره » (۱). ترجمه : جماعتی از متأخّرین معتقدند که این نوع از خمس، آن قسمت که سهم امام است و یا همه آن در زمان غیبت ساقط است، به جهت اخباری که دلالت دارد بر اینکه ائمّه علیهم السلام آن را بر شیعیانشان حلال کرده اند . با اینکه بعض متأخّرین گفته اند همه این خمس اختصاص به امام دارد . و مسأله، در نهایت اشکال است . زیرا ائمّه علیهم السلام که در بعضی زمانها به خاطر بعضی مصالح خمس را مباح کرده اند، دلالت ندارد بر اینکه در همه زمانها ساقط شده است .

ص: ۴۷۵

۱- مرآه العقول : ج ۶، ص ۲۷۲ .

بـا اینکه اخبـار بسـیاری دلالـت دارد بر اینکه آنهـا خمس را مباح نکرده انـد . و بعض اخبارِ إباحه اشعار به این دارد که اباحه اختصـاص دارد به مناکـح . و اخباری که دلالت دارد که فقط در زمان غیبت اباحه شـده، اخبار ناچیزی است که با اخبار کثیره معارضه ندارد . ۱۱ - شیخ الفقهاء و امام المحقّقین الشیخ محمّد حسن النجفی، صاحب الجواهر (متوفای ۱۲۶۶) ایشان پس از نقـل اخبارِ دالّه بر تحلیل، می فرمایـد : « نعم هی بأسـرها قاصـره عن مقاومه ما دلّ علی وجوب إخراج الخمس سـهمهم و سـهم قبیلهم و عدم إباحه شـی ء منه » (۱) ترجمه : بلی همه این اخبـار نمی توانـد در مقابل اخباری که دلالت دارد بر وجوب اخراج خمس، چه نسـبت به سـهم ائمّه علیهم السـلام چه نسبت به سهم سادات . و عدم إباحه چیزی از خمس، مقاومت نماید . سپس اخبار دالّه بر عـدم اباحه را به تفصـیل نقل می کنـد و تواتر آنها را تأیید می نماید . و سـپس، مؤیّداتی برای مضـمون این اخبار ذکر می فرمایـد و آنگاه می گویـد : « مضافاً إلی الإعتقاد بفتاوی الأصـحاب، إذ القائل بتحلیل تمام الخمس فی غایه الندره، بل لعلّه لا یقدح فی تحصیل الإجماع علی خلافه »(۲)

۱- جواهر الکلام : ج ۱۶ ، ص ۱۶۰ .

۲- جواهر الکلام : ج ۱۶ ، ص ۱۶۳ .

ترجمه : علاوه بر اینکه به فتوای اصحاب قول به وجوب تقویت می شود، زیرا قائل به تحلیلِ تمام خمس در نهایت ندرت است . بلکه آن قـدر نـادر است که مضـرّ به دعوای اجمـاع بر خلافش نیست . سـپس می فرمایـد : « و بالجمله لا ریب فی مرجوحیه أخبـار التحلیـل بالنسبه إلی ما دلّ علی عـدمه من وجوه کثیره »(۱). ترجمه : خلاصه آنکه شـکّی نیست در اینکه اخبـار تحلیل نسبت به اخبار دالّه بر عـدم تحلیل از جهات عدیده ای مرجوحیّت دارد . و در نهایت می فرماید : « لکن علی کلّ حال ضـعف هـذا القول فی غایه الوضوح »(۲). ترجمه : به هر حـال ضـعف این قول کاملاً واضـح است . و آن بزرگوار ولو اینکه پافشاری دارد که همه خمس مال امام است، تا جایی که می فرمایـد : « بل لو لا وحشه الانفراد عن ظاهر اتّفاق الأصـحاب لأمکن دعوی ظهور الأخبار فی ان الخمس جمیعه للإمام علیه السـلام » (۳). یعنی : اگر از جدا شدن از اتّفاق اصـحاب نمی ترسیدم ، دعوای ظهورِ اخبار در اینکه همه خمس اختصاص به امام دارد، ممکن می شد .

۱- جواهر الکلام : ج ۱۶ ، ص ۱۶۴ .

۲- جواهر الکلام : ج ۱۶ ، ص ۱۶۵ .

۳- جواهر الکلام : ج ۱۶ ، ص ۱۵۵ .

ولی بعد از این عبارت می گوید : « منتهی چیزی که اخبار تحلیل بر آن دلالت دارد، این است که ائمّه علیهم السلام بعضی از خمس یا همه آن را در بعض موارد بخشیده اند ... . پس هیچ کدام از اخبار دلالت ندارد که در همه چیز و هر زمان به طور کلّی خمس را تحلیل کرده باشند » (۱) ۱۲ - شیخ عبداللّه بن صالح بن جمعه السیماهیجی البحرانی (متوفای ۱۱۳۵) (۲)

مرحوم شیخ یوسف بحرانی در « حدائق » (۳) از او نقل می کند که او در کتاب « منیه الممارسین » قائل به سقوط است . نتیجه آنکه : درمیان دوازده نفر فقهاء ذکر شده، که به آنها نسبت تحلیل داده شده، پنج نفر آنها که اصلاً قائل به تحلیل نیستند (شیخ مفید، سلّار، صاحب ریاض، مرحوم علّامه مجلسی و صاحب جواهر) . دو نفر آنها (یعنی ابن ابی عقیل «عمانی» و ابن جنید «اسکافی») به طوری که در عبارت صاحب ریاض نقل کردیم، استفاده تحلیل از کلام آنها معلوم نیست . مرحوم فیض و محقّق سبزواری و صاحب مدارک نیز که فتوا به تحلیل داده اند، مسأله را با تردید و احتیاط ذکر کرده اند .

ص: ۴۷۸

۱- جواهر الکلام : ج ۱۶ ، ص ۱۵۹ .
۲- مرحوم محدّث قمی در فوائد الرضویّه (ج ۱ ، ص ۲۵۱) شرح حال او را نوشته و می فرماید : « او اخباریِ صرف بود و در مقدّمه کتاب ریاض الجنان، بعد از فراغ از دیباچه آن، قصیده ای در مدح حدیث و اهل آن و ذمّ اجتهاد فرموده ... ».
۳- حدائق الناضره : ج ۱۲ ، ص ۴۳۸ و ۴۴۲ .

همان طور که ملاحظه نمودیـد مرحوم فیض فرموده بود : « والمسأله من المتشابهات ». و مرحوم صاحب مدارک فرموده بود : « و المسأله فیه الإشکال ». و مرحوم سبزواری ، صاحب ذخیره، بالاخره عدم تحلیل را اولی و احوط دانسـته بود . و مرحوم شـیخ عبداللّه بحرانی نیز که از اخباریّین صِرف بوده ، و مرحوم صاحب « منتقی » نیز قائل به تحلیل مطلق نبوده است .

ص: ۴۷۹

خاتمه

یکی از مطالب مهمّی که هم وجوب خمس در ارباح مکاسب را اثبات می کند و هم قول به تحلیل را بی اعتبار می سازد، تعیین وکلائی است که ائمّه علیهم السلام آنها را برای جمع آوری خمس به مردم معرّفی می کردند .

اگر خمس واجب نبود و اگر ائمّه علیهم السلام به کلّی تحلیل کرده بودند، تعیین وکلاء امری لغو و بیهوده بود ؟!

ما به طور فشرده، جهت اطّلاع خوانندگان عدّه ای از آنها را نام می بریم .

وکلاء ائمّه علیهم السلام

« وکلاء امام جعفر صادق علیه السلام »

۱ - حمران بن أعین الشیبانی

« در «تهذیب المقال» (۱) آمده : از وکلاء مورد ستایش امام صادق علیه السلام حمران بن أعین الشیبانی برادر زراره بود، و او مردی با ارزش و بزرگوار بود .

۱- تهذیب المقال : ج ۱، ص ۱۳۰ .

کشّی(۱)روایت کرده که در مـدح او روایات زیادی بـدون اینکه مذمّتی از او شده باشد ، نقل شده . و از امام باقر علیه السـلام روایت شده که به او فرمود : تو از شیعیان ما هستی در دنیا و آخرت ».

۲ – مفضّل بن عمر الجعفی

الف : « از هشام بن أحمر روایت شـده که : اموالی را به مـدینه خدمت امام علیه السـلام بردم، فرمود : آنها را به مفضل بن عمر بپرداز، من آنها را به جعفی، پدر مفضل، برگرداندم و آنها را در خانه مفضل نهادم » (۲). ب : « محمّد بن یعقوب از محمّد بن یحیی نقل می کنـد، از احمـد بن محمّد از ابن سـنان از مفضل روایت می کند که : امام صادق علیه السـلام فرمود : اگر دیدی بین دو نفر از شـیعیان مـا کشمکشـی هست، از مـال من خسـارت آن را بپرداز »(۳) ج : « از ابـن سـنان از أبی حنیفـه که رئیس کـاروان حـجّ بود، نقـل شـده که گفت : مفضـل بر ما گـذر کرد در حالی که من و دامادم در مورد ارثی با هم نزاع داشتیم، او لَختی ایسـتاد سپس به ما گفت : به منزل بیائید . پس نزد او رفتیم، بین ما به چهارصد درهم صلح داد و آن مبلغ را از خود به ما پرداخت کرد و از هر یک از ما نسبت به یکدیگر پیمان گرفت .

۱- رجال کشّی : ص ۱۵۷ .

۲- الغیبه ، شیخ طوسی : ص ۳۴۷ ، شماره ۲۹۸ .

۳- اصول کافی : ج ۲ ، ص ۲۰۹ ، حدیث ۳ .

و گفت : این مبلغ از اموال من نبود، ولی امام صادق علیه السـلام به من دسـتور داده بود که اگر دو نفر از پیروان ما در موردی با هم نزاع پیـدا کردنـد، بین آنها صـلح بدهم و خسارت آن را از مال آن بزرگوار پرداخت نمایم . و این مبلغ، مال امام صادق علیه السلام است »(۱) د : « از محمّـد بن سـنان نقل شده که او از عدّه ای از اهل کوفه نقل کرد که نوشـتند به امام صادق علیه السـلام که مفضل با بدان و کبوتر بازان و شراب خواران همنشینی دارد، سزاواراست به او نامه ای بنویسید وبه او دستوردهید با آنـان نشـست وبرخواست نکنـد. حضـرت به مفضل نامه نوشـتند و آن را مهر کردنـد و به آنها دادنـد . و فرمودنـد : این نامه را خودتان با دست خودتان به دست مفضل برسانیـد . آنها نامه را به مفضل رساندند . زراره و عبداللّه بن بکیر و محمّد بن مسـلم وأبو بصـیر وحجر بن زائده، از جمله آن گروهی بودند که نامه را به مفضّل رساندند . سپس مفضّل، نامه را باز کرده و خواند . در آن نوشـته شـده بود : (بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، فلاـن چیز و فلاـن چیز را خریـداری کن) . و اصـلاً از مطلبی که به عرض حضرت رسانده بودند، هیچ چیز مطرح نشده بود، نه کم و نه زیاد .

ص: ۴۸۲

۱- اصول کافی : ج ۲ ، ص ۲۰۹ ، حدیث ۴ .

مفضّل، نامه را خواند و به زراره داد . زراره به محمّد بن مسلم داد و نامه دست به دست گشت تا جائی که همه نامه را خواندند . مفضّل گفت : (در مورد درخواست حضرت) چه می گوئید ؟ گفتند : حضرت مال عظیمی را مطالبه کرده، باید بررسی و جمع آوری کنیم و بپردازیم . خواستند برگردند، مفضّل گفت : صبحانه را نزد من باشید، و آنها را برای صرف صبحانه نشاند . مفضّل، یاران خود را که برای آنها نزد امام صادق علیه السلام سعایت شده بود، احضار کرد، آنان آمدند و نامه حضرت را برای آنها خواند . آنها از خانه مفضل برگشتند ولی زراره و همراهانش برای صبحانه نشستند، (طولی نکشید) جوانان بازگشتند وهریک به اندازه توانائیشان، یک هزار و دو هزار، کمتر و بیشتر ، همراه خود آوردند . پس همه آنها آمدند و قبل از اینکه دیگران از صرف صبحانه فارغ شوند، دو هزار دینار و ده هزار درهم آماده کردند . مفضّل گفت : شما به من دستور می دهید که اینها را از خود دور کنم، تصوّر می کنید خداوند به نماز و روزه های شما نیازمند است ! » (1).

۱- معجم رجال الحدیث : ج ۱۹ ، ص ۳۲۵ .

۳ – معلّی بن خنیس

« مسـمعی روایت کرده که : چون داود بن علی، معلّی بن خُنیس را دسـتگیر کرد، او را به زندان فرستاد، و خواست او را به قتل برساند . معلّی بن خنیس به او گفت : مرا نزد مردم ببر ، من طلب زیاد و مقداری سرمایه دارم، تا آنها را حاضر کنم . پس او را بـه بـازار فرسـتاد، هنگـامی که مردم جمـع شدنـد، گفت : ای مردم، من معلّی بن خنیس هسـتم، هرکس مرا می شـناسد که می شناسد، شاهد باشـید که هرچه من از خود به جای گذاشـتم، اعمّ از اجناس و طلب و کنیز و غلام و خانه، کم یا زیاد، همه مال جعفر بن محمّـد علیه السـلام است . رئیس پلیسِ داود بر او حمله کرد و او را به قتـل رسانـد . وقتی این خبر به امام صادق علیه السـلام رسید، از خانه بیرون آمد در حالی که دامن جامه اش به خاک می کشید و وارد شد بر داود بن علی، و اسماعیل فرزند آن حضـرت پشت سرِ آن حضرت بود . حضرت امام صادق علیه السلام به داود فرمود : ای داود، یار و یاور ما را کُشتی و مالِ مرا گرفـتی . در جـواب گفت : نه من او را کشـتم، نه من مـال شـما را گرفتم . حضـرت فرمود : به خـدا قسم نفرین می کنم به کسی که یاور مرا کشت و مال مرا گرفت . گفت : من او را نکشتم بلکه رئیس پلیسِ من او را به قتل رسانده است .

ص: ۴۸۴

فرمود : با اجازه تو یا بدون اجازه تو ؟ سپس رو به اسماعیل کرد و فرمود : کار او را بساز . اسماعیل شمشیر خود را برداشت و داود را در مجلس خودش به قتل رسانید » (۱).

۴ – نصر بن قابوس اللخمی

« شیخ او را از نمایندگان خوب شمرده ، می گوید : و از نمایندگان (امام صادق علیه السلام) است نصر بن قابوس لخمی، و روایت شده که او بیست سال وکیل امام صادق علیه السلام بوده، ولی معلوم نبوده که او وکیل است . و او مردی خیرخواه و فاضل بود . در کتاب « الغیبه »، در زمره نمایندگانی که در دوران غیبت بوده اند، ذکر شده که نصر از نمایندگان خوب بوده است . من می گویم : منظور از این گفتار که او معلوم نبوده که از نمایندگان است، آن است که وکالت او به طوری معلوم و ظاهر نبوده که مردم به آن آگاهی پیدا کنند »(۲)

۵ – عبد الرّحمن بن الحجّاج البجلی

مامقانی در « تنقیح المقال » می گوید : « در شرح حال علیّ بن یقطین خواهد آمد که علیّ بن یقطین نامه ای را به وسیله حجّاج برای موسی بن جعفر علیه السلام فرستاد ... ؛ و در همانجا در ضمن خبری آمده : حجّاج گفت : در سالی از سالها با مال فراوانی شرفیاب محضر موسی بن جعفر علیه السلام شدم .

۱– معجم رجال الحدیث : ج ۱۹ ، ص ۲۶۰ .

۲– معجم رجال الحدیث : ج ۲۰ ، ص ۱۵۵ .

و این خبر دلالت دارد بر اینکه او وکیل موسی بن جعفر علیه السلام بوده، همانطور که از علّامه رحمه الله شنیدی . زیرا معنا ندارد مال فراوانی از موسی بن جعفر علیه السلام نزد او باشد، مگر اینکه او وکیل حضرت بوده باشد و این اموال را به عنوان وکالت جمع آوری کرده باشد . زیرا اگر مال از خود او بود یا از دیگری بود و به وسیله حجّاج به امام می رسید، این چنین می گفت که : نزد من مال فراوانی بود که می بایست به حضرت برسانم . یا مشابه این عبارت . و نمی گفت از موسی بن جعفر علیه السلام مال فراوانی نزد من بود . و اینکه علّامه رحمه الله می فرماید : او وکیل امام صادق علیه السلام بوده، این مطلب را از شیخ رحمه الله گرفته، که شیخ در کتاب « الغیبه » حجّاج را از وکلاء خوب امام صادق علیه السلام شمرده است »(۱).

« وکلاء امام موسی بن جعفر علیهما السلام (الممدوحین) »

۱ - عبداللّه بن جندب البجلی

او از بزرگان راویان از طبقه ششم بوده و در رجال شیخ طوسی آمده : « وکیل امام کاظم و امام رضا علیهما السلام بوده و نزد آن دو بزرگوار مردی عابد و بلند مرتبه و مورد وثوق بوده است »(۲).

۱- تنقیح المقال : ج ۲ ، ص ۱۴۱ .

۲- رجال شیخ طوسی : ص ۳۵۵ و ۳۷۹ .

۲ - مفضل بن عمر

نام او در زمره وکلاء امام صادق علیه السلام گذشت .

۳ - عبدالرّحمن بن حجّاج

نام او در زمره وکلاء امام صادق علیه السلام گذشت .

« وکلاء امام موسی بن جعفر علیهما السلام (غیر الممدوحین) »

۱ - علیّ بن أبی حمزه بطائنی

۲ - حبان بن السراج

۳ - زیاد بن مروان القندی

« امام موسی بن جعفر علیه السلام چون در تاریکی های زندانها بسر می برد، نمایندگانی را برای گرفتن حقوق شرعیّه که از بعضی مؤمنین به او می رسید، تعیین کرده بود، و اموال زیادی نزد بعضی از آنها جمع آوری شده بود . نزد زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار . و نزد علی بن أبی حمزه سی هزار دینار . و همچنین نزد دیگران . وقتی امام علیه السلام از دنیا رفت، آنان مرگ امام را انکار کردند، و با اموالی که نزد آنان جمع شده بود، سرمایه و خانه خریدند و آنها را به خود اختصاص دادند . حضرت رضا علیه السلام اموال را از آنان مطالبه کرد .

ص: ۴۸۷

ولی آنها حاضر نشدند اموال را به او بپردازند . و مرگ پدرِ حضرت را انکار نمودند(۱). و حسین بن محمّد گوید که : سی هزار دینار نزد اشعثی ها از زکات اموالشان و دیگر حقوق جمع آوری شده بود . و این اموال را برای دو وکیلِ موسی بن جعفر علیه السلام در کوفه فرستادند . که یکی از آنها حبان بن سراج بود . و امام علیه السلام در آن وقت در زندان بود . چون آن دو ، اموال را گرفتند ، با آنها خانه ها و غلات خریدند . و چون امام از دنیا رفت، مرگ او را انکار کردند . و منتشر کردند که او نمرده، و او امام قائم منتظر است »(۲).

۴ - عثمان بن عیسی الرُّؤاسی

نجاشی می گوید : « او یکی از کسانی است که مال موسی بن جعفر علیه السلام را به خود اختصاص داد » (۳). و کشّی در رجال گوید : « علیّ بن محمّد گفت : محمّد بن أحمد بن یحیی از أحمد بن حسین از محمّد بن جمهور از أحمد بن محمّد برای من روایت کرد که : یکی از گروه وکلاء، عثمان بن عیسی بود و در مصر سکونت داشت .

۱- بحار الأنوار : ج ۱۲ ، ص ۳۰۸ .
۲- حیاه الإمام موسی بن جعفر علیهما السلام، باقر شریف قرشی : ج ۲ ، ص ۲۰۴ .
۳- رجال نجاشی : ص ۳۰۰ .

و نزد او مـال فراوان و شـش کنیز بـود . حضـرت رضـا علیه السـلام در مورد کنیزهـا و اموال، شخصـی را نزد او فرسـتاد و به او نوشت : پدر من از دنیا رفته و ما میراث او را تقسیم کردیم .

و دلائلی بر اینکه مرگ او واقعیّت داشـته است، اقـامه کرد . عثمـان بن عیسـی نـوشت : اگر پـدرت نمرده، که تـو حقّی به این اموال نـداری . و اگر مرده همانطور که تو می گوئی، او به من دسـتور نداده که چیزی به تو پرداخت نمایم و کنیزان را هم من آزاد کردم »(۱)

« وکلاء امام رضا علیه السلام »

۱ – صفوان بن یحیی

۲ – محمّد بن سنان

۳ – زکریّا بن آدم

۴ – عبدالعزیز بن المهتدی الأشعری القمی

شرح حال آنها را در وکلاء امام جواد علیه السلام خواهید خواند .

« وکلاء امام جواد علیه السلام »

۱ – صفوان بن یحیی

« او از بزرگان راویان حدیث از طبقه ششم بود .

۱- رجال کشّی : ص ۴۹۹ ، شماره ۴۹۱ .

و نجاشی (۱) گوید : صفوان بن یحیی أبو محمّد بَجَلِیّ کفش فروش ، کوفی ، ثقه ثقه و شخصی بزرگ است . و از چهل مرد از اصحاب امام صادق علیه السلام روایت می کرد . و کشّی گفته او دارای سی کتاب بوده ، و روایات او به یک هزار و یک صد وهشتاد ویک روایت می رسد، و وکیل حضرت رضا وحضرت جوادعلیهما السلام بوده »(۲).

۲ - محمّد بن سنان

در « تهذیب المقال » (۳) او را از وکلاء حضرت رضا علیه السلام شمرده .

۳ - زکریا بن آدم

« از محمّد بن اسحاق و حسن بن محمّد نقل شده که گفتند : ما سه ماه پس از مرگ زکریا بن آدم به حجّ رفتیم، در بین راه نامه امام علیه السلام به ما رسید . در نامه آمده بود : قضاء و قدر خداوند را در مورد آن مرد متوفّی (زکریا) یادآور شده بودی، خداوند او را رحمت کند، روزی که به دنیا آمد و روزی که از دنیا رفت و روزی که زنده می شود . او در دوران زندگی حقّ را شناخته و معتقد به آن نیز بود . و خالصانه در خدمت حقّ بود و به کارهائی که خداوند و پیامبرش آن را دوست می داشتند، اقدام می کرد .

۱- رجال نجاشی : ص ۱۹۷ .
۲- معجم رجال الحدیث : ج ۱۰ ، ص ۱۳۴ .
۳- تهذیب المقال : ج ۱ ، ص ۱۳۱ .

تـا هنگـام مرگ، پیمـان شـکنی نکرد و موضع خود را تغییر نـداد . خداونـد پـاداش نیّتش را به او بدهـد و آرزوهای خوبش را برآورده فرماید . و در نامه از شخصـی که به او وصـیّت شده یاد کرده بودی و اظهار کرده بودی که نظر ما را نسـبت به او نمی دانی . و ما بیش از آنچه تو گفته ای نسبت به او شناخت داریم – یعنی حسن بن محمّد بن عمران – . محمّد بن مسعود گوید : علی بن محمّد قمی برای من نقل کرد . و گفت که : احمد بن محمّد بن عیسی قمی برای من نقل کرد . و گفت: أبوجعفر علیه السـلام غلام خود را پیش من فرسـتاد که نامه آن حضـرت با او بود، دستور داده بود که خدمتش برسم . من شرفیاب محضر او شـدم و او در مدینه در خانه بزیع وارد شده بود . وارد شدم و به او سـلام کردم . در مورد صـفوان و محمّد بن سـنان و دیگران سخن گفت ، از سـخنانی که عدّه ای از آن حضـرت شنیده بودند پیش خود گفتم : عواطف آن حضرت را نسبت به زکریا بن آدم جلب کنم، شاید از آنچه حضرت درباره دیگران گفته بود ، سالم بماند . بعد پیش خود گفتم : من چه کسی هستم که در این مورد و امثال این مورد سخنی بگویم، مولای من بهتر از من می داند چه کند . به من فرمود : – ای أبا علی – نباید در مورد مثل أبی یحیی در قضاوت عجله کرد،

او به من و پـدرم خـدمت کرد و پیش پـدرم و بعـد از او پیش من مقامی دارد . ولی من به مالی که پیش او است نیاز دارم و او نمی فرستد . گفتم : فـدای تو گردم، او بالاخره اموال را خواهد فرسـتاد . و او به من گفته : اگر خدمت امام رسـیدی به او بگو که آنچه مانع من شده از فرسـتادن اموال، اختلافی بود که بین میمون و مسافر رخ داده بود . حضـرت فرمود : نامه مرا به دسـت او ده و به او دستور بده که مال را بفرستد . من نامه آن حضرت را برای زکریا بن آدم بردم و او مال را خدمت حضرت فرستاد » (۱).

۴ - سعد بن سعد الأشعری القمی

« او از طبقه شـشم از روات است و در سـند هفتاد و چهار روایت واقع شده است و سه نفر از ائمّه، امام کاظم و حضرت رضا و حضـرت جواد علیهم السـلام، را درک نموده و از آنهـا روایت کرده است . و نجاشـی در فهرسـتش و علّامه در خلاـصه اش و شیخ در رجالش او را توثیق وشیخ تصریح کرده که او وکیل امام جواد علیه السلام بوده است (۲)» (۳).

۵ - عبدالعزیز بن المهتدی الأشعری القمی

کشّی گوید : « جعفر بن معروف گفت : فضل بن شاذان حدیث عبدالعزیز بن

۱- معجم رجال الحدیث : ج ۸، ص ۲۸۱ .
۲- تهذیب المقال : ج ۱ ، ص ۱۳۱ .
۳- معجم رجال الحدیث : ج ۹ ، ص ۶۲ .

المهتـدی را برای من نقل کرد و سـپس گفت : کسـی را در زمان او شبیه به او ندیدم . علی بن محمّد قتیبی گفت : فضل برای من نقل کرد که : عبـدالعزیز برای من نقل حـدیث کرد . و او بهترین قمی بود در بین کسانی که من دیـده ام و وکیل حضـرت رضا علیه السلام بود . محمّد بن مسعود گفت : علی بن محمّد نقل کرد که : أحمد بن محمّد برای من از عبدالعزیز نقل حدیث کرد - و او از کسـی که برای او نقل کرده بود - از امام جواد علیه السـلام نقل کرد که : به حضـرت نامه نوشتم که از شما نزد من چیزی هست، در این مورد دسـتور دهید به چه کسـی بدهم ؟ حضرت به من نوشت: آنچه در این نامه نوشته بودید به دستم رسید، والحمد للّٰه. خدا گناهان تو را بیامرزد و ما و تو را رحمت کند . و خدا به خاطر اینکه ما از تو راضی هستیم از تو راضی باشد » (۱).

۶ - ابراهیم بن محمّد الهمدانی

« او از طبقه شـشم از راویان حـدیث است و بیست و دو روایت نقل کرده، و کشّـی وکیل بودن او را یادآور شده و او را توثیق نموده و همچنین شـیخ در رجالش . و او چهل حجّ به جا آورده . و از حضـرت جواد علیه السلام نامه ای صادر شده که دلالت بر این دارد که او خمس ها را برای آن حضرت می فرستاده، و در آن نامه به وکیل بودن او تصریح شده است » (۲).

۱- رجال کشّی : ص ۴۲۷ ، شماره ۳۶۹ .

۲- معجم رجال الحدیث : ج ۱ ، ص ۲۶۷ .

۷ - علیّ بن مهزیار

نجاشی گوید : « علیّ بن مهزیار اهوازی کنیه اش أبوالحسن، دَوْرَقِیٌّ الأصل بود، غلام آزاد شده بود . پدر او نصرانی بود و اسلام آورد . و گفته شده که علی هم در کودکی اسلام آورد ، و خدا بر او منّت گذاشت به واسطه معرفت امر امامت ، و به فقاهت پرداخت . و از حضرت رضا و حضرت جواد علیهما السلام روایت کرد و از وابستگان به حضرت جواد علیه السلام و وکیل آن حضرت بود .

و مقام بلندی نزد حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام داشت و برای آنها در بعضی از نواحی وکالت می کرد » (۱) .

« وکلاء امام هادی علیه السلام »

۱ - ایّوب بن نوح بن درّاج

نجاشی گوید : « او وکیل امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بود و نزد آنها جایگاه عظیمی داشت » (۲).

و أبو عمر کشّی گوید : « او از صالحین بود . وقتی از دنیا رفت فقط یک صد و پنجاه دینار از خود به جای گذاشت، در حالی

۱- رجال نجاشی : ص ۱۷۷ .

۲- رجال نجاشی : ص ۱۰۲ .

که مردم فکر می کردند نزد او مال زیادی می باشد، زیرا وکیل ائمّه علیهم السلام بود » (۱).

۲ - علیّ بن جعفر الهمانی

« نجاشی گوید : علی بن جعفر همانی برمکی درباره او مطالب خوب و بدی نقل شده، او از امام حسن عسکری علیه السلام سؤالاتی کرده است . ابن جندی برای ما روایتی از ابن همام نقل کرده از ابن مابند . زیرا او از ابن معافی ثعلبی (تغلبی) شنیده که او از اهالی رأس العین بود، او از احمد بن محمّد طبری نقل می کند که او از علی بن جعفر آن مسائل را نقل کرده . شیخ در رجالش گاهی او را از اصحاب امام هادی علیه السلام شمرده، و گفته است که : علی بن جعفر وکیل و مورد وثوق بوده، و گاهی او را از اصحاب امام عسکری علیه السلام شمرده است . وگفته است که: علیّ بن جعفر کارگردان امام هادی علیه السلام ومورد وثوق بوده است. و در « غیبت »، او را جزء سفراء و نمایندگان خوب دانسته و گفته است : یکی از نمایندگان، علیّ بن جعفر الهمانی است . و او فاضل و مورد پسند بوده، و از وکلاء امام هادی و امام عسکری علیهما السلام است . أحمد بن علی الرازی از علی بن مخلّد ایادی نقل کرده که گفت : أبو جعفر العمری برای من نقل کرد که : أبو طاهر بن بلال به حجّ رفت و چشمش به علیّ بن جعفر افتاد، و او نفقه های سنگینی را می پرداخت .

۱- رجال کشّی : ص ۴۷۹ .

أبو طاهر وقتی از حجّ برگشت جریان را برای امام هادی علیه السلام نوشت . حضرت در ذیل نامه او نوشت: دستور داده بودیم که صـد هزار دینار به او بدهنـد. سـپس دسـتور دادیم که صد هزار دینار دیگر به او بدهند، قبول نکرد به خاطر حفظ ما ، مردم چه حقّی دارنـد در کـار مـا دخـالت کننـد، کارهـائی که مـا به آنها اذن مـداخله در آنها را نـداده ایم . و او بر امام أبو الحسـن العسـکری علیه السلام وارد شد، حضرت دستور دادند سی هزار دینار به او پرداخت نمایند (۱). برقی نیز او را در زمره اصحاب امام هادی و امام عسـکری علیهما السـلام شمرده (۲) ابن شـهر آشوب او را از راویـان نصّ بر امـامت امام هادی علیه السـلام از پدرش شمرده ، و از افراد مورد اعتماد امام هادی علیه السلام بوده است (۳). و محمّد بن یعقوب از محمّد بن علی از موسی بن جعفر بـن وهـب از علی بن جعفر نقـل کرده، که گفت : من خـدمت حضـرت أبی الحسن العسـکری علیه السـلام حاضـر بـودم هنگامی که فرزندش محمّد از دنیا رفته بود . او به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود : ای پسرم، شکر خدای را به جا آور ، که خداوند درباره تو امر (امامت) را قرار داده(۴).

۱- کتاب الغیبه فی : « فصل فی ذکر طرف من أخبار السفراء ... فمن المحمودین ».

۲- کتاب الرجال : ص ۵۹ و ۶۱ .

۳- المناقب : جزء ۴ ، باب إمامه أبی محمّد الحسن بن علی علیهما السلام تحت عنوان : « و رواه النص من أبیه » ؛ و عنوان : « و من ثقاته ».

۴- فروع کافی : [ج ۶، ص ۲۰۲] جزء ۱، باب الاشاره والنص علی أبی محمّد علیه السلام، حدیث ۴.

علی بن جعفر الهمانی روایت کرده از علی بن محمّد العسکری علیه السلام، و از او روایت کرده أحمد بن المعافی الثعلبی (1). کشّی گوید : محمّد بن مسعود گفت که : یوسف بن السخت گفت که : علیّ بن جعفر وکیل امام هادی علیه السلام بود » (2)

۳ – علی بن الحسین بن عبد ربه

« او وکیل امام حسن عسکری علیه السلام بود . و کشّی گوید : او قبل از أبو علی بن راشد وکیل امام عسکری علیه السلام بود » (3)

۴ – أبو علی بن راشد

الف : « و نام او حسن بود و او از راویان مورد وثوق و از طبقه ششم بود . نام او به عنوان حسن بن راشد در صد و بیست و سه روایت آمده است . و به نام أبی علی بن راشد در سی و سه مورد » (4). ب : و در « جامع الرواه » از احمد بن محمّد بن عیسی، نسخه نامه ای را که امام هادی علیه السلام به وسیله أبی علی بن راشد به گروهی از شیعیانی که در بغداد و مداین و عراق و اطراف آن سکونت داشتند نوشته اند، نقل کرده است .

۱– کامل الزّیارات : ص ۱۸۵، حدیث ۵، باب ۷۵، فی من اغتسل فی الفرات وزار الحسین علیه السلام.

۲– معجم رجال الحدیث : ج ۱۲ ، ص ۳۱۸ – ۳۲۰ .

۳– معجم رجال الحدیث : ج ۱۲ ، ص ۳۹۲ .

۴– معجم رجال الحدیث : ج ۴ ، ص ۳۲۰ .

و آن نامه این است :

« من أبی علی بن راشد را جایگزین حسین بن عبد ربه و کسانی که قبل از او از وکلاء من بودند، نمودم . و او به منزله حسین بن عبد ربه است نزد من، و او عهده دار اموری است که وکلاء قبل عهده دار آن امور بودند جهت دریافت پاره ای از حقوق من، و برای شما او را انتخاب کردم » (۱).

۵ - عیسی بن جعفر العاصمی

« صدوق از محمّد بن محمّد الخزاعی رضی الله عنه نقل کرده که او عدّه ای از کسانی که به آنها دسترسی پیدا کرده، از کسانی که به معجزات حضرت صاحب الزّمان علیه السلام آگاهی داشته اند، از وکلاء و غیر وکلاء، ذکر کرده، و از وکلاء، وکیل کوفه عاصمی را شمرده است » (۲).

۶ - عثمان بن سعید العمری

در آینده نام او را در زمره وکلاء امام عسکری علیه السلام ذکر خواهیم کرد .

« وکلاء امام عسکری علیه السلام »

۱ - عثمان بن سعید العمری

آن بزرگوار در بغداد، عثمان بن سعید العمری السّمان (الزیات) را به عنوانِ

۱- جامع الرواه : ج ۱ ، ص ۱۱۳ .

۲- إکمال الدّین و إتمام النّعمه : ج ۲ ، ص ۴۴۲ ، باب ذکر من شاهد القائم علیه السلام و رآه و کلمه .

وکیل خود انتخاب نمودند و به مردم و دیگر وکلاء دستور دادند که به او مراجعه نمایند و حقوق واجبه را به ایشان پرداخت نمایند . و در کتاب « الغیبه » چنین آمده که : « محمّد بن اسماعیل الحسنی و علیّ بن عبداللّه الحسنی روایت کرده اند، که : ما وارد شدیم بر أبی محمّد امام حسن عسکری علیه السلام در سامرا، و عدّه ای از دوستان و شیعیان آن حضرت در حضور آن بزرگوار بودند تا آنکه مردی به نام « بدر » که خادم آن حضرت بود ، وارد شد . عرض کرد : مولای من، در پشت منزل گروهی ژولیده وخاک آلوده آمده اند، حضرت فرمودند : اینها گروهی از شیعیان ما هستند در یمن ... . برو عثمان بن سعید العمری را بیاور . طولی نکشید که عثمان وارد شد، حضرت به او فرمودند : « إمض - یا عثمان - فإنّک الوکیل و الثقه المأمون علی مال اللّه . واقبض من هؤلاء النفر الیمنیین ما حملوه من المال ». یعنی : برو ای عثمان، تو وکیل و مورد اعتماد و امین بر مال خدا هستی و از این گروه از یمنی ها اموالی را که با خود آورده اند بگیر . آن دو راوی گفتند : ما همه گفتیم: ای آقای ما ، به خدا قسم عثمان از بهترین شیعیان شما است و ما امروز مقام او را نسبت به خدمتگزاری به شما بهتر فهمیدیم، آیا او وکیل و نماینده شما است در مال خدای تعالی ؟ فرمود : آری، شما هم شهادت بدهید که عثمان بن سعید العمری وکیل من است

و فرزنـدش محمّـد، وکیل فرزندم، که مهدی شـما است، خواهد بود . و او بود که اموال را در مشک روغن می ریخت و بدین وسیله آنها را به امام عسکری علیه السلام می رساند » (۱)

۲ – محمّد بن عثمان بن سعید العمری

بنـا بر قول شـیخ طوسـی رحمه الله او از مهمترین نوّاب و وکلاـء حضـرت عسـکری علیه السـلام بود وحـدود پنجاه سال سِـمَت وکالت از امام عسـکری علیه السـلام و فرزنـدان آن بزرگوار را دارا بود . ولی دلیل قاطعی بر وکالت او از طرف امام عسـکری علیه السلام در دست نیست .

۳ – ابراهیم بن عبده النیشابوری

او از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بود .

و امام عسـکری علیه السـلام ضـمن نامه ای که به اسـحاق بن اسـماعیل النیشابوری و عبـداللّه بن حمدویه البیهقی و شـیعیان آن حضـرت در نیشـابور نوشـته انـد، او را به وکالت از طرف خود معرّفی نموده انـد : « وعلیک – یا إسـحاق – و علی جمیع موالیّ السـلام کثیراً – سدّدکم اللّه جمیعاً بتوفیقه – و کلّ من قرأ کتابنا هذا من موالیّ من أهل بلدک و من هو بناحیتکم و نزع عمّا هو إلیه من الإنـحراف عن الحقّ، فلیؤدّ حقّنا إلی إبراهیم بن عبـده » (۲). ترجمه : ای اسـحاق ، سـلام فراوان بر تو و بر همه دوستان من باد ، خداوند با توفیقات خود همه شما را پا بر جا بدارد .

۱– الغیبه : ص ۳۵۵ ؛ و تنقیح المقال : ج ۲ ، ص ۲۴۶ .
۲– رجال کشّی : ص ۴۸۴ .

هرکس نامه مرا می خوانـد از دوسـتان از همشـهریان تو و یا کسانی که دست از انحراف از حقّ برداشـته انـد، باید حقّ ما را به ابراهیم بن عبده بپردازند . و در نامه دیگری که آن حضرت به عبداللّه بن حمدویه نوشته اند، به وکالت ابراهیم بن عبده به این صورت تصریح نموده اند : « و بعد ، فقد بعثت لکم إبراهیم بن عبده لیدفع النواحی و أهل ناحیتک حقوقی الواجبه علیکم إلیه . و جعلته ثقتی و أمینی عنـد موالی هنـاک »(۱). ترجمه : من ابراهیم بن عبـده را برای شـما فرسـتادم تا مردم نواحی شـما و مردم شهر خودت، حقوق من که بر شـما واجب است را، به او بپردازنـد . و او را مورد اعتماد و امین خود قرار دادم برای شـیعیانم در آن بلاد .

۴ - ایّوب بن نوح بن درّاج النحقی

شیخ طوسـی در کتاب « الغیبه » (۲) او را از وکلاـء حضـرت ذکر کرده است . و نجاشـی در مورد او می فرمایـد : « کان وکیلاً لأبی الحسن و أبی محمّد علیهما السلام، عظیم المنزله عندهما، مأموناً . و کان شدید الورع، کثیر العباده، ثقه فی روایاته . و أبوه نوح بن دَرّاج کان قاضیاً بالکوفه، و کان صحیح الإعتقاد » (۳)

ص: ۵۰۱

۱- رجال کشّی : ص ۴۸۶ .

۲- الغیبه : ص ۳۴۹ .

۳- رجال نجاشی : ص ۱۰۲ .

ترجمه : او وکیل امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بود و مقام بلندی نزد آن دو بزرگوار داشت وبسیار پرهیزکار بود وبسیار عبادت می کرد، در روایات مورد اعتماد بود . و پدرش نوح بن درّاج در کوفه قاضی بود و از نظر اعتقاد هم اعتقادش درست بود .

۵ - ایّوب بن الباب

در رجال کشّی آمده است که : « از احمد بن یعقوب نقل کرده ...، که مولای ما (امام عسکری علیه السلام) از عراق وکیلی به نام ایّوب بن الباب برای نیشابور فرستاده که حقوق او را دریافت کنند » (۱).

۶ - أحمد بن اسحاق الرازی

در نامه ای که امام عسکری علیه السلام به اسحاق بن اسماعیل نوشته اند - که قبلاً قسمتی از آن را نقل کردیم - آمده است : « فلیؤدّ حقّنا إلی إبراهیم بن عبده و لیحمل ذلک إبراهیم بن عبده إلی الرازی رضی الله عنه أو إلی من یسمی له الرازی . فإنّ ذلک عن أمری و رأیی - إن شاء اللّه - » (۲). ترجمه : حقوق ما را باید به ابراهیم بن عبده بپردازند و ابراهیم بن عبده به رازی رضی الله عنه بپردازد یا به هر کسی که رازی او را نام ببرد . و این دستور و رأی من است.

۱- رجال کشّی : ص ۴۵۴ .

۲- رجال کشّی : ص ۴۸۴ .

۷ – أحمد بن اسحاق الاشعری

در کتاب « دلائل الإمامه » آمده : « و کان أحمد بن إسحاق القمی الأشعری شیخ الصدوق وکیل أبی محمّد »(۱). و در « اصول کافی » آمده است : « حسن بن النضر و أبا صدام و جماعتی بعد از درگذشت أبی محمّد (امام عسکری علیه السلام) در مورد اموالی که نزد وکلاء آن حضرت بود ، صحبت می کردند و حسن بن النضر گفت : احمد بن اسحاق همه آنچه را که نزد او بود ، به من داد (که من به امام زمان علیه السلام برسانم) » (۲). علّامه مجلسی رحمه الله به نقل از تاریخ قم می فرماید : « رویت عن مشایخ قم أن الحسین بن الحسن بن جعفر بن محمّد بن إسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام کان بقم یشرب الخمر علانیه . فقصد یوماً لحاجه باب أحمد بن إسحاق الأشعری و کان وکیلًا فی الاوقاف بقم . فلم یأذن له و رجع » (۳). و در کتاب « مدینه المعاجز » آمده : « قال ما رواه الصدوق بسنده المتّصل إلی سعد بن عبداللّٰه القمی فی حدیث له مع

۱– دلائل الإمامه : ص ۲۷۲ .

۲– اصول کافی : ج ۱ ، ص ۵۱۷ ، حدیث ۴ .

۳– بحار الأنوار : ج ۴۶ ، ص ۳۲۳ ، الباب الرابع .

أبی محمّـد الحسن بن علی العسـکری و أحمد بن إسـحاق الوکیل »(۱). که در این جمله، احمـد بن اسـحاق را به عنـوان وکیل توصیف نموده است .

۸ – جعفر بن سهیل الصیقل

در کتاب « جامع الرواه » آمـده : « انّه وکیل أبی الحسن و أبی محمّد و صاحب الدار علیهم السـلام » (۲) ترجمه : او وکیل امام هادی و امام عسکری و حضرت صاحب الامر علیهم السلام بود .

۹ – حفص بن عمرو العمری المعروف بجمّال

کشّی او را از وکلاء آن حضرت می شمارد(۳). و مرحوم آیه اللّه العظمی خوئی قدس سره در وجود او تردید می کنند (۴)

۱۰ – علیّ بن جعفر الهمانی

شیـخ طوسـی در کتاب « الغیبه » در مورد علی بن جعفر می فرماید : « و کان فاضـلًا مرضـیّاً من وکلاء أبی الحسن و أبی محمّد علیهما السلام » (۵). و شـیخ طوسـی در همین کتاب از علی بن مخلّد الایادی نقل کرده که او از أبوجعفر العمری رضی الله عنه نقل کرده که : أبو طاهر بن بلال به سفر حجّ رفت و علی بن

۱- مدینه المعاجز : ج ۸، ص ۴۵ .
۲- جامع الرواه : ج ۱ ، ص ۱۵۲ .
۳- رجال کشّی : ص ۴۴۷ .
۴- معجم رجال الحدیث : ج ۷، ص ۱۵۶ .
۵- الغیبه : ص ۳۵۰ .

جعفر را ملاقات کرد و دید در آنجا مخارج سنگینی می کند . پس از مراجعت از سفر حجّ نامه ای در این باره به امام عسکری علیه السلام نوشت، حضرت در جواب او نوشتند : « قد کنّا أمرنا له بمائه ألف دینار . ثمّ أمرنا له بمثلها، فأبی قبوله إبقاءً علینا . ما للنّاس و الدخول فی أمرنا، فیما لم ندخلهم فیه ؟ » (۱). ما دستور دادیم دویست هزار دینار بدهند، سپس دستور دادیم همان مقدار به او بدهند، او برای بقاءِ امر ما آن را قبول نکرد . مردم چه حقّی دارند در مواردی که ما دستور دخالت به آنها نداده ایم ، دخالت کنند ؟

۱۱ – القاسم بن العلاء

او از اهالی آذربایجان و از وکلاء امام عسکری علیه السلام است و علّامه مجلسی از شیخ در « مصباح »، نقل فرموده : « انّه خرج إلی القاسم بن علاء الهمدانی وکیل أبی محمّد علیه السلام : أن مولانا الحسین علیه السلام ولد یوم الخمیس لثلاث خلون من شعبان »(۲). ترجمه : نامه ای از امام علیه السلام به قاسم بن علاء همدانی، وکیل امام عسکری علیه السلام، رسید که : امام حسین علیه السلام روز پنجشنبه سوّم شعبان متولّد شدند .

۱– الغیبه : ص ۳۵۰ .
۲– بحار الأنوار : ج ۳۹، ص ۲۶۰ ، حدیث ۴۸ .

۱۲ – أبو جعفر محمّد بن أحمد بن جعفر القمی العطّار

شیخ طوسی در « رجال »، او را در زمره وکلاء امام عسکری علیه السلام معرّفی نموده است(۱)

۱۳ – محمّد بن صالح بن محمّد الهمدانی

بنا بر گفته مرحوم شیخ طوسی، او از وکلاء آن بزرگوار می باشد (۲).

۱۴ – عروه بن یحیی النخاس الدهقان

او در بغداد از وکلاء آن حضرت بود و او همان کسی است که امام عسکری علیه السلام در نامه ای که به اسحاق بن اسماعیل نوشتند . او را به عنوان نماینده خود یاد کردند . در آن نامه آمده : « فإذا وردت بغداد، فاقرأه علی الدهقان وکیلنا و ثقتنا، والّذی یقبض من موالینا » (۳). ترجمه : هنگامی که وارد بغداد شدی، نامه مرا برای دهقان بخوان که او وکیل ومورد اعتماد ما است .

و او کسی است که از جانب ما از دوستاران ما وجوهات شرعیّه را دریافت می کند . ولی او در نهایتِ امر به انحراف کشیده شد و امام عسکری علیه السلام او را طرد کردند و مردم را از پرداخت وجوهات به او منع نمودند .

۱- رجال شیخ طوسی : ص ۴۳۶ .
۲- رجال شیخ طوسی : ص ۴۳۶ .
۳- اختیار معرفه الرجال : ج ۲ ، ص ۸۴۷

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹